

مبانی فقہی حکومت اسلامی

(دراسات فی دلائل الفقہ و فہم الدورۃ الاسلامیۃ)

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ مظہری

بیچیم، گلارہ بیاست خانگی

قادیانہ انتون کاندازان حکومت اسلامی

ترجمہ و تخریر

محمد رسولانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی فقهی حکومت اسلامی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۵
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اجازه نامه مؤلف محترم دامت برکاته، برای چاپ:
۱۴	یادداشت مترجم
۱۸	[تمه بخش ششم]
۱۸	فصل نهم چگونگی ثبوت هلال با حکم والی
۱۸	اشاره
۱۸	آیا هلال با حکم والی ثابت می گردد؟
۱۹	[دیدگاههای مختلف فقها درباره ثبوت هلال]
۲۶	[دلایل قائلین به عدم حجیت حکم حاکم]
۲۷	[دلایل کسانی که حکم حاکم را حجت می دانند]
۳۳	[سیره پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و خلفا در اعلان هلال]
۴۴	چند فرع در مسأله:
۴۴	فرع اول: [حکم به ثبوت هلال وظیفه کیست؟]
۴۸	فرع دوم: [معنی و مفهوم حکم]
۴۸	فرع سوم: [آیا حکم حاکم طریقت دارد یا موضوعیت]
۴۹	فرع چهارم: [نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدین]
۵۲	فصل دهم احتکار و قیمت گذاری
۵۲	اشاره
۵۲	۱- احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز:
۵۵	۲- مفهوم احتکار در لغت:
۵۸	۳- مفهوم احتکار در کلمات فقهاء:
۶۰	۴- آیا احتکار حرام است یا مکروه؟

- ۵- دلایل حرمت و یا کراهت احتکار: ۶۸
- ۶- گروه بندی اخبار و روایات احتکار: ۶۹
- اشاره ۶۹
- گروه نخست: روایاتی که بر ممنوعیت مطلق احتکار دلالت دارد: ۶۹
- گروه دوم: روایات منع احتکار بطور مطلق در خصوص طعام: ۸۱
- گروه سوم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز یا چهل روز دلالت دارند: ۸۶
- گروه چهارم: روایات تفصیل بین بودن و نایاب شدن طعام در شهر: ۹۱
- اشاره ۹۱
- چگونگی جمع بین گروههای چهارگانه روایات: ۹۸
- کلام صاحب جواهر در این زمینه: ۱۰۰
- انواع حبس متاع: ۱۰۳
- [استحباب نگاهداری قوت یک سال خانواده] ۱۰۵
- گروه پنجم: روایات منع احتکار در اجناس ویژه: ۱۰۶
- [اقوال در مسأله] ۱۰۶
- فتاوی فقها بر اساس روایات محصورکننده: ۱۰۹
- نظریه فقهای سنت در باب احتکار: ۱۱۴
- ۷- آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟ ۱۱۸
- ۸- روایات حصرکننده را چگونه باید تفسیر نمود؟ ۱۲۲
- اشاره ۱۲۲
- نقش والی در تعیین موضوع احتکار: ۱۲۳
- ۹- دیدگاه برخی از فقها در تعمیم احتکار: ۱۲۵
- ۱۰- آیا خریدن کالا در احتکار شرط است؟ ۱۲۸
- ۱۱- شرطیت قصد افزایش قیمت در احتکار: ۱۳۲
- ۱۲- وادار نمودن محتکر بر فروش کالای احتکار شده: ۱۳۷
- ۱۳- قیمت گذاری: ۱۴۲
- کلمات فقها در این زمینه: ۱۴۲

- اما دیدگاههای فقهای سنت: ۱۴۷
- ۱۴- روایات نرخ گذاری: ۱۴۹
- ۱۵- تعیین نرخ در چه زمانی جایز است؟ ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
- کلام آخر: ۱۶۰
- فصل یازدهم وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- روایات مسأله ۱۶۳
- ۱- در روضه کافی به سند صحیح از محمد بن مسلم، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: ۱۶۳
- ۲- باز در روضه کافی آمده است: ۱۶۴
- ۳- در فروع کافی با حذف زنجیره سند [مرسل] از ابی مخنف ازدی روایت نموده که گفت: ۱۶۶
- ۴- در کتاب غارات آمده است: ۱۶۸
- ۵- در نهج البلاغه آمده است: ۱۶۹
- ۶- در وسائل از شیخ به سند خود از حفص بن غیاث آمده است که گفت: ۱۷۳
- ۷- در نهج البلاغه آمده است ۱۷۴
- ۸- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به زیاد بن ابیه ۱۷۵
- ۹- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به مصقله بن هبیره شیبانی ۱۷۶
- ۱۰- باز در نهج البلاغه در نامه ای از آن حضرت (ع) به یکی از کارگزارانش آمده است: ۱۷۷
- ۱۱- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به یکی از کارگزاران خویش آمده است: ۱۷۷
- ۱۲- باز در نهج البلاغه آمده است: ۱۹۱
- ۱۳- در شرح ابن ابی الحدید آمده است: ۱۹۶
- ۱۴- در مناقب به نقل از کتاب مختصر انساب الاشراف آمده است: ۱۹۹
- ۱۵- باز در همان کتاب آمده است: ۲۰۲
- ۱۶- در تعلیقات احقاق الحق به نقل از کتاب مناقب مرتضویه آمده است: ۲۰۲
- ۱۷- در مناقب نیز در فضایل امیر المؤمنین (ع) ۲۰۲
- ۱۸- باز در همان کتاب آمده است: ۲۰۴

- ۱۹- در تهذیب و وسایل آمده است: ۲۰۵
- ۲۰- در کنز العمال از علی (ع) آمده است: ۲۰۶
- ۲۱- باز در همان کتاب از علی (ع) آمده است که فرمود: ۲۰۶
- ۲۲- در تاریخ ابن عساکر به سند خود از مجمع التیمی آمده است که گفت: ۲۰۷
- ۲۳- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان آمده است که گفت: ۲۰۷
- ۲۴- در کتاب جمل شیخ مفید آمده است: ۲۰۷
- ۲۵- در کتاب الغارات به سند خود از بکر بن عیسی آمده است که گفت: ۲۰۹
- ۲۶- باز در الغارات به سند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است: ۲۱۰
- ۲۷- باز در الغارات به سند خود از ابی اسحاق همدانی آمده است. ۲۱۰
- ۲۸- در شرح ابن الحدید آمده است: ۲۱۱
- ۲۹- در نهج البلاغه در مورد بازگرداندن قطایع عثمان - ۲۱۱
- ۳۰- مسعودی در مروج الذهب می نویسد: ۲۱۳
- ۳۱- در دعائم الاسلام آمده است: ۲۱۴
- ۳۲- باز در همان کتاب آمده است: ۲۱۴
- پایان سخن: ۲۱۶
- فصل دوازدهم و جوب رسیدگی به امور محرومان ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- [گزیده ای از روایات در مسأله] ۲۲۳
- ۱- در اصول کافی بسند خود از سفیان بن عیینه، از امام صادق (ع) ۲۲۳
- ۲- در بحار از صدوق از معانی الاخبار بسند خود از حضرت رضا (ع) آمده است که فرمود: ۲۲۴
- ۳- در مسند احمد از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: ۲۲۵
- ۴- در اصول کافی بسند خود از صباح بن سنیابه از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: ۲۲۶
- ۵- باز در همان کتاب بسند خود از علی بن موسی الرضا (ع) آمده است: ۲۲۶
- ۶- در خبر موسی بن بکر، آمده است که گفت: ۲۲۶
- ۷- در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به مالک اشتر ۲۲۸
- ۸- باز در نهج البلاغه در عهدنامه آن حضرت به یکی از کارگزاران وی ۲۳۰

- ۹- باز در نهج البلاغه در وصیت آن حضرت پس از آنکه از سوی ابن ملجم مورد اصابت واقع شد آمده است: ۲۳۳
- ۱۰- در اصول کافی بسند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است که گفت: ۲۳۳
- ۱۱- در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در رابطه با مناقب امیر المؤمنین (ع) از ابی نعیم آمده است: ۲۳۳
- فصل سیزدهم سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان ۲۳۷
- اشاره ۲۳۷
- جهت نخست: اسلام، دین و سیاست و تشریح و حکومت است ۲۳۷
- جهت دوم: در حقیقت حاکم اصلی خداست ۲۳۸
- جهت سوم: اسلام دینی فراگیر، جهانی، و همیشگی. ۲۳۸
- [آیات و روایات] ۲۳۸
- [نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان] ۲۴۲
- جهت چهارم: دعوت اسلام به حق و عدالت: ۲۵۰
- جهت پنجم: امت واحده بودن مسلمانان و عدم برتری هر یک از آنان بر دیگری جز به تقوی: ۲۵۶
- اشاره ۲۵۶
- [در این ارتباط به آیات و روایات ذیل توجه فرمائید:] ۲۵۸
- خلاصه کلام و نتیجه: ۲۶۷
- جهت ششم: نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراز گرفتن آنان ۲۶۹
- جهت هفتم: زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان ۲۷۵
- جهت هشتم: امان و آتش بس ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
- الف: قرارداد امان ۲۸۴
- ب: آتش بس و متارکه جنگ ۲۸۸
- جهت نهم: وجوب وفای به عهد و حرمت پیمان شکنی اگر چه نسبت به کفار ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- بر ضرورت وفای به آن هم عقل و شرع دلالت دارد: ۲۹۳
- [خلاصه کلام و نتیجه] ۳۰۶
- جهت دهم: مصونیت سیاسی سفرا و نمایندگان ۳۰۸

- جهت یازدهم: حکم جاسوس دشمن - ۳۱۲
- جهت دوازدهم: برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار اهل کتاب و دیگران ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- ۱- عهدنامه ای که پیامبر اکرم (ص) بین اهل مدینه نگاشت. ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- [متن عهدنامه] ۳۲۱
- نکات برجسته عهدنامه: ۳۳۲
- ۲- صلح حدیبیه: ۳۳۴
- ۳- امان نامه آن حضرت برای یهود بنی عادیا از تیماء: ۳۳۶
- ۴- معاهده آن حضرت (ص) با اهل ایله: «۲» ۳۳۶
- ۵- دعوتنامه آن حضرت (ص) به اسقفهای نجران ۳۳۸
- ۶- نامه آن حضرت به ابو الحارث بن علقمه اسقف نجران: ۳۳۹
- ۷- معاهده آن حضرت «ص» با نصاری نجران: ۳۳۹
- فصل چهاردهم نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام ۳۴۲
- اشاره ۳۴۲
- [آیات و روایات مسأله] ۳۴۴
- یک مطلب قابل توجه: ۳۶۴
- فصل پانزدهم حقوق متقابل امام و امت ۳۶۷
- اشاره ۳۶۷
- [آیات] ۳۶۸
- [روایات] ۳۷۳
- در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست: ۳۹۴
- بخش هفتم اخلاق کارگزاران ۳۹۸
- اشاره ۳۹۸
- فصل اول: اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت حاکم اسلامی ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹

۳۹۹ [آیات]

۴۰۶ [روایات]

۴۲۵ [تمایز حقوق و مصالح اجتماعی از حقوق و مصالح فردی]

۴۲۷ [ادله قاعده فوق]

۴۲۸ [دنباله روایات]

۴۶۳ فصل دوم: ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم

۴۷۳ فصل سوم: سیره رهبری در خوراک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

۵۲۱ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ - ۱۳۸۸.

عنوان قراردادی: دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: مبانی فقهی حکومت اسلامی / منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی.

مشخصات نشر: تهران: کیهان، ۱۳۶۷ -

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: انتشارات کیهان؛ ۶۶. معارف اسلامی؛ ۷.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال (ج. ۱)؛ ۳۲۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۳۷۰۰ ریال (ج. ۴)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۱).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت: جلد دوم و چهارم ترجمه ابوالفضل شکوری و توسط نشر تفکر منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. دولت و حکومت. -- ج. ۲. امامت و رهبری. -- ج. ۴. احکام و آداب زندانها و استخبارات. -

موضوع: ولایت فقیه

موضوع: اسلام و دولت

شناسه افزوده: صلواتی، محمود، ۱۳۳۲ -، مترجم

شناسه افزوده: شکوری، ابوالفضل، ۱۳۳۴ -، مترجم

شناسه افزوده: سازمان انتشارات کیهان

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۸ م/۴۰۴۱۵۷۸ ۱۳۶۷

اجازه نامه مؤلف محترم دامت برکاته، برای چاپ:

باسمه تعالی محضر مبارک استاد بزرگوار فقیه عالیقدر آیه الله العظمی منتظر دام عزه

پس از سلام و آرزوی توفیق و عمر پربرکت برای حضرت تعالی.

کتاب پرارزش و ماندگار «دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» که توسط حضرت تعالی نگارش یافته و تدریس شده است و از مدتی پیش با اجازه و زیر نظر حضرت تعالی ترجمه آن آغاز گردیده بود، اکنون تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» آماده چاپ و نشر گردیده که مستدعی است در صورت صلاحدید اجازه چاپ و نشر آن را صادر فرمائید.

در تنظیم این مجموعه همواره تلاش بر این بوده که با توجه به فنی بودن مباحث، مطالب کتاب روان و قابل استفاده برای عموم، ترجمه و تقریر

شود و برای حصول اطمینان بیشتر از چند نفر فضلا، درخواست شد مجدداً متن آن را با متن عربی مورد تطبیق قرار دهند، و نیز طبق راهنمایی حضرتعالی، مطالب افاضه شده در جلسات درس که در متن عربی کتاب نیامده و توضیح برخی اصطلاحات، و یادآوری برخی نکات در پاورقی درج گردیده تا ضمن جامعیت کتاب از متن متمایز باشد.

ادام الله ظلکم الوارف

ابو الفضل شکوری - محمود صلواتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حجج اسلام آقایان صلواتی و شکوری دامت افاضاتهما ضمن تقدیر از خدمات علمی و فرهنگی شما انتشار و ترجمه کتاب مانعی ندارد. خداوند به من و شما توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عنایت فرماید. والسلام علیکم و رحمه الله.

۱۳۶۷/۹/۲۸ حسین علی منتظری نجف آبادی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱

یادداشت مترجم

ماهیت واقعی هر حکومت را میزان وفاداری و پایداری رهبران و کارگزاران آن بر اصول و آرمانهای اعلام شده و کیفیت عناصری که از آنها برای اداره نظام استفاده می گردد مشخص می کند؛ در حقیقت برای اداره نظام داشتن ایدئولوژی و برنامه روشن و قوانین مدون کافی نیست بلکه این تنها مقدمه و راهنما برای پیشرفت و پیمودن راه است؛ آنچه شعارها و قوانین را از نوشته و گفتار به مرحله عمل در می آورد و اثر آن را برای همه عینی و ملموس می سازد چگونگی برخورد عملی رهبران و کارگزاران بر اساس آن نوشته و گفتارها است، که طبعاً قضاوت مردم و در نهایت قضاوت تاریخ را به دنبال خواهد داشت.

مشکل کار و مبدأ انحراف نیز دقیقاً در همین مرحله نهفته است، زیرا عامل اصلی پیدایش و تداوم دولتها

و حکومتها انسانها هستند و در عمق جان و ضمیر ناپیدای انسان از «خدا خواهی» تا «خودخواهی»- با اینکه در دو قطب متضاد هستند- فاصله چندانی نیست و نفس اماره و عطش قدرت همواره کارهای ناشایست را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد و در آوردگاه «عقل» و «هوی» در بسیاری موارد- الا ما رحم الله- عقل مغلوب هوی می گردد و این کج منشی در کردار و رفتار و برخوردهای برونی بروز و ظهور پیدا کرده و در جامعه گسترش می یابد و با توسل به امکانات مالی و تبلیغاتی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲

و نظامی هر صدای نصیحتگر و مخالفی خاموش و محو می شود، و بدین سان پس از مدتی در جامعه معروفها منکر و منکرات معروف جلوه می کند و فساد و تباهی در حکومت و مردم راه می یابد.

به عنوان نمونه در صدر اسلام بین حکومت معاویه در شام و حکومت امیر المؤمنین علی (ع) در کوفه از نظر ایدئولوژی و مکتب ظاهرا هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد؛ هر دو خود را خلیفه رسول خدا می دانند، هر دو برای کارهای خود به قرآن تمسک می کنند، هر دو نماز جماعت و جمعه برگزار می کنند و برای شرکت در مراسم حج نماینده می فرستند و حتی در شعار و تبلیغات، حکومت معاویه از حکومت علی (ع) هم پیشی می گیرد، اما نقطه اختلاف این دو حکومت دقیقا در شخص علی (ع) و معاویه و اهداف درونی و عملکرد این دو نهفته است؛ این يك حکومت را مسئولیت و امانت خدا و مردم می داند و آن دیگری به عنوان يك طعمه به آن می نگرد و با دسیسه های مختلف

زمینه چینی می کند تا بدان دست یابد. این یک به منظور برابری با تهیدستان جامعه- با اینکه دسترسی به بهترین امکانات دارد- به ساده ترین خوراک و پوشاک قناعت می کند، آن یک به بهانه اینکه مرکز حکومتش نزدیک بلاد کفر است کاخ سبز می سازد. این یک برادرش عقیل را بخاطر اینکه بیش از حق خود از بیت المال طلب کرده با آهن گداخته متوجه حق خویش می سازد، آن یک پست های مهم و کلیدی حکومت و امکانات بیت المال را به حزب اموی اختصاص می دهد و برای خوش بین کردن افراد به خود، رقم های کلان از بیت المال می بخشد. این یک اگر در دورترین نقاط حکومت وی بر کسی ستمی رود خود را مسئول می داند، آن یک در پیش روی و با آگاهی او بدترین جنایتها صورت می گیرد و سکوت می کند. این یک متملقین و چاپلوسان را از خود می راند و آزادگی و سربلندی را برای ملتش می خواهد، آن یک به متملقین و چاپلوسان مقام و مسئولیت می دهد تا راه و رسم بردگی و بندگی را پیش پای دیگران بگذارد. این یک حکومت را برای خدمت به مردم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳

و یاری رساندن به ستمدیدگان می پذیرد، آن یک مردم را در خدمت مقام و موقعیت خویش و برای پیشبرد اهداف شیطانی خود می خواهد و ...

ملاحظه می فرمائید که پایبندی و یا پشت پا زدن عملی زمامداران و گردانندگان حکومت به قوانین و آرمانها و شعارها و ارزشهای اعلام شده در چگونگی حکومتها تا چه اندازه مؤثر و تعیین کننده است. بویژه اینکه در طول تاریخ همواره از بهترین شعارها و آرمانها و از مقدس ترین کلمات بیشترین

سوء استفاده ها شده است. روشن است که اگر بهترین قوانین و برنامه برای اجرا بدست افراد نالایق و فاسد سپرده شود نتیجه نخواهد بخشید و برعکس اگر در مقطعی از تاریخ فردی آگاه و متعهد، یا جمعی پاک و خدمتگذار حکومتی را تشکیل داده اند و یا در درون حکومت مسئولیتی به آنان واگذار شده است، بیشترین خدمت را به جامعه کرده و درخشان ترین صفحات تاریخ را با فداکاریهای خود رقم زده اند، و دل‌های مردم قدرشناس همواره در گرو محبت آنهاست.

بر اساس این ضرورت و در پی پاسخگویی به این نیاز بوده است که استاد بزرگوار در مجموعه مباحث حکومتی اسلام بخش مستقلی را به این موضوع اختصاص داده و با گردآوری آیات و روایات بسیار جالب و هشدار دهنده، سیره و رفتار حاکم اسلام و سایر کارگزاران حکومت اسلامی و چگونگی معاشرت آنان با سایر مردم و مسائلی نظیر نوع زندگی و خوراک و پوشاک آنها را یادآور شده اند، چنانچه هم ایشان در فصل یازدهم از بخش ششم کتاب نیز «وظایف رهبر و سایر کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال» و در فصل دوازدهم «وجوب رسیدگی به امور بینویان و از کار افتادگان» و در فصل پانزدهم «حقوق متقابل امام و امت» را به تفصیل مورد پژوهش قرار داده اند که در جایگاه خود از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بدون آن بی تردید این مجموعه - مبانی فقهی حکومت اسلامی، که اکنون پنجمین مجلد ترجمه فارسی آن در اختیار شماست - ناقص می نمود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴

علاوه بر مباحث فوق در این مجلد مباحث مهم و قابل توجه دیگری، یعنی موضوع «چگونگی ثبوت هلال

با حکم حاکم» مبحث مهم و مورد ابتلاء «احتکار و قیمت گذاری» موضوع «سیاست خارجی حکومت اسلامی و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان» و نیز مبحث «نیروهای نظامی و انتظامی در اسلام» مورد پژوهش و کنکاش فقهی قرار گرفته که به تفصیل از نظر خوانندگان گرامی می گذرد. با این مجلد ترجمه جلد دوم عربی کتاب پایان می پذیرد و ان شاء الله ترجمه سایر مجلدات که پیرامون منابع مالی حکومت اسلامی است در آینده ای نه چندان دور در اختیار پژوهشگران و علاقه مندان قرار خواهد گرفت.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مهر ماه ۱۳۷۲ مطابق با ربیع الثانی ۱۴۱۴

حوزه علمیه قم - محمود صلواتی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵

[تتمه بخش ششم]

فصل نهم چگونگی ثبوت هلال با حکم والی

اشاره

* دیدگاههای مختلف فقها درباره ثبوت هلال* سیره پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و خلفا در اعلان هلال* چند فرع در مسأله

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷

چگونگی ثبوت هلال با حکم والی

آیا هلال با حکم والی ثابت می گردد؟

در دیدگاه ما [شیعه امامیه] هلال [اول ماه] با دیدن هلال، و شیاع مفید علم یا اطمینان- و بلکه «علم» از هر طریقی که حاصل شده باشد- و با شهادت دو نفر عادل اجمالا- و لو اینکه شهادتشان نزد حاکم نباشد- و با گذشتن سی روز از ماه گذشته و نیز با حکم امام معصوم (ع)، بدون تردید ثابت می گردد.

اما در اینکه آیا هلال با حکم حاکم شرعی غیر معصوم، بطور مطلق ثابت می شود، یا بطور مطلق ثابت نمی شود؟ یا بین آنجا که هلال بوسیله شهادت دو شاهد برای حاکم ثابت شده باشد یا خود آن را دیده یا از راههای دیگر برای وی علم حاصل شده باشد، فرق گذاشته شود؛ و بر فرض ثبوت آیا فقط امام و رهبر می تواند به اول ماه بودن حکم بدهد؛ یا اینکه سایر فقها که برای قضاوت یا کار دیگری از سوی او منصوب شده اند نیز می توانند چنین حکمی را صادر نمایند، یا اینکه هر فقیهی

صلاحیت ابراز چنین نظری را دارد اگر چه از سوی حکومت متصدی قضاوت یا مسئولیتی نباشد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸

در این مسأله دیدگاههای مختلفی است که یادآور می شویم «۱»

[دیدگاههای مختلف فقها دربارهٔ ثبوت هلال]

در کتاب حدایق به اختصار اینگونه آمده است:

«برخی از اصحاب از آن جمله علامه و دیگران فرموده اند که در ثبوت هلال برای روزه [در اول رمضان] و افطار [اول ماه شوال] در صورت شهادت دو نفر، دیگر حکم حاکم ضرورتی ندارد، بلکه اگر دو نفر عادل هلال را مشاهده نمایند و نزد حاکم هم شهادت ندهند، بر هر کس که شهادت آنان را بشنود و آنان را به عدالت

قبول داشته باشد واجب است که آن روز را روزه بگیرد و یا افطار نماید ...

و ظاهراً در این نظریه هیچ گونه شک و اشکالی وجود ندارد. اما اشکال در این است که اگر برای حاکم شرعی هلال ثابت گردید و به اول ماه بودن حکم کرد آیا بر مردم واجب است که از حکم او اطاعت کنند یا اینکه خود باید از دو نفر شاهد عادل رؤیت هلال را بشنوند؟

ظاهر نظریه اصحاب [فقهاء امامیه] نظر اول است و بلکه برخی - چنانچه بعداً خواهیم گفت - صرف ثبوت هلال برای خود حاکم شرعی بوسیله رؤیت خودش را کافی دانسته اند.

و از سخنان برخی از فضلاء نزدیک به زمان حاضر استفاده می گردد که در چنین

(۱) استاد در این مبحث مانند سایر مباحث کتاب به تناسب موضوع بحث که مسائل مربوط به حکومت اسلامی است موضوع بحث هلال را تنها از آن جهت که به حاکم اسلامی مربوط می گردد مطرح فرموده اند و سایر مباحث مربوط به هلال بطور ضمنی مطرح شده است.

البته پژوهش گسترده در این زمینه می تواند خود موضوع کتابی مستقل در این موضوع باشد چنانچه بزرگانی تدوین کتابهایی نظیر «رؤیه الهلال» و «المغرب و الهلال» و ... را به این موضوع اختصاص داده اند. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹

مواردی عمل به آنچه نزد حاکم شرعی ثابت شده بر مکلف واجب نیست، بلکه اگر برای هر مکلفی نسبت به ثبوت هلال یقین حاصل شد، موظف به رعایت آنست و الا خیر. و ظاهر کلام ایشان اینست که این مسأله منحصر به مسأله هلال نیست بلکه در سایر مسائل هم همین گونه است زیرا فرموده اند: اگر مثلاً

نزد حاکم غصب بودن آبی ثابت گردید دلیلی وجود ندارد که این آب برای دیگری هم غصب باشد و بر او واجب شود که از آن آب اجتناب کند. و همین گونه است اگر حاکم حکم کند که در زمانی معین وقت داخل شده است و...» (۱)

اینکه ایشان نظریه اول را به اصحاب نسبت داده اند، ظاهر آن اینست که این نظریه بین آنان مشهور است ولی خود ایشان - قدس سره - پس از یادآوری ادله مسأله و رد و ایراد آن در نهایت می فرمایند:

«مسأله نزد من مورد توقف و اشکال است».

فاضل نراقی نیز این مسأله را در «مستند» یادآور شده و همان نظریه صاحب «حدایق» را پیروی نموده و نظریه عدم وجوب اطاعت از حکم حاکم را در این زمینه تقویت فرموده اند. (۲)

شهید در [کتاب صوم] دروس می فرماید:

آیا حکم حاکم بتنهائی در ثبوت هلال کافی است؟ به نظر می رسد بلی، کافی است. (۳)

از ظاهر کلام ایشان استفاده می شود که در نظر ایشان مستند حکم حاکم هر چه باشد فرقی نمی کند چه حاکم خودش هلال را رؤیت کند یا از هر طریق

(۱) حدایق الناضره، ۱۳ / ۲۵۸.

(۲) مستند الشیعه، ۲ / ۱۳۲.

(۳) الدروس / ۷۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰

دیگری برای وی علم حاصل شود.

در مدارک آمده است:

«آیا گفتار حاکم شرعی به تنهائی در ثبوت هلال کافی است؟ در آن دو نظر است:

یکی اینکه کافی است، و این نظر مورد پذیرش صاحب «دروس» است، با استناد به عموم ادله ای که می گوید: حاکم می تواند طبق علم خود حکم نماید و ادله ای که می گوید: اگر نزد حاکم بینه ای اقامه گردید و حاکم طبق آن حکم نمود نظیر

احکام، واجب است به حکم او مراجعه نمود و علم [شخص حاکم] قوی تر از بینه است. و بدین دلیل که مرجع اصلی در اکتفا به شهادت عدلین و تحقق عملی شهادت آنان، همانا قول و حکم حاکم است پس در همه موارد حکم حاکم پذیرفته است. [هر چند مستند به شهادت دو عادل نباشد]

نظریه دیگر اینکه [حکم حاکم در صورتی که مستند بشهادت دو عادل نباشد] پذیرفته نیست: طبق اطلاق فرمایش معصوم (ع) که می فرماید: «در رؤیت هلال چیزی جز شهادت دو مرد عادل را مکفی نمی دانیم». «۱»

ظاهر کلام ایشان اینست که ایشان ثبوت هلال با حکم حاکم که مستند به شهادت عدلین باشد را مفروغ عنه گرفته اند.

در کفایه سبزواری آمده است:

«در قبول قول حاکم شرعی به تنهایی در ثبوت هلال دو وجه است: یکی آنکه پذیرفته است و آن نظر «دروس» است و صحت این نظر بعید نیست.» «۲»

در کشف الغطاء آمده است:

«ششم [از راههای ثبوت هلال] حکم فقیه مجتهد امین است نسبت به مقلدهای

(۱) مدارک الاحکام، / ۳۷۰.

(۲) کفایه الاحکام، / ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱

وی، چه مستند حکم او رؤیت خود او باشد یا شهادت بینه و چه راههای دیگر. «۱»

در جواهر آمده است:

«... همانطور که ظاهراً هلال ماه با حکم حاکم که مستند به علم خودش باشد ثابت می گردد بخاطر اطلاق ادله ای که بر نفوذ حکم حاکم دلالت دارد و نیز بخاطر آنچه روایت شده که: انکار نظر آنان انکار نظر معصومین (ع) است بدون اینکه فرقی بین موضوعات مخاصمات و غیر آن نظیر عدالت، فسق، اجتهاد، نسب و مانند آن وجود داشته باشد.» «۲»

در کتاب عروه الوثقی در

بیان راههای ثبوت هلال ماه رمضان و شوال آمده است:

«ششم: حکم حاکم که انسان نسبت به اشتباه بودن نظر و نیز مستند نظریه وی آگاهی نداشته باشد.» (۳)

ایشان در اینجا بین اینکه مستند حکم او بینه یا رؤیت شخص وی، یا چیز دیگر باشد فرقی ذکر نکرده اند.

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

«در ثبوت هلال و وجوب روزه به مقتضای آن بر مردم، حکم حاکم شرط نیست، ولی اگر حاکم به هر طریق در مذهب خودش به ثبوت هلال حکم کرد، بر عموم مسلمانان واجب است که آن روز [اول رمضان] را روزه بگیرند اگر چه مخالف مذهب برخی از آنان باشد، زیرا حکم حاکم اختلاف را از میان برمی دارد، و این متفق علیه است مگر نزد شافعیه.»

(۱) کشف الغطاء، / ۳۲۵.

(۲) - جواهر الکلام، ۱۶ / ۳۵۹.

(۳) عروه الوثقی، کتاب صوم، فصل راههای ثبوت هلال رمضان و شوال.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲

و در پاورقی آورده است:

«شافعیه می گویند: در ثبوت هلال و وجوب روزه به مقتضای آن بر مردم، شرط است که حاکم حکم نماید، و اگر حاکم حکم نمود روزه بر مردم واجب است گرچه حکم او بر اساس شهادت یک نفر عادل باشد.» (۱)

از ظاهر قسمت اول کلام ایشان در ابتدا به نظر می رسد که شافعیه با اصل حکم یعنی حجیت حکم حاکم مخالف هستند و ثبوت ماه را با حکم حاکم ثابت نمی دانند ولی با ملاحظه پاورقی مشخص می شود که این استثناء به قسمت اول کلام ایشان مربوط است، یعنی به عدم اشتراط حکم حاکم در شهادت و مانند آن از امارات. بر این اساس حجیت حکم حاکم نزد آنان

متفق علیه است. [چه نزد شافعیه و چه نزد سایر مذاهب سنت].

این نمونه ای از کلمات متأخرین فقها در این زمینه بود و لکن پس از مراجعه به پاره ای از کتب فقهی شیعه و سنت در باب «روزه» مشاهده می کنیم که مسأله حجیت حکم حاکم و وجوب عمل به حکم حاکم در مورد هلال بطور کلی در کتابهای آنان عنوان نشده است با اینکه مسأله در باب روزه و عید فطر و حج در همه اعصار همواره مورد ابتلاء و نیاز بوده ولی در عرض سایر امارات هم مطرح نشده و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. «۲»

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه، / ۵۵۱.

(۲) تا آنجا که من بررسی کردم این مسأله در مبسوط شیخ، تذکره علامه، قواعد علامه، شرایع، منتهی، ریاض و کتابهایی از این قبیل نیامده است، شاید علت آن این باشد که این بزرگان بحث در این زمینه را مربوط به کتاب الولایه و کتاب القضاء می دانسته اند، چنانچه، ما هم در مباحث مربوط به حکومت اسلامی این مسأله را یادآور شده ایم. (الف- م، جلسه ۱۶۲ درس)

لازم به یادآوری است که استاد بزرگوار این بحث و مبحث احتکار و قیمت گذاری و نیز مبحث سیاست خارجی حکومت اسلامی را پیش از مباحث امر به معروف و نهی از منکر و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳

بلی آنچه از فحوای کلمات آنان در باب «ما یثبت به الهلال» بدست می آید اینست که حجیت آن گویا مفروغ عنه قلمداد شده است زیرا این مسأله را یادآور شده اند که: بینه و یا یک شاهد عادل- در صورتی که اعتبار آن را پذیرفته باشند- آیا شهادت هر یک

از آنها برای همه افراد حجیت دارد یا اینکه اعتبار آن بر حکم حاکم متوقف است؟ در این مورد اصحاب ما و اکثر علمای سنت بینه را برای همه افراد حجت دانسته اند و گفته اند برای کسی که رؤیت هلال با بینه برای وی ثابت گردیده حکم حاکم ضرورتی ندارد. و تنها از شافعی [چنانچه گذشت] نقل شده که در این مورد نیز حکم حاکم را لازم می داند.

و لیکن در این مورد مناسب بود بزرگان اصل مسأله را نیز یادآور می شدند ولی گویا علت ترک بحث در این زمینه بدین جهت بوده که آنان حکم حاکم را در عرض سایر امارات نمی دانسته اند بلکه آن را در طول آنها و مبتنی بر یکی از آنها می دانسته اند، یا اینکه محل بحث در اختیارات حاکم و حجیت حکم وی و موارد نفوذ آن را در کتاب اماره یا کتاب قضا می دانسته اند، به همین جهت در کتاب صوم (روزه) بحثی از آن بمیان نیاورده اند.

ولی من گمان نمی کنم این دو عذر توجیهی برای عنوان نکردن این مسأله در باب صوم کتابهای فقهی باشد.

در هر صورت، آیا حکم حاکم در مورد هلال نافذ است یا نه؟ در این ارتباط نظرات متفاوتی را ابراز فرموده اند که سومین آن اینست که تفصیل قائل شویم بین آنجا که حاکم در حکم خود به بینه استناد نماید و آنجا که مبنای حکم وی رؤیت و علم شخصی خود باشد که پیش از این به نقل از مدارک یادآور شدیم.

- حسب و تعزیرات و امور زندانها و اطلاعات که در جلد سوم و چهارم فارسی آمده، تدریس فرموده اند. بهمین جهت شماره نوارهای جلسات درس با زنجیره شمار

نوارهای پیشین متفاوت است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴

[دلایل قائلین به عدم حجیت حکم حاکم]

کسانی که بر عدم حجیت حکم حاکم قائل شده اند، چنانچه در «مستند» (۱) آمده به دلایل زیر استدلال نموده اند:

[۱] به اصل [اصل عدم حجیت حکم حاکم].

[۲] به اخبار و روایات بسیار زیادی که روزه گرفتن و افطار را بر رؤیت هلال و شهادت دو شاهد، یا گذشت سی روز معلق نموده است [نظیر: صم للرؤیه و افطر للرؤیه] که اینگونه روایات ظهور در حصر دارد.

[۳] و نیز به روایاتی که از پیروی شک و ظن در امر هلال نهی فرموده است و روشن است که حکم حاکم چیزی فراتر از ظن نیست.

اما دلایل فوق بشکل زیر قابل مناقشه است:

[اولاً]: «اصل» در مقابل دلیل [روایات] بر فرض ثبوت آن نمی تواند مقاومت کند.

[ثانیاً]: اینکه اخبار، ظهور در حصر داشته باشد درست نیست و مفهوم آن از قبیل مفهوم لقب «۲» است. و آن انحصاری که در گفتار امام صادق (ع) ظهور دارد که می فرماید: «علی (ع) می فرمود: در هلال چیزی جز شهادت دو مرد عادل را نمی پذیرم» «۳» حصر اضافی و نسبی است برای بیان اینکه شهادت زنان و شهادت یک مرد به تنهایی پذیرفته نیست. [نه اینکه حصر حقیقی باشد و بخواهد بفرماید تنها راه ثبوت هلال، شهادت دو مرد عادل است]. چنانچه روشن است.

(۱) مستند الشیعه ۲ / ۱۳۲.

(۲) فقها در علم اصول می فرمایند مفهوم لقب حجت نیست یعنی اگر ما گفتیم عیسی رسول الله است معنی آن این نیست که حضرت محمد (ص) رسول الله نیست. (الف - م، جلسه ۱۶۳ درس)

(۳) اَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ: لَا أُجِيزُ فِي الْهَلَالِ إِلَّا شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ.

[ثالثاً]: در صورت اقامه دلیل بر اعتبار حکم حاکم، حجیت آن نظیر سایر امارات معتبره قطعی می گردد، و دلایل نهی از پیروی گمان شامل آن نمی گردد.

و شاید اینگونه روایات که متعرض آن نشده اند بدین دلیل بوده که حکم حاکم شرعی، در طول سایر امارات بوده و در واقع مستند به آنها می باشد.

پس آنچه در این مورد و موارد همانند آن عمده و اساسی است، اقامه دلیل بر اعتبار و صحت آن است.

[دلایل کسانی که حکم حاکم را حجت می دانند]

و اما کسانی که حکم حاکم را حجت می دانند به چند دلیل استدلال کرده اند:

[۱-] به اطلاق روایاتی که بر وجوب مراجعه به فقها (که فقهبانان مستند به احادیث اهل بیت (ع) می باشد) و بر لزوم پذیرفتن حکم آنان تأکید نموده است.

روایاتی نظیر مقبوله عمر بن حنظله که در آن آمده بود:

«پس اگر بر اساس حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، بی تردید حکم خدا سبک شمرده شده است و رد بر ما نموده، و رد بر ما رد بر خداوند است.» [۱]

و آنچه در توقیع شریف امام زمان (عج) آمده است که فرمود:

«و اما در مشکلات نو پدید (حوادث واقعه) به راویان احادیث ما مراجعه کنید.

زیرا آنان حجت خداوند بر شما هستند و من حجت خداوندم بر آنان.» [۲]

(۱) - فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد، و الراد علینا الراد علی الله.

(وسائل ۱۸ / ۹۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱ حدیث ۱)

(۲) و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم.

(وسائل ۱۸ / ۱۰۱، ابواب صفات قاضی، حدیث ۹. و کمال الدین / ۴۸۴.

در وسائل لفظ «علیهم» نیامده است)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶

و مسأله هلال از بارزترین مصادیق حوادث واقعه و مشکلات عمومی جامعه است که در همه اعصار و زمانها مورد ابتلاء مسلمانان است.

و نیز روایات دیگری که بر وجوب مراجعه به جانشینان ائمه (ع) دلالت دارد.

[۲] به صحیح محمد بن قیس از امام محمد باقر (ع) که فرمود:

«اگر دو شاهد نزد امام شهادت دادند که پس از سی روز، از ماه قبل، هلال را دیده اند امام دستور به افطار روزه آن روز می دهد، اگر پیش از ظهر باشد. و اگر بعد از ظهر شهادت دادند دستور به افطار آن روز می دهد ولی نماز عید فطر را به روز بعد می افکند و با ایشان نماز می خواند.» (۱)

مرحوم صاحب حدائق پس از اینکه این دو دلیل را یادآور می شود می فرماید:

«و شما ملاحظه می فرمایید که در این دو دلیل امکان مناقشه هست، زیرا آن مفهومی که در مقبوله و نظایر آن، به ذهن پیشی می گیرد همان مراجعه به آنان در مسائل مربوط به قضاوت و دعاوی یا فتوی در احکام شرعیه است.

و اما صحیح محمد بن قیس، لفظ امام در آن، در امام اصل یا مفهومی اعم از وی و ائمه جور و خلفاء مسلمانان که عهده دار امور عمومی مسلمانان بوده اند، ظهور دارد. بلی، ممکن است کسی بگوید اگر چنین حقی برای امام اصل ثابت گردد برای جانشینان وی نیز بر اساس حق نیابت ثابت است، گرچه این استدلال نیز خالی از اشکال نیست، زیرا ما به چنین کلیتی دست نیافتیم، و ما به موارد زیادی برخورد می کنیم که وظایف و اختیاراتی برای امام ثابت است

ولی برای جانشینان وی ثابت نیست.

در هر صورت مسأله نزد من مورد توقف و اشکال است زیرا در وجوب عمل به

(۱) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رأيا الهلال منذ ثلاثين يوما امر الامام بافطار ذلك اليوم اذا كانا شهدا قبل زوال الشمس، و ان شهدا بعد زوال الشمس امر الامام بافطار ذلك اليوم و آخر الصلاه الى الغد فصلی بهم. (وسائل ۷ / ۱۹۹، ابواب احکام ماه رمضان، باب ۶ حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷

حکم حاکم به گونه ای که مسأله هلال را هم شامل بشود، دلیل روشنی نداریم.

و شما در مورد آنچه بطور عموم بدان استناد نموده اند، ملاحظه می فرمائید که اگر نزد حاکم با بینه، نجاست آب یا حرمت گوشتی ثابت شود ولی این نجاست و حرمت برای مکلف ثابت نگردد چون خود مثلا از بینه نشنیده است، [واجب است اخذ بحکم حاکم نماید] در این صورت وجوب اخذ به حکم حاکم با اخباری که دلالت دارد بر اینکه «همه چیز برای تو پاک است تا بدانی که نجس است» (۱) و نیز «هر چیزی که در آن حلال و حرام است آن برای تو حلال است تا حرام را بعینه بدانی و از آن اجتناب کنی» (۲) منافات دارد، زیرا هیچ یک از فقها در دو قاعده مذکوره حکم حاکم را یکی از راههای علم به نجاست یا حرمت قرار نداده اند بلکه آنچه را بر شمرده اند گفتن صاحب مال و شهادت دو شاهد است، و روایات نیز بر همین معنی دلالت دارد.» (۳)

آنچه ایشان در قسمت آخر کلامشان فرمودند و رؤیت هلال را با نجاست آب یا حرمت گوشت

بخصوص و نظیر آن از موضوعات جزئیة نقض کردند، مطلب صحیحی نیست، زیرا مسئله ای نظیر امر هلال که مسائلی نظیر روزه و عید و حج مسلمانان بر آن متوقف است، از امور مهمه و عمومی همه مسلمانان است و آن را یک امر جزئی شخصی نمی توان بحساب آورد؛ این مسئله ای است که در زمانهای مختلف مسلمانها بدان نیازمندند، و پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و حکام و قضات مسلمانان در همه اعصار به آن اهتمام می ورزیده و تحقیق و اثبات آن از وظایف آنان محسوب می شده است. و هیچ گاه بنای مسلمانان بر این نبوده است که هر کس برای خود به تنهایی روزه بگیرد و هر روز که خواست افطار کند و در

(۱) - کل شیء فیہ لک طاهر حتی تعلم أنه قدر.

(۲) کل شیء فیہ حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعلم الحرام بعینه.

(۳) حدایق الناضرہ ۱۳ / ۲۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸

هر زمان که خواست در عرفات وقوف کند و یا از آن خارج شود، بلکه آنان در این مسائل همواره به والیان امر از حکام و نمایندگان آنان مراجعه می کرده اند، چنانچه سیره مستمره باقیه از صدر اسلام تا کنون و روایات بسیار زیاد در این زمینه - که برخی از آنها را در آینده یادآور می شویم - گواه بر همین معنی است.

از باب مثال: امور حج که از سوی خلفا به امیر الحاج واگذار می شده و در برخی موارد خود خلفا هدایت آن را به عهده داشته اند و مسلمانان از آنان پیروی می کرده اند در هیچ جا سابقه ندارد که مسلمانی در ارتباط با وقوف به عرفات با آنان مخالفت

کرده باشد یا مسلمانی از مستند حکم حاکم پرسیده باشد که آیا وی بر اساس بینه این روز را عرفه یا عید اعلام کرده یا بر اساس علم شخصی. و در جای خود روشن گردیده که حاکم [واجد شرایط] می تواند طبق علم شخصی خود حکم نماید.

پس اگر امام صادق (ع) در مقبوله از رجوع به قضات جور چون که طاغوت هستند نهی می فرماید و فقیهی از شیعیان خود را برای رفع نیازمندیهای شیعیان بجای وی می گمارد و همه وظایف قضات را در اختیار وی قرار می دهد، در مورد امر هلال هم باید گفت که اثبات و اعلام آن را در اختیار وی قرار داده است. چنانچه در زمانهای ما هم همین گونه است، و هنگامی که امام عصر (عج) شیعیان خویش را در حوادث واقعه به روات احادیث آنان ارجاع داده باشند پس چه حادثه و واقعه ای از امر هلال که همه مسلمانان در یک روز به آن نیازمندند مهم تر است؟!

مگر اینکه گفته شود: مورد پرسش در مقبوله مسائلی نظیر منازعات در دین و میراث است و مسائلی نظیر هلال را در بر نمی گیرد. علاوه بر آن امام فرمود:

«اگر او به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد» و در اینکه حکم حاکم در مورد هلال از احکام ائمه (ع) باشد تازه اول کلام است و با این روایت نمی توان آن را اثبات نمود، زیرا حکم، موضوع خود را ثابت نمی کند. و در اینجا نکته ای است

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹

شایان تأمل. «۱»

همانگونه که معلوم نیست در توقیع شریف از حوادث واقعه، عموم اراده شده باشد بویژه اینکه پاسخ در جواب

پرسشی است که در روایت نیامده و شاید در آن از حوادث بخصوصی پرسش شده است. از سوی دیگر پاسخ نیز مجمل است بگونه ای که مشخص نیست که آیا ارجاع امام (عج) برای اخذ «حکم حوادث» است که بر حجیت فتوی دلالت داشته باشد یا در «حل و فصل دعوی و مرافعات» است که بر نفوذ قضاوت وی دلالت کند، یا اینکه مورد ارجاع، رفع اجمال و شک در حوادث است که در نتیجه حکم، مورد رؤیت هلال را هم شامل می گردد.

از سوی دیگر، ممکن است گفته شود: این روایت به خصوص حوادث مهمه ای که راه گریزی از آن مگر با حکم حاکم نیست انصراف دارد، و مسأله هلال از آن موارد محسوب نمی شود، زیرا کشف آن با دیدن، یا شهادت دو نفر و نظایر آن امکان پذیر است.

و اما آنچه در حدایق بنحو احتمال آمده که لفظ امام در صحیحه [محمد بن سنان] را بر امام اصل حمل نموده، جدا خلاف ظاهر است و برای کسی که موارد استعمال این لفظ در ابواب مختلف فقه و احادیث را بررسی کرده باشد این معنی روشن می گردد، چنانچه نمونه های بسیاری از آن در بخش سوم همین کتاب [جلد اول فارسی] گذشت و ما در آنجا یادآور شدیم که: انس اصحاب ما با امامت ائمه دوازده گانه (ع) باعث شده است که این گمان بوجود بیاید که لفظ «امام» برای آنان وضع شده و یا منصرف به آنان است، با اینکه لفظ امام بر هر پیشوایی صدق

(۱) اشکال حضرت استاد مد ظلّه در مورد حکم حاکم در دین و میراث هم جریان دارد زیرا در این گونه موارد

نیز علاوه بر احتمال خطاء حاکم در موضوع مورد نزاع، یقین به مطابقت حکم او با حکم واقعی که نظر ائمه (ع) است بدست نمی آید. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰

می کند چه وی امام در نماز باشد یا جهاد یا حج یا کارهای عمومی و اجتماعی، چه به حق باشد یا باطل.

ملاحظه کنید امام صادق (ع) لفظ «امام» را بر امیر الحاج «اسماعیل بن علی» اطلاق می فرماید، آنجا که آن حضرت به هنگام ترک عرفات از استر خود به روی زمین افتاد و «اسماعیل» به احترام آن حضرت توقف کرد، حضرت به وی فرمود:

«سر فإن الامام لا یقف - حرکت کن که امام توقف نمی کند.» «۱»

و در رساله الحقوق علی بن الحسین (ع) آمده است:

«و کلّ سائس امام - هر سیاست گذاری امام است.» «۲»

خلاصه کلام اینکه پیشوای هر کار عمومی، یا رهبر اجتماعی و عمومی مردم اصطلاحاً امام است، و مراد از امام در اینگونه روایات همان حاکم عادل است اگر چه معصوم نباشد، چنانچه اطلاق لفظ، این را اقتضا دارد، اگر چه ائمه دوازده گانه (ع) به هنگام ظهور، سزاوارترین افراد نزد ما برای این منصب شریف هستند.

و پیش از این بتفصیل مورد بحث قرار گرفت که امامت و شئون آن در بافت نظام اسلام و احکام آن تنیده شده است و در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست، و تحقیق و بررسی در وضعیت هلال و اثبات آن و تعیین تکلیف مسلمانان در روزه و عید و وقوفشان از مهم ترین وظایف عامه مسلمانان است.

[سیره پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و خلفا در اعلان هلال]

پیامبر اکرم (ص) و نیز امیر المؤمنین (ع) و همه خلفاء در زمان خویش به عنوان

(۲) خصال صدوق / ۵۶۵، [جزء ۲] ابواب خمسين، حديث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱

حاکم مسلمانان امر هلال را به عهده گرفته و تکلیف مسلمانان را روشن می نموده اند که نمونه هائی از آن را یادآور می شویم:

۱- در سنن ابی داود به سند خویش از عکرمه، از ابن عباس آمده است که گفت:

«عرب بادیه نشینی نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: من هلال را دیدم- حسن در روایت خود می گوید: یعنی هلال رمضان را- پیامبر فرمود: آیا شهادت می دهی که خدائی جز خداوند وجود ندارد؟ گفت: بلی، فرمود: آیا شهادت می دهی که پیامبر رسول خداست؟ گفت: بلی، فرمود (ص): ای بلال، در میان مردم اعلان کن که فردا را روزه بگیرند.» (۱)

۲- از عکرمه نقل شده است:

«مردم یک بار در هلال رمضان شک کردند تصمیم گرفتند که برنخیزند و روزه نگیرند پس یک عربی از حزه [سنگلاخها و ارتفاعات اطراف مدینه] آمد و شهادت داد که ماه را دیده است، او را نزد پیامبر (ص) آوردند، فرمود (ص): آیا گواهی می دهی که خدائی جز خدا وجود ندارد و من پیامبر خدا هستم؟ گفت:

بلی، و شهادت داد که ماه را دیده است، پیامبر بلال را فرمان داد: که در میان مردم اعلان کند که [سحر] برخیزند و فردا را روزه بگیرند.» (۲)

بنظر میرسد این دو روایت یک ماجرا را بازگو می کند و شاید ابن عباس از زنجیره سند دوم افتاده است.

۳- از فرزند عمر روایت شده است که گفت:

(۱) أ تشهد ان لا اله الا الله؟ قال نعم. قال: استشهد ان محمدا رسول الله؟ قال نعم. قال (ص): يا بلال، اذن في

الناس فليصوموا غدا. (سنن ابی داود ۱/ ۵۴۷، کتاب الهلال، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان)

(۲) سنن ابی داود ۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲

«مردم در آسمان هلال را جستجو می کردند من به پیامبر خدا (ص) گفتم: من ماه را مشاهده کردم، آن حضرت روزه گرفت و مردم را فرمان داد که روزه بگیرند.» (۱)

شاید شهادت آن عرب بادیه نشین و یا فرزند عمر با قرائن خارجیه ای همراه بوده است که موجب وثوق و اطمینان پیامبر (ص) می شده، علاوه بر اینکه پیامبر اکرم (ص) دارای علم ویژه بوده و احاطه به مسائل داشته است. پس اینگونه روایات با روایاتی که بر اعتبار تعدد در شاهد دلالت دارد منافات ندارد.

و اینکه برخی از فقهای سنت بین هلال ماه رمضان و هلال ماه شوال فرق گذاشته اند و گفته اند در اول، یک شاهد کافی است ولی در دوم، به دو شاهد عادل نیاز است، نزد مشهور فقهای شیعه نظر درستی نیست. که در جای خود مورد بحث واقع شده است. (۲)

۴- از فردی از اصحاب پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

«در آخر ماه رمضان درباره عید فطر مردم اختلاف نظر داشتند، پس دو نفر بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمدند و به خدا سوگند یاد کردند که در شب گذشته ماه را دیده اند، پیامبر (ص) دستور فرمود که مردم روزه خود را افطار کنند و فردا برای اقامه نماز در مصلی حاضر شوند.» (۳)

۵- در محلی ابن حزم آمده است:

«از طریق ابی عثمان نهدی (۴) برای ما روایت شده که گفت: دو نفر بادیه نشین

ابی داود ۱/ ۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۲) مشهور فقهاء شیعه گفته اند برای ثبوت هلال در هر صورت دو نفر باید شهادت بدهند. فقط سلار [سالار بن عبد العزیز] گفته است شهادت یک نفر کافی است. (الف-م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) سنن ابی داود ۱/ ۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۴) ابو عثمان نهدی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) بوده است و احتمال می دهیم که راوی روایت قبلی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳

خدمت پیامبر (ص) رسیدند پیامبر به آنان فرمود: آیا شما مسلمان هستید؟

گفتند: بلی، پس پیامبر (ص) فرمان داد که مردم افطار کنند، یا روزه بگیرند. «۱»

۶- ابن ماجه به سند خویش از ابی عمیر بن انس بن مالک روایت نموده که گفت:

«عموهای من از انصار، از اصحاب رسول خدا (ص) برای من نقل کردند که گفتند: هلال ماه شوال بر ما پوشیده ماند و در نتیجه ما روزه گرفتیم، در اواخر روز سوارانی خدمت رسول خدا (ص) رسیده و شهادت دادند که در شب گذشته هلال را مشاهده کرده اند، پیامبر (ص) به مسلمانان دستور فرمود: که روزه خود را افطار کنند و فردا برای نماز عید حاضر شوند.» «۲»

عین همین روایت با کمی تغییر عبارت، در کتاب المصنف نیز آمده است «۳»

۷- در کتاب جواهر از پیامبر (ص) نقل شده است:

مردم در حالت شک شب را به صبح آوردند. آنگاه شخص بادیه نشینی نزد آن حضرت (ص) آمد و شهادت داد که هلال را دیده است، پس پیامبر اکرم (ص) فرمان داد تا منادی در میان مردم اعلام کند تا آنان

که چیزی نخورده اند روزه بگیرند و آنان که چیزی خورده اند امساک نمایند.» (۴)

من این روایت را به این شکل در کتب سنت نیافتم ولی در صحیح مسلم آمده است:

- هم همین ابو عثمان نهدی باشد. (الف- م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۱) محلی ابن حزم ۲۳/۳، (جزء ششم) مسأله ۷۵۷).

(۲) سنن ابن ماجه ۱/۵۲۹، کتاب صیام، باب ۶، حدیث ۱۶۵۳. ابن ابی عمیر راوی این روایت پسر انس بن مالک دربان و

خادم پیغمبر (ص) بوده است. (الف- م، جلسه ۱۶۴)

(۳) المصنف، عبد الرزاق ۴/۱۶۵، کتاب صیام، حدیث ۷۳۳۹.

(۴) من لم يأكل فليصم، و من اكل فليمسك. (جواهر ۱۶/۱۹۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴

«پیامبر خدا (ص) از طایفه اسلم مردی را فرستاد تا روز عاشورا «۱» در میان مردم اعلام کند تا آنان که روزه نگرفته اند روزه

بگیرند و آنان که چیزی خورده اند تا شب امساک نمایند.» (۲)

۸- در وسائل از حماد بن عیسی از عبد الله بن سنان، از مردی روایت نموده که گفت:

«علی (ع) در کوفه در ماه رمضان بیست و هشت روز روزه گرفت، آنگاه هلال مشاهده شد، پس آن حضرت به منادی فرمان

داد تا در میان مردم اعلام کند که یک روز روزه قضا بگیرند زیرا ماه بیست و نه روز است.» (۳)

۹- در ام شافعی به سند خویش از فاطمه دختر امام حسین (ع) آمده است:

«مردی نزد علی (ع) بر رویت هلال رمضان گواهی داد، آن حضرت روزه گرفت- و گمان می کنم که گفت: فرمان داد که

مردم نیز روزه بگیرند.» (۴)

(۱) بنابر آنچه در تاریخ آمده اولین زمان تشریح روزه در اسلام روز عاشورا-

دهم محرم - بوده است که بعدا در ماه رمضان قرار داده شد. (مقرر)

(۲) صحیح مسلم ۷۹۸ / ۲، کتاب صیام، باب اصبح الناس صیاما و قد رئی الهلال، حدیث ۷۳۳۹.

(۳) صام علی (ع) بالكوفه ثمانیه و عشرين یوما شهر رمضان فرأوا الهلال فامر منادیا ینادی: اقضوا یوما فان الشهر تسعه و عشرون یوما. (وسائل ۲۱۴ / ۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۴، حدیث ۱)

البته در صورت صحت این روایت باید گفت ائمه (ع) مأمور به ظاهر بوده اند، می گویند در زمان مرحوم آیه الله آقا سید محمد باقر شفتی در اصفهان یک سال روز اول ماه مبارک رمضان یوم الشک بوده است و مردم روزه نمی گیرند پس از ۲۸ روز نیز ماه رؤیت می شود و ایشان اعلام می کند که مردم روزه خود را افطار کنند، می گویند در آن زمان کریم شیره ای در خیابان و بازار به مردم می گفته برای سلامتی و طول عمر آقا دعا کنید که اگر چهارده سال دیگر حیات داشته باشند تمام زحمت رمضان را از شما بر می دارند! (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۴) الامّ شافعی ۸۰ / ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵

از این روایات استفاده می شود که پیامبر خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) امر هلال و روزه مسلمانان و عید آنان را به عهده گرفته و پس از ثابت شدن هلال نزد آنان، آن را برای مردم اعلام می فرموده اند. و احتمال اینکه این اختیار از ویژگیهای پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) باشد واضح البطلان است بویژه پس از آنکه روشن گردید که امامت و شئون آن در عصر غیبت تعطیل بردار نیست و شارع مقدس این امر خطیر و مهم

که در همهٔ زمانها مورد نیاز و ابتلای جامعه بوده است را معطل نگذاشته است. و اعمال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در غیر موارد اختصاصی آنان، الگوی سایرین می باشد و پیروی از آنان واجب است.

۱۰- در صحیح محمد بن قیس که اندکی پیش نقل شد از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود:

«اگر دو گواه نزد امام گواهی دادند که پس از گذشت سی روز هلال را دیده اند، امام به افطار آن روز فرمان می دهد.»^۱

۱۱- در روایت رفاعه از مردی از امام صادق (ع) منقول است که فرمود:

«در شهر حیره بر ابي العباس [سفاح، یکی از خلفای عباسی] وارد شدم، وی گفت: دربارهٔ روزه امروز چه می گویی ای ابا عبد الله؟ گفتم: این با امام است، اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. پس به غلام خود گفت تا خوردنی بیاورد، وی خوردنی آورد و من با وی خوردم، و بخدا سوگند من می دانستم که آن روز از ماه رمضان است، ولی خوردن یک روز و گرفتن قضای آن بر من آسانتر است از اینکه وی گردنم را بزند بدون اینکه عبادت خدا را

(۱) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رأيا الهلال منذ ثلاثين يوما امر الامام بافطار ذلك اليوم. (وسائل ۷/ ۱۹۹، ابواب احکام ماه رمضان، باب ۶ حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶

انجام داده باشم.»^۱

و اینکه امام (ع) در شرایط تقیه بوده است موجب نمی گردد که این فرمایش امام که فرمود: «این با امام است» را حمل بر تقیه نمائیم زیرا این یک کبرای کلی است که اگر حق

نبود ضرورتی در بیان آن نبود، و ضرورتها تا اندازه ای است که به آن نیاز است. و بجای آوردن قضای روزه توسط امام (ع) منافاتی با صحت عبادتی که از روی تقیه انجام گرفته ندارد، زیرا ترک روزه یک عمل وجودی نیست که جای روزه واجب را بگیرد.» (۲)

۱۲- در روایت دیگری همین مضمون بدین شکل آمده است:

«من نزدیک شده و از آن غذا خوردم و گفتم: روزه با تو است و افطار با تو است.» (۳)

۱۳- و در روایت سومی آمده است:

«روزه من با روزه تو و افطار من با افطار تو است.» (۴)

(۱) دخلت علی ابی العباس بالحیره فقال: یا با عبد الله ما تقول فی الصیام الیوم؟ فقلت: ذاک الی الامام ان صمت صمنا و ان افطرت افطرتنا، فقال: یا غلام، علی بالمائده فاكلت معه و انا اعلم و الله انه یوم من شهر رمضان، فکان افطاری یوما و قضاؤه ایسر علی من ان یضرب عنقی و لا یعبد الله. (وسائل ۷/ ۹۵، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۵)

(۲) همانگونه که در باب حج اگر کسی از باب تقیه بجای روز نهم، روز هشتم وقوف به عرفات کرد حجتش صحیح است اما اگر بخاطر تقیه بطور کلی وقوف بعرفات نکرد حجتش باطل است، انجام دادن عملی از روی تقیه مجزی است ولی ترک عملی از روی تقیه قضا دارد. (الف- م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) فدنوت فاكلت، و قلت: الصوم معك و الفطر معك. (وسائل ۷/ ۹۵، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب، باب ۵۷، حدیث ۴).

(۴) ما صومی الا بصومك و لا افطاری الا بافطارك. (وسائل ۷/ ۹۵، ابو

۱۴- و از صدوق به اسناد خویش از عیسی بن ابی منصور آمده است که او گفت:

«در روز شک [روزی که مشخص نبود از رمضان است یا نه] نزد امام صادق (ع) بودم، آن حضرت به غلام خود فرمود: برو بین سلطان روزه گرفته است یا نه؟

غلام رفت و بازگشت و گفت: نه، حضرت صبحانه طلبید و با یکدیگر صبحانه خوردیم.» (۱)

سند این روایت از صدوق تا ابن ابی منصور صحیح است و او نیز ثقه و مورد اطمینان است، و دلالت این همه روایات بر اینکه امر هلال بدست حاکم اسلامی است و از شئون حکومت است واضح است. و مردم همواره در روزه و فطر و حج تابع حکومت بوده اند، و برای مردم همواره یک رمضان و یک عید و یک موقف بوده است و برای پیشگیری از هرج و مرج و اختلاف، اختیار آن بدست حاکم بوده است. (۲)

در جواهر آمده است:

(۱) کنت عند ابی عبد الله (ع) فی الیوم الذی یشک فیه، فقال (ع): یا غلام، اذهب فانظر اصام السلطان ام لا، فذهب ثم عاد فقال: لا، فدعا بالغداء فتغدینا معه. (وسائل ۷/ ۹۴، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۱)

(۲) البته این در شرایطی است که حکومتها بخاطر مصالح سیاسی خود سعی در عقب و جلو انداختن اعلان ماه نداشته باشند و الا اگر بخاطر اغراض سیاسی عید فطر یا قربان را در غیر روز واقعی اعلام نمایند در این صورت اعتماد ملت از آنها سلب شده و در اینگونه مسائل هم، به

آنان اعتماد نمی کنند و اعلان هلال توسط آنان در چنین شرایطی از نظر حجیت نه طریقت دارد و نه موضوعیت. از سوی دیگر حضرت استاد مد ظلّه وحدت افق را شرط می دانند و این با اعلان کلی حاکم اسلام برای همه جا منافات دارد مگر اینکه درجه اختلاف افق را در اعلان حکم منظور نمائیم و یا اینکه وحدت افق را به طور کلی شرط ندانیم. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸

«بی تردید احتمال عدم مراجعه به حاکم، با اطلاق ادله منافات دارد و بعلاوه چنین احتمالی بمنزله شک کردن در مسئله ای است که امکان بدست آوردن اجماع فقها بر آن وجود دارد خصوصاً در مثل این موضوعات عمومی که در آنها به حکام مراجعه می نمایند، چنانچه این معنی بر کسی که آگاهی به شرع و سیاستهای آن و آشنائی به کلمات اصحاب در جایگاههای مختلف داشته باشد مخفی نیست.» (۱)

۱۵- در روایت ابی الجارود آمده است که گفت: ما در یکی از این سالها در عید قربان شک کردیم، پس به هنگام ورود بر امام باقر (ع) در شرایطی که برخی از اصحاب ما آن روز را عید گرفته بودند، این مسأله را از آن حضرت (ع) پرسش کردم، حضرت فرمود:

«روز فطر روزی است که آن را مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند و روز اول ماه رمضان روزی است که مردم آن را روزه بگیرند.» (۲)

۱۶- در کنز العمال از ترمذی به نقل از عایشه آمده است:

«فطر روزی است که مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند.» (۳)

۱۷- ترمذی به سند خویش از

(۱) جواهر الکلام ۱۶ / ۳۶۰.

(۲) الفطر یوم یفطر الناس و الاضحی یوم یضحی الناس، و الصوم یوم یصوم الناس. (وسائل ۷ / ۹۵، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۷)

(۳) الفطر یوم یفطر الناس و الاضحی یوم یضحی الناس. (کنز العمال ۸ / ۴۸۹، قسم اقوال، کتاب صوم، باب ۱، حدیث ۲۳۷۶۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹

«روزه روزی است که شما روزه می گیرید و فطر روزی است که شما افطار می کنید و قربان روزی است که شما قربان می کنید.» (۱)

ترمذی در این ارتباط می نویسد: «برخی از اهل علم این حدیث را تفسیر کرده و گفته اند معنی آن اینست که تعیین روز اول رمضان و فطر با جماعت و اکثریت مردم است.»

این روایات اگر چه اکثر آن از جهت سند ضعیف است و لکن وثوق و اطمینان به صدور برخی بعلاوه صحت برخی دیگر، برای اثبات این معنی که امر هلال یک امر فردی نیست بلکه یک امر عمومی و اجتماعی است که سررشته آن بدست حاکم اسلامی می باشد، کافی است.

و سیره مستمره نیز گواه بر همین معنی است که حاکم در همه زمانها در روزه و فطر، مرجع مردم بوده و همیشه امیر الحاجی که از سوی حاکم جامعه منصوب می شده دستور وقوف به عرفات و حرکت از آن را صادر می کرده و مردم نیز از او متابعت می کرده اند.

ماوردی پنج تکلیف را برای امیر الحاج یادآور شده و می نویسد:

«یکی از آنها: آگاه کردن مردم است به وقت احرام و خروجشان از مشاعر، تا در این موارد از وی پیروی نموده و به او اقتدا

کنند. أبو یعلیٰ نیز نظیر همین مطلب را آورده است.» (۲)

و ائمه معصومین ما- علیهم السلام- و اصحاب آنان در مدت زمان بیش از

(۱) الصوم یوم تصومون و الفطر یوم تفترون و الاضحی یوم تضحون. (سنن ترمذی ۲/ ۱۰۲، ابواب صوم، باب ۱۱، حدیث ۶۹۳) در این چند روایت احتمال می رود شیاع و شهرت ملاک قرار گرفته باشد، ولی از مجموع آن استفاده می شود که مسأله هلال یک مسأله اجتماعی است نه یک مسأله فردی.

(الف- م، جلسه ۱۶۵ درس)

(۲) احکام سلطانیه / ۱۱۰، باب ولایه حج. و احکام سلطانیه از ابی یعلیٰ / ۱۱۲، فصل ولایه حج.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰

دویست سال همواره همراه با مردم حج بجای می آورده اند و سابقه نداشته و شنیده نشده که در وقوف [به عرفات] و خروج [برای مشعر و منی] و عید قربان و دیگر اعمال، مخالفتی با سایرین کرده باشند که اگر بود آشکار می شد و مورخین و اصحاب آن را نقل می کردند.

و احتمال اینکه آنان شخصا با مردم و با امیر الحاج در رؤیت هلال در همه این سالها وحدت نظر می داشته اند بسیار بعید است.

و از همین جا آشکار می شود که عمل به حکم حاکم اهل سنت مجزی است بویژه در صورت عدم علم به خلاف. و ما پیش از این یاد آور شدیم که مراسم حج، بدون امیر الحاجی که برای این مقام منصوب و مورد پیروی بوده است، نبوده و مسعودی در آخر مروج الذهب برای کسانی که از سال هشتم تا سیصد و سی و پنج هجری امیر الحاج بر مردم بوده اند بابتی را گشوده که می توان بدان مراجعه نمود. «۱»

چند فرع در مسأله:

فرع اول: [حکم به ثبوت هلال وظیفه کیست؟]

پوشیده نماند

که اگر دلیل بر حجیت حکم حاکم در باب هلال، مقبوله یا توقیع شریف و نظایر آنها از عمومات باشد، موضوع در آنها فقیه شیعه است که فقہش بر کتاب و سنت و احادیث ائمه (ع) مبتنی است، پس هر فقیه واجد شرایطی را چه بالفعل متصدی امامت و یا قضاوت باشد یا نباشد، شامل می شود.

اما اگر دلیل همان اخبار بخصوص که پیش از این یادآور شدیم باشد، موضوع

(۱) مروج الذهب ۲/ ۵۶۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱

در آن امام و رهبر جامعه است و ظاهر آنها اینست که این اختیار برای کسی است که فعلا- رهبری و زعامت مسلمین را به عهده دارد. که در این صورت شمول این حکم برای کارگزاران وی در شهرها و قضات منصوب از سوی او محل اشکال است.

و مشکلترا از آن اثبات آن برای فقیهی است که از مسئولیت قضاوت و ولایت فعلا بر کنار است اگر چه صلاحیت آن را نیز دارا باشد. مگر اینکه ولایت بالفعل برای هر فقیه ثابت شود و قائل شویم که به مقتضای ادله ولایت فقیه هر چه برای ائمه (ع) است برای همه فقها ثابت است، و لیکن ما پیش از این اینگونه استدلال را مورد خدشه قرار دادیم.

لکن ممکن است گفته شود: ما می دانیم که ابلاغ حکم خلیفه و رهبر به سایر شهرها و کشورها در آن زمانها عادتاً میسر نبوده، پس اگر ما از این روایات و از سیره مستمره تا امروز استنباط کردیم که بنای شرع در امر هلال بر وحدت کلمه مسلمانان است و در روزه و عید و موافق حج وحدت عمل آنان

را خواسته است در این صورت واجب است که در هر شهر، قضات و کارگزارانی که از سوی او نیابت دارند اعلان آن را به عهده بگیرند، چنانچه امروز در زمان ما در بسیاری از کشورهای اسلامی همین شیوه متعارف است، و قاضی القضاة در هر شهری متصدی امر هلال نیز هست؛ بویژه اگر قائل شویم که با اختلاف افق، هر شهر و کشوری حکم خودش را دارد چنانچه مشهور و اقوی در مسأله نیز همین است. «۱»

(۱) در صورت اعتبار افق که بسیاری از فقها از جمله استاد بزرگوار بر آن نظر دارند. اگر امام و حاکم یک کشور روز خاصی را به عنوان عید فطر - از باب مثال - اعلان کند، در صورتی که در بعضی از شهرها و بلاد بخاطر اختلاف زیاد افق، عید فطر روز قبل و یا روز بعد از آن باید باشد، این معنی با وحدت نظر و عمل مسلمانان که استاد در متن بر آن تأکید داشتند ظاهراً منافات دارد مگر اینکه ما بطور

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲

در باب حج نیز مناسب این است که امیر الحاج این منصب را به عهده بگیرد، اگر چه شخص امام امیر الحاج نباشد. پس جایز و بلکه واجب است که این دو [امیر الحاج و قاضی] این مسئولیت را بعهده بگیرند بویژه اگر امام با صراحت این کار را به آنان واگذار نماید.

بلی نسبت به قضات نکته ای در ذهن باقی می ماند و آن اینکه: ماوردی و ابو یعلی این را از اختیارات قاضی بحساب نیاورده اند، و اگر در آن زمانها امر هلال به قضات مربوط می شد مناسب این بود

که در باب ولایت حج متعرض این مسأله می شدند چنانچه سخن آنان از نظر خوانندگان گرامی [جلد سوم فارسی، مبحث قوه قضائیه] گذشت.

ممکن است گفته شود: در صورتی که هلال برای مردم واضح و روشن نباشد و مردم در آن اختلاف نمایند بر فقیه واجب است بنحو واجب کفائی و از باب امور حسبیه- که اهمال در آنها جایز نیست- مسئولیت اعلان آن را به عهده بگیرد،

- کلی وحدت افق را شرط ندانیم چنانچه بعضی از بزرگان به آن نظر دارند. که البته این از نظر علمی کاملاً پذیرفته نیست، چون کره ماه برای همه مردم کره زمین در یک زمان و یک روز قابل رؤیت نیست و اگر ما روایات رؤیت را ملاک قرار دهیم- صم للرؤیه و افطر للرؤیه- با اختلاف افق، برای بعضی از نقاط زمین رؤیت حاصل نمی گردد و در واقع ماه جدید هنوز حلول نکرده و اگر به صرف فرمان حاکم آنها موظف به افطار باشند، مثل خواندن نماز قبل از وقت است و این صحیح به نظر نمی رسد.

مگر اینکه بگوئیم اختلاف افق به وحدت ضرر نمی زند، چون شهرهای هم افق که عید و روزه آنها یکی است، و حاجی ها در مکه هم برای اعمال حج و عید قربان طبق افق عربستان عمل می کنند سایر شهرها و کشورها نیز بر اساس درجه اختلاف افق- که از نظر علمی قابل محاسبه است- بر پایه حکم حاکم روز عید خود را مشخص می کنند و این واقعی ترین و معقول ترین شکل وحدت است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳

زیرا این باعث جلوگیری از هرج و مرج و یک نوع امر بمعروف و

نهی از منکر است. بر مردم نیز واجب است که در این ارتباط به فقها مراجعه کنند زیرا این از حوادث واقعه است که مردم مأمور به مراجعه در آن به روایت احادیث ائمه معصومین (ع) می باشند.

ولی باید گفت: مقتضای این سخن [که تصدی فقیه نسبت به موضوع هلال از باب امور حسبیه است] اینست که در صورت نبودن فقیه، عدول مؤمنین هم بتوانند این مسئولیت را بعهده بگیرند و حکمشان نافذ باشد، و ظاهراً هیچ کس قائل به چنین نظریه ای نشده است، و این نکته ای است شایان دقت.

فرع دوم: [معنی و مفهوم حکم]

«حکم» عبارت از انشای الزام به چیزی یا ثبوت امری است و متعین نیست که الزاماً با لفظ «حکمت حکم می کنم» یا غیر آن از مشتقات این ماده و آنچه هم معنای آن است باشد، بلکه همین اندازه کافی است که حاکم اسلامی بگوید: «امروز از رمضان یا شوال است»، یا بگوید: «روزه امروز یا افطار امروز بر شما واجب است» و جملات و کلماتی نظیر اینها که با حمل شایع [بیان مصداق وجودی و خارجی] حکم باشد، پس آنچه لازم است واقع حکم است نه الفاظ و مفاهیم آن. و اگر بگوید: «ثبت عندی نزد من ثابت شده» در کفایت آن اشکال است زیرا ظاهر این جمله خبر است نه انشاء، چنانچه پوشیده نیست.

فرع سوم: [آیا حکم حاکم طریقت دارد یا موضوعیت]

حکم حاکم در مورد هلال و در سایر موضوعات در صورت قائل شدن به آن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴

بصورت سببیت در عرض واقع و یا تغییر دهنده واقع نیست، بلکه حکم حاکم طریق شرعی و حجت بر واقع است نظیر سایر امارات و طرق، پس در صورت علم به واقع - اعم از اینکه درست باشد یا اشتباه - دیگر مجالی برای حکم حاکم باقی نمی ماند. بلی در باب مرافعات و منازعات بر طرفین واجب است برای رفع اختلاف و نزاع به حکم حاکم و قاضی - و لو اینکه بنظر هر یک از آنها مطابق با واقع نباشد - تسلیم شوند چنانچه روشن است.

و نیز مجالی برای عمل به آن نیست در صورتی که فردی بداند که حاکم در مقدمات حکم کوتاهی نموده و قهراً اشتباه کرده است زیرا در این صورت بخاطر تقصیر از اهلیت حکم ساقط می گردد.

و بر اساس فرمایش امام صادق (ع) در مقبوله که فرمود: «اذا حکم بحکمنا» باید عنوان «حکمنا» بر حکم حاکم صدق کند و البته مراد این نیست که بدانند این حکم حکم آنان است- و الا- وجوب قبول از این جهت بود، نه از اینرو که حکم حاکم است- بلکه مراد اینست که حکم وی بر اساس حکم ائمه و موازین آنان باشد بدین گونه که مستند بر کتاب و سنت صحیحه باشد، در مقابل کسی که به قیاس و استحسانهای ظنی استناد می کند، و این عنوان بر کسی که در مبادی حکم خویش کوتاهی نموده و حتی کسی که از آنها غفلت کرده- اگر چه از روی قصور باشد- صدق نمی کند. و این نکته ای است در خور توجه.

فرع چهارم: [نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدین]

فتوای مجتهد در حق وی و مقلدین وی حجت است اما نسبت به سایر مجتهدین حجت نیست اما حکم مجتهد در مورد هلال و نظیر آن بر فرض حجیت، منحصر به مقلدین وی نیست بلکه سایر مجتهدین که به اجتهاد و جامعیت وی بر شرایط حکم، و عدم تقصیر وی در مبادی آن، اعتراف دارند را نیز

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۵

در برمی گیرد و نیز حکم وی در مرافعات [مورد قبول همه واقع می شود] اگر چه شبهه، شبهه حکمیه مورد اختلاف بین فقها باشد، چنانچه مثلا- در منجزات مریض [که مورد اختلاف فقها است] که آیا از اصل مال پرداخت می شود یا از ثلث. اگر به وی مراجعه نمودند و او حکم کرد که از اصل مال برداشت می شود، در این صورت حکم وی و لو برای کسی که به نظر وی از

ثلث باید برداشت شود حجت است، زیرا مقتضای از بین رفتن نزاع و حل اختلاف و جوب اخذ بحکم حاکم است اگر چه نظر هر یک از آن دو چه اجتهادا و چه تقلیدا با آن مخالف باشد.

از اینرو پس حکم حاکم [جامع شرایط] حتی نسبت به سایر مجتهدین نافذ است زیرا امام (ع) در توقیع شریف بر حجت بودن آنان حکم فرموده و واضح است که برای کسی جایز نیست با حجت امام (ع) به مخالفت برخیزد.

و نیز بر اساس دلالت مقبوله بر وجوب قبول حکم وی و حرمت رد آن و اینکه رد بر وی رد بر ائمه (ع) است، و اطلاق آن مجتهد را هم شامل می گردد. و مورد مقبوله شبهه حکمیه یا مفهومی اعم از آن است چنانچه بر مراجعه کنندگان به آن مخفی نیست. و این معنی با فتوی تفاوت اصولی دارد، زیرا فتوی انشاء حکم نیست بلکه خبر دادن فقیه از چیزی است که از کتاب و سنت فهمیده پس برای کسی که خود قدرت بر استنباط احکام را دارد حجت نیست.

علاوه بر همه اینها اگر امام مسلمانان و یا منصوب از سوی او، برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظامشان به چیزی حکم کرد چنانچه در مسأله هلال هم امر اینگونه است برای کسی جایز نیست که جماعت آنان را متفرق نموده و با امام و والی مسلمانان و لو در حد محدودی به مخالفت برخیزد مجتهد باشد یا مقلد. چنانچه در عصر پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) اینگونه بود، و الا اختلال نظام و هرج و مرج بوجود می آید، و تفصیل مسأله باید در جای خود مورد

(۱) چون که چند روز تعطیل است و آقایان فراغتی دارند، مطلبی را تذکر بدهم و آن اینکه این چند روز که درس تعطیل است آقایان فکر نکنند که مطالعه و پیشرفت هم تعطیل است، من نوعاً از تعطیلی‌ها بیشتر از زمان تحصیل استفاده می‌کرده‌ام، در این چند روز می‌توانید به تبلیغ بروید یا در زمینه‌های مختلف مطالعه کنید، در بعضی مسائل می‌توانید جزوه‌هایی بنویسید، هیچ وقت کتاب را از خودتان دور نکنید و تا جوان هستید و فراغت دارید از جوانیتان منتهای استفاده را ببرید، من واقعا الان رنج می‌برم که می‌بینم می‌خواهم کتابهایی را مطالعه کنم ولی وقتش را ندارم، شما در یک تعطیلی کوتاه ممکن است یک کتاب را مطالعه کنید و مطالب مفیدش را یادداشت کنید و اگر خلاصه پنجاه کتاب را در یک دفترچه یادداشت کنید مثل اینست که پنجاه کتاب را همیشه همراه خود دارید.

مرحوم آیه الله بروجردی می‌فرمود: من در ۲۵ سالگی در اصفهان یک درس خارج ریاض و خارج قوانین شروع کردم و نظرات خودم را یادداشت می‌کردم، الان که به آن یادداشتها مراجعه می‌کنم از آنها استفاده می‌کنم، برای اینکه انسان تا جوان است قوای او درست کار می‌کند اما هنگامی که از چهل گذشت از گردنه سرازیر می‌شود.

بنابراین نگوئید که بعداً به این مسائل می‌پردازیم، در هر زمان فرصت را غنیمت بشمرید، مطالعه کنید و از مطالعات خود یادداشت بردارید این باعث می‌شود که هم ذهن شما منظم شود و هم نتیجه معلومات و مطالعاتتان برای خود شما و دیگران باقی بماند.

و صلی الله

فصل دهم احتکار و قیمت گذاری

اشاره

* احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز* مفهوم احتکار در کلمات فقها* گروه بندی روایات احتکار* آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟

* قیمت گذاری

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۹

احتکار و قیمت گذاری چون مسأله احتکار متاع و کالاهای ضروری و قیمت گذاری آن از مهم ترین مشکلات عصر ما گردیده و حکومت های دنیا به آن و به آثار و تبعات آن مبتلا هستند، بگونه ای که بسا بخاطر آن تا پای تزلزل و سقوط کشیده می شوند. و حتی جنبه سیاسی آن اکنون بر جنبه اقتصادی آن غلبه دارد، بجاست که در مبحث حکومت اسلامی این مسأله را نیز مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم، گرچه محل بحث آن احکام تجارت کتابهای فقهی است. «۱»

این موضوع در چند محور مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز:

روشن است که احتکار مسأله نوپدید نیست که در جوامع گذشته ناشناخته

(۱) این بحث از مباحث کتاب توسط آیه الله محمدی گیلانی ترجمه و تقریر شده و در جزوه ای تحت عنوان «احتکار و قیمت گذاری» توسط انتشارات کیهان در پائیز ۱۳۶۷ بچاپ رسیده است.

ولی در اینجا جهت هماهنگی سبک ترجمه و یکسان بودن مجموعه این مباحث ضمن مد نظر قرار دادن ترجمه ایشان مجدداً به ترجمه آن همت گماشته شد که بدین وسیله از زحمات ایشان نیز تقدیر و تشکر بعمل می آید. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۰

باشد، بلکه یکی از مشکلات بسیار بزرگ اجتماعی است که در زمانهای گذشته بویژه به هنگام جنگهای گسترده رخ می نموده است، این مشکل زاییده حرص و طمع غریزی بشر است که نوع انسانها به آن مبتلا هستند. البته حکمت در آمیخته شدن

حرص [زیاده طلبی] اینست که انسانها در کسب علوم و تحصیل فضایل و کمالات نفسانی و اعمال صالح و اعتلاء مادی و معنوی خویش درنگ نکنند و درجا نزنند، لیکن گاهی غرایز اصیل که در ذات خود مقدس هستند [بخاطر سوء اختیار انسان] از مسیر و اهداف اصلی خود منحرف شده و انسان را به سقوط در پرتگاههای مادیات می کشانند. [و مشکل احتکار یکی از عوارض انحراف از این مسیر طبیعی است].

تاریخ احتکار متاع و کالا، به نخستین دوره حیات اجتماعی انسان برمی گردد، به زمانی که انسانها در مبادلات و معامله های تجاری، همواره بدنبال سود بیشتر بودند، و به هر اندازه که دامنه مبادله های تجاری گسترش می یافت و فنون و شیوه های آن تکامل پیدا می کرد احتکار و انحصارهای تجاری گسترده تر و پیچیده تر می شد و همه مایحتاج انسان از خوراک و صنعت و تولید را در بر می گرفت، و هر روز پلیدی و ضرر و زیان آن فراگیرتر می گشت.

و اکنون در زمان ما دامنه آن تا آنجا گسترش یافته که به یکی از بزرگترین ابزارهای استعماری تبدیل شده و دولت های بزرگ استعمارگر آن را علیه دولتها و ملت های مستضعف بکار می گیرند و از این راه بر آنان فشار وارد کرده و بوسیله آن بر شئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنان تسلط پیدا می کنند.

پس بر افراد خردمند و متعهد جهان سوم است که برای حل این مشکل که دولتها و ملت هایشان به آن گرفتار آمده اند چاره ای بیندیشند.

و من اجمالا- یادآور می شوم که تنها راه برای مقابله با آن، چنگ زدن به اسلام و دستورات آسمانی آن و وحدت کلمه در زیر پرچم اسلام، و قطع روابط با

بزرگ تجاوزکار است مگر در حد ضرورت، که بحث گسترده در این زمینه به جای خود واگذار می گردد.

۲- مفهوم احتکار در لغت:

ابن اثیر در نهاییه می نویسد:

در حدیث آمده است: «من احتکر طعاما فهو كذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و آن را نگهدارد تا در بازار کم شود و قیمت آن گران گردد و «حکر» و «حکره» اسم مصدر از احتکار است، و از همین مورد است حدیث «انه نهی عن الحکره- پیامبر اکرم (ص) از احتکار نهی فرمودند» و از همین مورد است حدیث عثمان که: «انه کان یشتري العیر حکره یعنی او قافله را «یکجا» و یا بصورت «تخمین» می خرید». و اصل «حکر» جمع و امساک است ... و حکر بمعنی آب کمی است که در یکجا جمع شده و نیز به معنی غذا و شیر اندک است. «۱»

در لسان العرب آمده است:

حکر: اندوختن طعام است برای انتظار کمبود و گران شدن. و صاحب آن را محتکر می نامند. ابن سیده گوید: احتکار جمع نمودن طعام و مانند آن از مأكولات و حبس آنها است به انتظار وقت گرانی ... و در حدیث آمده «من احتکر طعاما فهو كذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و حبس کند تا کمیاب شود و قیمت آن گران گردد.

و «حکر» و «حکره» اسم مصدر است و «حکره یحکره حکرا» یعنی بر او ستم روا داشت و تحقیرش کرد و با وی بدرفتاری نمود.

«ازهری» گفته است: «حکر» به معنی ظلم و تحقیر و بدرفتاری است.

(۱) نهاییه ۴۱۷/۱.

فلانی «حکر» انجام می دهد، یعنی دشواری و زیان در معاشرت و معیشت او وارد می سازد ... و نیز «حکر» بمعنای لجاجت است.» (۱)

در قاموس آمده است:

«حکر، به معنی ستم و بد معاشرتی است فعل آن بر وزن «ضرب» است و حکر، با فتح کاف به معنی چیزی است که حبس می شود بمنظور نایابی و گرانی و به معنی: لجاجت و استبداد و آب جمع شده نیز می باشد.» (۲)

در صحاح اینچنین آمده است:

«احتکار طعام، جمع و حبس آن است به انتظار گرانی قیمت و این عمل حکره، با ضم حاء است.» (۳)

المنجد می نویسد:

«حکره، یعنی با وی بد معاشرتی کرد و در معیشت او دشواری و زیان وارد نمود، و به او ظلم کرد و او را خوار نمود. حکر حکرا: لجاجت کرد ... حکر بالامر:

استبداد به آن ورزید و آن را به خود اختصاص داد و از همین قبیل است استبداد در نگهداری مال التجاره برای فروش به قیمت زیاد.

تحکر و احتکر الشیء، یعنی چیزی را نگهداری و حبس نمود تا به بهای بیشتر بفروشد.» (۴)

با توجه به آنچه از کلمات اهل لغت یادآور شدیم می توان گفت مفاد این کلمه به حسب اصل و وضع، نگهداری چیزی است که مردم به آن نیازمندند،

(۱) لسان العرب ۴ / ۲۰۸.

(۲) قاموس المحيط / ۲۳۹.

(۳) صحاح ۲ / ۶۳۵.

(۴) المنجد / ۱۴۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۳

و آن را به انحصار خود درآوردن و مخفی نگاه داشتن و مردم را از دسترسی به آن دور نمودن است و مفاهیم لجاجت و ظلم

و سوء معاشرت از لوازم آن محسوب می گردد.

و شاید اصل در مفهوم احتکار، ظلم و بدرفتاری باشد، آنگاه در

حبس و نگهداری آنچه مردم بدان نیازمندند بکار برده شده است، زیرا این از بارزترین مصادیق ظلم است.

در هر صورت، احتکار به حسب مفهوم، شامل هر چیزی است که مردم بدان نیازمندند و نگهداری آن موجب ظلم و کمبود می‌گردد. پس منحصر به طعام نیست، و اینکه در کلمات [اهل لغت] احتکار طعام آمده از باب مثال است زیرا طعام، از بارزترین چیزهایی است که مردم بدان نیازمندند.

۳- مفهوم احتکار در کلمات فقهاء:

آنچه در مورد احتکار در کلمات فقها آمده غالباً همان احتکار طعام یا خوردنیهای مورد نیاز مردم، یا چیزهای بخصوص است. نمونه ای از سخنان آنان را از نظر می‌گذرانیم:

در مقنعه آمده است:

«احتکار: نگهداری خوراکیها است در شرایطی که اهل شهر بدان نیازمندند و در ارتباط با آن دچار کمبود و تنگنا هستند و این کار مکروه است.» (۱)

در نهاییه آمده است:

«احتکار: دست نگاهداشتن از فروش گندم، جو، خرما، کشمش و روغن به جامعه است.» (۲)

(۱) مقنعه / ۹۶.

(۲) نهاییه شیخ طوسی / ۳۷۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۴

در مختصر النافع - در شمار معاملات مکروه - آمده است:

«... و احتکار که نگهداری قوت مردم است، و برخی گفته اند: حرام است.» (۱)

در دروس - در شمار کارهای مورد نهی - آمده است:

«و از آن موارد است احتکار، و آن نگهداری غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما، کشمش] و روغن و بنابر نظر قومی روغن زیتون و نمک است به امید گران شدن، و در صورت حاجت مردم به این اشیاء اظهر حرمت آن است.» (۲)

در قواعد آمده است:

«طبق نظری، احتکار حرام است، و احتکار نگاهداری و انباشتن گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و نمک است، به دو شرط: یکی

اینکه برای گران شدن قیمت نگهداری کند، دوّم اینکه دیگری عرضه کننده آن نباشد.» (۳)

و کلمات دیگری از فقها که بشکل تعریف و بیان معنای احتکار وجود دارد.

و لکن ظاهراً فقها (رضوان الله علیهم) درصدد تعریف لفظ به حسب وضع و مفهوم آن نبوده اند، بلکه درصدد بوده اند آنچه را که حرمت یا کراهت آن بوسیله روایات وارده ثابت گردیده بیان دارند، که در بسیاری از آن روایات، - چنانچه در آینده از نظر شما خواهد گذشت فقط اشیاء بخصوص، یعنی غلات چهارگانه و روغن و روغن زیتون آمده است.

خلاصه کلام اینکه: لفظ احتکار بر اساس ریشه لغت منحصر به اشیاء بخصوص نیست، و احتمال اینکه این اشیاء از مفهوم لغت گرفته شده باشد بسیار بعید بنظر می رسد. و نیز بسیار بعید است که این اشیاء بخصوص یک حقیقت شرعی یا متشرعه باشد [که شارع مقدس یا مسلمانان احتکار را فقط برای

(۱) مختصر النافع / ۱۲۰۹.

(۲) دروس / ۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۳) قواعد / ۱ / ۱۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۵

نگهداری این اشیاء بخصوص بکار برده باشند]. بلکه احتکار بحسب مفهوم، عام است [و نگهداری هر چیز مورد نیاز مردم را شامل می گردد] اگر چه فرض کنیم که احتکار حرام منحصر به همان شش چیز یا هفت چیز است که در مباحث آینده به پژوهش و بررسی آن خواهیم پرداخت. (۱)

۴- آیا احتکار حرام است یا مکروه؟

برخی از کلمات فقها در این زمینه: (۲)

(۱) در این قسمت بی مناسبت نیست نظر ابن خلدون را هم در ارتباط با احتکار یادآور شویم، ایشان در باب پنجم فصل یازدهم کتاب خویش - مقدمه ابن خلدون - می نویسد: احتکار محصولات زراعتی برای فروختن در اوقات گرانی عملی مشوم و بدفرجام

است. زیرا مردم به علت نیازی که به ارزاق دارند اموال خود را برای خریداری آن می پردازند با اینکه به هیچ وجه به پرداخت این بهای گزاف رضایت ندارند و شاید این سرّ همان است که شارع از آن به عنوان اخذ مال بباطل تعبیر کرده است، اینگونه اموال اگر چه مفت نیست و لیکن نفوس به آن متعلق است، زیرا مردم قیمت آن را از روی ناچاری می پردازند و اینچنین معامله به منزله معامله از روی اکراه و اجبار است مناسب است در این مقام حکایت شیرینی را یادآور شوم به قاضی فاس فقیه ابو الحسن ملیلی گفتند برای مقرری (حقوق) خود، از انواع اموال خراج کدام را می پسندی؟ گفت: از «باج شراب» حاضران در شگفت شدند و حکمت آن را پرسیدند. گفت چون اموال خراج عموماً حرام باشد من نوعی را برمی گزینم که دلها به دنبال آن نباشد! و این در اموال گرد آمده از احتکار ملاحظه غریبی است. (مقرر)

(۲) در این قسمت ممکن است برخی عبارات تکرار شده باشد ولی فقه همین است باید گشت یکی، یکی روایات و اقوال فقها و رجال و کتابهای لغت را دید و حلاجی کرد و مطلبی از آن استفاده نمود این شیوه خسته کننده هست ولی برای احاطه به مسائل لازم است، بفرمایش آیه الله بروجردی (ره) فقه زیر لحافی که انسان سرش را زیر لحاف کند و به منابع و مدارک مراجعه نکند فقه نیست. (الف - م، جلسه ۱۷۵ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۶

علامه در مختلف می فرماید:

«علمای ما در احتکار اختلاف نظر دارند که آیا حرام است یا مکروه، صدوق در مقنعه

می فرماید: آن حرام است. نظر ابن براج و ظاهر کلام ابن ادریس نیز همین است. شیخ در مبسوط و مفید می فرماید: مکروه است و نظر ابو الصلاح در مکاسب کتاب کافی نیز همین است. ولی ایشان در فصل بیع به حرمت احتکار قائل شده اند.

و اقرب نزد من کراهت است. دلیل ما: اصل عدم تحریم و روایت حلبی است.» (۱)

در مفتاح الکرامه [که شرح قواعد است] آمده:

«احتکار منهی عنه است اجماعاً چنانچه در نهاییه الاحکام» (۲) به این معنی تصریح شده است. و مراد ایشان - به قرینه ما بعد آن - چیزی اعم از کراهت است، و مصنف [علامه در قواعد] به حرمت احتکار حکم فرموده اند و این نظر ایشان موافق است با نظر مقنع و ظاهر کتاب من لا یحضره الفقیه و هدایه صدوق - چنانچه به آن نسبت داده شده - و نیز استبصار و سرایر و تحریر و تذکره و دروس و جامعه المقاصد و مسالك و روضه و این نظر قوی است چنانچه در تنقیح و میسبه نیز قوی شناخته شده، و منقول از قاضی و حلبی در یکی از دو قول وی و منتهی نیز همین قول به حرمت است ... ولی قول به کراهت نظریه برگزیده مقنعه و نهاییه و مبسوط و مراسم و شرایع و نافع و ارشاد و مختلف و ایضاح النافع است. و نیز نظر دیگر از تقی [ابو الصلاح حلبی] است که

(۱) مختلف / ۳۴۵.

(۲) منتهای علامه را با غلطهای بسیار چاپ کرده اند ولی گویا نهاییه الاحکام او هنوز چاپ نشده است جواهر و مفتاح الکرامه از نهاییه الاحکام زیاد مطلب نقل کرده اند، پیداست کتاب جامع و مفصلی بوده

است و اگر در دسترس است بچاپ برسد خوب است. (الف-م، جلسه ۱۷۵ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۷

از وی نقل شده. «۱»

البته ما کلامی در این باب از مرحوم صدوق در هدایه و نیز تصریحی دال بر کراهت در کتاب نهاییه نیافتیم.

بله در نهاییه آمده است:

«فروشنده‌گی طعام کراهت دارد، زیرا از احتکار در امان نیست.» «۲»

ولی این بیان حکم احتکار نیست.

البته توهّم نشود که مورد «قول به حرمت» در زمان نیاز مردم به طعام، و در شرایط ضرورت، و مورد «قول به کراهت» در صورت فراوانی متاع و نبودن ضرورت است. بلکه ظاهراً مصبّ هر دو قول همان صورت نیاز مردم به کالا و شرایطی است که نگهداری طعام از سوی این شخص موجب گرفتاری و دشواری بر مردم می‌گردد. اما در صورت فراوانی کالا و در دشواری قرار نگرفتن مردم از ناحیه نگهداری این شخص، این مورد از موضوع احتکار خارج است. اگر چه قائل شویم که این کار از جهت دیگر ناپسند و مکروه است، چنانچه از ظاهر برخی کلمات اصحاب استفاده می‌شود، عنوان احتکار در چنین شرایطی بر کالای نگهداری شده صادق نیست، و در حقیقت در نظر آنان در مفهوم احتکار کمبود و تنگنا اخذ شده است. و پیش از این دانسته شد که از کلمات اهل لغت نیز همین معنی مستفاد می‌گردد.

در مقنع صدوق آمده است:

«اگر کسی طعامی را بخرد و آن را نفروشد به امید اینکه گران شود اما در شهر از آن نوع طعام وجود داشته باشد، اشکالی ندارد. ولی اگر در شهر [بازار] طعام دیگری غیر از آن وجود نداشته باشد، نگهداری آن

(۱) مفتاح الکرامه، ج ۴، کتاب متاجر / ۱۰۷.

(۲) نهاییه شیخ طوسی / ۳۶۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۸

آن را بفروشد و در صورت نگهداری محکوم است. «۱»

در نهاییه شیخ آمده:

«احتکار در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی داشته باشند و در شهر غیر آن یافت نگردد، اما با وجود نظایر آن در شهر، اشکالی ندارد که صاحب آن به امید گران شدن آن را نگهدارد.» «۲»

در مبحث بیع کتاب کافی ابو الصلاح آمده است:

«جایز نیست کسی چیزی از قوت مردم را در صورتی که نیاز آشکار به آن وجود دارد نگهداری نماید.» «۳»

در مهذب ابن براج - در شمار کسب های حرام - آمده است:

«... و احتکار انواع غله ها به هنگامی که در دسترس جامعه نیست و مردم شدیداً بدان نیازمندند.» «۴»

در غنیه آمده است:

«احتکار قوت و غذای مردم در صورت نیاز آشکار به آن، جایز نیست.» «۵»

در سرایر آمده است:

«احتکار نهی شده در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی از غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما، کشمش] و روغن داشته باشند، و جز نزد آن شخص در شهر یافت نگردد.» «۶»

(۱) جوامع الفقهیه / ۳۱.

(۲) نهاییه / ۳۷۴.

(۳) الکافی ۳۶۰.

(۴) المهذب ۱/ ۳۴۶.

(۵) جوامع الفقهیه/ ۵۲۸.

(۶) سرائر/ ۲۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۵۹

پیش از این از دروس آمده بود:

«اظهار، تحریم آنست در صورت نیاز مردم به آن.» «۱»

و به نقل از قواعد آمده بود:

«به دو شرط: نگهداری برای گران شدن و نبودن آن کالا نزد دیگران.» «۲»

اینها نمونه هائی از کلماتی بود که از ظاهر آن حرمت استفاده می گردید.

از سوی دیگر در مقنعه آمده است:

«احتکار نگهداری طعام است در

صورت نیاز اهل شهر به آن و در تنگنا قرار گرفتن مردم از نبود آن. و این عمل مکروه و ناپسند است.» (۳)

و در مبسوط آمده است:

«اما احتکار در قوت و غذای مردم در صورتی که مسلمانان از آن ناحیه زیان بینند و جز نزد این شخص نزد افراد دیگری یافت نگردد، مکروه است.» (۴)

همانگونه که ملا-حظه گردید مصب هر دو نظر [حرمت و کراحت احتکار] نزد اصحاب همان صورت در تنگنا قرار گرفتن جامعه و نیاز شدید مردم است. که با مراجعه و پژوهش در کلمات اصحاب این معنی روشنتر می گردد.

و در شرح کبیر که ذیل مغنی ابن قدامه حنبلی به چاپ رسیده آمده است:

«و احتکار حرام است بر اساس آنچه ابو امامه روایت نموده ... و احتکار حرام آن است که سه شرط را دارا باشد:

یکی اینکه: آن را خریده باشد. پس اگر جنسی را کسب کرده یا اینکه از

(۱) دروس ۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۲) قواعد ۱/ ۱۲۲.

(۳) مقنعه / ۹۶.

(۴) مبسوط ۲/ ۱۹۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۰

محصولات خود اوست و آن را نگهداری نموده، احتکار محسوب نمی شود. این فتوی از حسن [بصری] و مالک [ابن انس] نقل شده است.

دوم اینکه: قوت مردم محسوب شود اما انواع خورش ها و عسل و زیتون و علوفه چهار پایان احتکار آنها حرام نیست ...

سوم اینکه: با خریداری وی تنگنا و کمبود در شهر ایجاد شده باشد، و این جز با دو امر حاصل نمی گردد:

یکی اینکه: این نگهداری در شهری باشد که بر مردم آن اثر می گذارد، نظیر حرمین شریفین [مکه و مدینه] و شهرهای مرزی- این را احمد حنبل گفته است- و ظاهر آن

این است که احتکار در شهرهای بزرگ و گسترده نظیر بغداد و بصره و مصر و همانند آنها حرام نیست زیرا غالباً نگهداری طعام توسط یک نفر مردم را در کمبود و تنگنا قرار نمی دهد.

دوم اینکه: در شرایط کمبود و قحطی باشد، بدین گونه که قافله ای وارد شهر می گردد و پولدارها و ثروتمندان تمام آن قافله را خریداری می کنند و بدین وسیله مردم را در تنگنا قرار می دهند اما اگر آن را در حال فراوانی و شرایطی که فشاری بر کسی وارد نمی شود خریداری و نگهداری نمایند، حرام نیست و اشکالی ندارد.» (۱)

روشن است که گفته ایشان درباره عدم تاثیر احتکار در شهرهای بزرگ، ناظر به اعصاری است که شرکتهای گسترده چند ملیتی و انحصارهای اقتصادی کلان [به صورت کارتلها و تراستها] وجود نداشته اند که با ایادی و چنگالهای پلید خود همه منابع اقتصادی یک منطقه پهناور و بازارهای پولی و مالی کشورهای بسیاری را در قبضه خود بگیرند و هر گونه که بخواهند بازار و قیمتها را بسود خود بچرخانند و عوامل اقتصادی را بعنوان یک ابزار فشار سیاسی علیه ملتها و دولتها بکار گیرند.

(۱) المغنی ۴/۴۶، کتاب البیع.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۱

[چنانچه در زمان ما اینگونه است]

در کتاب بدایع الصنایع «۱» که در فقه حنفیه است، در تفسیر احتکار آمده است:

«احتکار آنست که در شهری طعامی خریداری شود و از فروش آن ممانعت بعمل آید و این به حال مردم زیانمند باشد و نیز اگر طعامی را از اطراف و حومه شهر کوچکی خریداری کند که معمولاً آن طعام به شهر مزبور حمل می شده، و این عمل زیانمند باشد

او نیز محترک است. و اما اگر شهر به گونه ای بزرگ باشد که چنین عملی به اهل آن زیان نمی رساند محترک نیست.» (۲)

در موسوعه الفقه الاسلامی از «رملی شافعی» و نیز در شرح نووی شافعی بر صحیح مسلم آمده:

«احتکار آن است که قوت و غذای مردم را هنگام کمبود و گرانی خریداری کرده و نگهداری کند تا با ایجاد تنگنا برای مردم، آن را به قیمت زیادتری بفروش برساند.» (۳)

شما ملاحظه می فرمائید که عناوین زیان رساندن و ایجاد تنگنا در مفهوم احتکار حرام، در کلمات فقهای سنت نیز اخذ شده است.

۵- دلایل حرمت و باکراهت احتکار:

کسانی که به کراهت احتکار و عدم حرمت قائل شده اند به دلایل زیر استدلال نموده اند:

(۱) بدایع الصنایع تألیف ابو بکر کاشانی است که در قرن ششم هجری می زیسته است الف-م، جلسه ۱۷۶ درس

(۲) بدایع الصنایع ۵/ ۱۲۹.

(۳) موسوعه الفقه الاسلامی ۳/ ۱۹۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۲

[الف:] اصل [اصل عدم حرمت]

[ب:] قاعده سلطنت مردم بر اموال خویش [الناس مسلطون علی اموالهم] (۱) که این قاعده با روایات «آزادی تجارت» «خوب زندگی کردن» و «حزم و تدبیر در معامله» تقویت می شود، چنانچه در جواهر آمده است.

[ج:] واژه «کراهت» که در صحیح حلبی - که پس از این خواهیم خواند - آمده است.

البته بنظر ما اصل و قاعده نمی توانند با روایات آینده که متذکر می گردیم مقابله کنند. و در جایگاه خود به پاسخ صحیح حلبی نیز خواهیم پرداخت.

و اما کسانی که قائل به حرمت شده اند، به دلایل زیر استدلال نموده اند:

[الف:] روایات بسیار زیادی که از طرق فریقین روایت شده و ظهور در حرمت دارد و بلکه بر شدت حرمت تأکید نموده و

احتکار را موجب

ورود در آتش دانسته و در عرض سایر گناهان کبیره نظیر شرب خمر و قوادی و رباخواری و نظایر آن قرار داده است.

[ج:] روایاتی که بر اجبار محترک بر فروش کالای احتکار شده وارد شده و محترک را مستحق مجازات و عقوبت دانسته است.

بنظر ما دیدگاه صحیح تر در چارچوبه ای که برای احتکار گفته شد همین دیدگاه دوم است یعنی آنجا که احتکار موجب تضییق و زیان بر مردم باشد، بلکه - چنانچه یادآور شدیم - حقیقت احتکار همین است و لفظ احتکار بر غیر آن جز به مجاز اطلاق نمی گردد.

(۱) برخی گفته اند الناس مسلطون علی اموالهم که بعنوان یک قاعده فقهی [اصل] از آن یاد می شود روایت [دلیل لفظی] است، کتاب عوالی اللالی آن را بعنوان یک روایت از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است. (الف - م، جلسه ۱۷۶ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۳

۶- گروه بندی اخبار و روایات احتکار:

اشاره

اخبار و روایات احتکار را به پنج گروه می توان تقسیم کرد - اگر چه برخی از آنها در برخی دیگر تداخل دارند - که در این قسمت آنها را از نظر می گذرانیم:

گروه اول: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بطور مطلق دلالت می کند.

گروه دوم: روایاتی که در خصوص طعام بطور مطلق دلالت دارد.

گروه سوم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز در زمان سختی و قحطی و بیش از چهل روز در زمان فراوانی دلالت دارد.

گروه چهارم: روایاتی که بین صورت انحصار طعام در شهر به طعامهای احتکار شده و کمبود آن در بازار، و بین غیر آن صورت فرق قائل شده و ممنوعیت را فقط در مورد اول می داند.

گروه پنجم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار در اشیاى بخصوص دلالت دارد.

گروه نخست: روایاتی که بر ممنوعیت مطلق احتکار دلالت دارد:

۱- روایت ابن قَدّاح [عبد الله میمون] از امام صادق (ع) که می فرماید:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: و واردکننده کالا (پیشه ور) بهره ور است و محتکر ملعون.» (۱)

در سند این روایت سهل ابن زیاد آمده ولی چنانچه گفته اند «امر در مورد

(۱) قال رسول الله (ص): الجالب مرزوق، و المحتکر ملعون. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۳).

در سند این روایت جعفر بن محمد اشعری نیز آمده که برخی او را «ثقه» می دانند و برخی «ممدوح» و چون روایت بسیار نقل کرده او را توثیق کرده اند در مجموع، روایت از جهت سند بد نیست. الف-م، جلسه ۱۷۶ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۴

سهل، سهل است» می توان به وی اعتماد کرد.

۲- «وَرَام بن ابی فراس» در کتاب خویش از پیامبر (ص) از جبرئیل روایت نموده که فرمود:

«به آتش جهنم نظر افکندم صحرائی

در جهنم دیدم که می جوشید، گفتم ای مالک این برای کیست؟ گفت برای سه دسته: محترمان، شراب خواران، و قوادان.»
(۱)

۳- در من لا یحضره الفقیه آمده است:

«و امیر المؤمنین (ع) از احتکار در شهرها نهی فرمود.» (۲)

اینکه مرحوم صدوق در من لا یحضر این روایت را بطور قطع و جزم به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده است، دلیل بر این است که ایشان این روایت را صحیح می دانسته، زیرا اینگونه تعبیر با اینکه مثلاً بگوید «از امیر المؤمنین (ع) روایت شده» فرق دارد. و نهی چه از نظر ماده و چه از نظر صیغه ظهور در حرمت دارد.

[مگر اینکه دلیلی بر ترخیص داشته باشیم].

۴- در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به مالک اشتر در ارتباط با وظایف تجار آمده است:

«با این همه در بسیاری از آنان طبیعت سخت گیری و خوی ناپسند بخل و احتکار منافع و انحصارگری در معامله وجود دارد و این وسیله زیان رساندن به مردم و برای زمامداران عیب و ننگ است، پس از احتکار جلوگیری نما، همانا

(۱) اطلعت فی النار فرایت وادیا فی جهنم یغلی، فقلت یا مالک لمن هذا؟ فقال ثلاثه: المحتکرین و المدمنین الخمر، و القوادین. (وسائل ۱۲/۳۱۴. ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۱)

قواد در روایت کسی است که زن و مرد نامحرم را از راه حرام به یکدیگر می رساند.

(۲) و نهی امیر المؤمنین (ع) عن الحکره فی الامصار. (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۹)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۵

پیامبر خدا (ص) از آن جلوگیری نمود. و باید دادوستد به آسانی، طبق موازین عدل و با قیمت هائی

که بر طرفین از خریدار و فروشنده اجحاف نباشد صورت گیرد. و هر کس پس از نهي تو باز مرتکب احتکار گردد، او را کیفر ده و به مجازات عادلانه اش برسان.» (۱)

تقریب استدلال در این قسمت از کلام امام (ع) به اینگونه است: که فرمان آن حضرت به مالک بر مجازات و مؤاخذه محتکر، دلیل روشنی است بر حرمت احتکار، زیرا مجوزی بر عقاب و مجازات انجام دهنده مکروه نداریم.

اگر گفته شود: ظاهر روایت اینست که ممنوعیت احتکار بخاطر خود احتکار و از سوی خداوند تبارک و تعالی نیست تا اینکه حرمت آن حرمت فقهی باشد، بلکه نهي از احتکار از سوی والی و از شئون حکومت است، آن حضرت (ع) به مالک دستور می دهد که از احتکار جلوگیری نماید بخاطر ولایتی که بر جامعه دارد چنانچه پیامبر اکرم (ص) نیز به همین دلیل از احتکار نهي فرمود.

بنابراین هنگامی که والی احتکار را ممنوع کرد، احتکار بر اساس یک امر ولایتی و دستور حکومتی حرام می شود نه بر اساس یک مبنای فقهی، به همین جهت فرمود: کسی که بعد از نهي تو مرتکب آن گردد وی را مجازات کن. این بیان در روایت گذشته و آینده نیز صدق می کند.

در پاسخ باید گفت: حکم ولایتی و حکومتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) صادر می گردد ظاهراً همه امت را در بر می گیرد بخاطر اینکه ولایت آنان بر عموم مردم

(۱) و اعلم مع ذلک ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شما قیحا و احتکارا للمنافع و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامة و عیب علی الولاه، فامنع من الاحتکار فان رسول الله

(ص) منع منه، و لیکن البیع بیعا سمحا بموازين عدل و اسعار لا- تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع، فمن قارف حکره بعد نهیک ایاه فنکل به و عاقبه فی غیر اسراف. (نهج البلاغه، فیض ۱۰۱۷، لح / ۴۳۸، نامه / ۵۳)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۶

جریان دارد، مگر اینکه در یک مورد قرینه ای بر این باشد که این دستور منحصر به همان زمان است. آیا ملاحظه نمی فرمائید که امیر المؤمنین (ع) در نهی خویش از احتکار، به نهی پیامبر اکرم (ص) استناد فرمود؟

از سوی دیگر کسی که روایات را مورد تتبع و بررسی قرار دهد، مشاهده می کند که ائمه علیهم السلام در مسائل مختلف به احکام حکومتی که از پیامبر اکرم (ص) صادر شده بود استدلال می فرموده اند، پس ولایت پیامبر اکرم (ع) بر مؤمنین در آیه شریفه [النبی اولی بالمؤمنین] منحصر به مؤمنین زمان آن حضرت (ص) نبوده است و آیه شریفه: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا-» (۱) آنچه پیامبر اکرم (ص) شما را بدان امر نمود انجام دهید و از آنچه نهیتان فرمود اجتناب کنید» همه امر و نهی های حکومتی آن حضرت را نیز شامل می گردد، چنانچه حکم امام صادق (ع) به حکومت فقیه (۲) در مقبوله عمر بن حنظله (۳) با اینکه یک حکم حکومتی است ولی منحصر به زمان آن حضرت نبوده و در همه زمانها به آن استدلال می شود (۴) و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

(۱) حشر (۵۹) / ۷.

(۲) بنابر قول به نصب در مسأله ولایت فقیه.

(۳) وسائل ۱۸ / ۹۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.

(۴) احکام حکومتی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین

(ع) را می توان به دو دسته تقسیم نمود ۱- احکام حکومتی که به عنوان یک قاعده و قانون کلی و یک ضرورت اجتماعی و نیاز عمومی جوامع صادر شده و در همه زمانها به شکلی دارای استفاده و قابل استناد است که در این زمینه به قول و فعل و تقریر معصوم به عنوان یک قانون و قاعده کلی در زمانهای مختلف استناد می شود و یک ملاک و مبنای فقهی قلمداد می گردد. نظیر اصل نهی از احتکار که یک ضرورت اجتماعی است.

۲- احکام حکومتی که بخاطر مصالح مقطعی و مسائل ویژه ای که در آن زمانها بوده صادر شده و ویژگی زمان و مکان در صدور آن نقش داشته است، نظیر بیان حرمت احتکار در اشیاء بخصوص که در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) ما یحتاج زندگی و قوت اغلب مردم آن زمان بوده

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۷

۵- در کتاب دعائم الاسلام از امیر المؤمنین (ع) منقول است که آن حضرت به رفاعه نوشت:

«احتکار را ممنوع کن، و هر که مخالفت نمود او را تعزیر نما سپس با عرضه اجناس به مردم او را تنبیه کن.» (۱)

چنانچه نوشته اند رفاعه در آن زمان از سوی امیر المؤمنین (ع) قاضی اهواز (۲) بوده است.

۶- باز در همان کتاب آمده است:

«محتکر گنهکار سرکش است.» (۳)

۷- باز در آن کتاب از امام جعفر صادق (ع) آمده است:

هر احتکاری که زیان به مردم رساند و قیمتها را افزایش دهد، خیری در آن نیست.» (۴)

۸- در غرر و درر آمدی از امیر المؤمنین (ع) آمده است:

«احتکار پستی است.» (۵)

- است پس در مکانها و زمانهای دیگر

با القاء خصوصیت و تنقیح مناط می توان گفت که احتکار اشیاء دیگر مورد نیاز جامعه نیز جایز نیست- (مقرر)

(۱) انه عن الحکمه، فمن ركب النهی فواجعه ثم عاقبه باظهار ما احتکر. (دعائم الاسلام ۳۶/۲، کتاب البیوع، فصل ۶، حدیث ۸۰)

(۲) طبق نوشته کتاب «موارد السجن فی النصوص و الفتاوی اهواز در آن زمان منطقه وسیعی بوده که اهواز کنونی جزئی از آن محسوب می شده است. (مقرر)

(۳) المحتکر آثم عاص. (دعائم الاسلام ۳۵/۲، کتاب البیوع، فصل ۶، حدیث ۷۷)

(۴) و کل حکره تضر بالناس و تغلی السعر علیهم فلا خیر فیها. (دعائم الاسلام ۳۵/۲، کتاب البیوع، فصل ۶، حدیث ۷۸)

(۵) الاحتکار رذیله، (غرر و درر ۱/۳۹، حدیث ۱۱۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۸

۹- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«احتکار ناکامی و محرومیت می آورد». «۱»

۱۰- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«احتکار خوی تبهکاران است». «۲»

۱۱- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«محتکر از نعمت خودش محروم است». «۳»

۱۲- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«مقتدر باش و محتکر مباش». «۴»

۱۳- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«از خصلت های افراد بی تجربه است که انسانها را در سختی احتکار گرفتار می کنند». «۵»

۱۴- در مستدرک الوسائل از آمدی از امیر المؤمنین (ع) آمده است:

«محتکر بخیل برای کسی مال اندوزی می کند که از وی سپاسگزاری نمی کند و بر کسی وارد می شود که عذرش را نمی

۱۵- در صحیح مسلم به سند خویش از معمر [ابن عبد الله] آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱) الاحتکار داعیه الحرمان. (غرر

و درر ۱/ ۶۶، حدیث ۲۵۵)

(۲) الاحتکار شیمه الفجار. (غرر و درر ۱/ ۱۶۰، حدیث ۶۰۶)

(۳) المحتکر محروم من نعمته. (غرر و درر ۱/ ۱۲۷، حدیث ۴۶۵)

(۴) کن مقتدرا و لا تکن محتکرا. (غرر و درر ۴/ ۶۰۱، حدیث ۷۱۳۹)

(۵) من طبایع الاغمار اتعاب النفوس فی الاحتکار. (غرر و درر ۶/ ۲۸، حدیث ۹۳۴۹)

(۶) المحتکر البخیل جامع لمن لا یشکره و قادم علی من لا یعذره. (مستدرک الوسائل ۲/ ۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۱۰)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۶۹

«کسی که احتکار کند خطاکار است.» «۱»

و در روایت دیگری از معمر از آن حضرت (ص) آمده است:

«کسی جز خطاکار احتکار نمی کند.» «۲»

ترمذی نیز همین روایت را به همین شکل روایت کرده و می نویسد:

«در این باب از عمر و علی و ابی امامه و ابن عمر روایت رسیده است و حدیث معمر، حدیث خوب و صحیحی است و بر طبق آن اهل علم عمل نموده اند، و احتکار را حرام شمرده اند، و برخی احتکار را در غیر طعام جایز دانسته اند.» «۳»

ابن ماجه نیز این روایت را با همین لفظ آورده است، و حاشیه نویس کتاب در ذیل آن می نویسد:

«خاطی به معنی تبهکار است و معنی آن اینست که بر ارتکاب این عمل ناپسند کسی جرأت نمی کند، مگر کسی که به گناه عادت کرده است، و این روایت بر این دلالت دارد که احتکار یک گناه بسیار بزرگی است که از همان ابتدا انسان مرتکب آن نمی گردد، بلکه با تکرار گناه، بتدریج به آن آلوده می شود.» «۴»

۱۶- در مستدرک حاکم نیشابوری به سند خویش از آن حضرت (ص) آمده است:

«کسی که احتکار کند و

با آن کار بخواهد علیه مسلمانان قیمت‌ها را بالا ببرد خطاکار است و در امان خداوند نیست» (۵)

(۱) من احتکر فهو خاطی. (صحیح مسلم ۳/۱۲۲۷، کتاب مساقات، باب تحریم احتکار در اقوات، حدیث ۱۶۰۵)

(۲) لا یحتکر الا خاطی. (صحیح مسلم ۳/۱۲۲۸، کتاب مساقات، باب تحریم احتکار در اقوات)

(۳) سنن ترمذی ۲/۳۶۹، کتاب البیوع، باب ما جاء فی الاحتکار، حدیث ۱۲۸۵)

(۴) سنن ابن ماجه ۲/۷۲۸، کتاب تجارت، باب احتکار، حدیث ۲۱۵۴)

(۵) من احتکر یرید ان یتغالی بها علی المسلمین فهو خاطی و قد بری منه ذمه الله. (مستدرک حاکم ۲/۲)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۰

۱۷- باز در آن کتاب به سند خویش از آن حضرت (ص) آمده است:

«محتکر ملعون است.» (۱)

۱۸- باز در آن کتاب به سند خویش از یسع بن مغیره آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) در بازار بر مردی گذشت که طعام را به قیمتی ارزانتر از قیمت بازار می فروخت، حضرت فرمود: در بازار ما به قیمتی کمتر از قیمت ما می فروشی؟ گفت بلی. فرمود: به جهت کسب ثواب و قربه الی الله؟ گفت بلی. فرمود: بشارت بر تو باد، همانا واردکننده طعام در بازار ما، همانند مجاهد فی سبیل الله است، و محتکر در بازار ما همانند انکار افکننده در کتاب خداوند است.» (۲)

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۷۰

اگر چه مورد این روایت طعام است ولی بیان رسول خدا (ص) گسترش دارد، و شامل طعام و غیر طعام

می گردد.

۱۹- باز در آن کتاب بسند خود از «معقل بن یسار» آمده است:

«کسی که در نرخهای مسلمانان دخالت کند تا آنها را به ضرر مسلمانان افزایش دهد، بر خداوند رواست که وی را با سر در هولناک ترین جای جهنم در افکند.» (۳)

- ۱۲، کتاب البیوع)

(۱) المحتکر ملعون. (مستدرک حاکم ۱۱/۲، کتاب البیوع)

(۲) مر رسول الله (ص) برجل بالسوق یبیع طعاما بسعر هو ارخص من سعر السوق، فقال: تبیع فی سوقنا بسعر هو ارخص من سعرنا؟ قال: نعم. قال: صبرا و احتسابا؟ قال: نعم. قال: ابشر، فان الجالب الی سوقنا کالمجاهد فی سبیل الله و المحتکر فی سوقنا کالملحد فی کتاب الله. (مستدرک حاکم ۱۲/۲، کتاب البیوع)

(۳) من دخل فی شیء من اسعار المسلمین لیغلی علیهم کان حقا علی الله ان یقذفه فی معظم جهنم رأسه اسفله. (مستدرک حاکم ۱۲/۲، کتاب البیوع)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۱

۲۰- در کنز العمال از معاذ آمده است:

«بدترین بنده، انسان احتکارکننده است، اگر خداوند متعال قیمت اجناس را پایین بیاورد ناراحت و محزون می شود و اگر بالا ببرد خوش حال می گردد!» (۱)

۲۱- باز در همان کتاب از فرزند عمر منقول است:

«کسی که یک شب، گرانی قیمت را بر امت من طلب کند، خداوند اعمال چهل سال او را نابود می کند.» (۲)

۲۲- باز در آن کتاب از علی (ع) روایت شده است:

«از احتکار در شهر نهی شده است.» (۳)

۲۳- باز در آن کتاب از صفوان بن سلیم آمده است:

«جز خیانتکاران کسی مرتکب احتکار نمی گردد.» (۴)

۲۴- باز در آن کتاب از ابو هریره آمده است:

«احتکار کنندگان و قاتل ها در جهنم در یک درجه اند.» «۵»

(۱) بئس العبد المحتکر: ان

ارخص الله - تعالی - الاسعار حزن، و ان اغلاها الله فرح. (کنز العمال ۴/ ۹۷، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۱۵)

(۲) من تمّنی علی امتی الغلاء ليله واحده احبط الله عمله اربعین سنه. (کنز العمال ۴/ ۹۸، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۲۱)

(۳) نهی عن الحکره بالبلد. (کنز العمال ۴/ ۹۸، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۲۴)

(۴) لا یحتکر الا الخوانون. (کنز العمال ۴/ ۱۰۱، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۸)

(۵) یحشر الحکارون و قتله الانفس الی جهنم فی درجه. (کنز العمال ۴/ ۱۰۱، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۹)

سرّ این روایت در اینست که احتکارکننده عامل قتل تدریجی بسیاری از مردم می گردد، نتیجه کار احتکارکنندگان است که در افریقا اینهمه مردم از گرسنگی تلف می شوند. (الف - م، جلسه ۱۷۷ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۲

۲۵- باز در آن کتاب آمده است:

«ای مردم مراقب باشید! احتکار نکنید، بازار گرمی نمائید و با فروشندگان پیش از آمدن جنس در بازار بند و بست نکنید.»
«۱»

۲۶- باز در آن کتاب از ابن مسعود آمده است:

«در روز قیامت محتکر برانگیخته می شود در حالی که بین دیدگانش نوشته است: ای کافر، جایگاه خویش را از آتش آماده ساز.» «۲»

ظهور این روایات بسیار، در حرمت آشکار است و بلکه بیشتر آن، دلالت بر حرمت مؤکد این عمل ناپسند دارد و تشکیک در این مسأله تشکیک در یک مسأله روشنی است.

گروه دوم: روایات منع احتکار بطور مطلق در خصوص طعام:

۱- شیخ الطائفه به سند خود از «اسماعیل بن ابی زیاد» از امام صادق (ع) و ایشان از پدر بزرگوارشان امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود:

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.» «۳»

اسماعیل بن ابی زیاد

همان سکونی است و سند روایت ظاهرا بی اشکال است.

۲- صدوق روایت نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱) أیها الناس، احفظوا: لا تحتکروا و لا تتاجشوا و لا تلقوا السلعه ... (کنز العمال ۴/ ۱۷۸، کتاب بیوع، باب ۲، حدیث ۱۰۰۵۶)

(۲) و يقوم المحتکر مکتوب بین عینیه: یا کافر، تبوا مقعدک من النار. (کنز العمال ۱۶/ ۶۵، کتاب مواعظ و حکم، باب ۲، حدیث ۴۳۹۵۸)

(۳) لا یحتکر الطعام الا خاطی. (وسائل ۱۲/ ۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۲)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۳

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.» (۱)

مضمون این روایت بدون لفظ طعام پیش از این از مسلم و ترمذی و ابن ماجه نقل شد، و اینکه صدوق روایت را بصورت جزم به رسول خدا (ص) نسبت داده دلالت بر این دارد که نزد ایشان این روایت صحیح است [گرچه بصورت مرسل نقل شده است].

۳- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام، از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که آن حضرت از احتکار نهی نمود و می فرمود:

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.» (۲)

۴- در مستدرک حاکم به سند خویش از ابی امامه آمده است:

«پیامبر خدا (ص) از احتکار طعام نهی فرمود.» (۳)

۵- در مستدرک الوسائل از طب النبی، از آن حضرت (ص) آمده است:

«کسی که علیه مسلمانان طعامی را احتکار کند، خداوند خوره [جذام] و ورشکستگی را گریبانگیر او می گرداند.» (۴)

۶- در بحار به سند خود از سکونی از امام صادق (ع) از پدرش از پدرانش (ع) وارد شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«شبی عذاب الهی بر طایفه ای از بنی اسرائیل نازل گردید، آنگاه صبح کردند در

حالی که چهار صنف از آنان در کام عذاب ناپدید شده بودند: مطربان طبل نواز،

(۱) لا یحتکر الطعام الا خاطی. (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۸)

(۲) لا یحتکر الطعام الا خاطی. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۴)

(۳) نهی رسول الله (ص) ان یحتکر الطعام. (مستدرک حاکم ۲/۱۱، کتاب البیوع)

(۴) من احتکر علی المسلمین طعاما ضربه الله بالجذام و الافلاس. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۹)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۴

آوازخوانان به لهو و لعب، محتکران طعام و صرّافهای رباخوار. «۱»

این روایت را مستدرک از بحار و جعفریات نیز نقل کرده است. «۲»

۷- باز در آن کتاب از خصال به سند خود از ثمالی نقل می کند که گفت امام صادق (ع) فرمود:

«خداوند متعال بر بندگانش بر آفرینش دانه ها منت نهاد و بر این دانه ها آفت را مسلط ساخت چه اگر چنین نمی کرد، پادشاهان مال اندوز، آنها را ذخیره می کردند، همانگونه که طلا و نقره را ذخیره می کنند.» «۳»

۸- ابن حزم در محلی به سند خود از ابی الحکم روایت کرده است:

«علی بن ابی طالب طعام احتکار شده ای را که معادل یکصد هزار (دینار یا درهم) ارزش داشت آتش زد.» «۴»

۹- باز در همان کتاب از حبیب آمده است:

«علی بن ابی طالب (ع) خرمنهای متعددی را که من میان نخلها و درختان کوفه احتکار کرده بودم به آتش کشید که اگر چنین نمی کرد، من معادل عایدات کوفه از آن سود می بردم.» «۵»

(۱) طرق طائفه من بنی اسرائیل لیلا- عذاب فاصبحوا و قد فقدوا اربعة اصناف: الطبالین، و المغنین، و المحتکرین للطعام، و الصیافه

آكله الربا منهم. (بحار الانوار ۸۹/۱۰۰، چاپ ايران ۸۹/۱۰۳) كتاب عقود و ايقاعات، باب احتكار، حديث ۱۲)

(۲) مستدرک الوسائل ۴۶۸/۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حديث ۲.

(۳) ان الله عز و جل تطول على عباده بالحبه فسلط عليها القمله، و لو لا ذلك لخرنتها الملوک كما یخزنون الذهب و الفضة.

(بحار الانوار ۸۷/۱۰۰، چاپ ايران ۸۷/۱۰۳) كتاب عقود و ايقاعات، باب احتكار، حديث ۳)

(۴) ان على بن ابی طالب احرق طعاما احتكر بمائه الف. (محلّی ۶/۶۵، جزء ۹) مسأله ۱۵۶۷)

(۵) احرق على بن ابی طالب (ع) بیادر بالسواد كنت احتكرتها لو تركها لربحت فيها مثل عطاء الكوفه.

(محلّی جزء ۹) مسأله ۱۵۶۷) در این روایت و روایت قبلی مشخص نیست که آیا معنی حقیقی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۵

۱۰- در کنز العمال از ابی امامه آمده است:

«شهروندان در شهرها زندانی راه خدایند، طعام را بر آنها احتکار نکنید و قیمت اجناس را گران ننمایید.» (۱)

ظهور این روایات در حرمت نیز واضح و آشکار است.

نکته ای که در اینجا قابل توجه است اینست که آیا این گروه از روایات با روایات گروه اول در تضاد و تعارض است تا روایات گروه اول را بر این گروه از روایات بصورت حمل مطلق بر مقید حمل نماییم؟ یا اینکه ذکر طعام در این روایات از باب غلبه است، از آن جهت که طعام از بارزترین مصادیق چیزهایی است که مردم به آن نیازمندند و از روشن ترین مواردی است که احتکار در آن شیوع دارد و نگهداری آن موجب کمبود و تنگنا- که در مفهوم احتکار اخذ شده بود- می گردد؟

به تعبیر دیگر: آیا

مفهوم این دسته از روایات از قبیل مفهوم لقب است که حجّتی برای آن نیست یا از قبیل مفاهیمی است که حجت است؟

در این ارتباط دو دیدگاه می تواند وجود داشته باشد که بنظر می رسد دیدگاه دوم صحیح باشد. [از باب غلبه و مفهوم لقب است و حجّتی برای آن نیست]

و حمل مطلق بر مقید در صورت «احراز وحدت حکم» است چنانچه در مسأله طلاق همسر بصورت «ظهار» گفته می شود «ان ظاهرت فاعتق رقبه اگر ظهار کردی یک بنده آزاد نما» و گفته می شود «ان ظاهرت فاعتق رقبه مؤمنه اگر ظهار کردی یک بنده مؤمن آزاد نما» که در اینجا بخاطر وحدت سبب [که همان

- آتش زدن مراد است یا معنی مجازی و کنائی آن یعنی اینها را از چنگ محترک بیرون آورد و در اختیار نیازمندان گذاشت. (مقرر)

(۱) اهل المدائن لحبساء فی سبیل اللّٰه، فلا تحتکروا علیهم الطعام و لا تغلوا علیهم الاسعار. (کنز العمال ۴/ ۱۰۰، کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۴)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۶

ظهار باشد] وحدت حکم بدست می آید. ولی مسأله مورد بررسی ما اینگونه نیست زیرا احتمال دارد که احتکار بصورت مطلق حرام باشد و در طعام حرمت بیشتری داشته باشد چون که نیاز به آن شدیدتر و آشکارتر است.

این مسأله با قطع نظر از سایر روایاتی است که دلالت بر نهی از احتکار دارد که پس از این از آن گفتگو خواهیم کرد.

نکته دیگر اینکه آیا مراد به طعام هر چیزی است که بعنوان خوراک و برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد- که در این صورت چیزهایی نظیر برنج و ذرت را هم شامل می شود- یا اینکه

مراد از طعام فقط گندم است، چنانچه در لغت یکی از معانی طعام گندم است و در برخی از روایات نیز فقط به گندم اطلاق شده است؟ در این ارتباط دو نظریه است.

ابن اثیر در نهاییه می نویسد:

«مفهوم طعام عام است و هر چیزی که بعنوان خوراک از آن استفاده می گردد از قبیل گندم، جو، خرما و ... را شامل می گردد، و در حدیث ابی سعید آمده است:

ما برای زکاه فطره یک صاع از طعام یا صاعی از جو پرداخت می کردیم. که گفته شده مراد از طعام در این روایت فقط گندم است ...

خلیل گوید: در کلام فصیح عرب مراد از طعام فقط گندم است.» (۱)

ولی واژه طعام در آیه شریفه «وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ» (۲) - و طعام اهل کتاب برای شما حلال است - در روایات ما [شیعه امامیه] به حبوبات، سبزیها، عدس، نخود و غیر آن تفسیر شده است که در این ارتباط می توان به روایات و سائل مراجعه نمود. (۳)

(۱) نهاییه ۳/ ۱۲۶.

(۲) مائده (۵)/ ۵.

(۳) و سائل ۱۶/ ۳۸۰ - ۳۸۲، کتاب اطعمه و اشربه، باب ۵۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۷

گروه سوم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز یا چهل روز دلالت دارند:

۱- سکونی از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«احتکار در زمان فراوانی چهل روز و در زمان نایابی و بلا سه روز است پس اگر در زمان فراوانی چهل روز در زمان شدت از سه روز تجاوز کرد مرتکب آن ملعون است.» (۱)

در سند این روایت اشکالی نیست (۲) و ظاهر این حدیث جواز احتکار در کمتر از چهل روز و سه روز است پس این دو عدد در احتکار موضوعیت دارد و بظاهر همین روایت شیخ طوسی

در نهاییه فتوی داده است.

ایشان در نهاییه می فرماید:

«حد احتکار در شرایط قحطی و کمبود طعام سه روز است و در شرایط فراوانی و توسعه چهل روز.» (۳)

و در کتاب مختلف آمده است:

«شیخ می فرماید: حد احتکار در شرایط کمبود طعام سه روز است و در شرایط

(۱) الحکره فی الخصب اربعون یوما، و فی الشده و البلاء ثلاثه ایام فما زاد علی الاربعین یوما فی الخصب فصاحبه ملعون، و مازاد علی ثلاثه ایام فی العسره فصاحبه ملعون. (وسائل ۱۶/ ۳۱۲، ابواب آداب تجارت، حدیث ۱)

(۲) از این نوع سلسله سند ما در کافی زیاد داریم و به روایاتی با این سلسله سند عمل شده است و اینکه بعضی راجع به سکونی ایراد می گیرند که در دستگاه عامه قضاوت می کرده است، قابل اعتنا نیست، با توجه به اینکه شیخ در عده (اصول فقه) می گوید فقها در عمل به روایت سکونی اجماع دارند، در فقه هم به روایات سکونی عمل شده. (الف - م، جلسه ۱۷۸ درس)

(۳) نهاییه شیخ / ۳۷۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۸

فراوانی چهل روز و در این نظریه ابن براج او را پیروی نموده است.» (۱)

ولی التزام به اینکه چهل روز و سه روز شرعا در حرمت احتکار موضوعیت داشته باشد و لو بصورت اماره شرعی که از جانب شارع برای احتکار قرار داده شده باشد مشکل است بلکه ظاهرا محدود کردن احتکار به گذشت این مدت، به عنوان اعم اغلب [تدوین قانون بر اساس عمل اغلب و اکثر مردم] می باشد. زیرا انسان و لو اینکه در شرایط سخت باشد غالبا می تواند قوت سه روز خود را تهیه نماید، پس احتکار مضر جز پس

از گذشتن این مدت صدق نمی کند همانگونه که اگر مایحتاج عمومی در شرایط فراوانی چهل روز در اختیار مردم قرار داده نشود فشار و گرانی بیار می آورد. پس ملاک در احتکار حرام، همان قرار گرفتن مردم بوسیله آن، در تنگنا و سختی است.

شهید در شرح لمعه می فرماید:

«احتکار مقید به سه روز در سختی و چهل روز در فراوانی نیست، و آنچه بعنوان حد احتکار روایت شده معمولا بر حصول نیاز و حاجت در چنین ایامی حمل شده است.» (۲)

از کسانی که به این روایت و نظایر آن برای نفی حرمت احتکار تمسک نموده اند می توان بدین گونه پاسخ گفت:

زاید بر چهل روز در شرایط فراوانی قطعا حرام نیست چون که کمبود و تنگنایی حاصل نمی گردد و مع ذلک محتکر ملعون شناخته شده، پس دانسته می شود که لعن با کراهت هم سازگار است و لعن برای بیش از سه روز هم دلیل بر حرمت احتکار نیست. [در صورتی که گفتیم این گونه روایات خلاف مقصود اینان را میفهماند زیرا مدلول روایات اینست که چون در شرائط فراوانی معمولا تا چهل روز

(۱) مختلف / ۳۴۶.

(۲) الروضه الإلهیه ۳ / ۲۹۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۷۹

و در شرایط سختی تا سه روز تنگنا و سختی بر مردم ظاهر نمی شود قهرا در این مدت عنوان احتکار صدق نمی کند و بعد از این مدت چون نوعا تنگنا و سختی ظاهر میشود مشمول لعن و احتکار خواهد بود]

۲- ابراهیم بن عبد الحمید از موسی بن جعفر (ع) از پیامبر (ص) روایت نموده است که فرمود:

«و اما گندم فروش [فرزندت را به گندم فروشی مگمار] وی طعام را بر امت من احتکار می کند. و اگر

خداوند بنده ای را در حال دزدی مشاهده کند بهتر است نزد من از اینکه وی را در حالی که چهل روز طعام را احتکار کرده مشاهده نماید.» (۱)

۳- ابی مریم از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: کسی که طعامی را خریداری نموده و چهل روز آن را نگهداری نماید بدین امید که گرانی در جامعه بوجود بیاورد آنگاه آن را بفروشد و تمام بهای آن را صدقه بدهد باز کفاره عمل ناپسند او نخواهد شد.» (۲)

۴- در بحار از کتاب «الاعمال المانعه من الجنه» به سند خود نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمودند:

«کسی که بیش از چهل روز احتکار طعام کند، از استشمام بوی بهشت - که از پانصد سال راه بوی آن استشمام می شود - محروم است.» (۳)

(۱) و اما الحناط فانه يحتكر الطعام على امتي. و لان يلقى الله العبد سارقا احب الى من ان يلقاه قد احتكر الطعام اربعين يوما. (وسائل ۹۸/۱۲، ابواب ما يكتسب به، باب ۲۱، حدیث ۴)

(۲) قال رسول الله (ص) ائما رجل اشترى طعاما فحبسه اربعين صباحا يريد به غلاء المسلمين ثم باعه فتصدق بئمنه لم يكن كفاره لما صنع. (وسائل ۳۱۴/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶)

(۳) من احتكر فوق اربعين يوما فان الجنه توجد ريحها من مسيره خمسمائه عام و انه الحرام عليه.

(بحار الانوار ۸۹/۱۰۰، چاپ ایران ۸۹/۱۰۳) کتاب عقود و ایقاعات، باب احتکار، حدیث ۱۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۰

۵- در مستدرک الوسائل از طب النبى از آن حضرت (ص) روایت نموده که فرمود:

«کسی که طعامی را نگهداری می کند و چهل روز در انتظار

کمبود در بازار صبر می کند از خدا بیزار است و خدا هم از او بیزار است.» (۱)

۶- در مستدرک حاکم نیشابوری به سند خود از فرزند عمر از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

«کسی که چهل شب طعامی را احتکار کند از خدا بیزار است و خدا نیز از او بیزار است، و اهل هر منطقه و محله ای که در میان آنان یک نفر گرسنه شب را به صبح آورد پیمان الهی از آنان سلب شده است.» (۲)

۷- در کنز العمال از معاذ نقل شده است:

«کسی که طعامی را چهل روز بر امت من احتکار کند آنگاه آن را صدقه بدهد از وی پذیرفته نمی شود.» (۳)

نظیر این روایت از انس نیز نقل شده است. (۴)

ما پیش از این جهت تقیید به چهل روز [و سه روز] را یادآور شدیم و گفتیم آن بر اساس اغلیت است. ظهور این روایات نیز در حرمت احتکار، واضح است، و اینکه این روایات به صورت مستفیض آمده [مضمون آنها از بیش از سه طریق از معصوم روایت شده] موجب اطمینان می گردد که برخی از آنها از معصوم

(۱) من حبس طعاما یتربص به الغلاء اربعین یوما فقد بری من الله و بری منه، (مستدرک الوسائل ۲/ ۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۹)

(۲) من احتکر طعاما اربعین ليله فقد بری من الله و بری الله منه. و ایما اهل عرصه اصبح فیهم امرؤ جائعا فقد برئت منهم ذمه الله. (مستدرک حاکم ۱۱/ ۱۲، کتاب البیوع)

(۳) من احتکر طعاما علی امتی اربعین یوما و تصدق به لم تقبل منه. (کنز العمال ۴/ ۹۷، کتاب البیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۲۰)

(۴)

کنز العمال ۴ / ۹۹ - ۱۰۰، کتاب البیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۳، و ۹۷۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۱

صادر شده است، علاوه بر اینکه روایت سکونی در بین آنها است که نزد ما معتبر است.

گروه چهارم: روایات تفصیل بین بودن و نایاب شدن طعام در شهر:

اشاره

۱- در صحیحہ سالم حناط آمده است که گفت:

«امام صادق (ع) به من فرمود: شغل تو چیست؟ عرض کردم گندم فروش هستم و چون گاهی با فراوانی روبرو می شوم و گاهی با کمبود، گندم را نگهداری می کنم. فرمود: مردم درباره این عمل تو چه می گویند؟ عرض کردم می گویند محتکر، حضرت فرمود: آیا کسی به غیر از تو گندم می فروشد؟ عرض کردم من از هزار قسمت یک قسمت را می فروشم. فرمود: اشکالی ندارد، فردی از قریش نام او حکیم بن حزام بود، چون طعامی در مدینه وارد می شد، تمام آن را یکجا می خرید، پس پیامبر (ص) بر او گذشت و فرمود: ای حکیم بن حزام، مبادا آن را احتکار کنی!» (۱)

سند این روایت صحیحہ «۲» است و اینکه امام (ع) فرمود: مبادا احتکار کنی -

(۱) قال لی ابو عبد الله (ع): ما عملک؟ قلت حناط، و ربما قدمت علی نفاق، و ربما قدمت علی کساد فحبست. قال: فما یقول من قبلک فیه؟ قلت: یقولون: محتکر. فقال (ع): بیعه احد غیرک؟ قلت: ما بیع انا من الف جزء جزء. قال: لا بأس، انما کان ذالک رجل من قریش یقال له حکیم بن حزام، و کان اذا دخل الطعام المدینه اشتره کله، فمر علیه النبی (ص) فقال: یا حکیم بن حزام، ایاک ان تحتکر.

(وسائل ۱۲ / ۳۱۶، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۳)

(۲) این روایت صحیحہ است چون در سند این روایت ابی علی

اشعری آمده است و ابی علی کنیه احمد بن عیسای قمی است، و محمد بن عبد الجبار صهبان. که ابی الصهبان هم به او گفته می شود، از «صفوان» که همان صفوان بن یحیی است روایت را نقل کرده که طبقه آنها هم محفوظ است،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۲

ایاک ان تحتکر - ظهور در تحذیر به وجه شدید دارد، که ملازم حرمت است. و مجرد وجود اینگونه تعبیرها در مکروه های مؤکد، مجوز دست برداشتن از ظاهر این روایت و حمل آن بر کراهت نمی گردد، نظیر آنچه در باب اوامر و نواهی گفته شده که: امرها و نهی ها باید بر وجوب و حرمت حمل شوند اگر چه در مستحب و کراهت هم فراوان بکار برده شوند.

و اینکه امام (ع) فرمود: آیا کسی جز تو آن را می فروشد؟ مراد آن حضرت این نبوده که یک نفر دیگر هم می فروخته و لو به اندازه کفایت نباشد، بلکه مراد این بوده که آیا دیگران هم آن را به حد کفایت می فروشند بگونه ای که حبس و نگهداری آن موجب کمبود و تنگنا نگردد.

و اینکه فرمود: اشکالی ندارد، ظاهر آن این است که حتی کراهت هم ندارد. و روشن است که نفی کراهت در اینجا از باب احتکار است و الا از نظر دیگر می توان گفت که گندم فروشی فی نفسه از مکروهات شمرده شده چون در آن مظنه احتکار است. [یا اینکه چون به مقتضای تجارت همیشه امیدوار است که قوت مردم را به قیمت گرانتر به آنان بفروشد کراهت آن از این باب باشد] که می توان به روایات آن مراجعه نمود. «۱»

از سوی دیگر از این صحیح استفاده می شود

که احتکار مضر که از آن نهی شده احتکاری است که از سوی سرمایه داران بزرگ و شرکت های تجاری که اقتصاد را در انحصار خود قرار می دهند صورت می پذیرد به گونه ای که عمده کالاهای بازار را در اختیار خود می گیرند و با آن هر گونه که بخواهند رفتار

- ابن علی طبقه هشت است، محمد بن عبد الجبار طبقه هفت است، صفوان بن یحیی طبقه شش است، سالم حناط - که برخی سلمه حناط هم گفته اند - طبقه پنج است و همه اینها توثیق شده اند. (الف - م، جلسه ۱۷۸ درس)

(۱) ر، ک، وسائل ۹۷/۱۲، ابواب ما یکتسب به، روایات باب ۲۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۳

می کنند چنانچه امروز در زمان ما در کشورهای سرمایه داری متداول است، و الا فروشندگان جزء که نگهداری آنها تاثیر چندانی در بازار نمی گذارد و تنگنا بوجود نمی آورد، اینچنین افرادی را نمی توان محکوم نامید.

۲- کلینی به سند خود از حذیفه بن منصور، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمودند:

«در زمان رسول خدا (ص) طعام نایاب شد، مسلمانان نزد آن حضرت آمده و گفتند یا رسول الله از طعام چیزی باقی نمانده مگر نزد فلانی، وی را به فروش آن دستور فرما. امام صادق (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: یا فلان، مسلمانان یادآور شدند که طعام نایاب شده مگر آنچه نزد تو باقی مانده است. آن را بیرون بیاور و به هر گونه که می خواهی بفروش برسان و آن را حبس و نگهداری نکن.» (۱)

شیخ الطائفه نیز این روایت را نقل کرده با این تفاوت که در نقل وی بجای کلمه «نقد - تمام شد»

در سه جای روایت کلمه «فقد- نایاب شد» آمده است.

در زنجیره سند این روایت سخنی نیست مگر در حذیفه و محمد بن سنان، و ظاهراً در مورد این دو نیز امر آسان باشد زیرا تا آن حد ضعیف نیستند که موجب گردد روایت بطور کلی کنار گذاشته شود.

و شاید آن شخصی که با تعبیر «فلان» در روایت از وی یاد شده همان حکیم بن حزام باشد که در روایت پیشین آمده بود.

و اینکه آن حضرت (ص) به وی دستور فرمود: طعام هایش را بیرون بیاورد و

(۱) نقد الطعام علی عهد رسول الله (ص) فاتاه المسلمون فقالوا: یا رسول الله، قد نفذ الطعام و لم یبق منه شیء الا عند فلان، فمره بیعه. قال: فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: یا فلان، انّ المسلمین ذکرُوا انّ الطعام قد نفذ الا شیء عندک، فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبسه. (وسائل ۱۲/۳۱۶، ابواب آداب تجارت، باب ۲۹، حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۴

بفروشد، و نگهداری نکند. احتمال دارد که دستور آن حضرت در این مورد یک دستور الهی فقهی و امر و نهی آن حضرت ارشادی باشد، یا اینکه حکم حکومتی باشد که بصورت مولوی از آن حضرت بعنوان اینکه والی مسلمانان است صادر شده باشد. که در هر دو صورت ظاهر امر، وجوب است، و بر امت واجب است به دستور آن حضرت (ص) عمل کنند. و حتی بنا بر احتمال دوم باز منحصر به زمان آن حضرت نیست زیرا آن حضرت (ص) ولی همه مؤمنان و اولی بر انفس آنان است تا روز قیامت.

و مقتضای وجوب فروش، حرمت نگهداری و

احتکار آن است بویژه اینکه در این روایت به آن تصریح شده است.

۳- کلینی به سند صحیح از حلبی، از امام صادق (ع) روایت کرده که می گوید:

«از آن حضرت پرسیدم مردی طعام را احتکار می کند و در انتظار گرانی آن است. آیا این عمل، شایسته و جایز است؟ فرمودند: اگر طعام فراوان و مردم در گشایش اند، مانعی ندارد و اگر کم است و کفاف مردم را نمی دهد احتکار آن و مردم را بدون طعام رها کردن کار زشت و مکروه است.» (۱)

این روایت را شیخ نیز از حلبی روایت کرده است.

واژه «کراهت» [که در این روایت آمده] به حسب لغت و اصطلاح کتاب و سنت، مفهومی اعم از حرمت و کراهتی دارد که نزد فقها مصطلح است. بلکه ظهور آن در حرمت اقوی است، چنانچه اگر کسی موارد استعمال آن را در کتاب و سنت بررسی کند به آن پی خواهد برد، نظیر فرمایش خداوند متعال که

(۱) سألته عن الرجل يحتكر الطعام و يتربص به، هل يصلح ذاك؟ قال (ع): ان كان الطعام كثيرا يسع الناس فلا بأس به، و ان كان الطعام قليلا - لا يسع الناس فانه يكره ان يحتكر الطعام و يترك الناس ليس لهم طعام. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۵

می فرماید: «و كَرِهَ الْيَكْمَ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ (۱)» - خداوند، کفر و فسق:

گنہکاری و معصیت را برای شما مکروه می شمارد.»

و نیز گفتار باری تعالی در سوره اسراء پس از نهی نمودن از گناہانی نظیر زنا و قتل فرزند و خوردن مال یتیم و ... می فرماید:
«كُلُّ ذَلِكُمْ كَانٌ»

سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا «۲»- همه اینها نزد پروردگارت ناپسند و مکروه است. و سایر موارد مشابه آن.

بر این پایه اگر دلیلی بر اینکه نزد شارع مقدس عملی مکروه است دلالت داشت، ارتکاب آن جایز نیست، مگر اینکه دلیلی بر جواز انجام آن داشته باشیم.

نظیر آنچه در باب نهی، فرموده اند [که نهی دلالت بر حرمت می کند مگر دلیلی بر ترخیص داشته باشیم] و چون که در جمله اول روایت فوق [اگر در شهر طعام فراوان باشد] حضرت فرمودند «اشکالی ندارد» و جمله دوم نیز بیان مفهوم جمله اول است [در صورت کمبود طعام] در این صورت جمله «کراهت دارد» به منزله این است که فرموده باشند «اشکال دارد» و ظاهر این کلام نیز حرمت است و این مطلبی است شایان تأمل.

علاوه بر آن «بی غذا گذاشتن مردم» از اموری است که خرد هر انسان، بر زشتی آن حکم می کند و حکم به جواز آن از مذاق شرع مقدس بسیار بعید است.

پس امام (ع) این جمله را در بیان همان امر ارتکازی عقلاً فرموده است.

در هر صورت این روایت هیچ گونه ظهوری در کراهت اصطلاحی فقهی ندارد تا بتوان از روایات فراوانی که ظهور در حرمت شدید احتکار دارند و در گذشته ذکر کردیم، صرف نظر نمود.

۴- صدوق به سند خویش از حلبی از امام صادق (ع) روایت نموده که گفت: از

(۱) حجرات (۴۹) / ۷.

(۲) اسراء (۱۷) / ۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۶

آن حضرت (ع) درباره احتکار پرسش شد، حضرت فرمود:

«احتکار آنست که طعامی را خریداری نمائی که در شهر غیر از آن وجود ندارد و آن را احتکار نمائی. ولی اگر در شهر طعام یا متاع

دیگر [یا فروشنده دیگری، طبق نقل کافی] وجود داشته باشد مانعی ندارد که متاع خود را برای فروش به قیمت مناسبتر نگهداری نمائی.» (۱)

نظیر همین روایت را مرحوم کلینی در کافی آورده است و در آن اضافه دارد:

«و گفت: از آن حضرت (ع) از کشمش پرسش کردم، فرمود: اگر فروشنده دیگری آن را داشته باشد اشکالی ندارد که آن را نگهداری نمائی.»

این روایت را شیخ الطائفه نیز با همین قسمت اضافی نقل کرده است. (۲)

سند این روایت صحیحه است و تردیدی در آن نیست. و بنظر می رسد که این روایت با روایت صحیحه پیشین یکی است که با کمی تقدیم و تاخیر نقل به معنی شده است. چنانچه یکی بودن راوی و مروی عنه [امامی که این روایت از وی نقل شده] و مضمون، گواه بر همین معنی است. (۳)

۵- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«احتکار آن است که طعامی را که در شهر غیر از آن یافت نمی شود خریداری

(۱) انما الحکره ان تشتري طعاما لیس فی المصر غیره فتحتکره. فان کان فی المصر طعام او متاع (او بیاع- کا) غیره فلا بأس ان تلتمس بسلعتک الفضل. (وسائل ۱۲/۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱)

(۲) وسائل ۱۲/۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۲. و کافی ۵/۱۶۵، کتاب المعیشه، باب الحکره، حدیث ۳)

(۳) نقل به معنی در روایات بسیار شایع بوده است. یک وقت ما در حوزه ممتحن بودیم به برخی از شاگردان آیه الله بروجردی مثلا می گفتیم خلاصه درس روز چهارشنبه ایشان را بنویسید. هر کس به یک شکل می نوشت

که کاملاً با هم تفاوت داشت. (الف-م، جلسه ۱۷۹ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۷

نموده و نگهداری نمائی، ولی اگر در شهر طعام یا متاع دیگری یافت می شود، یا فراوان است بگونه ای که مردم آنچه را نیاز دارند در دسترس آنان قرار دارد، در این صورت نگهداری آن مانعی ندارد. ولی اگر موجود نیست، احتکار آن مکروه و زشت است. و همانا رسول خدا (ص) احتکار را زمانی نهی فرمود که مردی از قریش بنام «حکیم بن حزام» هر طعامی که داخل مدینه می شد همه آن را خریداری می کرد، پیامبر اکرم (ص) بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم، بر حذر باش از اینکه احتکار نمائی.» (۱)

در این روایت از اینکه بلافاصله پس از ذکر کراهت احتکار می فرماید: و همانا پیامبر (ص) از احتکار مردی از قریش نهی نمود، می توان استشهاد نمود که آن حضرت از کراهت حرمت را اراده فرموده است. چنانچه پوشیده نیست.

تا اینجا چهار گروه از روایات را یادآور شدیم، و برخی از آنها اگر چه از جهت سند یا دلالت نارسا بودند ولی در بین آنها روایاتی که از هر نظر کامل و رسا بودند وجود داشت. علاوه بر اینکه از گستردگی این روایات برای انسان «علم اجمالی» حاصل می شود که برخی از آنها از معصوم صادر شده است. و در دلالت اکثر و بلکه تمام آنها بر حرمت احتکار حرفی نیست.

چگونگی جمع بین گروههای چهارگانه روایات:

آنچه از گروه چهارم روایات باب استفاده می شود اینست که احتکاری که از

(۱) انما الحکره ان یشتري طعاما لیس فی المصر غیره فیحتکره، فان کان فی المصر طعام او متاع غیره، او کان کثیرا یجد

الناس ما يشترون فلا- باس به، و ان لم يوجد فانه يكره ان يحتكر. و انما النهي من رسول الله (ص) عن الحكره ان رجلا- من قریش يقال له حكيم بن حزام كان اذا دخل المدينه طعام، اشتره كله فمر عليه النبي (ص) فقال له: يا حكيم، اياك و ان تحتكر. (مستدرک الوسائل ۲ / ۴۶۸، ابواب تجارت، باب ۲۲، حديث ۲، منقول از دعائم ۲ / ۳۵)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۸

آن نهی شده احتکار در زمانی است که در شهر به قدر کفایت طعام و متاع نباشد بگونه ای که نگهداری آن موجب بدون طعام ماندن مردم گردد. بلکه ظاهر برخی از این روایات این است که بطور کلی جز بر این صورت احتکار صدق نمی کند. و گواه بر همین است آنچه پیش از این بدان اشاره شد که اصل در ریشه و کلمه حکر و احتکار، زیان و ظلم و کمبود و سوء معاشرت با دیگران و نظایر آنست.

اکنون با این گروه از روایات که به صراحت مسأله را تشریح و تفسیر نموده می توان روایات گروههای سه گانه باب را اگر چه بصورت مطلق آمده اند تفسیر و تبیین نمود.

شیخ در استبصار پس از نقل روایات عامه باب می نویسد:

«به هر حال این روایات بطور عموم دلالت بر نهی از احتکار دارند ولی از سوی دیگر روایت شده که احتکار حرام در شرایطی است که در شهر، طعام دیگری غیر از آنچه نزد محتکر است وجود نداشته باشد و او یک نفر [و یا یک مؤسسه و شرکت] باشد که در این صورت حاکم او را ملزم به بیرون آوردن طعام و فروش آن به قیمتی

که خدا روزیش دهد [زیان نکند- قیمت طبیعی] می کند، چنانچه پیامبر (ص) اینگونه انجام داد. و سزاوار است که آن روایات مطلقه را بر این دسته از روایات مقیده حمل نمائیم.»

آنگاه ایشان روایت صحیحه حلبی و صحیحه حنّاط [که از گروه چهارم میباشد] را یادآور می شوند. «۱»

و پیش از این نیز ما یادآور شدیم که محل نزاع دو نظریه حرمت و کراهت نیز متوجه همین صورت از مسأله است. [یعنی صورتی که احتکار موجب شدت و سختی بر مردم گردد]

(۱) استبصار ۳/ ۱۱۵، باب نهي از احتکار.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۸۹

و نیز یادآور شدیم که ظاهر روایات، حرمت و بلکه شدت حرمت احتکار است و در بسیاری از آنها آن را موجب دخول در آتش دانسته و در عرض گناهان کبیره ای نظیر شرب خمر و قوادی و نظیر اینها، برشمرده است.

علاوه بر اینکه اگر احتکار حرام نبود وجهی برای عقوبت و مجازات محتکر و اجبار وی بر فروش اجناس احتکار شده از سوی حاکم اسلامی وجود نداشت، آیا امکان دارد عملی که برای جامعه مضر است و موجب کمبود و فشار بر عموم می گردد بگوئیم که شارع مقدس به انجام آن رضایت داده است؟! پس مناسبت حکم و موضوع نیز اقتضا دارد که قائل به حرمت احتکار شویم.

کلام صاحب جواهر در این زمینه:

و لکن صاحب جواهر مطابق با نظریه محقق در شرایع بر کراهت احتکار فتوی داده است. ایشان روایات احتکار را مطرح فرموده و آنها را حمل بر کراهت نموده است که خلاصه ای از کلام ایشان را یادآور می شویم:

«این روایات تقریباً صریح در کراهت است، زیرا لسان آنها لسان کراهت و چگونگی بیان آنها

بیان کراهت است و بهمین جهت در صحیحہ حلبی بر کراهت احتکار تصریح شده است. و بسا اینکه احتکار به شهرها مقید شده اشعار بر همین معنی داشته باشد. زیرا اگر حرام بود فرقی بین شهر و غیر شهر نداشت. و شهر و غیر شهر تنها در شدت و ضعف کراهت متفاوت است. و نیز مؤید همین معنی است تفصیل مدت احتکار، بین چهل روز و سه روز، و غیر این دلایل که همه اینها شواهد و قرائن اینست که این عمل مکروه است نه حرام.

و موضوع بحث نگهداری طعام برای بالا رفتن قیمت آن نسبت به سایر اجناس تجاری، بدون قصد زیان رساندن به مسلمانان است و نه بقصد اضرار و لو

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۰

با خریداری همه طعامهای شهر و قیمت گذاری آن بصورت دلخواه؛ یا خریداری طعام برای ایجاد قحطی و ضرر رساندن به مردم یا همدست شدن تجار با یکدیگر برای احتکار به گونه ای که سبب کمبود در جامعه شود و مصالح عمومی جامعه را به خطر اندازد، یا مقاصد پلید دیگری که ارتباطی با قضیه احتکار ندارد، اینگونه مسائل حرمت آن بخاطر عناوین دیگری است و ارتباطی با عنوان احتکار ندارد.» (۱)

برای من روشن نیست روایاتی که دلالت می کند بر اینکه محتکران و شراب خواران و قوادین در صحرای جوشانی از جهنم هستند، و آنچه دلالت می کند بر اینکه: بوی بهشت بر محتکر حرام است، و روایاتی که بر لعنت محتکر و امر به مجازات و عقوبت وی و اجبار او به فروختن کالاهای احتکار شده وارد شده و آنچه در آن آمده است که محتکر از سارق

نزد خداوند مبعوض تر است و ...

چگونه لسان آنها لسان کراهت و بلکه صریح در کراهت است؟! صحیحه حلبی نیز که در آن لفظ کراهت آمده پاسخ آن پیش از این روشن گردید.

و گویا مرحوم صاحب جواهر ضمن تفسیر روایات باب و حمل آن بر بعضی دیگر جایگاه بحث را عوض کرده و آن را در غیر مورد بحث فقها برده اند.

ما پیش از این گفتیم که جایگاه بحث فقها در مسأله و مورد تنازع دو نظریه تنها صورتی بود که احتکار موجب زیان و ایجاد کمبود و تنگنا در جامعه می گردید، و حتی گفتیم که لفظ احتکار چنانچه از لغت استفاده کردیم بجز بر این مورد صدق نمی کند، و مستفاد از روایات نیز پس از جمع آنها و حمل برخی بر برخی دیگر، حرمت همین صورت از مسأله بود، چنانچه روشن گردید.

و بیان محدوده سه روز و چهل روز برای احتکار هم از باب اعم اغلب بود و این که شدت و ضیق تنها پس از گذشت این مدت برای مردم ایجاد می شود. و ذکر

(۱) جواهر ۲۲ / ۴۸۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۱

قید «شهرها» نیز برای بیان همین ویژگی بود، که فقدان مایحتاج و کمبود خوراکی و قحطی معمولاً در شهرها بوجود می آید [پس سبب چیست که ایشان موضوع احتکار را در جایی برده که موجب زیان و ضیق و شدت نگردد، و در نتیجه آن را مکروه دانسته اند؟!]

البته کسی می تواند بگوید که اختلاف بین ما و صاحب جواهر یک اختلاف لفظی است زیرا همان صورتی را که ما قائل به حرمت آن هستیم ایشان هم قائل به حرمت آنست لکن ما از

باب احتکار و ایشان بعنوان ظلم و اضرار بغیر و نظایر آن، نه از باب احتکار، و این نکته ای است در خور توجه.

انواع حبس متاع:

حبس و نگهداری متاع را به چند نوع می توان تقسیم نمود:

اول: اینکه حبس این شخص یا حبس وی و کسانی نظیر او موجب نایاب شدن کالا و کمی آن در بازار گردد، بگونه ای که بخاطر آن مردم در گرفتاری و تنگنا قرار گیرند. و این قدر متیقن از احتکار است که در صحیحه حلبی و صحیحه حنط و سایر روایات مورد نهی قرار گرفته بود. و ظاهراً به مقتضای روایات و بلکه به حکم عقل چنین احتکاری حرام است، چه بقصد ایجاد ضرر و تنگنا صورت گرفته باشد یا بدون آن، در واقع ملاک، وجود کمبود و تنگنا در جامعه است.

و شاید تشخیص آن نیز به عهده حاکم صالح جامعه باشد، زیرا حاکم و اداره کننده جامعه است که به اوضاع شهر و احتیاجات مردم آگاه است و لذا امیر المؤمنین (ع) مالک اشتر (استاندار مصر) و رفاعه (قاضی منطقه اهواز) را به جلوگیری از احتکار و نهی از آن امر فرمود و به آنان دستور داد که محتکرین را مؤاخذه و مجازات نمایند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۲

دوم: اینکه بخاطر نگهداری طعام قیمت ها بالا رود ولی نه بگونه ای که مردم در مضیقه و تنگنا قرار بگیرند، زیرا در شهر کسان دیگری هستند که به اندازه نیاز کالا عرضه می کنند، و ترقی قیمت اجناس نیز بگونه ای است که برای مردم قابل تحمل است.

در این صورت باید گفت ادله نهی از احتکار، شامل این مورد نمی گردد، بویژه اگر ما قیمت گذاری اجناس تجار

را برای حاکم جایز ندانیم، بلکه از اطلاق دو صحیحه [صحیحہ حناط و حلبی] و نظایر آنها نیز عدم حرمت اینگونه نگهداری استفاده می گردد.

بلی ممکن است گفته شود که ادله لعن پس از چهل روز در شرایط فراوانی شامل این مورد می گردد و دلالت بر مطلق نگهداری کالا- بیش از چهل روز دارد، ولی فتوی دادن بر مضمون این اطلاق مشکل است زیرا گفتیم احتمال قوی دارد که ذکر سه روز و چهل روز بلحاظ اعم و اغلب باشد. [ملاک همان ضیق و شدت است و این معنی عموماً و غالباً با گذشت سه روز یا چهل روز آشکار می گردد] چنانچه بحث آن گذشت.

سوم: اینکه نگهداری کالا برای بازاریابی و رواج آن باشد. زیرا به هنگام برداشت و بدست آمدن محصول و ورود کالا از هر سو به بازار، بسا بازار را با کساد مواجه کند و قیمتها به شدت سقوط کند، در چنین شرایطی برخی افراد برای مواجه نشدن با کساد، کالای خود را نگهداری می کنند، و بازرگانان همانگونه که در ارائه جنس خود قیمت شهرها و نواحی مختلف را در نظر می گیرند و در مکانی که مناسب تر می خرند جنس خود را می فروشند، زمانها را هم مورد توجه قرار می دهند و در زمانی که قیمت جنس مناسب تر است و مردم به آن متاع و کالا نیاز بیشتری دارند آن را به معرض فروش در آورده و با قیمت عادلانه آن زمان بفروش می رسانند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۳

و روشن است که این همان تجارت سودآور است که شرع مقدس نسبت به آن تشویق فرموده و آن را برای جامعه مفید دانسته است،

و به این نوع نگهداری بطور کلی مفهوم احتکار صدق نمی کند. «۱»

چهارم: اینکه نگهداری طعام برای ذخیره قوت سالیانه خود و خانواده اش باشد، نه برای فروش و تجارت. و این یک اقدام متعارف و معمولی است که بسیاری از خانواده ها [بویژه خانواده های روستائی] انجام می دهند. و این عمل در صورتی که در سطح جامعه گسترش یابد، اگر چه قهرا [در مقطعی از سال] موجب رواج متاع و ترقی قیمتها می گردد، ولی از مواردی است که اشکالی در آن نیست، بلکه از برخی روایات استحباب آن استفاده می گردد که نمونه هائی از آن را یادآور می شویم:

[استحباب نگاهداری قوت یک سال خانواده]

در روایت ابن بکیر از ابی الحسن (ع) از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود:

«آنگاه که انسان غذایش را ذخیره می کند آرامش می یابد.» «۲»

و در روایت معمر بن خلاد آمده است که وی از ابو الحسن رضا (ع) در مورد نگهداری غذای یک سال پرسش کرد، آن حضرت فرمود:

(۱) بر اساس آیه شریفه: **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**، تجارت بر اساس رضایت و توافق طرفین یک ضرورت اجتماعی است و متاع در ازمنه و امکانه مختلف به قیمت متعادل در اختیار مردم قرار می گیرد و به همین جهت اکل مال باطل نیست، یعنی تاجر بدون اینکه تولیدی داشته باشد مالک چیزی می شود و شارع تملک او را بخاطر این خدمت مجاز دانسته و اگر این گونه نباشد اکل مال باطل می شود که احتکار یکی از مصادیق آن است. (الف-م، جلسه ۱۸۰ درس)

(۲) ان النفس اذا احزرت قوتها استقرت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۴

«من این کار را انجام می دهم» یعنی قوت سال

خویش را ذخیره می‌کنم. «۱»

و در روایت دیگری از امام رضا (ع) وارد شده که از آن حضرت شنیدند که می‌فرمود:

«ابو جعفر و ابو عبد الله [امام باقر و امام صادق علیهما السلام] پیش از آنکه طعام سال خود را تهیه کنند ملکی را نمی‌خریدند و می‌فرمودند: انسان آنگاه که طعام سال خویش را در منزل می‌آورد سبکبار و راحت می‌شود.» «۲»

و روایات دیگری از این قبیل که می‌توان به آن مراجعه نمود. «۳»

گروه پنجم: روایات منع احتکار در اجناس ویژه:

[اقوال در مسأله]

۱- مشایخ سه گانه [کلینی، صدوق و شیخ طوسی] از «غیاث» از امام صادق (ع) روایت نموده اند که فرمود:

«احتکار جز در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن نیست.» «۴»

این روایت را صدوق با سند خود از غیاث بن ابراهیم، از جعفر بن محمد از پدرش روایت نموده الا- اینکه در آن «روغن زیتون» هم آمده است. «۵»

زنجیره سند این روایت از کلینی و شیخ تا غیاث صحیح است، و غیاث بن ابراهیم را هم نجاشی توثیق کرده است. «۶» البته برخی دیگر از علمای رجال در

(۱) معمر بن خلاد، انه سال ابا الحسن الرضا (ع) عن حبس الطعام سنة فقال: انا افعله.

(۲) کان ابو جعفر و ابو عبد الله (ع) لا یشتریان عقده حتی یدخلا طعام السنه، و قالوا: ان الانسان اذا ادخل طعام سنه خف ظهره و استراح.

(۳) وسائل ۱۲ / ۳۲۰، ابواب آداب تجارت، باب ۳۱.

(۴) لیس الحکره الا فی الحنطه و الشعیر و التمر و الزیب و السمن.

(۵) وسائل ۱۲ / ۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۴.

(۶) - (۲) رجال نجاشی / ۲۱۵ (چاپ دیگر / ۳۰۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۵

مذهب وی اختلاف دارند و

اکثرا می گویند که او «بتری» مذهب [یکی از فرقه های زیدیه] بوده است. «۱»

۲- خصال به سند خویش از سکونی از امام صادق (ع) از پدران خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«احتکار در شش چیز است: در گندم و جو و خرما و روغن زیتون و روغن و کشمش.» «۲»

سند این روایت اینگونه است: «حمزه بن محمد علوی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی.» در این میان، حمزه بن محمد اگر چه در کتابهای رجال توثیق نشده است ولی چون صدوق (ره) در روایات زیادی با جمله «رضی الله عنه» از وی یاد می کند ممکن است گفته شود که بر مدح وی نظر داشته است. و بقیه سند اشکالی در آن نیست.

۳- حمیری در قرب الاسناد از سندی بن محمد، از ابی البختری، از امام صادق (ع) از پدرش (ع) از امام علی (ع) روایت نموده که آن حضرت از احتکار در شهرها نهی می کرد و می فرمود:

احتکار نیست مگر در گندم، جو، خرما، کشمش و روغن. «۳»

ابو البختری همان «وهب بن وهب» است که در حق وی گفته شده:

او ضعیف، سنی مذهب و دروغگو است. «۴»

۴- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام از علی (ع) آمده است:

(۱) تنقیح المقال ۲/ ۳۶۶

(۲) الحکره فی سته اشیاء: فی الحنطه و الشعیر و التمر و الزيت و السمن و الزیب. (وسائل ۱۲/ ۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۰)

(۳) لیس الحکره الا فی الحنطه و الشعیر و التمر و الزیب و السمن. (وسائل ۱۲/ ۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۷)

(۴) ر، ک، تنقیح المقال ۳/ ۲۸۱.

مبانی فقهی حکومت

احتکار مگر در گندم، جو، کشمش، روغن زیتون و خرما نیست. «۱»

۵- باز در آن کتاب از طب النبی (ص) آمده است که آن حضرت (ص) فرمود:

احتکار در ده چیز است و محتکر ملعون است: در گندم، جو، خرما، کشمش، ذرت، روغن، عسل، پنیر، گردو و روغن زیتون. «۲»

این روایاتی است که احتکار حرام را در اشیاء بخصوصی محصور و محدود نموده است.

اما در این روایات پنج گانه روایت صحیح اعلائی [که مجموع راویان آن امامی مذهب و عدالتشان مورد تأیید باشد] بطور کلی وجود ندارد، و در کتب اربعه نیز بجز یکی از آنها نیامده است. پس آن کسانی که حجیت روایت را منحصر به روایت صحیح اعلائی می دانند- نظیر صاحب معالم و صاحب مدارک- مشکل است بتوانند به این روایات تمسک کنند. و نیز کسی که حجیت آن را منحصر به کتب اربعه می داند، جز خبر غیاث سایر روایات را مشکل بتواند مورد استدلال قرار دهد.

فتاوی فقها بر اساس روایات محصورکننده:

در هر صورت پس از اخذ به روایاتی که احتکار را در اجناس ویژه محصور می نمود صناعت فقهی اقتضا می کند که این روایات بر روایات گذشته حکومت «۳»

(۱) لیس الحکره الی فی الحنطه و الشعیر و الزیب و الزيت و التمر. (مستدرک الوسائل ۲ / ۴۶۸، ابواب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۵)

(۲) الاحتکار فی عشره، و المحتکر ملعون: البر و الشعیر و التمر و الزیب و الذره و السمن و العسل و الجبن و الجوز و الزيت. (مستدرک الوسائل ۲ / ۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۸)

(۳) حکومت یک اصطلاح است در علم اصول فقه و آن در موردی است که مضمون یک دلیل،

موضوع دلیل دیگر را مشخص کند که در این صورت با وجود چنین دلیلی نوبت عمل به دلیل دیگر نمی رسد و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۷

داده شود و آن روایات مطلق بر این روایات که مقید است حمل گردد.

و آنچه محور فتوای اکثر فقهای ما قرار گرفته نیز همین است که احتکار منحصر به اشیایی ویژه یا طعام و غذا می باشد. و بسیاری از آنان تصریح فرموده اند که جز در این موارد احتکار وجود ندارد. که نمونه ای از سخنان آنان را از نظر می گذرانیم

در نهایی آمده است:

«احتکار بازداشتن گندم، جو، خرما، کشمش و روغن از فروش آنهاست و در غیر این اجناس در چیز دیگری احتکار نیست.»
«۱»

در مبسوط آمده است:

«احتکار در قوت و غذاها در صورتی که به مسلمانان زیان وارد آورد، مکروه است .. و طعامهای مورد احتکار: گندم و جو و خرما و کشمش و نمک و روغن است.» «۲»

در وسیله ابن حمزه آمده است:

«احتکار در شش چیز وارد می شود: گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نمک. و در صورتی که مردم به اینها نیازمند نباشند احتکار نیست.» «۳»

در سرائر آمده است:

«و از احتکار نهی شده است. و احتکار نزد فقهاء شیعه: نگهداری و حبس گندم، جو، خرما، کشمش و روغن از فروش است. و احتکار حرام در چیزی

- اصطلاحاً گفته می شود این دلیل بر دلیل دیگر حکومت دارد (مقرر)

(۱) نهاییه شیخ / ۳۷۴،

(۲) مبسوط شیخ / ۲ / ۱۹۵.

(۳) جوامع الفقهیه / ۷۴۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۹۸

غیر از این اجناس نیست.» «۱»

در شرایع آمده است:

«احتکار در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن است. برخی گفته اند

در نمک نیز احتکار هست.» (۲)

نظیر این مطلب در مختصر النافع نیز آمده است. (۳)

در قواعد آمده است:

«احتکار: نگهداری گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نمک است.» (۴)

نظیر همین مطلب در منتهی آمده. مگر اینکه در آنجا فرموده: و برخی نمک را هم اضافه کرده اند. (۵)

در تذکره نیز نظیر قواعد نظر داده سپس می فرماید:

«و تحریم احتکار منحصر به مواد غذایی است، و از آن جمله است خرما و کشمش، ولی همه خوراکیها را شامل نمی شود، این را شافعی نیز گفته است.» (۶)

در دروس آمده است:

«احتکار: نگهداری غلات چهارگانه است و روغن و از آن جمله است روغن زیتون و نمک علی الاقرب.» (۷)

در لمعه آمده است:

(۱) سرائر / ۲۱۲.

(۲) شرایع / ۲ / ۲۱.

(۳) مختصر النافع / ۱۲۰.

(۴) قواعد / ۱ / ۱۲۲.

(۵) منتهی / ۲ / ۱۰۰۷.

(۶) تذکره / ۱ / ۵۸۵.

(۷) دروس / ۳۳۲، کتاب مکاسب.

«در هفت چیز باید احتکار را ترک نمود: در گندم، جو، خرما، کشمش، روغن زیتون و نمک.» «۱»

در مقنعه آمده است:

«احتکار: نگهداری و حبس طعام است در صورت نیاز شهروندان به آن و سخت شدن کار در این مورد بر آنان.» «۲»

در کافی ابو الصلاح است:

«برای هیچ کس جایز نیست که چیزی از مواد خوراکی مردم را در صورتی که آشکارا بدان نیازمند باشند احتکار نماید.» «۳»

در غنیه آمده است:

«احتکار مواد خوراکی مردم در صورتی که نیاز آشکار بدان باشد، جایز نیست.» «۴»

در مقنعه صدوق آمده است:

«در صورتی که در شهر طعام دیگری وجود نداشته باشد بر وی جایز نیست که آن را نگهدارد و موظف به فروش آن است و

او محتکر است.» «۵»

و سخنان دیگری از فقهای بزرگوار ما که

در این مسأله نگاشته شده است.

اکنون شما ملاحظه فرمودید که این مواد خوراکی ویژه ای که در کلمات اصحاب آمده دقیقاً بر گرفته شده از روایات است به غیر از «نمک» که در روایات نیامده بود و لکن شیخ طوسی (ره) در مبسوط آن را آورده آنگاه دیگران از ایشان

(۱) لمعه دمشقیه ۳ / ۲۹۸.

(۲) مقنعه / ۹۶.

(۳) کافی / ۳۶۰.

(۴) جوامع الفقیهیه / ۵۲۸.

(۵) جوامع الفقیهیه / ۳۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۰

پیروی نموده اند. و شاید علت آن این بوده است که نمک همواره مورد نیاز مردم بوده است.

خلاصه کلام اینکه: احتکار منهی عنه نزد اصحاب ما چنانچه روشن شد، منحصر است در طعام یا مواد خوراکی یا اجناس پنج گانه یا شش گانه یا هفت گانه که ذکر آن گذشت. و مستند آنان نیز روایات مذکوره پس از حمل مطلقات آن بر مقیدات بود که به تفصیل مورد پژوهش قرار گرفت.

نظریه فقهای سنت در باب احتکار:

و اما نظریه فقهای سنت بدین گونه است:

از «رملی» که یکی از فقهای شافعیه است و نیز از «نووی» [یحیی بن شرف نووی صاحب منهاج] در شرح وی بر صحیح مسلم در تعریف احتکار آمده است:

«احتکار، خریداری نمودن مواد غذایی در زمان کمبود آن است تا آن را نگهداری نماید و در زمان بعد به زیادتر از قیمت معمول خود به مردم بفروشد و انگیزه آن از این عمل در تنگنا قرار دادن مردم باشد.» «۱»

علامه حلی در تذکره نیز همین مضمون را از شافعی نقل کرده که پیش از این یادآور شدیم.

و نیز عبارت شرح کبیر در فقه حنابله از نظر شما گذشت که وی در احتکار حرام سه شرط را لازم می شمرد که دومین آن
اینگونه

بود:

«دوم اینکه: آذوقه و قوت باشد. اما احتکار خورش ها و عسل و زیتون و علوفه چارپایان حرام نیست.» «۲»

پس نزد شافعی و احمد، احتکار اختصاص به غذای انسان دارد.

(۱) موسوعه الفقه الاسلامی ۳/ ۱۹۵، در باب احتکار.

(۲) مغنی ۴/ ۴۷، کتاب البیع.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۱

بلی در سنن ابی داود آمده است:

«از احمد پرسیدم احتکار چیست؟ گفت: هر چیز که زندگی مردم بدان بستگی دارد.» «۱»

و شاید مراد او در این عبارت چیزی اعم از آذوقه و سایر مایحتاج انسان باشد.

در کتاب بدایع الصنایع کاشانی که در فقه حنفیه است آمده:

«احتکار نزد «أبو یوسف» در هر چیز که به زیان عموم مردم است جریان می یابد، چه خوراکی باشد و چه غیر آن و نزد

«محمد» احتکار جز در غذای انسان و علوفه چارپایان جریان نمی یابد، چیزهایی نظیر گندم، جو، گاه و یونجه.» «۲»

و در مدونه الکبری که در فقه مالکی است آمده است:

«و از مالک شنیدم که می گفت: احتکار در هر چیزی است که در بازار وجود دارد از طعام و کتاب و روغن زیتون و همه

چیزها و پشم و هر چه که به بازار لطمه بزند. و گفتم: آیا در روغن و عسل و رنگ صباغی و همه چیزها جریان دارد؟

مالک گفت: اگر کسی اینها را احتکار کند از آن جلوگیری می شود چنانچه اگر حبوبات را احتکار می کرد. گفتم: اگر

احتکار وی زبانی به بازار وارد نیورد؟

گفت: چنین عملی مانعی ندارد، در صورتی که به بازار زبانی وارد نیورد.» «۳»

(۱) سنن ابی داود ۲/ ۲۴۳، کتاب اجاره، باب نهی از احتکار.

(۲) بدايع الصنايع ۵ / ۱۲۹. ابو حنيفه دو تا شاگرد

معروف داشت یکی قاضی ابو یوسف است و دیگری محمد بن حسن شیبانی که نوعاً فقه حنفیه را از این دو نفر نقل کرده اند.
(الف- م، جلسه ۱۸۱ درس)

(۳) المدونه الکبری ۳ / ۲۹۰، باب ما جاء فی الحکره. این مطالب را عبد الرحمن بن قاسم که شاگرد مالک بوده از وی نقل می کند و مالک در آن زمان فقیه حجاز بوده است و ابو حنیفه فقیه عراق و اتفاقاً هر دو در زمان امام صادق (ع) زندگی می کرده اند، و هر دوی اینها در باب احتکار قائل به تعمیم بوده اند و روایات حصرکننده در همین زمان صادر شده است، و در مقابل آنان است که امام (ع) می فرماید: لیس الحکره الا ... (الف- م، جلسه ۱۸۱ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۲

این بود دیدگاههای فقهای سنت و اجمالی از آرای آنان.

۷- آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟

تا کنون روشن گردید که ظاهر کلمات اصحاب ما (فقهای امامیه) این بود که احتکار حرام، در قوت و آذوقه انسان یا اجناس ویژه ای که در روایات آمده، منحصر است. و روایات نیز در نگاه اولیه پس از جمع و حمل برخی از آنها بر برخی دیگر همین مضمون را اقتضا داشتند. و همین نظریه نیز به شافعی و احمد حنبل منسوب بود، ولی نزد حنفیه و مالکیه موضوع احتکار گسترده تر از این محدوده بود و همه چیزهایی که انسان در زندگی و معیشت خود به آن نیازمند است را در بر می گرفت.

حال باید دید حق در مسأله چیست، و نظریه درست تر کدام است؟

بنظر ما حرمت و یا کراهت احتکار یک امر تعبدی بدون ملاک [که از سوی شارع ملاک آن برای ما

بیان نشده باشد] یا با ملاک غیبی که نوع انسانها از آن سر در نیاورند نیست. بلکه ملاک آن چنانچه از روایات باب هم استفاده می گردد همان نیاز مردم به کالایی و قرار گرفتن آنان در تنگنا و زیان بخاطر فقدان آن است.

از باب نمونه در صحیحہ حلبی آمده بود:

«اگر طعام بگونه ای است که همه مردم می توانند بدان دسترسی داشته باشند اشکالی در نگهداری آن نیست، ولی اگر مقدار آن کم است و کفاف نیازمندیهای مردم را نمی دهد ناپسند است که طعام احتکار شود و مردم بدون طعام بمانند.» (۱)

از این صحیحہ علت و ملاک حکم مشخص می گردد، و روشن می شود که نظر شارع حکیم در تشریح این حکم اینست که مردم در آسایش باشند و بدون

(۱) ان كان الطعام كثيرا يسهل الناس فلا بأس به، و ان كان قليلا لا يسهل الناس فانه يكره ان يحتكر الطعام و يترك الناس ليس لهم طعام. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۳

غذا، که حیاتشان به آن توقف دارد، نمانند.

در ذیل صحیحہ دیگری طبق نقل کلینی آمده است:

«و از آن حضرت از کشمش پرسش کردم، فرمود: اگر دیگری آن را عرضه می کند اشکالی ندارد که آن را نگهداری نمایی.» (۱)

از سوی دیگر در همه روایات، «زیب کشمش» بعنوان یک کالا که احتکار آن حرام است آمده با اینکه بسیاری از مواد غذایی هست که نیاز مردم به آن به مراتب از کشمش بیشتر است.

و نیز در برخی از روایات حصرکننده، روغن زیتون آمده و فقها به حرمت احتکار آن فتوی داده اند با اینکه روشن است که

روغن زیتون چیزی نیست که عموم مردم به آن نیازمند باشند، بلکه در برخی مناطق نظیر شامات از آن بعنوان خورش استفاده می شود.

از طرف دیگر بسیاری از شهرها وجود دارد که قوت و غذای اصلی آنها برنج و یا ذرت است، و احتکار اینگونه کالاها در آن شهرها موجب بدون طعام ماندن مردم آن شهرها می گردد. در این صورت آیا جایز است اینگونه کالاها را در آن شهرها احتکار نمود ولی مثلاً بگوئیم احتکار کشمش و روغن زیتون در آنها جایز نیست؟! آیا نیاز آنان به برنج یا ذرت کمتر از نیاز آنان به کشمش است!؟

بلکه چه بسا در شرایط و زمان و شهر خاصی نیاز مردم به برخی از کالاهای غیر خوراکی به مراتب زیادتر از مواد خوراکی ای نظیر روغن زیتون و کشمش باشد چنانچه اگر در منطقه ای مرضی شیوع پیدا کند و مردم به داروی بخصوصی نیاز شدید پیدا کنند بگونه ای که حفظ حیات و سلامت آنان به آن دارو وابسته باشد

(۱) و سألته عن الزیّب فقال: اذا كان عند غیرك فلا باس بامساكه. (وسائل ۱۲ / ۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۲. و کافی ۵ / ۱۶۵، کتاب المعیشه، باب احتکار، حدیث ۳)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۴

و در این شرایط بعضی از داروخانه ها آن دارو را احتکار کنند، آیا می توان گفت عمل آنان احتکار نیست و جایز است؟

و یا اگر در شرائط خاصی در همه لباسهای تابستانی و زمستانی و مواد اولیه آنها، یا در مثل سوخت و آبها و اراضی و مانند آنها احتکار صورت گیرد و مردم از این جهت در تنگنا و مضیقه واقع شوند

در این صورت چه باید کرد؟

بنظر می‌رسد امیر المؤمنین (ع) در نامه خود به مالک اشتر - که پیش از این نیز خوانده شد - ملاک کلی منع از احتکار را مشخص فرموده است آنجا که درباره تجار می‌فرماید:

«با آن همه سفارش که درباره تجار کردم، ای مالک بدان که در بسیاری از آنان طبعی سخت‌گیر و رذیله بخل و احتکار و انحصار منافع و اجحاف در معامله وجود دارد که موجب زیان رساندن به مردم و ننگ برای زمامداران است، پس از احتکار جلوگیری نما.»^(۱)

در اینجا امام (ع) با اینکه در مقام بیان مسأله احتکار بوده ولی نه ذکری از اجناس ویژه بمیان آورده و نه اشاره ای به قوت و غیر قوت دارد.

خلاصه کلام اینکه: احکام شریعت اسلام، گزاف و بدون ملاک نیست، بلکه بر پایه مصالح و مفاسد تشریح شده است، و نیز شریعت اسلام برای زمان خاص یا مکان خاصی نیست، بلکه برای همه مردم در همه کشورها تا روز قیامت تشریح شده است. و اطلاقات روایات بسیار زیادی که از مطلق احتکار نهی می‌کند همه را شامل می‌شود. و همین مناسبت حکم و موضوع، و ملاحظه ملاک نیز اقتضای اخذ به اطلاق دارد. در خود اخبار حصرکننده نیز اختلاف است، ملاحظه

(۱) و اعلم - مع ذلک - ان فی کثیر منهم ضیقاً فاحشاً و شحاً قبیحاً و احتکاراً للمنافع، و تحکماً فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامة و عیب علی الولاه، فامنع من الاحتکار. (نهج البلاغه، فیض / ۱۰۱۷، لح / ۴۳۸، نامه ۵۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۵

می‌فرماید که مثلاً احتکار روغن زیتون در روایتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت

شده آمده، ولی در روایتی که از امیر المؤمنین (ع) نقل شده نیامده است و یا نمک در کلام شیخ و فقهای پس از آن آمده ولی در کلام فقهای متقدم و یا روایات نیامده است. که از همه اینها انسان حدس می زند که احتکار حرام، در اجناس بخصوصی منحصر نیست.

۸- روایات حصرکننده را چگونه باید تفسیر نمود؟

اشاره

اگر گفته شود: با این برداشت پس روایات حصرکننده را چگونه باید تفسیر نمود؟

در پاسخ باید گفت: در آن چند وجه محتمل است.

اول: اینکه قضیه، قضیه خارجی باشد نه حقیقه «۱»، بدین بیان که عمده مایحتاج مردم در زمان صدور خبر و در آن شرایط همین اجناس بخصوص بوده و به همین جهت همینها حبس و نگهداری می شده است و سایر اجناس و متاعها یا بسیار فراوان بوده که کسی نسبت به احتکار آنها رغبتی نشان نمی داده و یا مصرف آنها آن قدر کم بوده که با احتکار آنها گرفتاری ای برای عموم مردم بوجود نمی آمده و زیبایی به آنها نمی رسیده است. به همین جهت روغن زیتون در کلام پیامبر (ص) آمده ولی در روایت منقول از امیر المؤمنین (ع) نیامده است.

دوم: بسا به ذهن انسان خطور می کند که فتوای ابوحنیفه و مالک که یکی فقیه عراق و دیگری فقیه حجاز بوده اند در آن زمان مبنای عمل خلفا و کارگزاران

(۱) قضیه سه قسم است: ذهنیه - خارجی - حقیقیه. در قضیه ذهنیه محمول بر افراد موجود در ذهن حمل می شود. در خارجی بر افراد موجود در خارج و در حقیقیه بر حقیقت و نفس الامر بدون ملاحظه ذهن و خارج به تعبیر دیگر: آنچه متصور است، آنچه هست و آنچه باید باشد.

(مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

آنان در کشورهای اسلامی بوده است و آن زمان که عصر امام صادق (ع) بوده عمال حکومت به اسم منع از احتکار متعرض اموال مردم می شده اند با اینکه به غیر از آن اشیاء بخصوص چیزهای دیگر در آن زمان مورد نیاز شدید مردم نبوده که عنوان احتکار بر آن صادق باشد و مجوز دخالت حکومت گردد. چنانچه ما امروز هم در زمان خودمان در برخی محکمه های افراطی برخی از حرکت های تند را مشاهده می کنیم، و امام صادق (ع) خواسته است با بیان اینکه اعمال آنان خلاف موازین است آنان را از آن اعمال بازدارد.

و روشن است که لحن روایات حصرکننده بر این معنی اشعار دارد که در آن زمانها کسانی بوده اند که بر عمومیت احتکار و گسترش آن به سایر اشیاء اصرار داشته اند و امام صادق (ع) با نقل فرمایش پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) خواسته است آنان را به محدود نگاهداشتن دامنه آن ملزم کند، و در حقیقت این بیان دیگری است بر اینکه این قضیه یک قضیه خارجی بوده [متناسب با شرایط و اوضاع آن زمان] نه یک قضیه حقیقیه [که برای همه زمانها حکم احتکار فقط منحصر به همان اشیاء باشد].

نقش والی در تعیین موضوع احتکار:

سوم: اینکه حصر در روایات حصرکننده یک حکم فقهی کلی برای همه شرایط و زمانها نیست، بلکه یک حکم ولایی و برای زمان و مکان بخصوصی است. پس تعیین موضوع آن از شئون حاکم است و او در محدوده حکومت خود بر اساس نیازها و احتیاجات جامعه، کالاهای مورد نیاز که احتکار در آن ممنوع است را مشخص می کند.

و آنچه با شریعت آسان و با گذشت

اسلام که برای همه اعصار و کشورها تشریح شده تناسب دارد اینست که در آن کلیاتی که با هر زمان و مکان قابل انطباق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۷

است تشریح شود و تعیین موضوعات جزئی را به حکام و والیهای بحق هر زمان واگذار نماید.

نظیر آنچه ما در باب زکاه احتمال دادیم که شارع مقدس در کتاب کریم خود قرآن، اصل زکات و اینکه باید از اموال مردم صدقات دریافت گردد را تشریح فرموده ولی تعیین موضوع آن را به والیها و حاکمان هر زمان بر حسب تشخیص آنان و متناسب با ثروتهای عمومی جامعه واگذار کرده است. و اینکه پیامبر اکرم (ص) موضوعات نه گانه را برای اخذ زکات مشخص فرموده یک حکم حکومتی بوده که بعنوان والی مسلمانان در زمان خود صادر فرموده زیرا عمده ثروت عرب در آن زمان همان نه چیز [گاو، شتر، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما، کشمش] بوده است چنانچه تعبیرات وارده در روایات مشعر به همین مطلب است، نظیر این کلام امام صادق (ع) که می فرماید:

رسول خدا (ص) زکات را بر نه چیز وضع کرد و سایر چیزها را مورد گذشت قرار داد. «۱»

خلاصه کلام اینکه: تشخیص موارد احتکار در هر زمان از شئون والی است، و تعیین آن در اخبار حصرکننده از همین قبیل است، پس نمی توان آن را به همه اعصار تعمیم داد.

و گواه بر همین معنی است فرمان امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر و رفاعه، مبنی بر جلوگیری از احتکار و مجازات مرتکبین آن و فرمان پیامبر اکرم (ص) به اخراج کالاهای احتکار شده و فروش آن در خبر حدیفه، و

این نکته ایست شایان توجه.

اگر گفته شود: شما پیش از این گفتید که احکام حکومتی صادره از پیامبر

(۱) وضع رسول الله (ص) الزکاه علی تسعه اشیاء و عفا عما سوی ذلک. (وسائل ۶ / ۳۲، ابواب ما تجب فیه الزکاه، باب ۸)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۸

اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز همانند احکام خداوند متعال برای همه مسلمانان و تا روز قیامت است.

در پاسخ می گوئیم: بلی، ولی در صورتی که قرینه بر اختصاص نداشته باشیم، نظیر نهی آن حضرت (ص) از احتکار و نیز نظیر حکم «لا- ضرر و لا ضرار» که برای همه زمانها است، اما انحصار احتکار در اشیاء بخصوص- با دقت در ملاک حکم- مشخص می شود که به زمان آن حضرت (ص) اختصاص داشته است.

۹- دیدگاه برخی از فقها در تعمیم احتکار:

صاحب جواهر پس از فتوی دادن کراهت احتکار، و به حرمت آن به قصد زیان رساندن به دیگران و در صورت پدید آمدن گرانی و زیان مردم به عمل وی یا با تبانی دیگران- می فرماید:

«بلکه احتکار حرام است نسبت به نگهداری هر چیزی که مردم به آن محتاجند و نیاز ضروری به آن دارند و راه و چاره ای غیر از بدست آوردن آن ندارند. چه خوردنی باشد چه نوشیدنی باشد چه پوشیدنی و چه غیر از آن، بدون آنکه مقید به زمان خاص و یا اجناس ویژه ای باشد و در صورت حصول اضطرار، حرمت نگهداری آنها محدود به هیچ حد و مقید به هیچ نوع انتقال و دادوستدی نیست، بلکه ظاهراً در چنین شرایطی اگر قیمت از حد متعارف بالا رود لازم است آن کالا به قیمتی که مقدور مردم باشد قیمت گذاری شود

و در اختیار آنان قرار گیرد، بلکه بعید نیست که [احتکار به] قصد زیان رسانی یا پدید آوردن گرانی هم حرام باشد اگر چه مردم به آن کالا-محتاج نباشند و در بازار به وفور یافت شود. و حتی ممکن است گفته شود که قصد اضرار هم لازم نیست همین که در نگهداری قصد پدید آوردن گرانی در جامعه را داشته باشد برای حرمت عمل وی کافی است. البته ممکن است قول به حرمت احتکار را بر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۰۹

برخی از این موارد فرود آوریم.» (۱)

ایشان در ادامه این مطالب می فرمایند:

«اگر در ایام کمبود و قحطی مردم به طعام جدیدی عادت کنند بنا بر علت ذکر شده حکم احتکار در مورد این طعام هم جاری می شود. و در روایات تعبیراتی آمده که به روشنی اعلام می دارد که ملا-ک در حرمت احتکار همان احتیاج است و همین مؤید این نظریه است که کالاهای ذکر شده در روایات بعنوان مثال و نمونه است نه انحصار، گرچه این تنزیل خالی از مناقشه نیست.» (۲)

بنابراین صاحب جواهر «قدس سرّه» نیز قائل به تعمیم هستند ولی به ملاک حاجت و اضطرار و نه بعنوان احتکار.

از فقهای متأخرین نیز یکی از کسانی که به «تعمیم» فتوی داده آیه الله اصفهانی [آقا سید ابو الحسن]- طاب ثراه- می باشد، ایشان در کتاب وسیله النجاه خویش می فرمایند:

«احتکار حبس و نگهداری طعام است به امید ایجاد کمبود و قحطی و این عمل در صورت نیاز مسلمانان و نبودن کسی که به اندازه کفایت آنان طعام در اختیارشان گذارد حرام است ... احتکار با حبس و نگهداری گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نیز

روغن زیتون و نمک بنا بر احتیاط اگر نگوئیم اقوی، تحقق می پذیرد. بلکه بعید نیست بگوئیم در هر چیزی از مواد خوراکی که اهالی شهری به آن نیازمندند احتکار تحقق می یابد، نظیر برنج و ذرت نسبت به برخی از مناطق و نواحی.» (۳)

در کلام ایشان برنج و ذرت آمده که در روایات حصرکننده نیامده بود. بنابراین

(۱) جواهر ۲۲ / ۴۸۱.

(۲) جواهر ۲۲ / ۴۸۳.

(۳) وسیله النجاه ۲ / ۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۰

از این دو نمونه مشخص می شود که ایشان- طاب ثراه- کالاهای ذکر شده در روایات را به عنوان نمونه و مثال که بیانگر نیازمندیهای ضروری انسان است گرفته اند، بر این پایه می توان گفت برنج و ذرت هم خصوصیت ندارند. مگر اینکه گفته شود:

آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می شود اینست که موضوع احتکار فقط مربوط به مواد اساسی غذایی است و نمی توان آن را به کالاهای دیگر گسترش داد، و این مطلبی است در خور تحقیق.

مرحوم محقق حائری- طاب ثراه- در کتاب «ابتغاء الفضیله» در شرح «وسیله» می فرماید:

«اگر فرض شود در شرایطی مردم به غیر طعام، به چیزهای ضروری دیگری مانند دارو، یا مواد سوختی در زمستان نیاز پیدا کنند، بگونه ای که در اثر احتکار آنها، حرج و ضرر بر مسلمانان وارد شود، مقتضای دلیل حرج و ضرر حرمت آنست، اگر چه لغت احتکار بر آن صدق نکند.

و می توان در این مقام به ذیل روایت معتبر حلبی که به حسب ظاهر در مقام تعلیل است و پیش از این [روایت سوم از گروه چهارم روایات] گذشت، تمسک نمود زیرا اگر تعلیل بر اساس یک امر ارتکازی و فطری باشد، پس قید طعام

الغاء می شود و هر جا حفظ نفس توقف بر چیزی داشته باشد، احتکار آن حرام است، اگر دارو هم این ملاک را داشته باشد بدون تردید عرفاً حکم آن را دارد، و این موجب می شود که، الغاء خصوصیت شود.» (۱)

استدلال ایشان برای تعمیم به ذیل صحیحه حلبی، استدلال بسیار خوبی است. ولی اینکه فرموده لغت احتکار بر آن صدق نمی کند، سخن بی پایه ای است، زیرا ما یادآور شدیم که به حسب لغت در مفهوم احتکار عناوین و اشیاء بخصوصی قید نشده است و این قیود و عناوین را فقها به حسب فهم خود از ادله،

(۱) ابتغاء الوسيله ۱/ ۱۹۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۱

به هنگام تعریف احتکار و بیان حدود آن از جهت حرمت و کراهت یادآور شده اند.

استاد بزرگوار امام خمینی - مد ظله - [قدس سره] در کتاب تحریر الوسيله تعمیم را جایز ندانسته اند. ایشان می فرمایند:

«اقوی اینست که احتکار جز در غلات چهارگانه و روغن و روغن زیتون، تحقق نمی پذیرد، البته در هر چیزی که مورد نیاز مردم است، حبس و نگهداری آن نفرت انگیز است ولی احکام احتکار جز در همان کالاهای فوق الذکر ثابت نمی گردد.» (۱)

۱۰- آیا خریدن کالا در احتکار شرط است؟

علامه در منتهی می فرماید:

(۱) تحریر الوسيله ۱/ ۵۰۲، مسأله ۲۳ از مکاسب محرمة.

البته امام خمینی (قدس سره) در اینجا احتکار را بطور مطلق یک عمل نفرت انگیز قلمداد فرموده اند، اما جای دیگر برای حاکم جامع شرایط، این حق را قائل شده اند که در بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه از جمله در احتکار کالا و قیمت گذاری اعمال نظر کند و آنچه را به مصلحت جامعه تشخیص می دهد عمل نماید. ایشان در تحریر الوسيله می نویسند:

برای امام (ع) و والی مسلمین

جایز و بلکه از شئون اوست که آنچه را به مصلحت مسلمین است عمل نماید، از قبیل ثابت نگهداشتن نرخ کالا- یا ثبات بخشیدن به نوعی صنعت یا مقابله با حصر تجاری یا غیر اینها از اموری که در نظام و صلاح جامعه دخیل است. (تحریر الوسيله ۶۲۶/۲) با این حال هنگام بحث از عوارض احتکار در دور دوم مجلس شورای اسلامی و طرح مشکلات ناشی از انحصار آن در فقط شش چیز طبق فتوای معظم له. ایشان مجلس را به فتوای آیه الله العظمی منتظری که قائل به تعمیم حرمت احتکار هستند ارجاع داده و فرموده بودند: «مجلس شورای اسلامی در مسأله احتکار بنظر حضرت آقای منتظری عمل نماید.»- بنقل از آیه الله محمدی گیلانی- (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۲

«مالک و اوزاعی گفته اند احتکار ثابت می شود به شرط آنکه متاع را خریداری کرده باشد، پس اگر چیزی را به غیر خریداری جمع کند، یا غله ملکش باشد و ذخیره سازد محکوم نیست.» (۱)

ظاهر فرمایش ایشان اینست که ایشان [علامه] نیز این نظر را پذیرفته است.

در مفتاح الکرامه در شرایط احتکار آمده است:

«علامه در نهاییه الاحکام این قید را اضافه نموده که باید آن کالا را خریداری نموده باشد. پس اگر وارد کرده باشد یا غله خود را ذخیره نموده باشد، نگهداری آن مانعی ندارد، و همین نظریه از ظاهر کتاب منتهی حکایت شده و جامع المقاصد نیز به همین رأی متمایل و بلکه قائل است.» (۲)

پیش از این به نقل از شرح کبیر ابن قدامه آوردیم که در شروط احتکار گفته:

«یکی: اینکه خریداری کرده باشد، پس اگر چیزی را وارد

کرده یا از غله خود بدست آورده و آن را ذخیره نموده محتکر نیست، این نظریه از حسن و مالک نیز نقل شده است.» (۳)

در بدایع الصنایع در تفسیر احتکار آمده:

«احتکار اینست که طعامی را در شهر خریداری و از فروش آن خودداری شود و این به زیان مردم باشد و نیز اگر آن را از حوالی شهر خریداری نموده و بمنظور نگاه داشتن به شهر حمل نموده باشد.» (۴)

در موسوعه الفقه الاسلامی از شافعیه نقل می کند:

«احتکار خریداری نمودن قوت مردم هنگام برداشت محصولات است تا آن را

(۱) منتهی ۱۰۰۷/۲.

(۲) مفتاح الکرامه ۱۰۸/۴، کتاب متاجر.

(۳) مغنی ۴/۴۶.

(۴) بدایع الصنایع ۵/۱۲۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۳

نگهداری نموده سپس به زیادتر از قیمت آن به فروش برساند. و انگیزه وی ایجاد تنگنا بر مردم باشد.» (۱)

و لکن بیشتر کلمات اصحاب ما امامیه بویژه متقدمین آنها مطلق است و صورت خریدن کالا- و غیر آن را شامل می شود. چنانچه بیشتر روایات باب هم مطلق است. بله، در یکی از دو صحیحیه حلبی از امام صادق (ع) آمده بود:

احتکار تنها آن مورد است که طعامی در شهر خریداری نمائی درحالی که غیر از آن در شهر وجود نداشته باشد و نگهداری کنی. (۲)

و ظاهر کلمه «تنها ائما» حصر است، چنانچه مفهوم «خریداری» در صحیحیه حنّاط نیز آمده بود: «حکیم بن حزام هرگاه به مدینه طعام وارد می شد همه آن را خریداری می کرد...» (۳) و موضوع در خبر ابی مریم نیز «خریداری طعام» بود. (۴)

البته به نظر ما حصر در صحیحیه حلبی در مقابل فقره دوم روایت است که می گوید: پس اگر در

شهر طعام یا متاع دیگری وجود داشته باشد اشکالی ندارد که کالای خود را برای سود بیشتر نگهداری نمائی. و در مقام بیان اینکه ملکیت وی از راه خریداری باشد نیست. پس در روایت ذکر «خریداری» برای مثال و غلبه است زیرا غالباً طعام از راه خریداری جمع می شده. و گواه بر همین مطلب است اینکه در صحیحہ دیگر حلبی عنوان «خریداری» «۵» نیامده است با اینکه ما گفتیم ظاهراً این دو روایت بخاطر «وحدت راوی» و «وحدت مروی عنہ» و «وحدت مضمون» یکی است.

(۱) موسوعه الفقه الاسلامی ۳/ ۱۹۵، در احتکار.

(۲) وسائل ۱۲/ ۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱.

(۳) وسائل ۱۲/ ۳۱۶، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۳.

(۴) وسائل ۱۲/ ۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶.

(۵) وسائل ۱۲/ ۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۴

و اینکه مورد در صحیحہ حنّاط و خبر ابی مریم در خصوص خریداری است، دلالت بر این ندارد که احتکار منحصر به مورد خریداری است و در غیر آن احتکار نیست. [زیرا مورد روایت هیچ گاه موجب اختصاص حکم بهمان مورد نمی باشد]

علاوه بر آن، نهی از احتکار برای رفع تنگنا و نیاز مردم است چنانچه در صحیحہ بدان اشاره شده بود که: «و مردم بدون طعام بمانند» پس خصوص «خریداری» دخالتی در موضوع احتکار ندارد.

مرحوم شیخ اعظم - قدس سرّه - در مکاسب پس از استدلال بر این مطلب که خریدن دخالتی در حکم ندارد می فرمایند:

«بر این اساس پس فرقی نمی کند که این طعام از مزرعه او باشد یا به ارث به او رسیده باشد، یا کسی به او بخشیده

باشد، یا برای نیازی آن را خریدده باشد آنگاه آن نیاز برطرف شده باشد و آن طعام هنوز نزد او باقی باشد و آن را به امید گران شدن نگهداری نماید.»^(۱)

۱۱- شرطیت قصد افزایش قیمت در احتکار:

ظاهراً مورد بحث احتکار در صورتی است که نگهداری به انگیزه زیاد شدن قیمت باشد، و الا اگر آن را برای نیاز خود و عائله و یا «بذر» نگهداری کند محترک نیست و عمل او حرام محسوب نمی شود، مگر در برخی از فروض مسأله. «۲»
در وسیله ابن حمزه آمده است:

«اگر برای غذای خود و خانواده اش نگهداری نماید، این احتکار نیست.»^(۳)

(۱) مکاسب/ ۲۱۳.

(۲) مثلاً در شرایطی که حفظ جان فردی بستگی به گندمهای این فرد داشته باشد که بعنوان دیگری غیر از احتکار بر او واجب است در حد رفع نیاز در اختیار وی قرار دهد. (الف- م، جلسه ۱۸۳)

(۳) جوامع الفقیهه/ ۷۴۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۵

در شرایع آمده است:

«بشرط آنکه طعام را برای افزایش قیمت نگهداری کند.»^(۱)

در جواهر در شرح عبارت شرایع آمده است:

«از جهت نص و فتوی هیچ اشکالی و هیچ خلافتی نیست در اینکه احتکار مکروه یا حرام است به شرط آنکه برای افزایش قیمت آن را نگهداری کند، پس اگر برای نیازی مانند بذر یا نظیر آن نگهداری کند اشکالی ندارد، بلکه ظاهراً این گونه نگهداری احتکار نیست چنانچه نص [روایات] و فتوی [فتوای فقها] بر آن دلالت دارد.»^(۲)

در مختصر النافع آمده است:

«کراهت متحقق می شود اگر آن را برای افزایش قیمت نگهداری نماید و بذل کننده [یا فروشنده- خ- ل] دیگری وجود نداشته باشد.»^(۳)

در قواعد آمده است:

«تحقق احتکار به دو شرط است: نگهداری برای

افزایش قیمت و عرضه نشدن این نوع کالا از سوی فردی دیگر.» (۴)

و سخنان دیگری از این قبیل که دلالت می کند بر اینکه مورد بحث صورتی است که اراده افزایش قیمت و گرانی شده باشد.

در روایت ابی مریم نیز آمده بود:

و با احتکار، گرانی [جنس بر] مسلمانان را در نظر داشته باشد. (۵)

(۱) شرایع ۲/ ۲۱.

(۲) جواهر ۲۲/ ۴۸۳.

(۳) مختصر النافع / ۱۲۰.

(۴) قواعد ۱/ ۱۲۲.

(۵) یرید به غلاء المسلمین. (وسائل ۱۲/ ۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۶

و در صحیح حلی آمده بود:

اشکالی ندارد که برای کالای خود افزایش قیمت طلب کنی [اگر فروشنده دیگری وجود داشته باشد] (۱)

و در روایت حاکم نیشابوری از پیامبر اکرم (ص) آمده بود:

کسی که احتکار کند و بخواهد با آن گرانی بر مسلمانان ایجاد کند، خطاکار است. (۲)

و روایات دیگری از این قبیل. در هر صورت ظاهراً مسأله روشن است و اشکالی در آن نیست.

بله مستحب است در شرایط گرانی و قحطی [در صورتی که طعامی را برای غیر افزایش قیمت در اختیار دارد] با مردم همراهی

و برابری کند، و لو با فروختن طعامهای مرغوب خود در شرایطی که مردم جز بر تهیه جنس نامرغوب قدرت ندارند:

۱- در خبر حماد آمده است که گفت:

زمانی در مدینه قحطی بوجود آمد تا جائی که افراد توانمند نیز گندم را با جو مخلوط می کردند و می خوردند و قسمتی

دیگر از طعام [یعنی گندم را] می فروختند. در آن سال نزد امام صادق (ع) گندم مرغوبی بود که در اول سال برای برخی از

موالیان و غلامان خود خریداری کرده بود حضرت فرمود:

برای ما مقداری

جو بخر و با این گندم مخلوط کن یا گندم را بفروش (و از نوع نامرغوب خریداری کن) زیرا ما دوست نداریم که طعام مرغوب بخوریم و

(۱) فلا باس ان تلتمس بسلعتک الفضل. (وسائل ۱۲ / ۳۱۵، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱)

(۲) من احتکر یرید ان یتغالی بها علی المسلمین فهو خاطی. (مستدرک حاکم ۱۲ / ۲، کتاب بیوع)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۷

مردم نامرغوب. «۱»

۲- در خبر معتّب آمده است که گفت:

- در مدینه قیمت [خوراکی] رو بافزایش بود- امام صادق (ع) به من فرمود: چه اندازه آذوقه داریم؟ گفتم بقدر کفایت چند ماه، فرمودند: بیرون بیاور و بفروش، به آن حضرت عرض کردم در مدینه خوراکی نیست، فرمود: آنها را بفروش، آنگاه که آنها را فروختم فرمود: همراه با مردم روز به روز غذا تهیه کن. و فرمود:

ای معتّب، قوت عیال مرا نیمی جو و نیمی گندم قرار بده، بی تردید خدا می داند که من می توانم به بهترین طعام، آنان را اطعام کنم ولی دوست دارم که خداوند متعال مرا ببیند که تقدیر معیشت را نیکو انجام می دهم. «۲»

(۱) اشتر لنا شعیرا فاخطله بهذا الطعام، او بعه. فأنّا نکره ان ناکل جیّدا و يأکل الناس ردیا. (وسائل ۱۲ / ۳۲۱، ابواب آداب تجارت، باب ۳۲، حدیث ۱)

(۲) قال ابو عبد الله (ع)- و یزید السعر بالمدينه- کم عندنا من طعام؟ قال: قلت: عندنا ما یکفینا اشهرا کثیره. قال: اخرجہ و بعه. قال: قلت له: و لیس بالمدينه طعام. قال: بعه. فلما بعتہ قال: اشتر مع الناس یوما بیوم. و قال: یا معتّب، اجعل قوت عیالی نصفاً شعیرا و نصفاً حنطه، فان الله

يعلم انى واجد ان اطعمهم الحنطه على وجهها، و لكنى احببت ان يرانى الله قد احسنت تقدير المعيشه. (وسائل ۱۲ / ۳۲۱، ابواب آداب تجارت، باب ۳۲، حديث ۲)

شما يادتان نمى آيد آن زمان که متفقين به ايران آمده بودند، با اينکه بيشتر از سه ساعت رضا خان، با آنها جنگ نکرد، نان در ايران کمیاب شد، گاهی اوقات برای گرفتن يک قرص نان انسان بايد چند ساعت در دکان معطل می شد، آن هم نان سیاهی که معلوم نبود آرد را با چه چیزهائی مخلوط کرده بودند الان الحمد لله با وجود چند سال جنگ تحمیلی [جنگ ايران و عراق] نعمت فراوان است ولی من سفارش می کنم که در اين شرایط که برخی مشکلات برای مردم هست، بخصوص روحانيون و رهبران بايد زندگى خود را با زندگى مردم هماهنگ کنند- انّ الله فرض على ائمه العدل ان يقدرُوا انفسهم بضعفه الناس كى لا- يتبغ بالفقير فقره- وقتى که مردم تنگدست باشند بخصوص رهبران و پيشوایان جامعه بايد رعايت اين جهت را بکنند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۸

۱۲- وادار نمودن محتکر بر فروش کالای احتکار شده:

۱- شيخ مفيد در مقنعه می فرماید:

«سلطان می تواند محتکر را وادار کند که غله احتکار شده اش را بیرون کشیده و در بازارهای مسلمانان بفروش برساند، در صورتی که مردم به آن نیاز مبرم دارند.» (۱)

۲- شيخ الطائفه در نهایه می فرماید:

«هنگامی که مردم از لحاظ طعام در تنگنا واقع شدند و طعامی جز نزد محتکر وجود ندارد، سلطان موظف است که وی را بر فروش وادار نماید.» (۲)

۳- در مبسوط آمده است:

«پس اگر احتکار کند و شرائط بگونه ایست که توصیف نمودیم، سلطان او را بر فروش مجبور می کند بدون

اینکه قیمت برای او معین کند.» (۳)

۴- در کافی ابو الصلاح آمده است:

«و اگر احتکار کرد، به وی اخطار می شود که کالا را بیرون آورده و به بازار عرضه کند و اگر امتناع کرد بر این کار مجبور می شود.» (۴)

۵- در وسیله ابن حمزه آمده است:

- هیچ وقت من و شما به زندگی بالاترها نگاه نکنیم، زندگی ساده پیامبر (ص) و ائمه (ع) را مورد توجه قرار دهیم. در روایت آمده که پیامبر اکرم (ص) هیچ وقت نان گندم سیر نخورد، حضرت می فرماید خیر، نان جو هم سیر نخوردند. (الف - م، جلسه ۱۸۳ درس)

(۱) مقنعه / ۹۶.

(۲) نهاییه / ۳۷۴.

(۳) مبسوط ۲ / ۱۹۵.

(۴) کافی / ۳۶۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۱۹

«هنگامی که کالای مورد نیاز مردم را نگهداری کند و آن را بفروش نرساند، بر فروش آن مجبور می شود ولی قیمت برای آن معین نمی شود.» (۱)

۶- در سرایر آمده است:

«اگر شرایط بر مردم سخت شود و طعام مگر نزد محتکر یافت نشود سلطان یا کسانی که از سوی او ولایت دارند او را مجبور به فروش می کنند.» (۲)

۷- در شرایع آمده است:

«محتکر را بر فروش مجبور می کنند.» (۳)

نظیر این جمله در مختصر نیز آمده است. (۴)

۸- در قواعد آمده:

«بر فروش وادار می شود ولی بر قیمت گذاری نه، طبق نظر برخی از فقها.» «۵»

۹- در دروس آمده:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۱۱۹

«در این شرایط بر فروش وادار می شود.» «۶»

و جملات دیگری از این قبیل که در کلمات اصحاب آمده است.

در حدائق آمده:

«در بین اصحاب اختلافی نیست که امام، محتکر را بر فروش مجبور می کند، و همه روایات که پیش از این یادآور شدیم بر این مضمون دلالت می کند.» (۷)

(۱) جوامع الفقیهه / ۷۴۵.

(۲) سرائر / ۲۱۲.

(۳) شرایع ۲ / ۲۱.

(۴) مختصر النافع / ۱۲۰.

(۵) قواعد ۱ / ۱۲۲.

(۶) دروس / ۳۳۲، کتاب المکاسب.

(۷) حدائق ۱۸ / ۶۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۰

۱۱- در جواهر آمده است:

«در هر صورت گفته شده: اختلافی بین اصحاب نیست که امام و کسی که از سوی او ولایت دارد و لو عدول مسلمانان، محتکر را بر فروش مجبور می کنند، بلکه از جماعتی نقل شده که طبق هر دو قول [قائلین به کراهت و حرمت] این مسأله اجماعی است.» (۱)

۱۲- در مکاسب شیخ اعظم آمده است:

«ظاهراً چنانچه گفته شده هیچ اختلافی در اجبار محتکر بر فروش نیست حتی بنا بر نظریه قائلین به کراهت، بلکه در «مذهب البار» ادعای اجماع بر این مسأله شده است، و حدائق از تنقیح نقل نموده که: اختلافی در این مسأله نیست.

و همین دلیل اجماع است که این مورد را از قاعده: «جز در واجب اجباری نیست» خارج می کنند، و بهمین جهت ما یادآور شدیم که ظاهر ادله اجبار دلالت بر این دارد که احتکار حرام است زیرا الزام بر غیر لازم خلاف قاعده است.» (۲)

در این ارتباط باید گفت: علاوه بر وضوح مسأله و ادعای اجماع و عدم خلافتی که در مسأله شده ادله زیر بر این مسأله دلالت

دارد.

[الف:] امر پیامبر اکرم (ص) به فروش و منع از احتکار در خبر حذیفه که پیش از این گذشت.

[ب:] دستور به بردن اجناس احتکار شده به بازارهای مسلمانان و فروش آن،

در روایت «ضمرة» که از نظر شما خواهد گذشت. [اخبار مربوط به قیمت گذاری روایت دوم محور چهاردهم]

(۱) جواهر ۲۲ / ۴۸۵.

(۲) مکاسب / ۲۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۱

[ج: فرمان امیر المؤمنین (ع) به مالک و رفاعه مبنی بر جلوگیری از احتکار و مجازات مرتکبین آن، که پیش از این از نظر شما گذشت.

در جواهر نیز آمده است:

«اگر اجبار هم امکان پذیر نبود، حاکم به جای او اجناس را بفروش می رساند، بلکه ظاهر کلمات برخی از فقها اینست که در صورت عدم امکان اجبار هم امام می تواند اجناس را بفروش برساند، اگر چه ممکن است مناقشه شود که در روایات چنین مجوزی داده نشده است.» (۱)

۱۳- قیمت گذاری:

کلمات فقها در این زمینه:

آیا کالای احتکار شده را می توان قیمت گذاری کرد یا خیر؟ در این زمینه نظرهای متفاوتی ابراز شده، ولی بیشتر فقها قائل به منع هستند، بلکه در مفتاح الکرامه آمده است:

«کالای احتکار شده را نمی توان قیمت گذاری کرد چنانچه در سرایر آمده «بر اساس اجماع و روایات متواتره»، و در مبسوط آمده، «بدون هیچ اختلافی» و در تذکره ادعا شده، «و به نظر ما امامیه» (۲)

اکنون اجمال آرای فقها در این زمینه را یادآور می شویم:

۱- در نهاییه شیخ آمده است:

«حاکم نمی تواند محتکر را بر فروش کالای احتکار شده به قیمت بخصوصی

(۱) جواهر ۲۲ / ۴۸۵.

بنظر می رسد حق هم همین است زیرا «الضرورات تتقدر بقدرها»، اول باید تذکر داد، در مرحله بعد باید مجبورش کرد و در مرحله بعد حاکم دخالت می کند. (الف- م، جلسه ۱۸۳ درس)

(۲) مفتاح الکرامه ۱۰۹ / ۴، کتاب المتاجر.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۲

و ادا کند، بلکه آن را به آنچه خدا روزیش کرده به فروش می رساند، ولی

باید بیش از این به وی فرصت ندهد که کالا را نگهداری نماید.» (۱)

۲- در مبسوط آمده است:

«فصل- در حکم قیمت گذاری: بر امام و یا نایب او جایز نیست که در بازار بر کالاها اعم از طعام و غیر طعام قیمت گذاری کند، چه در حال گرانی باشد و چه در حال ارزانی، بدون هیچ خلافی در این زمینه، و از پیامبر (ص) روایت شده که شخصی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برای دارندگان طعام نرخ معین فرما، حضرت فرمود: آن را بخدا واگذار میکنم آنگاه فرد دیگری آمد و گفت: یا رسول الله بر فروشندگان طعام نرخ مقرر فرما. حضرت فرمود: «این خداوند متعال است که نرخ کالاها را بالا و پائین می برد و من امیدوارم خدا را ملاقات کنم و برای احدی بر من مظلومه ای نباشد». در صورتی که چنین مسئله ای ثابت باشد، پس اگر فردی از اهل بازار قیمت را بالا برد یا پائین آورد اعتراضی بر وی نیست.» (۲)

۳- باز در همین کتاب آمده:

«پس اگر احتکار کند و شرائط بگونه ایست که توصیف نمودیم سلطان او را بر فروش مجبور می کند، بدون اینکه قیمت برای او مشخص کند.» (۳)

۴- در غنیه آمده است:

«جایز نیست مردم را بر فروش به قیمت بخصوصی مجبور کرد.» (۴)

۵- در شرایع آمده است:

(۱) نهاییه / ۳۷۴.

(۲) مبسوط ۲ / ۱۹۵.

(۳) مبسوط ۲ / ۱۹۵.

(۴) جوامع الفقهیه / ۵۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۳

«و بر کالای وی نرخ معین نمی شود، و برخی گفته اند نرخ معین می شود ولی اظهر نظر اول است.» (۱)

۶- در مختصر آمده است:

«و آیا بر محتکر نرخ تعیین می شود؟ نظریه صحیح تر این است که، خیر.»

۷- در قواعد آمده است:

«بنا بر نظر بعضی بر فروش مجبور می شود، ولی بر قیمت گذاری نه.» «۳»

۸- ولی شیخ مفید در مقنعه می فرماید:

«برای وی [حاکم] جایز است به آنگونه که مصلحت می بیند بر کالاها نرخ گذاری کند، ولی بگونه ای نباشد که باعث خسارت صاحبان آنها شود.» «۴»

۹- در وسیله ابن حمزه آمده است:

«محتکر بر فروش متاع مجبور می شود نه بر فروش به نرخ معین، مگر آنکه سختگیر باشد و اگر فردی از بازاریان در کم و زیادی نرخ کالا تخلف کند مورد اعتراض قرار نمی گیرد.» «۵»

۱۰- در دروس آمده است:

«قیمت تعیین نمیشود مگر به هنگام سخت گیری بر مردم.» «۶»

شاید مراد ایشان از سخت گیری همان اجحاف است که در کلام دیگران نیز آمده است.

(۱) شرایع ۲ / ۲۱.

(۲) مختصر النافع / ۱۲۰.

(۳) قواعد ۱ / ۱۲۲.

(۴) مقنعه / ۹۶.

(۵) جوامع الفقهیه / ۷۴۵.

(۶) دروس / ۳۳۲ کتاب مکاسب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۴

۱۱- در مفتاح الکراره آمده است:

«در وسیله و مختلف و ایضاح و دروس و لمعه و مقتصر و تنقیح آمده است که اگر در قیمت اجحاف کرد، بر کالای وی نرخ معین می شود. زیرا این زیان رساندن به مشتری است و در اسلام زیان رساندن نفی شده است.» (۱)

اینها نمونه ای از کلمات فقهای ما شیعه امامیه در این زمینه بود.

اما دیدگاههای فقهای سنت:

۱۲- علامه در منتهی می فرماید:

«بر امام است که محتکران را بر فروش وادار کند، و جایز نیست آنان را بر فروش به قیمت مشخص وادار کند، بلکه آنان را رها می گذارد که هرگونه خواستند به فروش برسانند. اکثر علمای ما قائل به این نظریه می باشند، و مذهب شافعی نیز همین گونه است، ولی مفید و سلار (ره) می فرمایند:

امام می تواند بر

پایه نرخ شهر بر آنان نرخ مشخص کند، و نظر مالک نیز اینگونه است.» (۲)

۱۳- در موسوعه الفقه الاسلامی آمده است:

«مالکيه بر این نظریه می باشند و بر آن تصریح دارند که اگر کسی طعامی را از بازار بخرد و احتکار کند و زیان به مردم رساند، همه مردم در آن طعام به قیمت خریداری شده یکسان هستند» [به همان قیمتی که خریده باید به مردم بفروشد]. (۳)

۱۴- باز در همان کتاب آمده است:

«حنابله تصریح دارند بر اینکه ولی امر، این حق را دارد که به هنگام نیاز مردم

(۱) مفتاح الکرامه ۴ / ۱۰۹، کتاب المتاجر.

(۲) منتهی ۲ / ۱۰۰۷.

(۳) موسوعه الفقه الاسلامی ۳ / ۱۹۸، موضوع احتکار.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۵

محتکران را بر فروش اجناس احتکار شده به قیمه المثل [قیمت مشابه جنس در بازار]، وادار کند مانند کسی که در زمان قحطی طعامی را نگهداری می کند، زیرا کسی که گرسنگی او را مضطر به طعام دیگری کرده می تواند بدون اختیار و میل صاحبش به قیمه المثل از آن مال استفاده کند. و اگر محتکر بر فروش کالا جز به زیادتر از قیمت معمولی رضایت ندهد، ولی امر اجناس را از او به قیمت المثل می گیرد ... از اینرو است که بسیاری از فقها معتقدند که حق امام و بلکه از وظایف امام است که اجناس را نرخ گذاری کند و مردم را از فروش و خرید جز به قیمت متعادل در بازار ممنوع نماید و هیچ یک از علماء در این مسأله تردیدی ندارند.» (۱)

با توجه به آرائی که از فقها نقل کردیم روشن شد که مسأله نرخ گذاری مسئله ای است مورد اختلاف بین علمای شیعه

و سنی، ولی اکثر فقهای ما آن را صحیح ندانسته اند مگر در صورت اجحاف صاحب کالا.

مرحوم علامه حلی در کتاب منتهی بر منع نرخ گذاری به دلایل زیر استدلال فرموده است:

«الف: روایاتی که از طرق شیعه و سنی در این باب رسیده- که در مبحث آینده به آن می پردازیم-.

ب: اصل «حرمت انتقال و تصرف در مال غیر بدون اجازه صاحب آن.

ج: در هر صورت این مال، مال اوست و نمی توان صاحب آن را به فروش جز به تراضی طرفین وادار کرد.

د: نرخ گذاری دارای مفسده است زیرا واردکننده کالا آن را می شنود و اقدام به ورود کالا نمی کند، و صاحبان کالا آن را

می شنوند و مال خود را مخفی می کنند و در نتیجه هم به خریدار و هم به فروشنده زیان وارد می شود، زیان به مالک

(۱) موسوعه الفقه الاسلامی ۳ / ۱۹۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۶

می خورد چون از فروش کالای وی جلوگیری بعمل آمده و زیان به مردم می خورد چون کالا بدست آنان نرسیده است.» (۱)

۱۴- روایات نرخ گذاری:

۱- کلینی به سند خود از حذیفه بن منصور از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

در زمان رسول خدا (ص) طعام تمام شد، مسلمانان نزد آن حضرت (ص) آمده و گفتند: ای رسول خدا، طعام تمام شده و چیزی جز نزد فلانی باقی نمانده، او را امر به فروش نما. امام صادق می فرماید- آن حضرت حمد و ثنای خداوند بجای آورد و فرمود: ای فلانی مسلمانان می گویند طعام جز آنچه نزد تو بوده تمام شده آن را بیرون بیاور و هر گونه که می خواهی بفروش و آن را حبس نکن. (۲)

این روایت را شیخ طوسی نیز به

سند خود روایت کرده، مگر اینکه ایشان بجای کلمه «نقد- تمام شد» «فقد نایاب شد» در سه مورد آورده.

ما قبلا این حدیث را یادآور شدیم و گفتیم که در زنجیره سند آن اشکالی نیست مگر در «حذیفه» و «محمد بن سنان» که ظاهرا در این دو نفر نیز امر آسان است.

طبق این روایت پیامبر خدا (ص) نگهدارنده طعام را در قیمت فروش طعام خود آزاد گذاشته و نرخ بخصوصی را برای وی معین نفرمود.

۲- شیخ طوسی به سند خود از حسین بن عبید الله بن حمزه، از پدرش، از

(۱) منتهی ۲/۱۰۰۷.

(۲) نقد الطعام علی عهد رسول الله (ص) فاتاه المسلمون فقالوا: یا رسول الله، قد نقد الطعام و لم یبق منه شیء الا عند فلان فمره بیعه. قال: فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: یا فلان، ان المسلمین ذکروا ان الطعام قد نقد الا شیء عندک، فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبسه. (وسائل ۱۲/۳۱۶، ابواب آداب تجارت، باب ۲۹، حدیث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۷

جدش، از علی بن ابی طالب (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود: از پیامبر خدا (ص) نقل شده که آن حضرت بر محتکران گذشت و فرمود اجناس احتکار شده خود را به بازارها و جایی که جلو دید مردم است بیاورند. به آن حضرت (ص) گفته شد: کاش برای آنان نرخ معین می فرمودید، آن حضرت ناراحت شد تا جایی که غضب در چهره مبارکش نمودار گشت و فرمود:

من برای آنان نرخ معین کنم؟! نرخها بدست خداست هر زمان خواهد بالا می برد و هر زمان خواهد پائین می آورد. «۱»

این روایت را صدوق

نیز در من لا یحضره الفقیه بصورت مرسل [با حذف سند] و در توحید با سند «موثق» آورده است. «۲»

۳- صدوق در «الفقیه» بدین مضمون روایت کرده است:

به رسول خدا (ص) عرض شد: کاش برای ما نرخ کالاها را تعیین می فرمودید، زیرا نرخها در نوسان است و بالا و پائین می رود. حضرت فرمودند: من آن کس نیستم که خدای را ملاقات کنم با بدعت و چیز نوظهوری که درباره آن سخنی از طرف خداوند به من نرسیده است. پس بندگان خدا را بحال خودشان بگذارید تا گروهی از ناحیه گروه دیگر نان بخورند، و اگر در صدد خیرخواهی هستید، افراد را نصیحت کنید [که اجحاف نکنند]. «۳»

همین روایت را ایشان در کتاب توحید نیز تا پایان جمله «گروهی از گروه دیگر

(۱) انا اقوم علیهم؟! انما السعر الی الله؛ یرفعه اذا شاء و یحفظه اذا شاء. (وسائل ۱۲ / ۳۱۷، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۱)

(۲) الفقیه ۳ / ۲۶۵، حدیث ۳۹۵۵. توحید / ۳۸۸، باب قضا و قدر، حدیث ۳۳.

(۳) قیل للنبی (ص) لو سعرت لنا سعرا، فان الاسعار تزید و تنقص. فقال (ص): ما کنت لالقی الله ببدعه لم یحدث الی فیها شیئا فدعوا عباد الله یا کل بعضهم من بعض، و اذا استنصحتهم فانصحو.

(وسائل ۱۲ / ۳۱۸، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۲)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۸

نان بخورند» آورده است.

۴- هم ایشان با سند خود از ابی حمزه ثمالی از علی بن حسین امام سجاد (ع) آورده است که فرمودند:

خداوند عز و جل فرشته ای را بر نرخ کالاها موکل فرموده که به فرمان او تدبیر امور می کند. «۱»

این روایت را ایشان در

توحید نیز به سند صحیح آورده است.

۵- بازهم ایشان از ابو حمزه ثمالی نقل می کنند که گفت: نزد علی بن حسین (ع) سخن از گرانی نرخ ها بمیان آمد، آن حضرت فرمودند:

گرانی آن بر عهده من نیست، اگر گران شود بر عهده «خداوند» است و اگر ارزان شود نیز به عهده خداوند است. (۲)

این روایت نیز در کتاب توحید آمده است:

۶- کلینی به سند خود از «محمد بن اسلم» از دیگری- که نام او را ذکر کرده- از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمودند:

(۱) ان الله عز و جل و کلّ بالسعر ملکا یدبره بامرہ. (وسائل ۱۲/۳۱۸، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۳)

فرشتگان وسایط فیض هستند و همانگونه که قوای کلیه، قوای جزئیه، قوای عالیه، و قوای نازله داریم، فرشتگان نیز دارای درجات و مراتب و قدرت تصرف مختلف هستند، طبق برخی روایات یک قطره باران هم که به زمین می آید فرشته ای او را همراهی میکند، اراده خداوند در جهان توسط فرشتگان اعمال می گردد. اینکه در قرآن کریم می بینیم که در برخی موارد افعال خداوند بصورت متکلم مع الغیر آمده بیانگر اینست که خداوند می فرماید ما این کار را خود با نیروها و جنود خودمان انجام داده ایم، اینگونه نیست که در همه موارد متکلم مع الغیر برای تجلیل باشد. (الف- م، جلسه ۱۸۴ درس)

(۲) و ما علیّ من غلائه، ان غلا فهو علیه، و ان رخص فهو علیه. (وسائل ۱۲/۳۱۸، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۴)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۲۹

خداوند عز و جل فرشته ای را بر نرخ کالا موکل ساخته است، هیچ گاه کالا از کمی گران و از

زیادی ارزان نمی شود. «۱»

۷- و نیز به سند خود از «یعقوب بن یزید» از دیگری - که نام او را آورده - از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود:

خداوند فرشته ای را بر نرخها موکل فرموده که آن را تدبیر می کند. «۲»

۸- در سنن ابی داود به سند خود از ابو هریره روایت نموده که گفت:

مردی حضور پیامبر آمد، عرض کرد یا رسول الله، نرخها را تعیین فرمائید.

حضرت فرمودند: برای گشایش امور دعا می کنم. سپس مرد دیگری آمد، عرض کرد یا رسول الله نرخها را معین کنید. آن

حضرت فرمودند: خداوند متعال است که نرخها را بالا و پائین می برد و من امیدوارم خدا را دیدار نمایم در حالی که احدی

نزد من حقی نداشته و بر کسی ستمی نکرده باشم. «۳»

۹- باز در همین کتاب به سند خود از «انس بن مالک» نقل کرده که گفت:

مردم عرض کردند یا رسول الله، نرخها بالا رفته، حدود آن را تعیین فرمائید.

رسول خدا (ص) فرمودند: فقط خداوند متعال، تعیین کننده نرخهاست و گشادگی و تنگی روزی فقط در دست اوست، و من

امیدوارم خداوند را در حالی ملاقات کنم که هیچ یک از شما مظلومه ای در خون و مال از من مطالبه نکند. «۴»

(۱) ان الله عز و جل و کلّ بالسعر ملکا فلن یغلو من قلّه و لن یرخص من کثره. (وسائل ۱۲ / ۳۱۸، ابواب آداب تجارت، باب

۳۰، حدیث ۵)

(۲) ان الله و کلّ بالاسعار ملکا یدبرها. (وسائل ۱۲ / ۳۱۸، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۶)

(۳) عن ابی هریره، ان رجلا جاء فقال: یا رسول الله، سعر. فقال: بل ادعو، ثم جاء رجل فقال:

یا رسول الله سّر.

فقال: بل الله يخفض و يرفع، و ائی لارجو ان القى الله و ليس لاحد عندى مظلمه.

(سنن ابی داود ۲/ ۲۴۴، کتاب اجاره، باب تسعیر)

(۴) قال الناس: يا رسول الله، غلا السعر فسعّر لنا، فقال رسول الله (ص): ان الله هو المسعّر القابض

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۰

این روایت را ابن ماجه در سنن «۱» و احمد در مسند «۲» از آن حضرت (ص) روایت کرده اند. مانند آن را نیز «عبد الرزاق» در المصنف از حسن نقل کرده و در آن آمده است: نرخها در مدینه بالا رفت، مردم حضور پیامبر رسیدند و ... «۳»

۱۰- ابن ماجه به سند خود از «ابی سعید» روایت کرده که گفت:

نرخها در عهد رسول الله (ص) بالا رفت، مردم عرض کردند یا رسول الله کاش قیمت اجناس را معین می فرمودید. حضرت فرمودند: امیدوارم در حالی از شما مفارقت کنم که هیچ یک از شما مظلمه ای که به وی ستم نموده باشم از من مطالبه نکند. «۴»

۱۱- عبد الرزاق در المصنف به سند خود از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گفت:

به نبی اکرم (ص) عرض شد نرخ طعام را برای ما معین فرما. فرمودند: گرانی و ارزانی نرخ بدست خداوند است و من می خواهم خدا را در حالی دیدار کنم که احدی مظلمه ای از خون و مال بر عهده من نداشته باشد. «۵»

-الباسط الرزاق. و انی لأرجو ان القى الله و ليس احد منكم يطالبني بمظلمه فى دم و لا مال. (سنن ابی داود ۲/ ۲۴۴، کتاب اجاره، باب قیمت گذاری)

(۱) سنن ابن ماجه ۲/ ۷۴۱، کتاب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲۲۰۰.

(۲) مسند احمد ۳/ ۱۵۶.

(۳)

المصنف ۸ / ۲۰۵، باب: هل يسعر؟ حدیث ۱۴۸۹۷.

(۴) غلا- السعر على عهد رسول الله (ص) فقالوا: لو قومت يا رسول الله، قال: انى لارجو ان افارقكم و لا- يطلبنى احد منكم بمظلمه ظلمته. (سنن ابن ماجه ۲ / ۷۴۲، كتاب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲۲۰۱)

(۵) قيل للنبي (ص) سعر لنا الطعام، فقال: ان غلاء السعر و رخصه بيد الله، و انى اريد ان القى الله لا يطلبنى احد بمظلمه ظلمتها اياه فى مال و لا دم. (المصنف ۸ / ۲۰۵، باب: هل يسعر؟

حدیث ۱۴۸۹۹)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۱

و روایات دیگر این باب که برخی از آنها را ابو یوسف در کتاب الخراج آورده است که می توان مراجعه نمود. «۱»

۱۵- تعیین نرخ در چه زمانی جایز است؟

اشاره

قیمت طبیعی کالا، دایر مدار جریان طبیعی و شرایط عادی از قبیل: زیادى و كمى کالا، افزونى تقاضا و کاهش آن، هزینه های تولید و توزیع، اجرت حمل و نقل و نگهداری و بالاخره ویژگیها و مخارج طبیعی کالا، می باشد.

به عبارت دیگر نرخ متعارف، معلول عرضه و تقاضا و شرایط زمانى مکانى و اجتماعى است که زمام اینگونه امور همواره بدست خداوند متعال و تحت اراده و مشیت او که حاکم بر نظام هستى و گرداننده جهان است می باشد.

و ظاهراً فرمایش پیامبر اکرم (ص) که می فرماید: نرخها بدست خداوند است هر زمان خواهد آن را بالا می برد و هر زمان خواهد پائین می آورد. و آنچه از ائمه معصومین - علیهم السلام - در این ارتباط رسیده ناظر به همین نرخ طبیعی عادی متعارف کالا است نه آن نرخهایی که از روی اجحاف و ظلم بر اساس انحصار تجارى و اقتصادى در جامعه ایجاد می شود.

و گویا مردم در آن

زمان از پیامبر اکرم (ص) می خواسته اند که ایشان در این امر طبیعی دخالت کند و بر خلاف متعارف قیمتها را پائین بیاورند که آن حضرت از این برخورد آنان ناراحت شده و قیمت طبیعی کالاها را به جریان عادی عرضه و تقاضا و قوانین طبیعی ویژه ای که بر آن حکم فرماست واگذار می فرمایند.

اما در صورتی که بوسیله افراد سودجو انحصار اقتصادی در جامعه بوجود بیاید [و با اینکه کالا به اندازه کافی وجود دارد آن را از دسترس مردم دور نگهدارند]

(۱) ر، ک، کتاب الخراج از ابو یوسف / ۴۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۲

در این شرایط بناچار نیاز است که به اندازه ضرورت دولت دخالت کند و فروشندگان را بفروش کالاهای احتکار شده به قیمت متعادل وادار نماید. و طبیعی است که در چنین شرایطی نیز از حد متعادل نباید تجاوز کند، زیرا حرمت مال مؤمن نظیر حرمت خون اوست و مردم به حکم عقل و شرع بر اموال خود تسلط دارند و در مال دیگران بدون اجازه آنان یا به خرید و فروش بر اساس تراضی طرفین نمی توان تصرف کرد.

پس اجبار نیز به بیش از ضرورت اجتماعی که رعایت آن را عقل و شرع لازم می شمارد جایز نیست، گاهی ضرورت به همین اندازه که طعام از احتکار خارج شده و به مردم عرضه شود برطرف می شود و گاهی حکومت با اجحاف صاحبان کالا روبرو می شود که به قیمت طبیعی حاضر نیستند جنس خود را بدست مردم برسانند و تحمل آن بر جامعه دشوار است. در چنین شرایطی حکومت دخالت می کند و مالک را از اجحاف و زیان رساندن به دیگران باز می دارد. و گاهی

مشکل جز با قیمت گذاری و کنترل دولت حل نمی شود و گاهی حاکم با سرکشی و عصیان و سرپیچی مالک روبرو می شود که در چنین شرایطی حاکم خود مستقیماً دخالت می کند و کالاهای احتکار شده را به قیمت متعادل [قیمت المثل] به فروش می رساند.

خلاصه کلام اینکه: روایات منع از قیمت گذاری- با همه زیاده‌های آن- ناظر بر موارد غالب است که نوبت به دخالت و قیمت گذاری حاکم نمی رسد بلکه با عرضه کالا و فراوانی آن در بازار مشکل حل می شود.

مرحوم صدوق در کتاب توحید می فرماید:

«گرانی و ارزانی قیمت که از کمبود و فراوانی کالا متأثر می شود، این بدست خداوند متعال است و باید به آن تن داد و تسلیم آن بود. اما آن گرانی و ارزانی که مردم گرفتار آن شده اند و مربوط به کمی یا زیاده‌های اجناس نیست و ناخواسته

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۳

بر آنان تحمیل شده است، نظیر اینکه یک نفر از مردم همه طعام یک شهر را خریداری نموده و بخاطر آن قیمت ها بالا رفته، در چنین شرایطی قیمت به دست این قیمت گذار محتکر است که با خرید طعام یک شهر آنان را به ستوه آورده، چنانچه در زمان پیامبر (ص) حکیم بن حزام مرتکب این کار می شد، و چون کالا به مدینه وارد می شد همه آن را خریداری می کرد و پیامبر اکرم (ص) بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم بن حزام، بر حذر باش از اینکه احتکار کنی.» (۱)

مرحوم شهید ثانی در مسالک پس از آنکه سخن مصنف [محقق در شرایع] مبنی بر جایز نبودن قیمت گذاری را نقل می کند می فرماید:

«مگر در صورت اجحاف زیرا اگر قیمت گذاری نکند فایده

اجبار به فروش از بین می رود، زیرا به محتکر این اجازه را می دهد که از خریدار مالی طلب کند که وی قدرت پرداخت آن را ندارد، و با این فروش غیر عادلانه به مردم زیان رساند، با اینکه هدف از جلوگیری از احتکار دفع ضرر است.» (۲)

باز شهید ثانی در روضه می فرماید:

«در شرایط فراوانی و نبود نیاز، قیمت گذاری قطعا جایز نیست و اقوی این است که در صورت اجحاف هم قیمت برای کالا مشخص نشود، بلکه مالک را وادار کنند که خود قیمت کالای خود را کاهش دهد، اگر چه این خود یک نوع قیمت گذاری است ولی قیمت بخصوص از سوی حاکم برای کالا مشخص نشده است.» (۳)

در جواهر آمده است:

«بلی بعید نیست در صورتی که محتکر در قیمت اجحاف کند حاکم بتواند او را

(۱) توحید / ۳۸۹.

(۲) مسالک / ۱ / ۱۷۷.

(۳) روضه البهیه / ۳ / ۲۹۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۴

به کاهش قیمت وادار کند، چنانچه از ابن ابی حمزه و فاضل در مختلف و شهید ثانی و دیگران نقل شده زیرا ضرر و اضرار در اسلام نفی شده است.

علاوه بر آن اگر جلوگیری از اجحاف وی ننماید، فایده ای بر اجبار بر فروش مترتب نیست زیرا محتکر می تواند قیمتی را از مشتری طلب کند که پرداخت آن در توان او نیست و موجب ضرر بحال مردم شود. و چون غرض دفع ضرر بوده است و جلوگیری از اجحاف قیمت گذاری نیست از اینرو اکثر فقها متعرض این مسأله نشده اند.

و اما کسانی که جلوگیری از اجحاف را جایز ندانسته اند به این دلایل استناد نموده اند:

[الف:] اطلاق روایات. [سخنی از منع اجحاف در روایات به میان نیامده است].

[ب:]

صحیحہ ابن سنان از امام صادق (ع) که در مورد جمعی از بازرگانان که متفق شده بودند کالای خود را بآنچه مایل هستند بفروشند فرمود:

اشکالی ندارد.

[ج:] و نیز خبر حدیفه که در آن آمده بود: هر گونه که می خواهی به فروش برسان.

ولی همه این دلایل ضعف آن آشکار است زیرا اطلاق روایات چنانچه دانسته شد با روایات قوی تر تقیید خورده است. و صحیحہ ابن سنان نیز از مورد بحث ما خارج است [زیرا صحبتی از اجحاف در قیمت بمیان نیامده]. و آنجا که فرمود:

هر گونه که می خواهی به فروش برسان، بر مورد غالب حمل می شود که محتکر، نرخ بیرون از حد اعتدال و غیر منصفانه پیشنهاد نمی کند. «۱»

از دلایلی که دلالت می کند بر اینکه جلوگیری از اجحاف و گران فروشی از وظایف حاکم اسلامی است، علاوه بر وضوح آن، فرمایش امیر المؤمنین (ع) در

(۱) جواهر ۲۲ / ۴۸۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۵

عهدنامه مالک اشتر است که می فرماید:

از احتکار جلوگیری نما، زیرا رسول خدا (ص) از آن جلوگیری فرمود: و باید خرید و فروش بدون سخت گیری و با موازین عدل و نرخهایی که بر هیچ یک از خریدار و فروشنده اجحاف نباشد صورت پذیرد. «۱»

این عهدنامه را پیش از سید رضی - قدس سره - حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول با کمی تفاوت با آنچه در نهج البلاغه است آورده و نیز همین مضامین در دعائم الاسلام، با تفاوت بسیار زیاد آمده است.

ولی نص کلام اجمالا - بر صحت خود گواه است، علاوه بر اینکه عهدنامه نزد اصحاب مشهور است و نجاشی و شیخ در فهرست خود در شرح حال اصبع بن نباته زنجیره سند آن

را به وی رسانده اند و سند آن هم اجمالا بد نیست.

کلام آخر:

صحیح عبد الله سنان که در کلام صاحب جواهر آمده بود اگر چه بر جواز هم پیمانی بازرگانان و صاحبان کالا بر یک قیمت واحد برای بردن سود بیشتر دلالت می کند ولی این در صورتی است که این پیمان مشترک موجب اجحاف بر مردم نگردد و الا نزد عقل و شرع مرجوح و مردود است.

پس بطور خلاصه باید گفت: هم پیمانی بر قیمت واحد بدون اشکال است و بسا در برخی موارد برای پیش گیری از پایین آمدن ارزش کالا و زیانمند شدن صاحبان آن ضروری بنظر می رسد. «۲» ولی لازمه آن مراعات انصاف و اجحاف

(۱) فامنع من الاحتکار، فان رسول الله (ص) منع منه. و لیکن البیع سمحا بموازين العدل و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع.

(۲) نظیر توافق کشورهای صادرکننده نفت در تشکیلاتی بنام «اوپک» برای کنترل بازار نفت و جلوگیری از سقوط قیمت آن توسط کارتلها و شرکتهای چند ملیتی غربی. و یا تعاونی های تولیدی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۶

نکردن در قیمت گذاری است.

کلینی به سند خود از ابی جعفر فزاری روایت نموده که گفت:

امام صادق (ع) یکی از غلامان خود بنام مصادف را بحضور طلبید و هزار دینار در اختیار وی گذاشت و فرمودند: آماده شو که جهت تجارت به مصر مسافرت کنی چه آنکه مخارج سنگین عائله ام زیاد شده است. غلام خود را مهیا کرد و با کالائی به همراه تجار بسوی مصر حرکت نمود. چون به مصر نزدیک شدند با کاروانی که از آنجا خارج شده بود روبرو شدند و از آنها درباره کالائی که به همراه

داشتند و چگونگی قیمت آن در شهر پرسش کردند- و این کالائی بود که مورد نیاز عموم مردم بود- آنها پاسخ گفتند: از این کالا در اینجا هیچ موجود نیست، آنان هم سوگند شدند و قرار گذاشتند که از هر دینار یک دینار سود ببرند [صددرصد سود ببرند] و به همین گونه عمل کردند و پس از جمع اموال به مدینه بازگشتند.

مصادف، در حالی که با خود دو کیسه که در هر یک هزار دینار بود خدمت امام صادق (ع) رسید. عرض کرد: فدایت گردم این یک، سرمایه است و آن دیگری سود. آن حضرت فرمود: این سود بسیار زیاد است. بگو چگونه تجارت کردید؟! مصادف ماجرا و چگونگی هم پیمانی کاروان را بازگفت، حضرت فرمود: سبحان الله! هم سوگند شدید که به مسلمانان کالا نفروشید مگر با سود دینار به دینار؟!

آنگاه امام (ع) یکی از دو کیسه را برداشتند و فرمودند: این سرمایه من است و نیازی به آن سود ندارم. آنگاه فرمودند: ای مصادف، کارزار با شمشیر آسانتر

- که برای تولید مناسب کالا و فروش آن به قیمت مناسب در بازار و جلوگیری از ورشکست شدن تولیدکنندگان جزء تشکیل می گردد. که چنین توافقهائی را نمی توان بر خلاف مصالح جامعه دانست و بسا برخی موارد ضروری نیز می باشد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۷

است از طلب حلال. «۱»

ملاحظه می فرمائید امام (ع) در این روایت اصل هم پیمانی بر یک قیمت واحد را تخطئه نفرمودند، بلکه سود یک دینار به یک دینار [آن هم بر مسلمانان] را مورد تخطئه قرار دادند، و این نکته ایست شایان توجه.

(۱) عن ابی جعفر الفزاری، قال: دعا ابو عبد

الله (ع) مولى يقال له: مصادف، فاعطاه الف دينار، و قال له:

تجهز حتى تخرج الى مصر. فان عيالى قد كثروا. قال: فتجهز بمتاع و خرج مع التجار الى مصر، فلما دنوا من مصر استقبلهم قافله خارجة من مصر فسألوهم عن المتاع الذى معهم ما حاله فى المدينة- و كان متاع العامه- فاخبروهم انه ليس بمصر منه شىء فتحالفوا و تعاقدوا على ان لا ينقصوا متاعهم من ربح الدينار ديناراً، فلما قبضوا اموالهم انصرفوا الى المدينة، فدخل مصادف على ابي عبد الله (ع) و معه كيسان، كل واحد الف دينار، فقال: جعلت فداك هذا رأس المال، و هذا الآخر ربح. فقال: ان هذا الربح كثير، و لكن ما صنعتم فى المتاع؟ فحدثه كيف صنعوا و كيف تحالفوا، فقال: سبحان الله، تحلفون على قوم من مسلمين ان لا يتبعوهم الا بربح الدينار ديناراً؟! ثم اخذ احد الكيسين و قال: هذا رأس مالى، و لا حاجة لنا فى هذا الربح. ثم قال يا مصادف: مجالده السيوف اهون من طلب الحلال.

(وسائل ۱۲ / ۳۱۱، ابواب آداب تجارت، باب ۲۶، حديث ۱)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۳۹

فصل یازدهم وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال

اشاره

* گزیده ای از روایات در مسأله

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۱

وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال در این فصل وظایف رهبر و سایر کارگزاران حکومت اسلامی در برابر اموال و دارائیهای عمومی مردم را یادآور می شویم و ضمن آن چگونگی حراست و حفاظت از بیت المال و مصرف آن در مصارف مقرر، رعایت عدالت و برابری در تقسیم آن، و رساندن حق به حقداران، و قطع ایادی غاصبان و متجاوزان به اموال عمومی و مصادره

اموال تصرف شده توسط آنان را [با طرح سی و سه روایت و یک خاتمه] از نظر می گذرانیم. «۱»

(۱) روایاتی که اینجا خوانده می شود بیانگر فقه حکومتی اسلام است و فرهنگ حکومت اسلامی را برای ما معرفی می کند، حالا ممکن است این مباحث به این شکل در جواهر نیامده باشد، همه مسائل که در جواهر نیامده است، حکومت با بیت المال سر و کار دارد و قدرت و پول انسان را وسوسه می کند، یکی از کارهایی که شیطان می کند اینست که مرتب انسان را وسوسه می کند، و اگر چهار روز انسان غفلت کند شیطان غالب می شود، و بسا کارهای خلافی را برای انسان بصورت زیبایی توجیه می کند، بنابراین ما زیاد نیاز داریم که در اداره حکومت، سیره ائمه معصومین بخصوص پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) را مورد توجه قرار دهیم و آن را همیشه پیش روی خودمان داشته باشیم و به آن عمل کنیم، و باید توجه داشت که این روایات فقط برای رهبر و امام

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۲

روایات مسأله

۱- در روضه کافی به سند صحیح از محمد بن مسلم، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

آنگاه که علی (ع) به حکومت برگزیده شد بر منبر تشریف برده و حمد و ثنای الهی بجای آوردند آنگاه فرمودند: به خدا سوگند تا هنگامی که یک درخت خرما برای من در مدینه باقی است از بیت المال شما درهمی مصرف نمیکنم.

[آن حضرت در زمان خلافت خلفا برای تأمین زندگی خویش در مدینه باغهای درخت خرما احداث فرموده بودند] نفس شما این سخن را تصدیق می کند. آیا گمان می کنید که من خودم را از بیت المال منع می کنم ولی به ناروا آن را به شما می پردازم؟!]

امام صادق فرمود: در

آن میان عقیل - کرم الله وجهه - از جای برخاست و گفت:

بخدا سوگند آیا مرا با یک برده سیاهپوست در مدینه برابر قرار می دهی؟! حضرت فرمود: بنشین آیا در اینجا جز تو کس دیگری نبود سخن بگوید؟! مگر تو جز به سابقه در اسلام و تقوی بر او فضیلتی داری؟! «۱»

- جامعه نیست بلکه همه کسانی که اموال عمومی مسلمانان و بیت المال بدست آنان است را در بر می گیرد. (الف-م، جلسه ۲۷۸ درس)

(۱) لما ولی علی (ع) صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: انی و الله لا ارزؤکم من فیئکم درهما ما قام لی عذق بیثرب، فلیصدکم انفسکم، أفترونی مانعا نفسی و معطیکم؟ قال: فقام الیه عقیل - کرم الله وجهه - فقال له: و الله لتجعلنی و اسود بالمدينة سواء؟ فقال: اجلس اما کان هاهنا احد یتکلم غیرک؟

و ما فضلک علیه الا بسابقه او بتقوی؟ کافی ۸ / ۱۸۲ (روضه) حدیث ۲۰۴،

این روایت در وسائل ۱۱ / ۷۹، باب ۳۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱ به نقل از کافی آمده است.

در متن عربی این روایت واژه «لا ارزؤکم» بدین معنی است که از حق شما نمی کاهم و مصرف

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۳

۲- باز در روضه کافی آمده است:

امیر المؤمنین (ع) خطبه خواند، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد، آنگاه فرمود:

ای مردم بی تردید آدم (ع) هرگز برده و کنیز به دنیا نیاورد، مردم همه آزادند، و لکن خدا سرپرستی برخی از شما را به برخی دیگر سپرده، پس هر کس گرفتار مشکلاتی بوده و در راه نیکیها مقاومت کرده با این کار خویش بر خداوند - عز و جل - منت نگذارد. بدانید که چیزی از

بیت المال نزد ما گرد آمده و ما آن را بصورت مساوی بین سیاه و سرخ و [سفید] تقسیم می کنیم.

- در آن هنگام مروان به طلحه و زبیر گفت: امام (ع) در این گفتار جز شما را اراده نکرده است - آنگاه آن حضرت به هر کس سه دینار عطا فرمود، به مردی از انصار سه دینار عطا کرد، آنگاه غلام سیاه پوستی آمد به وی نیز سه دینار داد، مرد انصاری گفت: ای امیر المؤمنین این غلام من است که دیروز او را آزاد کرده ام، مرا با وی برابر قرار می دهی؟! حضرت فرمود: من در کتاب خدا دقت کردم ولی فضیلتی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم. «۱»

- نمیکنم. و جمله «فلیصدقکم انفسکم» به معنی اینست که نفس شما به شما راست بگوید و باورتان بیاید.

(۱) أيها الناس، ان آدم لم یلد عبدا ولا امه و ان الناس کلهم احرار و لکنّ الله خوّل بعضکم بعضا، فمن کان له بلاء فصبر فی الخیر فلا یمنّ به علی الله - عزّ و جلّ - الا و قد حضر شیء و نحن مسوون فیه بین الاسود و الاحمر، فقال مروان لطلحه و الزبیر: ما اراد بهذا غیر کما، قال: فاعطی کل واحد ثلاثه دنانیر، و اعطی رجلا من الانصار ثلاثه دنانیر، و جاء بعد غلام اسود فاعطاه ثلاثه دنانیر، فقال الانصاری: یا امیر المؤمنین هذا غلام اعتقته بالامس تجعلنی و ایاه سواء؟ فقال: انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلا. کافی ۸ / ۶۹، (روضه) حدیث ۲۶.

با توجه به واقعیتهای موجود در جامعه در صدر اسلام برنامه های اسلام در ابتدا تربیت آنگاه

آزادسازی برده ها بوده و اینهمه راههایی که اسلام در آن زمان برای آزادسازی برده ها

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۴

در این روایت جمله «هر کس گرفتار مشکلات بوده و در راه نیکیهها مقاومت کرده» شاید برای بیان این معنی باشد که هر کس در راه اسلام مشکلاتی را تحمل کرده پاداش او با خداست و خداوند بی تردید پاداش او را می دهد ولی نباید به این جهت توقع این را داشته باشد که از بیت المال عطای بیشتری به او اختصاص داده شود، زیرا توزیع اموال عمومی بر اساس نیازهاست نه بر اساس فضایل.

چنانچه توضیح آن بعدا خواهد آمد.

۳- در فروع کافی با حذف زنجیره سند [مرسل] از ابی مخنف از دی روایت نموده که گفت:

گروهی از شیعه نزد امیر المؤمنین (ع) آمدند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان، چه نیک بود این اموال را از بیت المال خارج نموده و بین رؤسا و اشراف تقسیم می کردید و آنان را بر ما برتری می دادید تا آنگاه که ریشه های حکومت شما محکم می شد، به بهترین شیوه ای که خداوند بتو تعلیم داده که همان تقسیم به تساوی و عدالت بین رعیت است بازمی گشتید.

حضرت فرمود: وای بر شما آیا مرا امر می کنید که پیروزی را با ستم بر زبردستان مسلمانم بدست آورم؟! بخدا سوگند تا شب و روز در پی هم می آید و ستاره ای در آسمان می درخشد [هرگز] این کار را نخواهم کرد، بخدا سوگند اگر این اموال مال من بود بطور مساوی بین همه مسلمانان تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه این اموال مال خود آنان است.

راوی گوید: آنگاه آن حضرت مدتی طولانی سکوت فرمود آنگاه سر برآورد و فرمود:

هر کس از شما مالی دارد از فساد بپرهیزد، زیرا بخشش مال در غیر

- قرار داده برای این بوده است که جامعه را به شکل صحیح بسوی نفی برده داری سوق دهد.

(الف- م، جلسه ۲۷۸ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۵

اسراف و تبذیر است. و این کار نام انجام دهنده آن را در میان مردم بلند می کند ولی نزد خداوند او را به زمین می زند، و هرگز کسی مال خود را در غیر حق خود مصرف نکرد و نزد غیر اهل آن نگذاشت مگر اینکه خداوند وی را از سپاسگزاری آنان محروم نمود، و دوستی آنان متوجه دیگری شد! و اگر در میان آنان کسی ماند که به وی ابراز سپاسگزاری می کند و خیر او را می نمایاند، بداند که این دروغگوئی و چاپلوسی است، اگر روزی پای این شخص بلغزد و به یاری و کمک آنان نیاز پیدا کند، همینان پست ترین دوستان و بدترین خدمتگزارانند.

و هر کس مالش را در غیر حق و نزد غیر اهل آن قرار داد چیزی جز ستایش لئیمان و ثناخوانی نابخردان- تا زمانی که بر آنان بخشش کند- و گفتار و افراد نادان که می گویند چقدر بخشنده است، با اینکه وی نزد خداوند بخیل است بهره ای نمی یابد و چه بهره ای حقیرتر و زیانبارتر از این بهره است؟ و چه کار نیکی کم فایده تر از این کار است؟!

پس هر یک از شما که مال و ثروتی دارد به وسیله آن صله رحم کند، و میهمانیهای نیکو بدهد، و افراد گرفتار و اسیر و در راه مانده را آزاد نموده و یاری رساند، زیرا دست یابی به این خصال پسندیده، خوبیهای دنیا و سربلندی آخرت را بدنبال خواهد داشت. «۱»

(۱) اتی امیر المؤمنین (ع)

رهط من الشيعة فقالوا: يا امير المؤمنين، لو اخرجت هذه الاموال ففرقتها في هؤلاء الرؤساء و الاشراف و فضلتهم علينا حتى اذا استوسقت الامور عدت الى افضل ما عودك الله من القسم بالسويه و العدل في الرعيه. فقال امير المؤمنين (ع) أ تأمروني- و يحكم- ان اطلب النصر بالظلم و الجور فيمن وليت عليه من اهل الاسلام؟ لا و الله لا يكون ذلك ما سمر السمير و ما رأيت في السماء نجما، و الله لو كانت اموالهم مالي لساويت بينهم فكيف و انما هي اموالهم؟

قال: ثم أزم ساكتا طويلا ثم رفع رأسه فقال:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۶

قسمت نخست این روایت در وسائل الشیعه به نقل از کافی و سرائر آمده است. «۱»

۴- در کتاب غارات آمده است:

طایفه ای از اصحاب علی (ع) نزد آن حضرت (ع) آمده و گفتند: ای امیر مؤمنان این اموال را بخشش کن و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که خوف مخالفت و فرار آنان می رود را بر دیگران از عجم و موالی، برتری ده- و اینان این پیشنهاد را کردند بخاطر بذل و بخشش هائی که معاویه به افرادی که جذب او می شدند می کرد- حضرت علی (ع) به آنان فرمود:

آیا از من می خواهید که پیروزی را با ستم بدست آورم؟ «۲»

-- من كان فيكم له مال فإياه و الفساد، فان اعطائه في غير حقه تبذير و اسراف و هو يرفع ذكر صاحبه في الناس و يضعه عند الله و لم يضع امر و ماله في غير حقه و عند غير اهله الا حرمه الله شكرهم و كان لغيره ودهم، فان بقى معه منهم بقيه ممن يظهر الشكر له و

یرید النصیح فانما ذلک ملق منه و کذب، فان زلت بصاحبهم النعل ثم احتاج الی معونتهم و مکافاتهم فالام خلیل و شرّ خدین و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقّه و عند غیر اهله الا لم یکن له من الحظ فیما اتی الا محمده اللثام و ثناء الاشرار مادام علیه منعما مفضلا، و مقاله الجاهل ما اجوده و هو عند الله بخیل، فای حظ ابور و اخسّ (اخسر خ. ل) من هذا الحظ؟ و ای فائده معروف اقل من هذا المعروف، فمن کان منکم له مال فلیصل به القرابه و لیحسن منه الضیافه و لیفکک به العانی و الاسیر و ابن السبیل، فان الفوز بهذه الخصال مکارم الدنیا و شرف الآخره.» فروع کافی ۴ / ۳۱، (چاپ قدیم ۱ / ۱۷۰) کتاب زکاه، باب وضع المعروف موضعه، حدیث ۳.

در متن عربی این روایت «ازم عن الکلام» از باب ضرب به معنی سکوت کردن و سخن نگفتن است.

(۱) و سائل ۱۱ / ۸۰، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۲.

(۲) انّ طائفه من اصحاب علی (ع) مشوا الیه فقالوا: یا امیر المؤمنین، اعط هذه الاموال و فضل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم و من تخاف خلافه من الناس و فراره، قال: و انما قالوا له ذلک للذی کان معاویه یصنع من اتاه، فقال لهم علی (ع)، أ تأمرونی ان اطلب النصر بالجور

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۷

آنگاه نظیر آنچه در کافی آمده بود [روایت فوق] را نقل می کند.

نظیر این روایت در وسایل به نقل از امالی ابن الشیخ (ره) و در مستدرک از امالی مفید آمده است. «۱»

۵- در نهج البلاغه آمده است:

از کلمات آن حضرت

(ع) است آنگاه که درباره تساوی در تقسیم بیت المال مورد اعتراض واقع شد: آیا از من می خواهید که با ستم بر کسانی که ولایت بر آنان دارم پیروزی بدست آورم؟ بخدا سوگند تا هنگامی که شب و روز در حرکت است و ستاره ای پشت سر ستاره ای طلوع می کند دست به چنین کاری نخواهم زد، اگر مال مال خودم بود به تساوی بین آنان تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه این مال، مال خداوند است! آگاه باشید که بخشش مال در غیر جای خود تذبذب و اسراف است. و انجام دهنده آن را در دنیا بالا می برد ولی در آخرت فرو می گذارد؛

- الخ. «الغارات ۱ / ۷۵.

همواره در طول تاریخ افرادی بوده و هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه می خواهند حق را به وسیله باطل یاری کنند، امیر المؤمنین (ع) در این کلام به طور کوبنده این منطق را رد می کنند و این توجیه وسوسه گر و شیطانی را که عامل همه انحرافهای بعد است درهم می شکنند. دولت حق و حکومت عدل را می خواهند که حق و عدالت را اجرا کند اما با استفاده از روشها و ابزارها و امکانات باطل، جریان حق در همان قدم اول عقب نشینی کرده و شکست خورده و اثر ارزشی خود را از دست داده است!! و به حق چهره تابناک امیر المؤمنین علی (ع) با رعایت همین مسائل است که به عنوان ارزشی ترین الگوی حکومت اسلام بر تارک تاریخ جاودانه می ماند. و مردم مسلمان و شیعیان حضرت علی (ع) همواره اینگونه عدالت و پایداری بر اینگونه ارزشها را از مسئولین حکومت اسلامی انتظار دارند. و البته این کاری است بس مشکل. (مقرر)

(۱)

وسائل ۱۱ / ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۶، و مستدرک ۲ / ۲۶۰، ابواب جهاد عدو، باب ۳۵، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۸

در نزد مردم او را بزرگ جلوه می دهد ولی نزد خداوند او را خوار می نماید.

و هرگز کسی مالش را در غیر راه حق مصرف نکرد و نزد غیر اهلش نگذاشت مگر اینکه خداوند وی را از سپاسگزاری آنان محروم نمود و دوستی آنان را برای دیگری قرار داد، و اگر روزگاری پای وی بلغزد و نیاز به کمک آنان پیدا کند، همینان بدترین یاران و حق ناشناس ترین دوستان هستند. «۱»

در شرح ابن ابی الحدید معتزلی در توضیح این خطبه آمده است:

«این یک مسأله فقهی است و نظر علی (ع) و ابو بکر در مورد آن یکی است یعنی نظر آنان تساوی بین مسلمانان در تقسیم فیء و صدقات است، شافعی نیز همین نظر را برگزیده است. اما عمر هنگامی که به خلافت رسید، برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری بخشید: پیشگامان در اسلام را بر غیر پیشگامان، مهاجرین قریش را بر قریشیان غیر مهاجر، و بطور کلی مهاجرین را بر انصار، عرب را بر عجم، آزاد را بر بنده.

وی در زمان خلافت ابو بکر نیز همین نظریه را داشت و آن را به ابو بکر پیشنهاد کرد

(۱) أ تأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟ و الله ما اطور به ما سمر سمیر و ما امّ نجم فی السماء نجما، لو کان المال لی لسویت بینهم، فکیف و انما المال مال الله؟ الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، و هو

يرفع صاحبه في الدنيا و يضعه في الآخرة، و يكرمه في الناس و يهينه عند الله. و لم يضع امرؤ ماله في غير حقه و لا عند غير اهله الا- حرّمه الله شكرهم و كان لغيره و دّهم، فان زلت به النعل يوما فاحتاج الى معونتهم فشر خدين و الام خليل.» نهج البلاغه، فيض / ۳۸۹، لح / ۱۸۳، خطبه ۱۲۶.

در متن عربی این روایت «اطور و طار به» بمعنی نزدیک شدن و انجام دادن کاری است. «سمر» بمعنی شب یا داستانسرائی در شب است. «سمیر» بمعنی روزگار است و ما سمر سمیر بمعنی پی در آمدن شب و روز است و مقصود اینست که من برای همیشه چنین کاری را انجام نمی دهم. «خدين» بمعنی دوست است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۴۹

ولی او نپذیرفت، و گفت: خداوند هیچ کس را بر دیگری برتری نبخشیده و فرموده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ - صدقات مال فقیران و تهیدستان است» و هیچ قومی را بر قوم دیگر ویژگی نبخشیده است. ولی آنگاه که خلافت به عمر رسید به آنچه از ابتدا مورد نظرش بود عمل کرد. و بسیاری از فقهای مسلمانان نیز نظر او را پذیرفته اند، و بالاخره مسأله محل اجتهاد است، و امام و رهبر می تواند طبق اجتهاد خود عمل کند، اگر چه نزد ما پیروی از نظر علی (ع) صحیح تر است، بویژه اینکه نظریه ابو بکر نیز آن را تأیید می کند. و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر اکرم (ص) نیز بطور مساوی بیت المال را تقسیم می کرد، در این صورت مسأله منصوص علیها و مورد تصریح پیامبر اکرم (ص) نیز هست زیرا عمل آن حضرت (ص)

لازم به ذکر است که جایگاه بحث «تساوی» یا «برتری» در مورد عطا‌هائی است که از صدقات و فیء- در غیر مؤلفه قلوبهم- بر اساس نیاز افراد بطور مجانی در اختیار آنان گذاشته می شود، و روشن است که در چنین مواردی وجهی برای برتری سیاه بر سرخ یا عرب بر عجم و نظایر آن نیست. بلکه سوابق حسنه و فضایل علمی و مقامات معنوی نیز دخالتی در این گونه برتریهای مالی که صرفاً ملاک در آنها رفع نیازمندیهای زندگی است ندارد، بلکه چنانچه در خبر آمده فضیلت‌های آنان بین خودشان و خداوند تبارک و تعالی است و در چنین مواردی شدت نیاز مالی و عائله مندی ملاک اختصاص بودجه بیشتر به آنان است. (۲)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸ / ۱۱۱.

(۲) بهمین جهت من در شهریه طلبه ها معتقدم که شهریه باید بر اساس نیاز طلبه ها به آنها داده شود.

نه در مقابل کار چون شهریه برای اداره زندگی آنان است، اینگونه نیست که اگر کسی مثلاً سطح می خواند کمتر غذا می خورد و اگر خارج می خواند بیشتر، البته اگر کسی عیالوار باشد آن مسأله دیگری است. (الف- م، جلسه ۲۷۸ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۰

اما در مورد استخدام اشخاص و یا دعوت از آنان برای کار بخصوص، این تابع ارزش کار آنان در جامعه است، و ارزش کار و تخصص افراد در زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت است. و در این مورد لازم است حق هر صاحب حقی به وی پرداخت شود تا امور جامعه به سامان گراید.

۶- در وسائل از شیخ به سند خود از حفص بن غیاث آمده است که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که در مورد تقسیم بیت المال- که

از وی پرسش شده بود- می فرمود: اهل اسلام فرزندان اسلام هستند که در سهمیه همه را یکسان می بینم و فضایل آنان بین آنان و خداوند است، من آنان را مانند فرزندان یک نفر قلمداد می کنم که هیچ یک از آنان بخاطر فضایل و صلاحیت ها بر دیگری که این فضیلت ها را ندارد، در میراث برتری ندارد. [به فرزندی که باتقوا و یا عالم است از مال پدر میراث بیشتری نمی دهند]. آنگاه فرمود: این همان شیوه ای است که پیامبر خدا (ص) از همان ابتدای کار اینگونه عمل فرمود، اما غیر ما [خلیفه دوم] می گوید: من آنان را بخاطر فضیلت هائی که خداوند برای آنان قائل شده نظیر سابقه در اسلام، در صورتی که بخاطر اسلام به فضائلی دست یافته باشند مقدم می کنم و آنان را همانند طبقات ارث قرار می دهم که برخی از وارث های میت که به او نزدیکترند- بجهت خویشاوندی- نصیب بیشتری از میت می برند [نظیر فرزند میت که از پدر و مادر و عمو و عمه و خاله به میت نزدیکتر است و بهره بیشتری از ارث می برد] و عمر اینچنین انجام می داد. «۱»

(۱) اهل الاسلام هم ابناء الاسلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله، اجعلهم کبني رجل واحد، لا یفضل احد منهم لفضله و صلاحه فی الميراث علی آخر ضعیف منقوص. قال: و هذا هو فعل رسول الله (ص) فی بدو امره. و قد قال غیرنا: اقدمهم فی العطاء بما قد فضلهم الله بسوابقهم فی الاسلام اذا کان بالاسلام فقد اصابوا ذلک فانزلهم علی موارث ذوی الارحام بعضهم اقرب من بعض

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۱

۷- در نهج البلاغه آمده است

که عبد الله

بن زمه که یکی از شیعیان آن حضرت بود در زمان خلافت وی به خدمتش رسید و مالی را از آن حضرت (ع) درخواست نمود، حضرت فرمود:

این اموال نه مال من است نه مال تو این از اموال بیت المال مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است اگر در جنگ با آنان شرکت جسته ای نظیر بهره آنان را داری و الا حاصل دسترنج آنان برای غیر دهانهای آنان نیست. «۱»

۸- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به زیاد بن ابیه

[که جانشین نماینده آن حضرت در بصره و منطقه اهواز و فارس و کرمان، یعنی عبد الله بن عباس بود] آمده است:

من بخدا سوگند می خورم سوگندی صادق که اگر به من خبر رسد که تو در اموال عمومی مسلمانان چیز کوچک یا بزرگی را خیانت کرده ای، آنچنان بر تو سخت بگیرم که در جامعه تهیدست، گنه پیشه و کم آبرو معرفی شوی.

و السلام. «۲»

- و او فر نصیبا لقربه من المیت، و انما ورثوا برحمهم، و كذلك کان عمر یفعله. و سائل ۱۱ / ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۳.

(۱) ان هذا المال لیس لی و لا لک، و انما هو فی ء المسلمین و جلب اسیافهم، فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم، و الا فجنه ایدیهم لا تکون لغير افواههم. نهج البلاغه، فیض / ۷۲۸، لح / ۳۵۳.

بطور کلی فی ء به معنی برگشتی است از ریشه فاء بمعنی رجوع. مرحوم کلینی در کافی می گوید:

خداوند همه اشیاء را برای مؤمن خلق کرده و اموال هنگامی که از کفار به مؤمنین برمی گردد گویا حق آنان به آنان بازگشت داده شده است بهمین جهت به آن فی ء می گویند. (الف- م، جلسه ۲۷۸ درس)

(۲) و ائی اقسام بالله قسما صادقا لئن بلغنی

انك خنت من فيء المسلمين شيئا صغيرا او كبيرا لاشدن عليك شده تدعك قليل الوفير ثقيل الظهر ضئيل الامر، و السلام.» نهج البلاغ، فيض / ٨٧٠، لـح / ٣٧٧، نامه ٢٠.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ١٥٢

در این روایت امام (ع) وی را به مصادره اموال و بازگرداندن آن به اهلش تهدید فرموده است.

٩- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به مصقله بن هبیره شیبانی

که عامل آن حضرت بر «اردشیر خزه» [فزه اردشیر- فیروزآباد فارس] بود، آمده است:

جریانی به من گزارش شده که اگر مرتکب آن شده باشی خدای خویش را نافرمانی کرده و امام خویش را غضبناک نموده ای: تو اموال عمومی مسلمانان را که نیزه ها و اسبهای مسلمانان آن را به تصرف درآورده و خونها برای آن ریخته شده در میان برگزیدگان اعراب قوم خودت تقسیم کرده ای، سوگند به آنکه دانه را شکافت و جوانه را از آن بیرون آورد اگر این گزارش درست باشد، با این کار خواری را برای خود خریده و به اندازه بسیار زیادی از چشم ما افتاده ای، هرگز حق خدایت را کوچک بشمار، و دنیایت را با نابودی دینت آباد مگردان، که در این صورت از زیانکارترین ها محسوب می شوی. همانا از مسلمانان کسانی که نزد تو و نزد من می باشند در تقسیم بیت المال برابرنند، مردم نزد من از یک سو بر بیت المال وارد شده و از سوی دیگر خارج می گردند [تفاوتی بین آنان نمی گذارم]. «١»

- فیء مسلمانان غنایم یا خراج است که در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، واژه «وفیر» بمعنی مال فراوان، و ضئیل بمعنی ضعیف و لاغر است.

(١) بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و اغضبت امامک: انک تقسم فیء المسلمين الذی حازته رماحهم و

خیولهم، و اریقت علیه دماؤهم، فیمن اعتماک من اعراب قومک، فوالذی فلق الحبه و برا النسمه، لئن کان ذلک حقا لتجدن بک علی هوانا، و لتخفن عندی میزاننا، فلا تستهن بحق ربک، و لا تصلح دنیاک بمحق دینک، فتکون من الاخسرین اعمالا. الا و ان حق من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمه هذا الفیء سواء، یردون عندی علیه، و یصدرون عنه.» نهج البلاغه، فیض / ۹۶۱، ل/ ۴۱۵، نامه ۴۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۳

۱۰- باز در نهج البلاغه در نامه ای از آن حضرت (ع) به یکی از کارگزارانش آمده است:

اما بعد، به من گزارشی درباره تو رسیده که اگر مرتکب آن کار شده باشی خدایت را به خشم آورده امامت را غضبناک کرده و در امانت خیانت کرده ای.

به من گزارش رسیده که تو زمین را درنوردیده و آنچه در زیر گامهایت بوده تصرف کرده و آنچه به دست رسیده خورده ای، حسابت را به نزد من آور و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم به مراتب سنگین تر است.

و السلام. «۱»

شاید طرف خطاب در این نامه ابن عباس باشد چنانچه بیان آن در نامه آینده خواهد آمد.

۱۱- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به یکی از کارگزاران خویش آمده است:

اما بعد؛ من تو را شریک در امامت (حکومت و زمامداری) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم، من از میان خانواده و خویشانم مطمئن تر از تو نیافتم، بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم. اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته؛ و دشمن در نبرد محکم ایستاده، و پیمان و عهد مردم خوار و بی مقدار شده و این امت از حدود و موازین تجاوز نموده و از خیر و صواب دوری جسته، عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و

(۱) اما بعد، فقد بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت ربک، و عصیت امامک، و اخزیت امامتک. بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک، و اکت ما تحت یدیک فارفع الی حسابک، و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس، و السلام.» نهج البلاغه، فیض / ۹۵۵، ل/ ۴۱۲، نامه ۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۴

هماهنگ با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی، نه پسر عمت را یاری کردی و نه امانت را ادا نمودی، گویا تو جهاد خود را بخاطر خدا انجام نداده ای، گویا حجت و بینه ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ بکار می بردی و مقصدت این بود که اینان را بفریبی و غنایمشان را در اختیار گیری، پس آنگاه که سختی امکان خیانت به امت را بتو داد شتابان حمله نمودی و با عجله به جان بیت المال آنها افتادی و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای بیوه زنان و یتیمان امت نگهداری می شد ربودی! همانند گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی و استخوان شکسته ای را برآید! و با سینه ای گشاده و دل خوش به حجاز حمل نمودی! بی آنکه در این کار احساس گناه کنی، گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت به خانه خود حمل می کردی «سبحان الله» آیا به معاد ایمان نداری؟ و از بررسی دقیق حساب روز قیامت نمی ترسی؟

ای کسی که پیش ما از خردمندان بشمار می آمدی! چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می بری در حالی که می دانی حرام می خوری، و حرام می آشامی؟ چگونه با اموال یتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می خری و زنان را به همسری می گیری؟ در حالی که می دانی این اموال را خداوند به آنان بازگرداند، و بوسیله آنان بلاد اسلام را حفظ و نگهداری نمود؟!!!

از خدا بترس و اموال اینان را بسویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه ام را در برابر خدا

درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ کس را با آن نردم مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد.

به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی کردند، و در اراده من اثر نمی گذاردند، تا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۵

آنگاه که حق را از آنها بستانم و ستمهای ناروایی را که انجام داده اند دور سازم، بخداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضا) آنچه تو گرفته ای برای من حلال بود خوشایندم نبود که آن را برای بازماندگانم به ارث گذارم.

بنابراین دست نگهدار و اندیشه نما! فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده ای، در زیر خاکها پنهان شده ای و اعمالت به تو عرضه شده، در جایی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت سر می دهد، و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می کند ولی راه فرار و چاره مسدود است! «۱»

(۱) اما بعد، فانی کنت اشركتك في امانتي، و جعلتك شعاري و بطانتي، و لم يكن رجل من اهلي اوثق منك في نفسي لمواساتي و موازرتي و اداء الامانه الي، فلما راي الزمان علي ابن عمك قد كلب، و العدو قد حرب، و امانه الناس قد خزيت، و هذه الامه قد فنكت و شغرت، قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقتهم مع المفارقين و خذلتهم من الخاذلين، و خنتهم مع الخائنين، فلا ابن عمك آسيت، و لا الامانه اديت، و كانك لم تكن الله تريد بجهادك، و كانك لم تكن علي بينه من ربك، و كانك انما كنت تكيد هذه الامه عن دنياهم، و تنوي

غرتهم عن فيثهم، فلما امكنتك الشده فى خيانه الامه اسرعت الكره و عاجلت الوثبه، و اختطفت ما قدرت عليه من اموالهم المصونه لاراملهم و ايتامهم اختطاف الذئب الازل داميه المعزى الكسيره، فحملته الى الحجاز رحيب الصدر بحمله غير متأثم من اخذه كانك- لا- ابا لغيرك- صدرت الى اهلك تراثا من ابيك و امك. فسبحان الله! اما تؤمن بالمعاد؟ او ما تخاف نقاش الحساب؟

أيها المعدود- كان- عندنا من ذوى الالباب كيف تسيغ شرابا و طعاما و انت تعلم انك تأكل حراما و تشرب حراما؟ و تبتاع الاماء و تنكح النساء من مال اليتامى و المساكين و المؤمنين و المجاهدين الذين افاء الله عليهم هذه الاموال و احرز بهم هذه البلاد؟

فاتق الله و اردد الى هؤلاء القوم اموالهم، فانك ان لم تفعل ثم امكنتى الله منك لأعذرنا الى الله فيك، و لاضرربنك بسيفى الذى ما ضربت به احدا الا دخل النار!

و الله لو ان الحسن و الحسين فعلا مثل الذى فعلت ما كانت لهما عندى هواده و لا ظفرا منى باراده حتى آخذ الحق منهما و ازيل الباطل عن مظلتهما. و اقسم بالله رب العالمين: ما يسرنى ان ما اخذته

-- من اموالهم حلال لى اتركه ميراثا لمن بعدى، فضح رويدا فكأنك قد بلغت المدى، و دفنت تحت الثرى، و عرضت عليك اعمالك بالمحل الذى ينادى الظالم فيه بالحسره، و يتمنى المضيع فيه الرجعه، و لات حين مناص. « نهج البلاغه، فيض / ٩٥٦، لح / ٤١٢، نامه ٤١.

در متن عربى اين كلام «اشركتك فى امانتى» مراد از آن شركت دادن وى در بيت المال يا امر ولايت است و در نامه اى كه به عامل خود اشعث بن قيس در همدان، نيز

می نویسد: ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه - آنچه بدست تو داده شده طعمه تو نیست بلکه امانتی است در گردن تو. «شعار» با فتح و کسر: لباس زیرین است. بطانه الرجل: اطرافیان و خواص او هستند.

کلب الرجل: سرسختی و پيله کردن است. حرب العدو: مبارزه طلبی و بالا رفتن غضب است.

خزیت امانه الناس: خوار شمردن. فنک: تجاوز و غلبه بناحق. شغرت الامه: تهی شدن خیر، و بگفته برخی بمعنی پراکندگی. ظهر المجن: جنگ با دشمن و بازگرداندن آن بمعنی همکاری و تسلیم و دشمن شدن. اسرعت الکره: به اموال مردم هجوم بردن. ذئب الازل: گرگ ران باریک و چابک که در جستن به سمت طعمه سریع تر می جهد. دامیه: مجروح خون آلود. تاثم: کناره گیری از گناه. هواده:

مصالحه و سازش. فضح رویدا: دستور به آرامش و سکون، و برخی گفته اند اصل آن از این باب است که کسی به شتر خود مقداری علف می دهد و او را آماده می کند که بچابکی راه برود ولی او را سیر نمی کند به چنین کسی گفته میشود: شتر خود را با آرامش حرکت ده.

طرف سخن عتاب آمیز حضرت علی (ع) در این کلام هر که باشد، نکات بسیار مهمی در آن مورد تأکید قرار گرفته که بسیار هشدار دهنده و عبرت آموز است:

۱- اهمیت و حساسیت بیت المال و اموال عمومی که متعلق به اقشار محروم یا یتیم و مسکین و مجاهدان واقعی در راه خداست و اینکه صاحبان این اموال، اینان میباشند و باید در مسیر منافع و مصالح آنان صرف شود نه دیگران.

۲- اشاره به عاقبت و انجام کار کسانی که روزگاری در صفوف مبارزین بوده اند ولی جهاد

و مبارزه آنان برای غیر خدا بوده است و گویا برای تصاحب قدرت و سوء استفاده از آن، مبارزه و جهاد کرده اند. آن حضرت علت وضعیت کنونی نماینده خود را چنین فرموده اند: گویا تو در گذشته در جهادت، خدا را هدف قرار نداده بودی؟!

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۷

بنظر می رسد طرف سخن در این نامه و نامه پیشین یک شخص باشد ولی در اینکه او چه کسی است اختلاف است برخی گفته اند مراد «عبید الله بن عباس» عامل آن حضرت (ع) بر یمن است همان که در نهایت به معاویه ملحق شد. برخی گفته اند مراد «عبد الله بن عباس» [ابن عباس] است که از طرف آن حضرت استاندار بصره و اهواز و فارس بود و در بیشتر مراحل مشکل و جنگها با آن حضرت همراه بود.

تعبیرهایی در این نامه گواه نظریه دوم است نظیر: من تو را شریک در امانتم قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم و در میان خاندان و خویشانم مطمئن تر از تو نیافتم. و نیز این جمله: عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی. و نیز: نه پسر عمت را یاری کردی. و نیز: ای کسی که نزد ما از

--۳- توجه بخطر توجیه گران که سوء استفاده خود از قدرت سیاسی و اقتصادی را با لطائف الحیل، توجیه میکنند و گویا همه تلاشها و فداکاریهای دیگران برای بقدرت رسیدن تعدادی افراد بوده است که حکومت را ملک طلق خود تصور کنند.

۴- نگرانی حضرت از ازدواجهای مجدد افرادی که بمرکز قدرت نزدیکند و نیز تغییر زندگی عادی آنان و چرخش بسمت اشرافیت و

تجملات و خانه های آنچنانی و فرستادن پول به خارج و تدارک زندگی اشرافی در خارج از محدوده ولایت و حکومت.

۵- اظهار نگرانی از بی وفائی و عهدشکنی دوستان نیمه راه که برای نیل بقدرت و حاکمیت با حضرت همصدا و همراه بودند ولی همین که بقدرت رسیدند حضرت را رها کرده و به ارزشها و آرمانهای گذشته پشت نمودند.

۶- تأکید حضرت بر لزوم اجراء حق و عدالت حتی نسبت به نزدیکترین افراد به حاکم اسلامی آنگونه که حضرت بشکل فرضی در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اظهار داشته اند. و پرهیز از سیاست ضعیف کشی که در حکومتها رایج و معمول است.

و نکات برجسته دیگری از این قبیل که از نظر آسیب شناسی در مباحث حکومتی اسلام قابل توجه است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۸

خردمندان بشمار می آمدی. و جملات و تعبیرهای دیگری از این قبیل که در این نامه آمده است.

کشی در رجال خود درباره عبد الله بن عباس بسند خود از زهری می نویسد:

«از حارث شنیدم که می گفت: علی (ع) عبد الله بن عباس را بر بصره حاکم نمود، ولی او اموال بیت المال را از بصره برداشت و به مکه گریخت و علی (ع) را تنها گذاشت، و مبلغ آن اموال دو میلیون درهم بود، پس چون این خبر به گوش علی (ع) رسید به منبر تشریف بردند و گریه کردند و فرمودند:

در جائی که این پسر عموی رسول خدا (ص) با آن همه علم و منزلت اینگونه عمل کند پس چگونه از کسی که پائین تر از این حد است می توان انتظار داشت، بار خدایا من از دست اینان خسته شدم، مرا از

اینان راحت کن و بدرگاه خودت بپذیر، بدون اینکه ناتوان و از کار افتاده شوم.

کشی گوید: پیرمردی از اهل یمامه از معلی بن هلال، از شعبی نقل می کند که گفت: چون عبد الله بن عباس بیت المال بصره را برداشت و بسوی حجاز گریخت علی بن ابی طالب (ع) به وی اینچنین نوشت: آنگاه نامه ای قریب به مضمون آنچه در نهج البلاغه آمده ذکر می کند، آنگاه ادامه می دهد:

آنگاه عبد الله بن عباس در پاسخ وی نوشت: اما بعد، نامه شما بدست من رسید، شما تصرف اموال بیت المال بصره را بر من گران دانسته اید، بجان خودم سوگند، من در بیت المال خدا بیشتر از آنچه برداشت کرده ام حق دارم! و السلام.

آنگاه علی بن ابی طالب (ع) به وی نوشت:

اما بعد، بسیار جای شگفتی است که نفس تو برای تو آراسته که چیزی بیش از آنچه از بیت المال گرفته و بیش از آنچه برای هر یک از مسلمانان است، در بیت المال خداوند حق داری؛ اگر این تمنای باطل و ادعای بی اساس تو واقعا ترا از گناه نجات می دهد و حرام های خدا را بر تو حلال می کند در این صورت تو

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۵۹

رستگار شده- و خدا عمرت را طولانی کند- به راه هدایت راه یافته ای!!! به من گزارش رسیده که تو مکه را بعنوان وطن برگزیده ای و در آنجا سر طویله ایجاد کرده و چهارپایان مکه و طائف را خریداری می کنی و زیر نظر خودت آنها را انتخاب می کنی و از اموالی که مال تو نیست بهای آن را پرداخت می کنی! و من خدا را گواه می گیرم و به

او سوگند یاد می‌کنم، خدائی که پروردگار من و تو است، پروردگار بلندمرتبه و عزتمند، که این اموالی که تو تصرف نموده ای اگر از راه حلال مال من بود من دوست نداشتم که آن را برای وارثم به ارث بگذارم، پس هیچ فریبی بزرگتر از این نیست که خود را با خوردن این اموال آهسته آهسته فریب دهی گویا اکنون به پایان کار رسیده ای و در پیشگاه پروردگار خود ایستاده ای و آرزوی بازگشت دنیا را داری و فرصت توبه را از دست داده ای ولی زمان، زمان گریز و چاره نیست. والسلام.

وی گفت: آنگاه عبد الله بن عباس در پاسخ آن حضرت نوشت:

اما بعد؛ تو موعظه را به من به نهایت رساندی، بخدا سوگند اگر خدا را با تمام آنچه روی زمین از طلا و جواهرات است ملاقات کنم، محبوب تر است نزد من از اینکه خدا را در حالی که خون مسلمانی به گردنم است ملاقات نمایم.» (۱)

نزدیک به همین مضمون را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش آورده است. (۲)

البته اکنون جای بررسی این مسأله تاریخی و بیان درستی و نادرستی آن نیست، ولی بسا به ذهن بسیاری از افراد خطور می‌کند که چگونه ممکن است از شخصیت برجسته و دانشمند جهان اسلام و کسی که روایت شده که پیامبر اکرم (ص) برای فقاقت و حکمت و علم تأویل و تفسیر او دعا فرموده و مراتب

(۱) اختیار معرفه الرجال / ۶۰-۶۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶ / ۱۷۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۰

وفاداری و اخلاص و محبت وی نسبت به امیر المؤمنین (ع) و دفاع از آن حضرت

در مراحل خطیر و حساس به اثبات رسیده چنین خیانتی سرزنند؟!

انسان هر چه کتابهای تاریخ و زندگینامه ها را ورق می زند، در همه جا ابن عباس را در کنار امیر المؤمنین (ع) مشاهده می کند که نیکبها و فضایل و مناقب آن حضرت را بازگو می کند و همواره با معاویه حتی پس از شهادت آن حضرت (ع) دشمنی می ورزد. و با اینکه معاویه اشخاص مختلف را به وسیله مال بخود متمایل و جذب می کرد و حتی برادر ابن عباس یعنی عبید الله بن عباس را به خود جذب نمود ولی در جائی شنیده نشده که عبد الله بن عباس به وی متمایل شده باشد. و از مجموع این مسائل، صداقت و پاکی ابن عباس و دروغ بودن این داستان استفاده می شود.

از سوی دیگر روایاتی که ما برخی از آنها را از کشی نقل کردیم روایات ضعیفی است و بلکه عداوت و دشمنی برخی از راویان آن با اهل بیت (ع) محرز و آشکار است، و نمی توان به آنها اعتماد نمود. و لکن این نامه که مرحوم سید رضی (ره) در نهج البلاغه آورده، نامه ای است که در سایر کتابهای روایتی نیز آمده و چنانچه در شرح ابن ابی الحدید است اکثر روایات آن را نقل کرده اند. و با توجه به قراینی که در آن است و به آن اشاره شد مشکل بتوان آن را بر عبید الله بن عباس برادر ابن عباس حمل نمود.

ولی آنچه کار را آسان می کند، اینست که ابن عباس با همه جلالت و عظمتی که دارد معصوم نیست و شاید پس از آنکه از دوام حکومت عادلانه حقه امیر المؤمنین (ع) مأیوس شده

و اطمینان یافته که در مدتی نه چندان دور این حکومت بدست دشمنان می افتد، و اخلاق و خو و خصلت بنی امیه را نیز می دانسته که آنها به هر حال روزی از بنی هاشم انتقام می گیرند و آنان را از حقوقشان محروم می کنند و کار را بر آنان مشکل می گیرند به این فکر افتاده که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۱

قسمتی از بیت المال را برای روز تنگنا و سختی ذخیره کند! و نفس اماره همیشه انسان را به بدی می کشاند و راه توجیه و گریز را پیش پای انسان می گذارد، اَلَّا مَا رَحِمَ اللهُ، تا آنجا که برخی گفته اند: «و كفى المرء نبلا ان تعدّ معايبه- و خوبی مرد را این بس که بشمارند بدیهایش».

آیا در هر زمان نمونه هائی مشاهده نشده که بزرگان از علم و دین که زمانی افراد مخلص و پایبند به موازین اسلامی بوده اند پس از آنکه دنیا به آنان روی آورده و اموال مردم در اختیار آنان قرار گرفته چگونه خود و یا اولاد و اطرافیان آنها با توسل به برخی توجیهاات به اسراف و تبذیر پرداخته و اموال عمومی را به خود اختصاص داده و روی هم انباشته اند؟ از وسوسه ها و توجیهاات نفس همواره به خدا پناه می بریم.

و لکن با همه این احوال بسیار مشکل است که بگوئیم طرف سخن در این دو خطبه، عبد الله بن عباس است. «۱» و اثر عملی و شرعی هم بر این موضوع مترتب

(۱) البته همانگونه که استاد حفظه الله در اینجا و پیش از این اشاره فرمودند بسیار مشکل است که شخصیت زیرک و بزرگواری همانند ابن عباس را

بتوان به اختلاس از بیت المال و فرار از بصره و خوشگذرانی در مکه و طائف آن هم در آن سن و سال و در زمان خلافت و حکومت حضرت علی (ع) متهم نمود، زندگانی درخشان ابن عباس را تا آنجا که تفسیرهای مختلف قرآن، خطبه های متعدد نهج البلاغه، کتابهای تاریخی و شواهد و قرائن و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان برای ما مجسم می کند، شخصیت آگاه و روشن ضمیری است که سرد و گرم حوادث را چشیده و از کورانها و حوادثی هولناک که بسیاری در آن غلطیده اند سربلند بیرون آمده است.

ابن عباس هنگامی که مسلمانان در شعب ابی طالب سخت ترین دوران زندگی خود را می گذراندند بدنیا می آید، پدرش عباس عموی پیامبر اکرم (ص) نام او را عبد الله می گذارد، قنذاقه او را که دست مبارک پیامبر (ص) می دهند، طبق نقل «اسد الغابه» آن حضرت به وی دعا می کند و می فرماید: اللهم علّمه الحکمه - خدایا حکمت را به او بیاموز - پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در کنار پدرش عباس،

- به علی (ع) وفادار می ماند و نزد آن حضرت علم فقه و تفسیر و تأویل قرآن را می آموزد، و خود جلسه درس تشکیل می دهد، تا جایی که طبق نقل استیعاب به هنگام تدریس از کثرت شاگردان راه عبور و مرور بسته می شود. أبو وائل می گوید: عبد الله بن عباس در موقع حج خطبه ای برای ما خواند و سوره نور را عنوان کرد و از اول تا آخر سوره را بگونه ای تفسیر نمود که با خود گفتم اگر مردم ترک و روم و فارس سخنان او را می شنیدند، همه اسلام را قبول می کردند.

ابن

اثیر می نویسد: «ابن عباس به ولایت و امامت امام علی (ع) معتقد بود و آن حضرت را خلیفه بلافضل پیامبر (ص) می دانست و بارها در برخورد با سه خلیفه دیگر از این مسأله دفاع می نمود، و پس از آنکه امام (ع) به خلافت ظاهری رسید و مردم با آن حضرت بیعت کردند، وی همواره در رکاب آن حضرت بود و در جنگ جمل شرکت فعال داشت و امام او را برای اتمام حجت و مناظره پیش طلحه و زبیر و عایشه فرستاد و او با بیان شیوا و اطلاعات وسیعی که داشت، آنها را محکوم نمود.»

پس از شکست اصحاب جمل و متلاشی شدن لشکر بصره، امام (ع) وی را به عنوان استاندار آن سامان معین نمود که نامه شماره ۱۸ و ۷۶ نهج البلاغه مربوط به همین دوران می باشد.

به هنگام جنگ صفین ابن عباس به همراه سپاه بصره به کمک امام (ع) می شتابد و فرماندهی یک بخش عمده از سپاه امام را بعهده می گیرد و بهنگام فتنه حکمیت که خوارج ابو موسی اشعری را بعنوان طرف مذاکره با عمرو عاص مطرح می کردند آن حضرت ابن عباس را به عنوان نماینده خود پیشنهاد می کند و چنانچه در خطبه ۲۳۸ نهج البلاغه آمده می فرماید: فادفعوا ما فی صدر عمر بن العاص بعبد الله ابن عباس - آنچه در سینه عمرو عاص می گذرد را بوسیله ابن عباس دفع کنید - که این خود بیانگر زیرکی و درایت ابن عباس و عنایت امام (ع) به اوست.

در طول جنگ صفین چنانچه در کتاب «وقعه الصفین» آمده معاویه و عمرو عاص نامه های متعددی برای نرم کردن و فریب وی می نویسند ولی هر بار

از وی جواب قاطع و دندان شکنی می شنوند و مورد سرزنش وی قرار می گیرند که متن آن نامه ها در کتاب مزبور آمده است.

در ماجرای خوارج چنانچه در نامه ۷۷ نهج البلاغه آمده امام ابن عباس را برای مذاکره و مباحثه با آنان می فرستد که وی بشایستگی از انجام این مأموریت برمی آید و شبهات آنان را پاسخ می گوید.

پس از شهادت محمد ابن أبو بکر در مصر توسط ایادی معاویه و عمرو عاص، امام (ع) درد دل خود را

- طی نامه ای برای ابن عباس می نویسد و نیز بهنگام مراسم حج به وی مأموریت می دهد که به نمایندگی از سوی آن حضرت در مراسم حج شرکت کند و تبلیغات ایادی معاویه را خنثی نماید ...

ابن عباس تا هنگام شهادت علی (ع) استاندار بصره بود و پس از شهادت آن حضرت نیز بر همین مسئولیت باقی ماند و در بیعت گرفتن از مردم برای امام حسن (ع) نقش بسزائی داشت.

پس از شهادت امام حسن (ع) نیز چنانچه در ناسخ التواریخ جلد مربوط به زندگی امام حسین (ع) آمده، در مدینه در کنار امام حسین (ع) زندگی می کرد و مردم را در جهت بیعت نکردن با یزید تشویق می نمود، و به هنگام حرکت امام حسین (ع) از مکه بطرف کربلا ابن عباس طبق دستور امام (ع) برای زیر نظر گرفتن اوضاع مدینه بطرف مدینه حرکت نمود. و در نهایت در زمان امام سجاد (ع) دار فانی را وداع گفت.

علاوه بر آنچه گفته شد بسیاری از بزرگان شیعه شخصیت ابن عباس را مورد تأیید و توثیق قرار داده اند که نمونه هائی از کلمات آنان را به نقل از کتاب شخصیت بزرگ اسلامی «عبد

الله بن عباس» از نظر می گذرانیم:

۱- علامه حلی می گوید: ابن عباس از اصحاب رسول اکرم و دوستان امام (ع) و شاگرد آن حضرت بود. جلالت و قدر و اخلاص او به امیر مؤمنان مشهورتر از آنست که پوشیده بماند و «کشی» در قدح او اخباری نقل کرده است که ما جواب آنها را در رجال کبیر دادیم.

۲- شهید ثانی می گوید: آنچه شیخ کشی در قدح ابن عباس آورده، ۵ حدیث می باشد که همه آنها ضعیف است.

۳- صاحب معالم فرزند شهید ثانی می گوید: احادیثی که بر قدح ابن عباس نقل شده ضعیف است و چون عبد الله بن عباس دارای فضایل فراوانی بوده است، مورد حسد قرار گرفته و نسبت های ناروا به او داده شده که همه بهتان است.

۴- مرحوم اردبیلی در جامع الروات و صاحب وسائل الشیعه در جزء بیستم وسائل ابن عباس را توثیق نموده و نظر علامه را اختیار کرده است.

۵- در جلد دوم الاصابه صفحه ۳۲۴ آمده است که: ابن عباس از طرف علی (ع) تا روز شهادت آن حضرت والی بصره بود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۴

نیست، و الله العالم بالامور.

۱۲- باز در نهج البلاغه آمده است:

بخدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار بسر برم، و یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال آنان را غصب نموده باشم.

چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تاروپودش بسرعت به کهنگی می گراید و مدتها در میان خاکها می ماند؟!

بخدا سوگند «عقیل» برادرم را

دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می خواست که مقدار یک صاع از گندم های شما را به او ببخشم، کودکانش را

۶- ارشاد مفید و کشف الغمه و مقاتل الطالبین و بحار الانوار می نویسند: امام حسن (ع) پس از شهادت حضرت علی (ع) ابن عباس را بر خلافت بصره باقی گذاشت.

خلاصه کلام اینکه، ابن عباس کسی است که معاویه را برای مصرف بی رویه بیت المال مسلمین همواره مورد انتقاد قرار می داد و پیوسته در طول زندگی مردم را به اطاعت از مولای متقیان علی (ع) دعوت می نمود و اتهاماتی اینچنین به هیچ وجه بر شخصیت والای او زینده نیست. و شاید جعل احادیث دروغ و طرح اتهاماتی از این قبیل، برای شخصیت های با سابقه و افراد وفاداری نظیر ابن عباس از سوی دستهای مرموز و تبلیغات چی های معاویه و عمرو عاص و بطور کلی حزب مرموز اموی صورت گرفته، تا هویت تاریخی و فرهنگی اینان را با انگها و برجسب های مختلف لکه دار کند و از چشم مردم بیندازد، چنانچه معاویه در ارتباط با شخص امیر المؤمنین (ع) هم همین شیوه را در پیش گرفت و آن قدر تبلیغات دروغ و جو مسموم علیه امام (ع) در شام بوجود آورد که هنگامی که مردم شام می شنوند حضرت علی (ع) بهنگام نماز در محراب عبادت ضربت خورده و در اثر آن بدرجه شهادت رسید، با تعجب از یکدیگر می پرسند مگر علی نماز هم می خواند؟!!

در هر صورت طرف سخن در این دو خطبه بسیار بعید است که ابن عباس باشد، شاید مورد خطاب همان عبید الله بن عباس و یا شخص دیگری باشد، و الله

دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود.

«عقیل» بازهم اصرار کرد و خواسته خود را چند بار تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد من دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم برمی دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم! اما من آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد، ناله ای همچون بیمارانی که از شدت درد می نالند سرداد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: هان ای عقیل زنان سوگمند در سوک تو بگریند، از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است! تو از این رنج می نالی ولی من از آتش سوزان نالان نشوم!؟

از این سرگذشت، شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوی خوش طعم و شیرین به درب خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آن را با آب دهان یا استفراغ مار خمیر کرده بودند، به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است! گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیه است. به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آئین خدا وارد شده ای که مرا بفریبی؟

ادراکت بهم ریخته یا دیوانه شده ای! یا هذیان می گویی؟ بخدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانی آنهاست را به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد؛ و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی ارزشتر است.

علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای نابود شدنی دنیا چه کار؟ از بخواب رفتن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۶

عقل و لغزشهای قبیح بخدا پناه می بریم و از او یاری می جوئیم. «۱»

ما همه خطبه را در اینجا یاد آور شدیم، زیرا در آن مطالبی آمده که برای هر کسی که رهبری جامعه را بعهده می گیرد و بر اموال عمومی و بیت المال مسلمانان

(۱) و الله لأن ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجرّ فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام، و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها؟ و الله لقد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا، و رایت صبیانه شعث الشعور غیر الالوان من فقرهم کأنما سؤدت وجوههم بالعظم، و عاودنی مؤکدا و کزّر علی القول مرددا، فاصغیت الیه سمعی فظن انی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقا طریقتی، فاحمیت له حدیده ثم ادنیتهما من جسمه لیعتبر بها، فضجّ ضجیح ذی دنف من ألمها، و کاد ان یحترق من میسمها، فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل، أ تئن من حدیده احماها انسانها للعبه، و تجرّنی الی نار سجرها جبارها لغضبه؟ أ

تئن من الأذى و لا أئن من لظى؟

و اعجب من ذلك طارق طرفنا بملفوفه في وعائها و معجونه شنتتها كأنما عجتت بریق حیه أو قیئها، فقلت: أ صله ام زکاه ام صدقه؟ فذکک محرم علینا اهل البیت، فقال: لا ذا و لا ذاک و لکنها هدیة، فقلت هبلتک الهبول، اعن دین الله أتیتنی لتخدعنی؟ أمختبٹ ام ذو جنه ام تهجر؟ و الله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصى الله فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلت (ما فعلته خ. ل) و انّ دنیاکم عندی لاهون من ورقه فی فم جراده تقضمها، ما لعلی و لنعیم یفنی، و لذه لا تبقی؟ نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعین.» نهج البلاغه، فیض / ۷۱۳، لح / ۳۴۶، خطبه ۲۲۴.

لغت های مشکل این خطبه: سعدان: بفتح سین، گیاهی است خاردار که به خارهای آن حسک السعدان گفته می شود و شبیه به سر پستان است. مسهد: کم خواب، بیدار. مصفد: کسی که در بند است. قفول: بازگشت. استماحه: طلب بخشش. عظم بر وزن زبرج: گیاهی است که بوسیله آن چیزهائی را به رنگ سیاه رنگ آمیزی می کنند. سجرها: برافروخت آن را. و ظاهرا اینکه فرموده آن بر ما حرام است، مراد زکاه و صدقه باشد، و نیز گفتار اشعث که گفت: لا ذا و لا ذاک. در این صورت پس مراد به هدیه وصله یکی است. هبول: زنی که معمولا فرزندان وی از دنیا می روند. جلب الشعیر با ضمه و یا کسره جیم: پوست جو.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۷

مسلط می شود لازم است آن را مورد ملاحظه و مطالعه قرار داده و همیشه

فراروی خود قرار دهد و از آن عبرت گیرد.

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می نویسد:

«و اما اینکه فرمود: «در ظرفی سرپوشیده» داستان این است که اشعث بن قیس نوعی از حلوا که بسیار با سلیقه آن را تهیه کرده بود به آن حضرت «ع» هدیه کرد، ولی امام «ع» از اشعث ناخشنود بود، همانگونه که اشعث از امام ناراضی بود، و گمان میکرد که با این کار میتواند به اهداف دنیائی خود برسد، و امام «ع» به این هدف اشعث پی برده بود و به همین جهت هدیه او را نپذیرفت، و اگر اینگونه نبود هدیه او را می پذیرفت. زیرا پیامبر اکرم «ص» هدیه را می پذیرفت و علی «ع» نیز هدیه گروهی از اصحاب خویش را پذیرفته بود. و یک روز یکی از اصحابی که با آن حضرت مأنوس بود به مناسبت عید نوروز آن حضرت را برای صرف حلوا دعوت نمود. حضرت از آن حلوا تناول کرد و فرمود: به چه مناسبت این حلوا را تهیه نمودی؟ گفت: بخاطر روز نوروز.

آن حضرت خندید و فرمود: نوروزا لنا فی کل یوم ان استطعتم. چه خوب بود اگر هر روز را بر ما نوروز می کردید. «۱»

۱۳- در شرح ابن ابی الحدید آمده است:

معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل گریه کرد و گفت: من در ابتدا ماجرای دیگری از آن حضرت برای تو می گویم آنگاه پاسخ پرسشت را می دهم: یک روز برای حسین فرزند آن حضرت مهمان آمد، حسین یک درهم قرض کرد و با آن نان خرید آنگاه به خورش احتیاج داشت به قنبر خادمشان گفت، قنبر در یکی از ظرفهای عسلی که از یمن برایشان آورده بودند

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱ / ۲۴۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۸

مقدار یک پیمانۀ از آن برداشت چون آن حضرت «ع» خواست آنها را تقسیم کند فرمود: «ای قنبر، من گمان می‌کنم دست به این ظرف خورده است» قنبر ماجرا را نقل کرد، حضرت خشمگین شد و فرمود: «حسین را نزد من بیاورید» آنگاه تازیانه خود را بسوی او بلند کرد، ولی حسین گفت: «تو را به حق عمویم جعفر» [دست نگهدار] آن حضرت به احترام نام جعفر [جعفر طیار برادر امیر المؤمنین «ع» که در جنگ موته به شهادت رسید] آرام گرفت و فرمود:

«چرا پیش از تقسیم از غسل برداشتی؟» گفت: ما هم در آن حقی داریم. آنگاه که سهمیه ما داده شود آن را بر می‌گردانیم، فرمود: پدرت به قربانت، اگر چه تو، هم در آن حقی داری ولی پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند تو نباید از آن استفاده کنی! اگر ندیده بودم که رسول خدا (ص) لبان تو را می‌بوسید با تازیانه تنبیهت می‌کردم. آنگاه یک درهم که در ردای خود داشت به قنبر داد تا از بهترین غسل خریداری کند و بجای غسل مصرف شده بریزد. عقیل گفت: گویا هم اکنون من دو دست علی را می‌بینم که در ظرف را گرفته است و قنبر غسل را در آن می‌ریزد، آنگاه آن حضرت در آن را محکم بست و فرمود: بار خدایا حسین را بیمارز زیرا او نمی‌دانست.

معاویه گفت: از کسی سخن گفتم که فضیلت او را کسی منکر نیست خدا أبو الحسن را رحمت کند، از پیشینیان خود سبقت

گرفت و آیندگان را از رسیدن بخود ناتوان کرد. اکنون داستان آهن گداخته را بگو.

عقیل گفت: من فقیر شدم، و در تنگنای شدیدی گرفتار آمدم، از آن حضرت درخواست کردم ولی پاسخ مثبت نداد پس کودکانم را جمع کردم و نزد او بردم در حالی که آثار سختی و گرسنگی در آنان آشکار بود، به من گفت: شب هنگام به نزد من بیا تا به تو چیزی بدهم، به هنگام شب در حالی که یکی از فرزندانم مرا همراهی می کرد نزد وی رفتم، به فرزندم گفت تا آنجا را ترک کند،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۶۹

آنگاه گفت: اکنون در پیش روی توست، من در حالی که گمان می کردم قطعه ای از طلاست با حرص و ولع دست خود را دراز کردم ولی ناگهان دستم به پاره آهنی گداخته اصابت کرد، نگرفته آن را رها کردم، و همانند گوساله نری در زیر دست قصاب فریاد کشیدم! وی به من گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا از این پاره آهنی که آتش دنیا آن را گداخته فریاد می کشی، پس اگر من و تو فردا در زنجیره های آتشین دوزخ کشیده شویم چه خواهیم کرد؟ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون» آنگاه فرمود: تو بیش از حقی که خداوند برای تو قرار داده نزد من حقی نداری، به نزد خانواده ات برگرد.

معاویه از این داستان بسیار شگفت زده شد و گفت: هیهات، هیهات! زنان از زائیدن همچو او ناتوانند. «۱»

نظیر داستان امام حسین (ع) و عسل در کتاب مناقب «۲» به نقل از «الفائق» در شأن حسن بن علی (ع) آمده است.

شاید این هر دو داستان یکی و مربوط به یکی از این دو بزرگوار بوده که در نگارش جایجا شده است. و همین روایت را نیز بحار از مناقب نقل نموده است. «۳»

۱۴- در مناقب به نقل از کتاب مختصر انساب الاشراف آمده است:

عقیل بر امیر المؤمنین (ع) وارد شد، آن حضرت به فرزندش حسن فرمود: عموی خود را بپوشان. وی پیراهن و عبائی از خود به او داد، بهنگام شام بر سر سفره مقداری نان و نمک آوردند، عقیل گفت: چیزی به غیر از این نیست؟ حضرت فرمود: آیا این نعمت خدا نیست؟ برای همین باید خدای را فراوان سپاس گفت.

عقیل گفت پولی به من بده تا قرضم را ادا کنم و توشه سفرم را آماده ساز تا از

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/ ۲۵۳.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۵.

(۳) بحار الانوار ۴۱/ ۱۱۲، تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۷ (باب جوامع مکارم اخلاقه) حدیث ۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۰.

اینجا بروم، حضرت فرمود: قرض تو چقدر است ای ابو یزید؟ گفت: یکصد هزار درهم. فرمود: بخدا سوگند من ندارم و چنین پولی نزد من نیست. ولی صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آن را به تو بدهم، و اگر برای عیالم قسمتی از آن را احتیاج نداشتم همه آن را به تو می دادم. عقیل گفت: بیت المال بدست توست و تو مرا به حقوق حواله می دهی؟ و اصلاً حقوق چقدر است، و اگر همه آن را هم به من بدهی مگر چقدر می شود؟ حضرت فرمود: من و تو در بیت المال همانند دیگر مسلمانان هستیم.

هنگامی که این دو با هم مشغول سخن گفتن بودند بالای

دار الاماره بودند و صندوقهای تجار بازار از آنجا پیدا بود- حضرت به وی فرمود: اگر آنچه را که من پیشنهاد می کنم نمی پذیری اکنون به سراغ این صندوقها برو و قفلهای آنها را بشکن و آنچه در آنهاست برای خود بردار. گفت: در این صندوقها چیست؟

فرمود: در آنها اموال بازرگانان است. گفت: از من می خواهی که صندوقهایی را بشکنم که صاحبان آن توکل بر خدا کرده و اموال خود را در آن نهاده اند؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: از من می خواهی که در بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال آنان را به تو بدهم با اینکه آنان توکل بر خدا کرده و درب آن را قفل نموده اند؟ باز اگر می خواهی شمشیرت را بردار من هم شمشیرم را بر می دارم و به اتفاق به «حیره» می رویم در آنجا بازرگانان پولدار وجود دارد، به یکی از آنان شبیخون زده و اموال او را به چنگ می آوریم. گفت: آیا مرا به دزدی دعوت می کنی؟ فرمود: دزدی از یک شخص بهتر از دزدی از همه مسلمانان است.

عقیل گفت: پس به من اجازه می دهی که به نزد معاویه بروم؟ فرمود: به تو اجازه می دهم. گفت: پس مرا بر این سفر یاری ده. فرمود: حسن جان به عمویت چهارصد درهم بده. پس عقیل از نزد آن حضرت خارج شد در حالی که این شعر را می خواند:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۱

سیغینی الذی اغناک عنی و یقضی دیننا رب قریب آنکه ترا از من نموده بی نیاز ادا کند قرض مرا، اوست چاره ساز «۱»

عمرو بن عاص (و طبق نقل بحار، عمرو بن علاء) می نویسد: چون عقیل از امیر المؤمنین (ع)

خواست که از بیت المال به وی پیردازد حضرت به وی فرمود: تا روز جمعه درنگ کن. عقیل تا روز جمعه صبر کرد، امیر المؤمنین (ع) چون نماز جمعه را بر مردم خواند به عقیل فرمود: نظر تو درباره کسی که به همه اینان خیانت کند چیست؟ گفت: وی بسیار آدم بدی است. فرمود: تو از من می خواهی که به همه اینان خیانت کنم و اموال آنان را به تو ببخشم؟

این روایت به نقل از آن حضرت (ع) در بحار نیز آمده است. «۲»

(۱) ترجمه ای قریب به مضمون از مترجم.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۶. و نیز بحار الانوار ۴۱/ ۱۱۳، تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۷، حدیث ۲۳. در این داستان، علاوه بر آموزشهای ارزنده ای که وجود دارد چند نکته بسیار جالب به چشم می خورد:

۱- اینکه زندگی حضرت امیر المؤمنین (ع) در زمان حکومت و فرمانروائی تا چه اندازه ساده و بی الایش بوده که حتی عقیل که از افراد فقیر و مستضعف جامعه است تحمل آن را ندارد.

۲- اینکه حضرت به عقیل فرمود: «صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آن را به تو بدهم» بیانگر این است که حضرت با آنکه امام المسلمین بودند بیش از سهمی معین و محدود از بیت المال حقی نداشتند، آن هم به قدری ناچیز بود که عقیل در جواب گفت: اگر همه حقوقت را هم به من بدهی نیاز مرا برطرف نمی کند.

۳- اینکه حضرت فرمودند: «من و تو در استفاده از بیت المال مساوی و همانند دیگر مسلمانان هستیم» نشان می دهد که رهبران و مسئولین جامعه اسلامی از بیت المال نمی توانند بیش از سایر افراد

جامعه استفاده نمایند و مسائلی نظیر لزوم حفظ شخصیت و حیثیت اجتماعی رهبر و مسئولین و موقعیت سیاسی آنان در برابر دشمنان و ... نمی تواند مجوزی برای استفاده بیش از اندازه آنان از اموال دولتی و بیت المال گردد و دقیقاً در صدر اسلام نقطه انحراف از همینجا آغاز شد که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۲

۱۵- باز در همان کتاب آمده است:

و در میان گفتگوها شنیدم که شبی عمرو عاص بر امیر المؤمنین (ع) در بیت المال وارد شد. آن حضرت چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشستند و فرمود: بدون استحقاق و نیاز، استفاده از چراغ بیت المال جایز نیست. «۱»

۱۶- در تعلیقات احقاق الحق به نقل از کتاب مناقب مرتضویه آمده است:

امیر المؤمنین علی (ع) یک شب در بیت المال چگونگی تقسیم اموال را می نوشت، طلحه و زبیر بر وی وارد شدند آن حضرت چراغی را که در پیش رو داشت خاموش کرد و دستور فرمود تا چراغ دیگری از منزل آن حضرت آورند از آن حضرت (ع) علت آن را پرسش کردند، فرمود: روغن آن از بیت المال است و سزاوار نیست که در پرتو آن با یکدیگر گفتگو کنیم. «۲»

۱۷- در مناقب نیز در فضایل امیر المؤمنین (ع)

از تاریخ طبری از ابن مردویه نقل می کند که:

-- معاویه در شام به عنوان اینکه حکومت وی هم مرز با بلاد کفر است و باید حیثیت حاکم اسلامی حفظ شود کاخ سبز برای خودش ساخت و با همین توجیه ها بود که خلافت ساده اسلامی به اشرافیت و سلطنت- با حفظ نام خلافت- تبدیل گردید و اساساً ارزش و حیثیت واقعی رهبر و مسئولین نظام اسلامی در همین مردمی بودن و زندگی ساده آنان است. البته بصورت واقعی نه در شعار و تبلیغات. (مقرر)

(۱) و سمعت مذاکره انه دخل علیه عمرو بن العاص ليله و هو فی بیت المال، فطفی السراج و جلس فی ضوء القمر، و لم يستحل ان یجلس فی الضوء من غیر استحقاق. مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۷.

(۲) کان امیر المؤمنین علی (ع) دخل ليله فی بیت المال یکتب قسمه الاموال فورد علیه طلحه و زبیر فأطفأ السراج الذی بین یدیه و امر باحضار سراج آخر من بیته فسأله عن ذلك فقال: کان زیته من بیت المال لا ینبغی ان نصابکم فی ضوءه. احقاق الحق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۳

آنگاه که آن حضرت از یمن بازمی گشت از بین

اصحاب خویش فردی را بر سپاهیان گماشت و خود زودتر به نزد پیامبر (ص) شتافت. آن فرد خودسرانه از پارچه هائی که به همراه آن حضرت بود به هر یک از سپاهیان یک دست لباس پوشاند، چون سپاه به شهر نزدیک شد و آن حضرت به استقبال آنان آمد مشاهده فرمود که همه به یک شکل لباس مرتب پوشیده اند، حضرت به وی فرمود: این لباسها چیست؟ گفت: به آنان پوشاندم که به هنگام ملاقات با مردم زیبا و خوش منظر باشند. فرمود: وای بر تو پیش از آنکه آنها را نزد رسول خدا (ص) ببرم؟ آنگاه به آنها فرمود تا جامه ها را درآورند و آنها را به جایگاه خود بازگرداند. و سپاهیان از این قضیه ابراز نارضایتی می کردند.

آنگاه از «خدری» روایت نموده که می گفت: مردم از علی (ع) شکوه می کردند پیامبر (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: از علی شکوه نکنید بخدا سوگند که او در کارهای مربوط به خداوند خشن است. «۱»

۱۸- باز در همان کتاب آمده است:

در روایتی از ابی الهیثم بن تیهان و عبد الله بن ابی رافع آمده است که طلحه و زبیر نزد امیر المؤمنین (ع) آمده و گفتند: عمر اینگونه به ما سهمیه نمی داد! حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) بشما چگونه سهمیه می داد؟ آن دو ساکت شدند.

فرمود: آیا پیامبر خدا (ص) بطور مساوی بین مسلمانان تقسیم نمی کرد؟ گفتند:

بلی. فرمود: پس سنت رسول خدا (ص) نزد شما به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟ گفتند سنت رسول خدا، ولی ای امیر مؤمنان ما دارای سابقه در اسلام می باشیم و در این راه رنج ها برده ایم و با پیامبر خدا (ص) نیز خویشاوندیم. حضرت فرمود: آیا سابقه

شما بیشتر است یا سابقه من؟ گفتند:

(۱) أیها الناس، لا تشکو علیا، فوالله أنه لخصن فی ذات الله. مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۴

سابقه تو. فرمود: آیا خویشاوندی شما نزدیکتر است یا خویشاوندی من؟ گفتند:

خویشاوندی شما. فرمود: آیا شما بیشتر در این راه رنج و سختی کشیده اید یا من؟ گفتند: شما. فرمود: بخدا سوگند، من و این خدمتگزارم در این جهت همانند هم هستیم. و با دست به خادم خود اشاره فرمود. «۱»

۱۹- در تهذیب و وسایل آمده است:

در حدیث است که یکی از دختران امیر المؤمنین (ع) [ام کلثوم] از خزانه دار بیت المال علی بن ابی رافع یک گردنبند مروارید بعنوان عاریه مضمونه گرفت، امیر المؤمنین (ع) به وی فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت المال مسلمانان است را بدون اجازه من و رضایت مسلمانان به دخترم عاریه دادی؟ گفت: ای امیر مؤمنان او دختر شما بود و از من خواست که برای زینت گردنبند را به وی عاریه بدهم و من هم بعنوان عاریه در اختیار او گذاشتم و با اموال خودم آن را ضمانت کردم و به عهده من است که آن را سالم به جایگاه خودش بازگردانم. فرمود: همین امروز آن را بازگردان، و مبادا دیگر نظیر این قضیه تکرار شود که ترا مجازات خواهم کرد، و وای به دختر من که اگر گردنبند را بدون تضمین عاریه گرفته بود اول زن هاشمیه بود که دست او را بخاطر سرقت قطع می کردم.

(۱) و فی روایه عن ابی الهیثم بن التیهان و عبد الله بن ابی رافع ان طلحه و الزبیر جاء الی امیر المؤمنین (ع) و قالوا: لیس كذلك

كان يعطينا عمر. قال: فما كان يعطيكما رسول الله (ص)؟ فسكتا.

قال: أليس كان رسول الله (ص) يقسم بالسوية بين المسلمين؟ قالوا: نعم. قال: فسنه رسول الله (ص) أولى بالاتباع عندكم ام سنه عمر؟ قالوا: سنه رسول الله. يا امير المؤمنين، لنا سابقه و عناء و قرابه.

قال: سابقتكما اقرب ام سابقتي؟ قالوا: سابقتك. قال: فقرابتكما ام قرابتي؟ قالوا: قرابتك. قال:

فعناؤكما اعظم من عنائي؟ قالوا: عناؤك. قال: فوالله ما انا و اجيري هذا الا بمنزله واحده. و أوماً بيده الى الاجير. مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۸ در زندگی کدام رهبر اسلامی و غیر اسلامی عدالت و مساوات تا این حد رعایت میشود؟- مقرر-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۵

گوید: این سخن بگوش دختر آن حضرت رسید، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، من دختر و پاره تن شما هستم، چه کسی سزاوارتر از من است که از این گردنبند استفاده کند؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب، از حق منحرف مشو، آیا همه زنان مهاجرین در مثل این عید، خود را با چنین گردنبندی می آریند؟ علی بن ابی رافع گوید: آنگاه آن را از وی گرفته و به جای آن بازگرداندم. «۱» «۲»

۲۰- در کنز العمال از علی (ع) آمده است:

برای خلیفه مسلمین بیش از دو کیلو آرد- دو قسمت- جایز نیست با یکی زندگی خود و اهل و عیالش را اداره کند و دیگری را به دیگران بخوراند [برای میهمانان و کسانی که بر وی وارد می شوند غذا تهیه کند، و به نیازمندان بخشش نماید] «۳»

۲۱- باز در همان کتاب از علی (ع) آمده است که فرمود:

از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: برای خلیفه از مال خدا جز دو قسمت جایز نیست، قسمتی را خرج خود و عیالش کند و قسمتی را در دست

(۱) یا بنت علی بن ابی طالب، لا- تذهبن بنفسک عن الحق، اکل نساء المهاجرین تترین فی هذا العید بمثل هذا؟. تهذیب الاحکام ۱۰/ ۱۵۱. کتاب الحدود، باب زیادات، حدیث ۳۷، و وسائل ۱۸/ ۵۲۱، ابواب حد سرقت، باب ۲۶، حدیث ۱. این داستان درس بزرگی است برای زنان و دختران و تمام منسوبین و نزدیکان به قدرت اسلامی که حتی در عاریه گرفتن چیزی از اموال بیت المال با قید ضمانت آنگاه مجازند که امکان آن برای تمام افراد محروم جامعه نیز فراهم باشد، در غیر این صورت از قدرت و موقعیت خود سوء استفاده نموده اند حساب میشود.- مقرر-

(۲) ر، ک، مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۰، ابواب جهاد عدو باب ۳۵، حدیث ۱.

(۳) لا- يحل للخليفة من مال الله الا قصعتان: قصعه يأكلها هو و اهله، و قصعه يطعمها. كنز العمال ۵ / ۷۷۳. كتاب الخلافة مع الاماره، باب ۲، حديث ۱۴۳۴۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۶

مردم قرار دهد. «۱»

این دو روایت را «ابن عساکر» نیز در تاریخ خود آورده است. «۲»

۲۲- در تاریخ ابن عساکر به سند خود از مجمع التیمی آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب (ع) شمشیر خود را به بازار آورد و فرمود: چه کسی از من این شمشیر را خریداری می کند؟ بخدا سوگند اگر چهار درهم داشتم که با آن پیراهنی خریداری کنم آن را نمی فروختم. «۳»

۲۳- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان آمده است که گفت:

علی (ع) [برای زندگی خود] آجری بر آجر، خشتی بر خشت و چوبی بر چوب نگذاشت، [اگر چه غله های آن حضرت را از مدینه با جوالهائی می آوردند از مزرعه و باغهای که در زمان خانه نشینی با دست خود احداث فرموده بود] «۴»

۲۴- در کتاب جمل شیخ مفید آمده است:

ابو مخنف لوط بن یحیی از رجال خود نقل کرده که گفت: چون امیر المؤمنین (ع) خواست به کوفه حرکت کند. در میان اجتماع مردم بصره بپاخاست و فرمود:

ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ آنگاه به پیراهن و ردای خود اشاره کرد و فرمود: بخدا سوگند این دو از نخ هائی است که خانواده ام رشته است،

(۱) سمعت رسول الله (ص) يقول: لا يحل للخليفة من مال الله الا قصعتان: قصعه يأكل منها هو و اهله، و قصعه يضعها بين يدي الناس» كنز العمال ۵ / ۷۷۳، كتاب الخلافة مع الاماره، باب ۲، حديث ۱۴۳۴۹.

(۲) ر، ك، تاريخ ابن عساکر، زندگی امام علی بن ابی طالب (ع) ۳ / ۱۸۷.

(۳) خرج علی بن ابی طالب (ع) بسيفه الى السوق فقال: من يشتري مني سيفي هذا؟ فلو كان عندي اربعة دراهم اشتري بها ازارا ما بعته. تاريخ ابن عساکر، زندگی امام علی بن ابی طالب (ع) ۳ / ۱۸۹.

(۴) ما بنی علی آجره علی آجره و لا لبنه علی لبنه و لا قصبه علی قصبه، و ان کان لیؤتی بحبوبه من المدینه فی جراب.» تاریخ ابن عساکر، زندگانی امام علی ابن ابی طالب (ع) ۱۸۸/۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۷

ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ و اشاره کرد به کیسه کوچکی که در دست داشت و مخارج سفر وی در آن بود

و فرمود: بخدا سوگند این جز از در آمد من در مدینه نیست، پس اگر من با بیشتر از آنچه می بینید از شهر شما خارج شوم نزد خداوند از خیانت کارانم. «۱»

۲۵- در کتاب الغارات به سند خود از بکر بن عیسی آمده است که گفت:

علی (ع) می فرمود: ای مردم کوفه اگر من با چیزی علاوه بر وسیله سواری، آذوقه سفر و غلامم، از نزد شما خارج شدم من خیانتکارم. - و مخارج آن حضرت از درآمد وی که از «ینبع» مدینه برای آن حضرت می آمد تأمین می شد- آن حضرت به مردم نان و گوشت می خوراند ولی خود نان خشک آغشته با روغن زیتون میل می فرمود.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز در شرح خود آورده است. «۲»

(۱) روی ابو مخنف لوط بن یحیی عن رجاله، قال: لما اراد امیر المؤمنین (ع) التوجه الی الکوفه قام فی اهل البصره فقال: ما تنقمون علی یا اهل البصره؟ و اشار الی قمیصه و ردائه فقال: و الله انّهما لمن غزل اهلی، ما تنقمون منی یا اهل البصره؟ و اشار الی صره فی یده فیها نفقته فقال: و الله ما هی الا من غلتی بالمدينه فان انا خرجت من عندکم باکثر مما ترون فانا عند الله من الخائنین. « کتاب الجمل / ۲۲۴. علاوه بر رهبر، تمام مسئولین در حکومت اسلامی باید همچون حضرت امیر (ع) روزهای آخر حکومتشان در یک شهر یا منطقه با روزهای اول آنان مساوی باشد نه اینکه روزهای اول فاقد همه چیز باشند و پس از رسیدن به پست و مقامی کوچک یا بزرگ دارای اموال و ذخائر قابل توجهی گردند. اینان باید اموال و دارائی خود را در پایان مسئولیت به مردم عرضه کنند تا شائبه هیچ نوع سوء

استفاده ای باقی نماند و مردم به حکومت و مسئولین خود دلگرم کردند و از صداقت و پاکی آنان الگو بگیرند. (مقرر)

(۲) کان علی (ع) يقول: یا اهل الکوفه، اذا انا خرجت من عندکم بغیر رحلی و راحتی و غلامی فانا خائن. و کانت نفقته تاتیه من غلته بالمدينه من ینبع. و کان یطعم الناس الخبز و اللحم و يأکل من الثريد بالزیت. الحدیث. و رواه ابن ابی الحدید فی الشرح الغارات ۱/ ۶۸ و شرح

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۸

۲۶- باز در الغارات به سند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است:

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب [همسر زینب] به علی (ع) گفت: ای امیر المؤمنین اگر می شد فرمان می دادی که به من خرجی بدهند، به خدا سوگند چیزی نزد من نمانده مگر اینکه بعضی از علفخوارانم را به فروش برسانم، حضرت به وی فرمود: نه به خدا سوگند برای تو چیزی ندارم مگر اینکه از عمویت بخواهی که دزدی کند و به تو چیزی بدهد. «۱»

مرحوم مجلسی فرموده است: علوفه که در متن روایت آمده یا شتر ماده است و یا گوسفندی که به چراگاه نمیفرستند.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز آورده است ولی در نقل ایشان بجای «علوفتی علفخوارانم» «دابتی مرکب سواریم» آمده است. «۲»

۲۷- باز در الغارات به سند خود از ابی اسحاق همدانی آمده است.

به هنگام تقسیم بیت المال دو زن نزد امیر المؤمنین (ع) آمدند. یکی از آن دو عرب بود و دیگری از موالی [کنیز آزاد شده] حضرت به هر یک بیست و پنج درهم و یک «بار» از طعام داد، زن عرب عرض کرد: ای امیر مؤمنان من یک زن از عرب هستم و این از عجم؟! علی (ع) فرمود: «به خدا سوگند من در تقسیم این مال برتری ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نمی یابم». «۳»

این روایت در وسائل نیز به نقل از وی آمده است. ابن ابی الحدید نیز نظیر

- نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۲۰۰.

(۱) قال عبد الله بن جعفر بن أبي طالب لعلی (ع) یا امیر المؤمنین، لو امرت لی بمعونه او نفقه، فوالله ما عندی الا ان ابیع بعض علوفتی، قال له: لا والله، ما اجد لك شیئا الا ان تأمر عمک ان یسرق فیعطیک. الغارات ۱/ ۶۶.

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۲۰۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۷۹

آن را آورده است. «۱»

۲۸- در شرح ابن الحدید آمده است:

محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل بن جعد نقل می کند که: مهم ترین عامل در کوتاه آمدن عرب از یاری امیر المؤمنین «ع» مسأله مال بود، آن حضرت شریف را بر غیر شریف و عرب را بر عجم ترجیح نمی داد، و با رؤسا و فرمانروایان قبایل آنگونه که پادشاهان رفتار می کردند رفتار نمی کرد. و هرگز در صدد جذب افراد به خود نبود. ولی معاویه درست بر خلاف آن حضرت بود. به همین جهت مردم علی را رها کرده و به معاویه پیوستند. «۲»

۲۹- در نهج البلاغه در مورد بازگرداندن قطایع عثمان

[زمینهای بیت المال که عثمان قطعه قطعه می کرد و به اطرافیان خود می بخشید] آمده است:

بخدا سوگند اگر موردی را بیابم که با آن زنان به ازدواج درآمده و کنیزکان خریداری شده اند، آن را هم بازمی گردانم. زیرا گشایش در عدالت است و کسی که عدالت بر وی سنگین باشد ستم بر وی سنگین تر است. «۳»

(۱) انّ امراتین اتتا علیا (ع) عند القسمه احدهما من العرب و الاخری من الموالی، فاعطی کل واحدہ خمسہ و عشرین درهما و کزّا من الطعام، فقالت العربیہ: یا امیر المؤمنین، انی امراه من العرب و هذه امراه من العجم؟ فقال علی (ع): ائی و الله لا اجد لبنی اسماعیل فی هذا الفی ء فضلا علی بنی اسحاق. الغارات ۱/ ۶۹. وسائل ۱۱/ ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۴ و شرح ابن ابی الحدید ۲/ ۲۰۰.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۱۹۷.

معلوم می شود ارزشها از همه چیز مهم تر است و الا- امیر المؤمنین (ع) می دانست که اگر پول بریزد و ریخت و پاش کند، مریدهای معاویه و حتی خود معاویه را می توانست بخود جلب کند، ولی از مال

کی و چگونه؟ (الف - م، جلسه ۲۸۲ درس)

(۳) و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته، فان فی العدل سعه، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضيق.»
نهج البلاغه، فیض / ۶۶، لح / ۵۷، خطبه ۱۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۰

شاید مقصود این کلام اینست که در عدالت گشایش است هم برای امام و هم برای امت، زیرا امت زیر پرچم عدل آرامش می یابد و قهرا از حکومت عادلانه که حقوق وی را حفاظت و رعایت می نماید اطاعت می کند و به همین جهت حاکم نیز از نارضایتی ها و عوارض آن گشایش و راحتی می یابد، و اما ستم حاکم در نهایت موجب نارضایتی و شورش مردم می گردد و در نتیجه کار، هم بر امام و هم بر امت سخت می گردد. و این نکته ای است درخور توجه. در شرح ابن ابی الحدید معتزلی در توضیح این خطبه آمده است:

قطاع: قطعه های از زمینهای خراجی بیت المال است که حاکم به افراد واگذار نمود، و خراج آن را نمی گیرد و در عوض مالیات بسیار کمی بر آنها قرار می دهد.

و عثمان به بسیاری از بنی امیه و سایر دوستان و طرفدارانش از اینگونه اراضی واگذار کرده بود ...

و این خطبه را کلبی به نقل از ابی صالح به صورت مرفوع [بدون ذکر زنجیره سند] به نقل از ابن عباس (رضی) بدین مضمون آورده است:

علی (ع) در روز دوم از بیعت خویش در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

هر قطعه زمینی که عثمان در اختیار افراد گذاشته و هر مالی که از مال خداوند بخشیده به بیت المال بازگردانده می شود، زیرا حق قدیمی

را هیچ چیز [حتی مرور زمان] باطل نمی کند، و اگر مالی را بیابم که به کابین زنان درآمده و یا در شهرهای مختلف پراکنده شده آن را به حال نخستین آن باز می گردانم، زیرا در عدل گشایش است، و کسی که حق بر وی گران آید، ستم بر وی گران بارتر است ...

کلبی گوید: آنگاه آن حضرت (ع) فرمان داد تا همه سلاحهائی که در منزل عثمان وجود داشت و با آن مسلمین تهدید می شدند جمع آوری شود و نیز فرمان داد تا شتران اصیل از شتران زکاتهای مردم که در خانه او بود جمع آوری شود و شمشیر و زره او را نیز تصرف کردند. ولی فرمان داد که متعرض سلاحهائی که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۱

در مقابله با مسلمین از آن استفاده نشده نگردند و از مصادره اموال او چه آنها که در منزل وی بوده یا خارج از آن، نهی فرمود، و دستور فرمود که همه اموالی که عثمان به دیگران واگذار کرده بود بازگردانده شود هر جا که مال یا صاحبان مال یافت شود.

چون این خبر به عمرو بن عاص رسید- او در آن هنگام در «ایله» یکی از توابع شام بود وی هنگام شورش مردم بر علیه عثمان به آنجا رفت و اقامت گزید- به معاویه نوشت: هر کاری می خواهی بکن، زیرا پسر ابوطالب تمام دارائی تو را از تو خواهد گرفت همانگونه که پوسته عصا از آن جدا می شود.» «۱»

۳۰- مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

«علی (ع) املاکی را که عثمان به اقطاع جماعتی از مسلمانان در آورده بود بازپس گرفت و آنچه در بیت المال بود را بین همه مسلمانان تقسیم می کرد و کسی

را بر کسی برتری نمی داد.» (۲)

۳۱- در دعائم الاسلام آمده است:

«از علی (ع) روایت شده که چون مردم با وی بیعت کردند دستور فرمود آنچه از اموال و اسلحه که در منزل عثمان است و آنچه از اموال مسلمانان که در اختیار او بود همه را تصرف کنند، و آنچه مال شخصی عثمان بود برای ورثه وی باقی گذارند.» (۳)

۳۲- باز در همان کتاب آمده است:

«از آن حضرت (ع) برای ما روایت شده که پس از بیعت مردم با وی آن حضرت برای مردم خطبه خواند و ضمن آن فرمود: آگاه باشید که همه زمینهایی که عثمان به

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۲۶۹.

(۲) مروج الذهب ۲/ ۴.

(۳) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب الجهاد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۲

اقطاع در آورده و همه اموالی که از مال خداوند بخشیده همه به مسلمانان و بیت المال آنان باز گردانده می شود، زیرا حق بوسیله باطل از بین نمی رود، سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و جوانه را برون آورد، اگر بکابین زنان درآمده و یا در شهرها پراکنده گردیده آن را به صاحبانش باز می گردانم، زیرا در حق و عدالت برای شما آسایش و گسترده‌گی است و کسی که عدالت بر وی گران آید، ستم بر وی گران بارتر است.» (۱)

از این حدیث شریف و سایر روایات مختلف و نزدیک به هم استفاده می شود که یکی از تکالیف و وظایف مهم که به عهده حاکم اسلامی است اینست که علاوه بر احقاق حقوق ناتوانان از زورمندان، اموال غصب شده متعلق به جامعه را به بیت المال مسلمانان باز گرداند که از این عمل به «مصادره» تعبیر می شود. و مرور زمان و دست بدست شدن و پراکنده شدن آن در مکانها

و شهرهای مختلف، موجب بطلان حق و عدم رجوع آن نمی گردد مگر اینکه در مورد ویژه ای امام جامعه تشخیص دهد که این اموال در دست کسی قرار گرفته که از موارد مصرف شرعی آن اموال است و بحساب او می گذارد و باز نمی گرداند. و در بیشتر موارد مشاهده می شود که مردم در این مسأله دچار افراط و تفریط می گردند. برخی می پندارند که آنچه گذشته، گذشته است و نباید متعرض کسانی که بیت المال را حیف و میل کرده اند شد، و برخی می پندارند که فرد غاصب باید به شدیدترین وجه مورد مجازات قرار گیرد و همه اموال حتی اموال شخصی او مصادره گردد، و این هر دو نظر، نظر نادرستی است. اموال بیت المال به هر صورت باید به بیت المال بازگردانده شود و تصرف در اموال شخصی او که از راه حلال بدست آمده بدون اجازه وی جایز نیست و این مطلبی است شایان توجه.

۳۳- محتمل است از همین قبیل باشد حکم امیر المؤمنین (ع) در ارتباط با

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۱۸۲

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب الجهاد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۳

«منذر بن جارود» عامل خویش بر اصطخر فارس، آن حضرت به وی نوشت:

«اما بعد، همانا صلاحیت و فضایل پدرت مرا نسبت به تو فریفت و مشخص شد که تو همواره از هوای نفست پیروی می نمائی ... آنگاه که نامه من بتو رسید بسوی من حرکت کن، و السلام.» «۱»

پس از رسیدن نامه،

وی به خدمت آن حضرت (ع) رسید؛ آن بزرگوار وی را برکنار کرد و به پرداخت سی هزار [درهم یا دینار؟] جریمه نمود. این نامه با کمی تفاوت در نهج البلاغه آمده است.» (۲)

و اگر کسی در این زمینه کاوش کند شاید به نمونه هائی بیش از آنچه ما در اینجا یادآور شدیم دست یابد.

پایان سخن:

در اینجا مناسب است بخشی از آنچه را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خویش در ارتباط با این موضوع از خلیفه دوم آورده است [بویژه برای آگاهی برادران اهل سنت] در چند محور یادآور شویم:

«۱- هیئت بلند پایه ای از افراد سرشناس از شهرهای دور بر عمر وارد شدند عمر زیراندازی از عبا برای آنان گسترد و غذای خشکی نزد آنان نهاد، دخترش

(۱) اما بعد، فان صلاح اییک غرنی منک فاذا انت لا تدع انقیادا لهواک ... فاقبل الیّ حین تنظر فی کتابی، و السلام. - فاقبل فغزله و اغرمه ثلاثین الفاً. - تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۷۹.

احتمال دارد این غرامت، غرامت اموالی باشد که از بیت المال حیف و میل کرده یا اینکه این غرامت یک نوع تعزیر مالی باشد بخاطر کارهای ناشایستی که انجام داده، که در مبحث تعزیر مالی می توان به این روایت استناد کرد، ولی ظاهر «اگرام» اینست که در مقابل بدهکاریهای او به بیت المال او را وادار به پرداخت غرامت فرموده. (الف - م، جلسه ۲۸۳ درس)

(۲) نهج البلاغه، فیض / ۱۰۷۳، لحن / ۴۶۱، نامه ۷۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۴

حفصه امّ المؤمنین گفت: اینان شخصیت ها و بزرگان عرب هستند، به نیکی از آنان پذیرایی کن.

عمر گفت: ای حفصه، به من بگو نرم ترین فراشی که

برای پیامبر خدا (ص) گستردی و بهترین غذائی که آن حضرت نزد تو تناول نمود چه بود؟

گفت: در سال جنگ خیبر ما یک عباى وصله دار تهیه کردیم که من آن را برای پیامبر اکرم (ص) می گستردم و آن حضرت بر آن استراحت می فرمود، یک شب در زیر آن چیزی نهاده و آن را برافراشته تر کردم. چون صبح شد فرمود: امشب زیرانداز من چه بود؟ گفتم همان زیرانداز هر شب مگر اینکه امشب آن را برافراشته تر کردم تا برای استراحت نرمتر باشد. حضرت فرمود: آن را به حالت اول برگردان که نرمی آن امشب مرا از نماز بازداشت.

یک روز نیز ما یک من آرد جو داشتیم من سبوس آن را گرفتم و نان تهیه کردم و از ظرف روغنی که داشتیم آن را با روغن آغشته کردم، در همان حال که حضرت تناول می فرمود «ابو درداء» وارد شد و گفت: می بینم که روغن شما کم است، ما یک خیک روغن داریم، حضرت فرمود: آن را بیاور، ابو درداء آن را آورد، حضرت از آن روغن بر نان ریخت و تناول فرمود، و این بهترین طعامی بود که آن حضرت (ص) نزد من تناول فرمود.

از چشمان عمر اشک سرازیر شد و گفت: بخدا سوگند من چیزی فراتر از این عبا و این غذا برای آنان فراهم نمی کنم، و این فراش رسول خدا (ص) و این طعام اوست.» «۱»

«۲- چون عتبه بن فرقند [بعنوان حاکم] در آذربایجان وارد شد برای وی حلوی مخصوصی به نام «خبیص» آوردند، چون وی از آن حلوا خورد آن را بسیار شیرین و خوشمزه یافت، گفت: چه خوب بود از این حلوا برای

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲ / ۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۵

می آوردیم! پس برای وی دو بار بزرگ از خبیص تدارک دیدند و بر دو شتر بار نموده به مدینه فرستادند، عمر گفت: این چیست؟ گفتند: «خبیص» است. از آن چشید، دید بسیار شیرین است، به آورنده گفت: آیا همه مسلمانان که در دیار شما هستند از این نوع حلوا می خورند؟ گفت: نه. گفت: این دو شتر را با بارشان برگردان. آنگاه به عتبه نوشت:

اما بعد: این خبیص که تو فرستادی از دسترنج پدر و یا دسترنج مادرت نبود، مسلمانان را از آنچه خود می خوری بخوران، و هرگز کسی را نور چشمی قرار نده زیرا نور چشمی داشتن و افرادی را بر دیگران ترجیح دادن کار بد و ناپسندی است، و السلام.» (۱)

پیروان خلیفه دوم که خود را منسوب به وی می دانند باید به این برخورد توجه نموده و از آن درس بگیرند، کسانی که بعنوان رؤسا و شیوخ بر منابع ثروت و ذخایر مسلمانان چنگ افکنده و اموال عمومی مسلمانان را اسراف و تبذیر نموده و در جهت امیال شخصی خود بکار می گیرند. در بهترین نقاط امریکا و اروپا با قیمت های بسیار گران برای خود باغ و خانه و ویلا می خرند و وسائل عیش و عشرت و فحشاء را برای خود فراهم می آورند ولی مسلمانان در گوشه و کنار کشورهای اسلامی با انواع فقر مالی و بهداشتی و خبری و فرهنگی دست و پنجه نرم می کنند، باید به اینان گفت اگر دین ندارند حد اقل در دنیای خود آزادمرد باشند.

«۳- باز از عتبه بن فرقد روایت شده

که گفت: برای عمر از بلاد فارس حلوائی در سبدهای بزرگ فرستادم، گفت این چیست؟ گفتم: غذایی نیکو که برای شما آورده ام، گفت: وای بر تو! چرا فقط برای من؟ گفتم: تو فردی هستی که نیازمندی های مردم را از همان ابتدای صبح پاسخگو می باشی، من دوست

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۶

داشتم هنگامی که به منزل برمی گردی غذای نیکویی داشته باشی و با تناول آن برای انجام کارهای مردم نیرو بگیری آنگاه پوشش یکی از سبدها را کنار زدم وی از آن چشید و گفت: غذای نیکویی است ولی باید هنگامی که به محل مأموریت خود بازگشتی همه مسلمانان را از این غذا بخورانی! گفتم: ای امیر المؤمنین قسم بخدائی که تو را به راه صلاح می برد اگر من همه اموال «قیس» را هم به آن کار اختصاص دهم این کار عملی نخواهد بود. گفت: پس در این صورت من نیازی به این غذا ندارم.» «۱»

«۴- عمر همواره کارگزاران خیانتکار را مورد مؤاخذه و بازخواست قرار می داد، یک بار ابو موسی اشعری را مورد بازخواست قرار داد- وی عامل او در بصره بود- به وی گفت: به من گزارش رسیده که تو دارای دو کنیز هستی، و دو گونه به مردم غذا می خورانی. آنگاه وی را پس از بازخواست به محل کار خود بازگرداند.» «۲»

«۵- وی ابو هریره را مورد مؤاخذه قرار داد و بسیار بر وی سخت گرفت- ابو هریره کارگزار او بر بحرین بود- به وی گفت: آیا نمی دانی که من ترا به بحرین گماشتم در شرایطی که تو پا برهنه بودی و

حتی کفش برپا نداشتی! اکنون به من گزارش رسیده که تو اسبهایی به قیمت هزار و ششصد دینار فروخته ای! ابو هریره گفت: ما اسبهایی داشتیم که زاد و ولد کردند و تعداد آنها زیاد شد.

گفت: حساب مخارج و مؤونه سال تو معین است و این یک چیز علاوه ای است. ابو هریره گفت: ولی مال شما نیست. گفت: بلی به خدا سوگند پشتت را به درد می آورم! آنگاه برخاست و با تازیانه آن قدر به پشت او نواخت تا خون جاری شد، آنگاه گفت: آن دینارها را بیاور، ابو هریره آنها را آورد و گفت: به زودی

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲/۳۵.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲/۴۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۷

نزد خدا محاسبه خواهم کرد! عمر گفت: در صورتی که از راه حلال بدست آورده و با اختیار خود آن را می بخشیدی، بخدا سوگند، «امیمه» [همسر ابو هریره] انتظار نداشت که تو اینگونه اموال هجر و یمامه و دورترین نقاط بحرین را به خود اختصاص دهی نه بخدا و مسلمانان! وی درباره تو بیشتر از یک الاغ چران امید نداشت. آنگاه وی را برکنار کرد. «۱»

«۶- باز وی، حارث بن ابی وهب که یکی از افراد بنی لیث از قبیله بکر بن کنانه بود را مورد بازخواست قرار داد و به وی گفت: جریان شتران و بندگانی که به صد دینار فروخته ای چه بوده؟ گفت: درآمد خود را نگهداری کرده و با آن تجارت کرده ام، گفت: بخدا سوگند تو را برای تجارت نفرستاده بودیم، آن را به ما بده.

گفت: بخدا سوگند از این پس دیگر مسئولیتی از

سوی تو نمی پذیرم. عمر گفت: ما نیز دیگر ترا به کاری نمی گماریم. آنگاه به منبر رفت و گفت: ای امرا و فرمانروایان، اگر بدانیم که این مال- بیت المال- برای ما حلال است برای شما نیز آن را حلال می شماریم، اما چون می دانیم که برای ما حلال نیست و خود را از آن برکنار می دانیم شما نیز خود را از آن برکنار بدارید، بخدا سوگند من برای شما نمونه ای را نیافتم جز این نمونه که تشنه ای در میان امواج خروشان آب به پیش می رود ولی به گرداب توجه نمی کند و چون سیراب می شود غرق می گردد.» «۲»

«۷- و نیز عمر، به عمرو بن عاص که کارگزار او در مصر بود نوشت:

اما بعد: به من گزارش رسیده که اکنون صاحب شتر و گوسفند و غلام و خدمتگزار شده ای با اینکه پیش از این مالی نداشتی و از حقوق تو هم این اموال گرد نیامده است، اینها را از کجا آورده ای؟ همانا من کسانی از سابقه داران

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲ / ۴۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۲ / ۴۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۸

و پیشتان در اسلام را می شناختم که از تو بهتر بودند، ولی من تو را بر این کار برگزیدم بخاطر بی نیازی تو، پس اگر حکومت تو به نفع خودت و علیه ما باشد، به چه دلیل ترا بر خویش برگزینم؟ برای من بنویس که این اموال را از کجا آورده ای؟ و در این کار عجله کن. والسلام.

آنگاه عمرو عاص در پاسخ وی نوشت: من نامه امیر المؤمنین را خواندم، گفتار درست و شایسته ای بود، اما درباره اموال،

من به شهری وارد شدم که اجناس در آن ارزان و اموال بدست آمده از جنگها فراوان بود، پس اضافه درآمدم را به آنچه امیر المؤمنین اشاره فرمودند اختصاص دادم. ای امیر المؤمنین بخدا سوگند اگر خیانت به تو بر ما روا بود ضمانت نمی کردیم زیرا مورد اعتماد تو قرار گرفته ایم، پس از ما نگران نباش که، ما دارای حسب و طایفه ای هستیم که اگر بدانان برگردیم ما را از کارگزاری شما بی نیاز می کند، و اما آنچه درباره سابقه داران و پیشتازان نوشتید پس چرا آنان را بکار نمی گمارید؟ بخدا سوگند من هرگز [برای گرفتن پست و مقام] در خانه شما را نزده ام.

عمر در پاسخ وی نوشت: اما بعد: نگارش و دسته بندی زیبای تو در کلام تأثیری بر من ندارد شما جماعت فرمانروایان اموال را می خورید آنگاه به عذر و بهانه تراشی روی می آوردید، شما آتش می خورید و عار و ننگ به ارث می گذارید، من «محمد بن مسلمه» را بسوی تو می فرستم تا اموال ترا تقسیم کند. و السلام.»

چون محمد به نزد عمرو عاص رسید، عمرو برای وی غذای ویژه ای تهیه کرد و نزد وی آورد، اما محمد از خوردن آن امتناع کرد. گفت: چرا غذای ما را نمی خوری؟ گفت: این طعامی است که برای زمینه سازی عمل ناپسندی برای من آورده ای، اگر طعام یک مهمان را برای من بیاوری من می خورم، طعامت را ببر و حساب اموات را نزد من بیاور، پس چون صبح شد و عمرو اموال خود را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۸۹

به وی ارائه داد، محمد نیمی از آن را گرفت و نیم دیگر را به وی واگذار کرد.

عمرو چون

نیمی از اموال را از دست رفته دید گفت: ای محمد آیا مطلبی را بگویم؟ گفت: هر چه می خواهی بگو. گفت: لعنت بر روزی که در آن روز از سوی پسر خطاب والی باشم...» (۱)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۳/۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۱

فصل دوازدهم وجوب رسیدگی به امور محرومان

اشاره

* گزیده ای از روایات در مسأله

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۳

وجوب رسیدگی به امور محرومان وجوب رسیدگی به امور بینویان، بیوه زنان، ایتام و از کارافتادگان توسط امام و کارگزاران وی از مباحثی است که در این فصل به آن پرداخته شده است.

[در این زمینه به ذکر روایاتی اکتفا می کنیم:]

[گزیده ای از روایات در مسأله]

۱- در اصول کافی بسند خود از سفیان بن عیینه، از امام صادق (ع)

روایت شده است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) فرمود: من نسبت به هر فرد مؤمن سزاوارترم و پس از من علی (ع) نسبت به وی سزاوارترین است.

کسی به آن حضرت [امام صادق (ع)] عرض کرد: معنای این سخن چیست؟

فرمود: معنای فرمایش پیامبر (ص) اینست که: کسی که بدهکاری و یا عائله ای را از خود بجای گذاشته [و از دنیا رفته رسیدگی به آن] بر عهده من است، و کسی که مالی را از خود بجای گذاشته از آن ورثه اوست، پس در صورتی که کسی مالی ندارد بر نفس خود ولایتی ندارد و آنگاه که برای عائله خویش مالی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۴

نگذاشته و نفقه ای به آنان نمی دهد، بر آنان امر و نهی ای ندارد، و پیامبر و امیر المؤمنین - علیهما السلام - و [امام های] بعد از

آنان را خداوند ملزم فرموده که این وظیفه را بعهده بگیرند، پس به همین جهت آنان نسبت به خود آنان سزاوارترین هستند، و چیزی جز همین گفتار پیامبر اکرم (ص) سبب اسلام عامه یهود نگردید، زیرا آنان بر خویش و بر عائله خود اطمینان یافتند [که حاکم اسلامی کمبودهای آنان را جبران می کند] «۱».

۲- در بحار از صدوق از معانی الاخبار بسند خود از حضرت رضا (ع) آمده است که فرمود:

(۱) انّ النبی (ص) قال: انا اولی بکل مؤمن من نفسه، و علیّ اولی به من بعدی. فقیل له: ما معنی ذلک؟ فقال: قول النبی (ص): من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ، و من ترک مالا فلورثته، فالرجل لیست له علی نفسه ولایه اذا لم یکن له مال، و لیس له علی عیاله امر و لا نهی اذا لم یجر علیهم النفقه، و النبی و امیر المؤمنین - علیهما السلام - و من بعدهما الزمهم

هذا، فمن هناك صاروا اولی بهم من انفسهم.

و ما كان سبب اسلام عامه اليهود الا من بعد هذا القول من رسول الله (ص) و انهم آمنوا على انفسهم و على عيالاتهم.» اصول کافی ۱/ ۴۰۶، کتاب الحججه، باب ما يجب من حق الامام، حدیث ۶.

در متن این روایت، ضیاع- با فتح- چنانچه در نهایی آمده به معنی عائله است و با- کسر- جمع ضایع است. و ضمیر مستتر به جمله الزمهم هذا، چنانچه در مرآه العقول آمده، خداوند متعال بر می گردد، و ضمیر ظاهر به پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام و اشاره «هذا» به انفاق و اداء دیون است یعنی خداوند پیامبر و ائمه را به انفاق و اداء دیون ملزم فرموده است.

در قسمت آخر این روایت نکته قابل توجهی است و آن نکته اینکه: یهودی ها که از همان اول به فکر مسائل اقتصادی بوده اند وقتی برای آینده خود و فرزندان خود تضمینی اقتصادی بدست آوردند ایمان آوردند. این روایت در واقع یک نوع بیمه را برای افراد تهیدست و عائله مند یادآور می شود.

(الف- م، جلسه ۲۸۴ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۵

پیامبر اکرم (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: کسی که از خود بدهی یا عائله ای را بجای نهاده تأمین آنها بر من است، و کسی که مالی را بجای نهاده مال ورثه اوست، پس بهمین جهت آن حضرت نسبت به آنان از پدران و مادران آنان اولی «سزاوارتر» است و نسبت به خود آنان نیز اولی است. و پس از وی همان چیزی که برای پیامبر خدا (ص) جریان داشت برای امیر المؤمنین (ع) نیز جاری است. «۱»

۳- در مسند احمد از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

من

به هر مؤمن از خود وی اولی هستیم، پس کسی که بدهی و یا عائله ای را نهاده مسئولیت آنها متوجه من است و اگر مالی نهاده برای وارث است. «۲»

این مضمون بصورت مستفیض و بلکه متواتر در کتابهای شیعه و سنت بویژه در کتب سنت آمده است.

۴- در اصول کافی بسند خود از صباح بن سیابه از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر مؤمن و یا مسلمانی که از دنیا رفته و بدهی ای - بدون اینکه در فساد و اسراف باشد - از خود بجای نهاده، بر امام است که آن را بپردازد، و اگر آن را نپردازد گناه آن به گردن اوست. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ...» و این شخص از غارمین - بدهکاران - است و نزد امام سهمیه ای

(۱) سعد النبی (ص) المنبر فقال: من ترك دینا او ضیاعا فعلی و إلی، و من ترك مالا - فلورثته. فصار بذلك اولی بهم من آبائهم و امهاتهم، و صار اولی بهم منهم بانفسهم. و كذلك امیر المؤمنین (ع) بعده جری ذلک له مثل ما جری لرسول الله (ص). «بحار الانوار ۲۷ / ۲۴۲، کتاب الامامه، باب حق الامام علی الرعیته، حدیث ۱.

(۲) انا اولی بکل مؤمن من نفسه، فمن ترك دینا او ضیاعا فالی، و من ترك مالا فللوارث. «مسند احمد ۲ / ۴۶۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۶

دارد، پس اگر ندهد گناه آن بر عهده اوست. «۱»

۵- باز در همان کتاب بسند خود از علی بن موسی الرضا (ع) آمده است:

بدهکار اگر قرض گرفت یا قرض خواست - برای مصارف حق - یک سال به وی مهلت داده می شود اگر توان پرداخت یافت [که می پردازد] و الا امام از بیت المال قرض او را می پردازد. «۲»

۶- در خبر موسی بن بکر، آمده است که گفت:

ابو الحسن [امام رضا (ع)] فرمود:

کسی که بدنبال روزی حلال رود تا با دست پر به سوی خانه و خانواده خود برگردد، همانند کسی است که در راه خدا جهاد نموده است، ولی اگر سختی روزگار بر وی غلبه کرد، بعهده خدا و رسول خدا به اندازه قوت عیال خود قرض کند پس اگر مرد و بدهی خود را پرداخته، بر امام است که بدهی او را بپردازد، و اگر نپردازد گناه آن بعهده اوست، همانا خداوند عز و

جَلَّ مِي فَرْمَايِد: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» تَا آنجَا كِه مِي فَرْمَايِد: «وَ الْغَارِمِينَ» بَدَهَكَارَان، وَ اَيْن شَخْص، فَكِير، مَسْكِين وَ بَدَهَكَار اِسْت. (٣)

(١) اِيْمَا مَوْْمِن اَوْ مَسْلَم مَات وَ تَرْك دِيْنَا لَمْ يَكُن فِى فِسَاد وَ لَا اِسْرَاف فَعَلَى الْاِمَام اِنْ يَقْضِيهِ، فَاِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ اِثْم ذَلِك. اِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَقُول: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ. الْآيَةُ» فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْم عِنْد الْاِمَام، فَاِنْ حَبَسَهُ فَاتَمَّهُ عَلَيْهِ. «اصُول كَافِي ١/٤٠٧، كِتَاب الْحِجَّة، بَاب مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْاِمَام، حَدِيث ٧.

(٢) الْمَغْرَم اِذَا تَدَيَّنَ اَوْ اِسْتَدَانَ فِى حَقِّ الْحِجَلِ سَنَهُ، فَاِنْ اَتَسَعَ وَ الْاِقْضَى عَنْهُ الْاِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ. «اصُول كَافِي ١/٤٠٧، كِتَاب الْحِجَّة، بَاب مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْاِمَام، حَدِيث ٩.

(٣) مِنْ طَلَبِ هَذَا الرِّزْقِ مِنْ حَلِهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ كَاِنْ كَانَتْ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، فَاِنْ غَلَبَ عَلَيْهِ

فلیستدن علی الله و علی رسوله (ص) ما یقوت به عیاله. فان مات و لم یقضه کان علی الامام قضاوه، فان لم یقضه کان علیه وزره. ان الله عز و جل یقول: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» الی قوله: «وَ الْغَارِمِينَ» فهو فقیر مسکین مغرم.» وسائل ۱۳ / ۹۱، ابواب دین، باب ۹، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۷

و روایات دیگری بهمین مضمون که در این زمینه وارد شده و برخی از آنها در بخش سوم کتاب در فصل زکاه [جلد سوم فارسی] از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

۷- در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به مالک اشتر

به هنگام اعزام وی به فرمانروایی مصر آمده است:

خدا را! خدا را! در مورد طبقه پائین جامعه، آنها که راه چاره ندارند یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، در این طبقه هم کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادی که باید به آنها بدون پرسش بخشش شود، بنابراین به آنچه خداوند در مورد آنان بتو دستور داده عمل نما، قسمتی از بیت المال و قسمتی از درآمد خالصه جات اسلامی را در هر محل به آنها اختصاص ده و بدان آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیکند سهم دارند و باید حق همه آنها را مراعات کنی، بنابراین هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را بخود مشغول سازد، چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی! نباید دل از آنها برگیری و چهره بروی آنان درهم کشی، در امور آنها که به تو دسترسی ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند بررسی کن، و برای این

کار فرد مورد اطمینانی را که خدا ترس و متواضع باشد برگزین تا وضع آنان را به تو گزارش دهد، سپس با آن گروه بطوری رفتار کن که بهنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا این گروه از همه به محتاج ترند.

و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی، درباره یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را بسوی مردم دراز کنند، بررسی کن، البته این کار بر زمامداران سنگین است ولی حق همه اش سنگین است! ولی خداوند آن را بر اقوامی سبک

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۸

می سازد، اقوامی که طالب عاقبت نیک اند، و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و براستی وعده های خداوند اطمینان دارند.

برای مراجعان خود وقتی مقرر کن که به نیاز آنها شخصا رسیدگی کنی! و مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آن را بروی هیچ کس نبند و بخاطر خداوند که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز! تا هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت سخنان خود را با تو بگوید؛ زیرا من بارها از رسول خدا (ص) این سخن را شنیدم:

ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه (رستگار) نمی شود و روی سعادت نمی بیند.

سپس خشونت و کندی آنها را در سخن گفتن تحمل کن، در مورد آنها هیچ گونه محدودیت و استکبار روا مدار، که خداوند بواسطه این کار، رحمت و اسعش را بر تو گسترش خواهد داد

و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد. آنچه می بخشی بگونه ای ببخش که گوارا باشد [بی منت] و خودداری از بخشش را با لطف و معذرت خواهی همراه کن. «۱»

(۱) ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت المال و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى. و كل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لا حكامك الكثير المهم، فلا تشخص همك عنهم، و لا تصغر خدك لهم. و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون و تحقره الرجال، ففرغ لأولئك ثقتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم. ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هؤلاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله فى تاديه حقه اليه. و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقه فى السن ممن لا حيله له، و لا ينصب للمسأله نفسه، و ذلك على الولاة ثقيل [و الحق كله ثقيل] و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبه فصبروا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۱۹۹

۸- باز در نهج البلاغه در عهدنامه آن حضرت به یکی از کارگزاران وی

که برای گردآوری صدقات و زکوات وی را اعزام می فرمود آمده است:

او را به تقوی و ترس از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی فرمان می دهم! در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه، و احدی غیر از او وکیل نمی باشد، و نیز به

او فرمان می دهد عملی از اطاعت‌های خدا را آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می دهد، آن کس که پنهانی و آشکارش و کردار و گفتارش با هم مخالفت نداشته باشد، امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است.

و به او فرمان می‌دهم که با مردم با چهره عبوس روبرو نشود! به آنها بهتان نزنند، و با آنها به حساب برتری جوئی بخاطر اینکه رئیس است بی‌اعتنایی نکند، چه

-- انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

و اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك. و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذی خلقك و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتی يكلمك متكلمهم غیر متتعت، فانی سمعت رسول الله (ص) يقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعت.

ثم احتمل الخرق منهم و العی، و نح عنهم الضیق و الانف، یسط الله علیك بذلك اکناف رحمته، و یوجب لك ثواب طاعته، و اعط ما اعطیت هنیئا، و امنع فی اجمال و اعذار. « نهج البلاغه، فیض / ۱۰۱۹، لحن / ۴۳۸، نامه ۵۳.

در متن عربی این روایت لغت های مشکل بدین گونه است:

بوسی: شدت فقر. زمینی، جمع زمین: کسی که زمانه او را به زمین زده، زمینگیر. قانع: سؤال کننده از روی خواری. المعتر: کسی که بدون درخواست، کمک‌هایی می‌دهد. صوافی، جمع صافیه: زمینی که به غنیمت گرفته شده (خالصه جات). بطر: سرکشی در اثر فراوانی نعمت. تافه: کم. صغر خده:

قیافه گرفتن. تقتمه العیون: به دیده حقارت نگریستن و نادیده انگاشتن. تعته فی الکلام: با ناتوانی و ترس سخن گفتن. خرق: زور

و فشار. عی: ناتوانی از گفتار. انف: کبر ورزیدن و سرباز زدن.

اکناف: کناره ها، بالها.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۰

اینکه آنها برادران دینی هستند و کمک کاران در استخراج حقوق.

بدان که برای تو در این زکات نصیب مشخص و معینی است و شریکانی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری، همانگونه که ما حق تو را می دهیم تو هم باید نسبت به حقوق آنها وفادار باشی، اگر چنین نکنی از مردمی خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری و بدا به حال آنکه در پیشگاه خداوند، فقیران و مساکین و سائلان و آنها که از حقشان محروم مانده اند و بدهکاران و ورشکستگان و درراه ماندگان خصم و شاکی او باشند.

کسی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلاید و خویشان و دینش را از آن متزه نسازد درهای ذلت و رسوائی را در دنیا بروی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود، و بزرگترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان مسلمانان است. و السلام. «۱»

(۱) آمره بتقوی الله فی سرائر امره و خفیات عمله، حیث لا شاهد غیره و لا وکیل دونه.

و آمره ان لا یعمل بشی ء من طاعه الله فیما ظهر فیخالف الی غیره فیما اسرّ. و من لم یختلف سرّه و علانیتّه، و فعله و مقالته فقد ادى الامانه و اخلص العباده.

و آمره ان لا- یجبهم و لا- یعضهم و لا یرغب عنهم تفضلا بالاماره علیهم، فانهم الاخوان فی الدین، و الاعوان علی استخراج الحقوق.

و ان لك فی هذه الصدقه نصیبا مفروضا و حقا معلوما و شركاء اهل مسكنه، و ضعفاء

ذوی فاقه، و انا موفوك حقك فوفهم حقوقهم، و الا- فانك من اكثر الناس خصوما يوم القيامة، و بؤسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن السبيل. و من استهان بالامانه و رتع في الخيانه و لم ينزه نفسه و دينه عنها فقد احلّ بنفسه في الدنيا الذلّ و الخزي و هو في الآخرة اذلّ و اخزي. و ان اعظم الخيانه خيانه الامه و افطع الغش غش الائمة.» نهج البلاغه، فيض / ۸۸۴، لح / ۳۸۲، نامه ۲۶.

جمله «فيخالف الى غيره» چنانچه روشن است مفهوم نهی را در بردارد. جبهه: زدن به صورت او.

عضه: بهتان زدن و دشنام دادن. بوس: نهایت نیازمندی، و در اینجا بؤسا جنبه نفرین را دارد. خزی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۱

۹- باز در نهج البلاغه در وصیت آن حضرت پس از آنکه از سوی ابن ملجم مورد اصابت واقع شد آمده است:

خدا را! خدا را! در مورد یتیمان، دهانهای آنها را بدون غذا مگذارید و در پیشگاه خود آنان را خوار مشمرید. «۱»

۱۰- در اصول کافی بسند خود از حبيب بن ابي ثابت آمده است که گفت:

مقداری عسل و انجیر از همدان و حلوان نزد امیر المؤمنین (ع) آوردند، آن حضرت به نمایندگان ایتم دستور داد تا یتیمان را گردآوری کنند. آنگاه مشکهای عسل را در اختیار آنان قرار داد تا سر آنها را لیس بزنند، و آن حضرت قده قده آنها را بین مردم تقسیم می کرد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین چرا به اینان اجازه دادی تا سر مشکها را لیس بزنند؟ حضرت فرمود:

امام پدر یتیمان است، و من بجای پدرانشان این طرفها را در اختیار آنها گذاشتم تا لیس بزنند. «۲»

۱۱- در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در رابطه با مناقب امیر المؤمنین (ع) از ابی نعیم آمده است:

امیر المؤمنین (ع) همواره بشاش و خنده رو بود، وی باران رحمت نیازمندان، فریادرس پناهندگان، آرزوی آرزومندان، و پناهگاه بی پناهان بود. وی با زیردستان و مردم خود مهربان و بر رفتار خود مسلط بود، با کلامی خوش از آنان دلجوئی می کرد و از صمیم قلب آنان را دوست می داشت.

- جمع خزیه است، یعنی: بلیه و خواری.

(۱) الله الله في الايتام، فلا تغتوا افواههم و لا يضيّعوا بحضرتكم.» نهج البلاغه، فيض / ۹۷۷، لح / ۴۲۱، نامه ۴۷.

(۲) ان الامام ابو اليتامى و انما العتقهم هذا برعايه الاءاء.» اصول کافی ۱ / ۴۰۶، كتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۲

روزی آن حضرت (ع) در راه به زنی برخورد کرد که مشک آبی بر دوش می کشید، مشک را از وی گرفت و تا درب منزل برای او برد، آنگاه حال او را جويا شد، زن گفت: علی بن ابي طالب شوهر مرا به برخی از مرزها فرستاده و در آنجا کشته شده و اکنون برای من اطفال یتیمی را

بجای گذاشته و چیزی ندارم که از آنان نگهداری کنم، بناچار به خدمتگزاری مردم پرداخته ام.

آن حضرت از وی خداحافظی کرد و رفت. شب را با ناراحتی و اضطراب گذرانید، چون صبح شد زنبیلی از طعام برداشت و بسوی خانه آن زن براه افتاد، شخصی به آن حضرت عرض کرد اجازه دهید کمک شما بیاورم، حضرت فرمود: در روز قیامت چه کسی بار گناه مرا بر دوش خواهد کشید؟

در خانه آن زن آمد و در زد، زن گفت: چه کسی است؟ فرمود: من همان بنده ای هستم که دیروز مشک ترا برایت آوردم، در را باز کن، امروز نیز چیزی برای بچه ها آورده ام. زن گفت: خدا از تو درگذرد و بین من و علی بن ابی طالب حکم کند.

آن حضرت وارد منزل شد و فرمود: من می خواهم ثوابی برده باشم یا آرد خمیر کن و نان بپزم، و یا بچه ها را سرگرم کن تا من نان بپزم. زن گفت: من به نان پختن واردترم و توان این کار را دارم ولی شما از بچه ها نگهداری کنید و آنان را سرگرم کنید تا از نان پختن فارغ شوم.

آن زن به خمیر گرفتن مشغول شد و آن حضرت نیز مقداری گوشت برای بچه ها پخت و آن را به همراه خرما و چیزهای دیگر در دهان بچه ها می گذاشت، و پس از آنکه کودکان مقداری غذا خوردند فرمود: فرزندانم علی بن ابی طالب را نسبت به آنچه بر سر شما آمده حلال کنید. چون خمیر گرفتن تمام شد، زن گفت: ای بنده خدا تنور را سرخ کن، آن حضرت تنور را برافروخت و چون شعله های آتش زبانه کشید آن حضرت صورت

خود را به آتش نزدیک می کرد و می فرمود:

ای علی بچش، این جزای کسی است که به بیوه زنان و یتیمان بی توجه باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۳

در این حال زن دیگری که آن حضرت را می شناخت سررسید به آن زن گفت: وای بحال تو این امیر المؤمنین است! آن زن بسرعت بسوی آن حضرت دوید و عرض کرد چقدر شرمنده ام ای امیر المؤمنین!

حضرت فرمود: چقدر من از تو شرمنده ام ای کنیز خدا نسبت به کوتاهی هایی که در کار تو انجام داده ام. «۱»

این روایت در بحار نیز به نقل از مناقب آمده است. «۲»

البته روشن است در این زمانها که امکانات زندگی گسترش یافته و افراد ناتوان و معلول و یتیم و بیچاره در جامعه زیاد وجود دارد و میتوان شغلهایی را پیش بینی کرد که برخی از این افراد برای انجام آن بکار گماشته شوند، بر امام و کارگزاران او واجب است که برنامه های گسترده ای را برای بکارگیری مناسب این قبیل افراد پیش بینی کنند تا در زندگی احساس فقر و احتیاج نکنند، و در حد ممکن شخصیت آنها درهم شکسته نشود و حاصل کار و دسترنج آنان نیز برای جامعه مفید واقع شود، و این بمراتب بهتر و صحیح تر از آنست که به آنان بصورت مجانی صدقه داده شود که غالبا اینگونه کمک ها باعث تحقیر و شکسته شدن روحیات و احساس حقارت آنان می گردد. «۳»

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۸۲.

(۲) بحار الانوار ۴۱/ ۵۱، تاریخ امیر المؤمنین، باب ۱۰۴، حدیث ۳.

(۳) در شرایط فعلی باید دید چگونه می توان به اینگونه افراد کمک کرد، تشکیل بنیاد شهید و کمیته امداد برای کمک به خانواده های شهداء

و بیچارگان و نیازمندان یک کار مثبت است ولی باید در کارخانه ها و کارهای تحقیقاتی و ... زمینه کارهای مناسب و آبرومند برای این افرادی که مثلا چشم و یا یک دست و پا ندارند فراهم کرد، تا زندگی آبرومندی داشته باشند. کسی که نان گدائی بخورد خودش احساس حقارت می کند، باید به شکل های مناسب زمینه های گدائی و گداپروری را در جامعه از بین برد. (الف- م، جلسه ۲۸۴ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۵

فصل سیزدهم سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان

اشاره

* اسلام دین فراگیر و همیشگی* نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان* نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراز گرفتن آنان* زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان* امان و آتش بس* برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار و اهل کتاب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۷

سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان بحث پیرامون این مسأله را در چند جهت به اختصار یادآور می شویم:

جهت نخست: اسلام، دین و سیاست و تشریح و حکومت است

پیش از این در باب سوم کتاب [جلد اول فارسی] یادآور شدیم که با دقت در قرآن کریم و پژوهش در احادیث شیعه و سنی و فتاوی فقهای آنان در ابواب مختلف فقه از طهارت تا دیات این معنی مسلم می گردد که دین اسلام- چنانچه برخی افراد ساده اندیش و حتی برخی از علمای دین تحت تاثیر القائنات استعمارگران و ایادی آنان پنداشته اند- دینی نیست که فقط منحصر به اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد و به مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان بی توجه باشد، بلکه اسلام نظام فراگیری است که همه نیازمندیهای انسان در معاش و معاش را در بر می گیرد. و از ابتدای پیدایش تا آخرین مراحل زندگی برای شئون فردی و اجتماعی و آنچه بایسته و سزاوار است که انسان در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۸

رابطه خود با خدا، حکومت، خانواده، امت اسلام و امتهای غیر مسلمان و ... دستور و برنامه دارد.

اسلام بحسب محتوی، دینی است کامل، قوی و غنی، متکی به وحی الهی و قابل انطباق بر همه مکانها و زمانها، و برای پیروان خویش همواره استقلال و

آزادی و ترقی و تکامل در همه زمینه ها را به ارمغان می آورد. اسلام صرف قانون گذاری و تشریح نیست بلکه احکام و مقررات آن بر پایه حکومت صالح که قوانین عادلانه آن را در جامعه به اجرا بگذارد تشریح شده و در یک جمله می توان گفت اسلام دین و سیاست و تشریح و حکومت است که پیش از این مباحث آن به تفصیل از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

جهت دوم: در حقیقت حاکم اصلی خداست

پیش از این در ابتدای باب ششم [جلد سوم فارسی] یادآور شدیم که هدف از حکومت اسلامی سلطه بر مسلمانان و کشور و شهرهای آنان به هر شکل که حاکم بخواهد و خواسته های شخصی او اقتضا کند- چنانچه شیوه حکومت پادشاهان مستبد اینگونه است- نیست، بلکه هدف از حکومت اسلامی اجرای مقررات و حدود اسلام و اداره شئون جامعه بر اساس دستوراتی است که خداوند تشریح نموده، و در زمینه های مختلف زندگی، از عبادت و سیاست و اقتصاد گرفته تا آداب و احکام، بر پیامبر خویش نازل فرموده است.

پس در حقیقت حاکم اصلی همان خداوند تبارک و تعالی- که مالک بلاد و عباد است و سود و زیان مردم را کاملاً می داند- می باشد، و پیامبر اکرم (ص) نیز مبلّغ احکام خداوند و مجری آن است. بعد از آن حضرت نیز جانشینان وی، ائمه طاهرين عليهم السلام و خلفای صالح در همه اعصار تا روز قیامت این مسئولیت را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۰۹

بعهد دارند؛ پس برنامه های اسلام و حکومتی که آنها را به اجرا بگذارد در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست.

جهت سوم: اسلام دینی فراگیر، جهانی، و همیشگی.

[آیات و روایات]

دین اسلام- چنانچه در نوشته های برخی از دشمنان و معاندان اسلام آمده است- دینی مخصوص به جزیره العرب و یا نژاد عرب نیست. بلکه اسلام دینی است جهانی که توسط پیامبر اکرم (ص) برای همه جهانیان تا روز قیامت نازل شده است. این دین، خاتم ادیان و پیامبر اکرم (ص) خاتم النبیین است و تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. چنانچه آیات قرآن کریم و روایات متواتر بر این حقیقت صراحت دارد که نمونه هایی از آنها را یادآور می شویم:

خداوند تبارک

و تعالی می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱) ما ترا نفرستادیم مگر برای همه مردم، بشارت دهنده و بیم دهنده، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

۲- و نیز می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا، الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمَمِيِّ الَّذِي يَأْتِيكُمْ بِالْحَقِّ وَالْحَقِّ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ، وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۲) ای مردم، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، خدائی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، نیست خدائی بغیر او، زنده می کند و می میراند، پس بخدا و پیامبر او- پیامبر امی که به خدا و کلمات وی ایمان آورده

(۱) سباء (۳۴) / ۲۸.

(۲) اعراف (۷) / ۱۵۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۰

- ایمان بیاورید و او را پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.»

۳- و می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» * (۱) اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا وی را بر همه ادیان پیروز گرداند اگر چه مشرکان را ناخوش آید.»

۴- و می فرماید:

«وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ فِي الْمَأْرُضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۲) خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند وعده داده است که آنان را در زمین حکومت بخشد، آنگونه که پیشینیان آنان را نیز

حکومت بخشید. و نیز وعده فرموده که آئینی که خود برای آنان برگزیده است را به حاکمیت رساند، و پس از ترسی که بر آنان مستولی شده آرامش و ایمنی به آنان بخشد. در چنین شرائطی آنان فقط مرا می پرستند و به من هیچ شرک نمی ورزند، و کسی که پس از این کفر بورزد از فاسقان است.»

۵- و می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (۳) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده خدا و پایان بخش پیامبران است خداوند بهمه چیز دانا است.»

۶- در مجمع البیان در تفسیر سوره جمعه ذیل آیه شریفه

(۱) توبه (۹) / ۳۳.

(۲) نور (۲۴) / ۵۵.

(۳) احزاب (۳۳) / ۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۱

«وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ - و دیگرانی از آنان که به آنان پیوستند» آمده است:

برخی گفته اند این «دیگران» عجم ها و کسانی هستند که به لغت عرب تکلم نمی کنند، زیرا پیامبر (ص) برای مردمان عصر خویش و همه کسانی که پس از آن می آیند از عرب و عجم مبعوث شده است.

این مطلب از فرزند عمرو سعید بن جبیر نیز نقل شده است و روایتی به همین مضمون از امام جعفر صادق (ع) رسیده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود، یکی از اصحاب گفت: اینان چه کسانی هستند؟ آن حضرت دست خود را بر کتف سلمان گذاشت و فرمود: اگر علم در ثریا باشد مردانی از اینان بدان دست خواهند یافت.» (۱)

۷- باز در همان کتاب در تفسیر سوره احزاب آمده

است:

در حدیث صحیح از جابر بن عبد الله از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

مثل من در میان انبیاء همانند کسی است که خانه ای را بنا کرده و بسیار زیبا آن را بکمال رسانده و فقط جای یک خشت در آن خالی است، هر کس در آن خانه وارد می شود و به آن نگاه می کند می گوید چقدر زیباست فقط جای این یک خشت (آجر) خالی است، آن حضرت (ص) فرمود: من جایگاه این خشت هستم که با آمدن من رسالت پایان پذیرفت.

این روایت را مسلم و بخاری نیز در کتابهای صحیح خود آورده اند. «۲»

۸- در نهج البلاغه آمده است:

بدانید که این اسلام دین خداست که خداوند آن را برای خویش برگزیده است ...

آنگاه رشته آن را ناگستنی، حلقه های آن را ناگشودنی، پایه آن را ویران ناشدنی،

(۱) مجمع البیان ۵ / ۲۸۴.

(۲) مجمع البیان ۴ / ۳۶۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۲

ستونهای آن را زوال ناپذیر، درخت آن را پابرجا، مدت آن را پایدار، جویبارهای آن را پایان ناپذیر و شاخه های آن را شکست ناپذیر قرار داده است. «۱»

درباره در پایان بخش بودن دین اسلام و اینکه حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام آن حرام است تا روز قیامت، روایات بسیار زیاد است که در کتب فریقین - شیعه و سنت - می توان بدان دست یافت، و در اینجا به ذکر یک نمونه از آن اکتفا می کنیم:

۹- در صحیح زراره آمده است که گفت: از امام صادق (ع) در ارتباط با حلال و حرام پرسش کردم فرمود:

حلال محمد برای همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام وی برای همیشه حرام است تا روز قیامت. جز آن

دین دیگری نیست و شریعت دیگری به غیر آن نمی آید. «۲»

[نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان]

در تأیید آنچه گفته شد، در این قسمت برخی از نامه های پیامبر (ص) به پادشاهان غیر عرب که در خارج از جزیره العرب بودند را بر اساس آنچه محدثان و مورخان نگاهشته اند بعنوان تیمن و تبرک یادآور می شویم، و متذکر می گردیم که این نامه ها از کتاب الوثائق السیاسه «۳» آورده شده و اگر کسی خواهان تفصیل و

(۱) ثم ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه ... ثم جعله لا- انفصام لعروته، و لا فك لحلقته، و لا انهدام لاساسه، و لا زوال لدعائمه، و لا انقلاع لشجرتة، و لا انقطاع لمدته، و لا عفاء لشرائعه، و لا جدّ لفروعه. نهج البلاغه، فيض / ۶۳۸، لح / ۳۱۳، خطبه ۱۹۸.

(۲) حلال محمد حلال ابداء الى يوم القيامة و حرامه حرام ابداء الى يوم القيامة لا يكون غيره و لا يجي غير ه. كافي / ۱ / ۵۸، كتاب فضل علم، باب بدعتها، حديث ۱۹.

(۳) این کتاب مشتمل بر عهدنامه های پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین است که توسط محمد حمید

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۳

اطلاع از منابع نقل و اسناد آن است، به کتاب مذکور و سایر کتابهایی که در این موضوع تألیف شده مراجعه نماید.

۱- نامه آن حضرت به نجاشی پادشاه حبشه:

بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد رسول الله به نجاشی: الاصحم (سیاه مایل به زردی- اشاره به رنگ نژاد نجاشی است) پادشاه حبشه.

اسلام بیاور، که من برای تو خداوند، (همان خدائی که جز او خدائی نیست) خداوند ملک قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن «۱» را معرفی و تقدیس می کنم، و شهادت می دهم که عیسی بن

مریم روح خدا و کلمه اوست که به مریم بتول پاک پاکدامن القا نمود و او به عیسی بن مریم آبستن گردید، پس خداوند او را از روح و دمیدن خود آفرید چنانچه آدم را بدست خویش و از دمیدن خود آفرید.

و من تو را بسوی خداوند یکتای بی شریک و پایداری بر اطاعت از دستورات وی فرا می خوانم و از تو می خواهم که از من پیروی کنی و به آنچه بر من فرود آمده ایمان بیاوری که من پیامبر خدا هستم.

و اکنون من پسر عمویم جعفر و تعدادی از مسلمانان که با او هستند را نزد تو فرستادم، پس چون به نزد تو رسیدند از آنان پذیرایی کن و فخرفروشی را فروگذار، که من، تو و سپاهیان را به خداوند دعوت می کنم. اکنون من رسالت خود را ابلاغ و خیرخواهی خود را ابراز نمودم، خیرخواهیم را بپذیر، و درود بر کسی که راه هدایت را پذیرفت.

این نامه در روایت دیگری که با مهر پیامبر (ص) مهر شده است اینگونه آمده است:

- الله گردآوری شده و در سال ۱۴۰۳ ه. ق. در بیروت بچاپ رسیده است.

(۱) اینها اسامی و صفات خداوند متعال است که هر یک بیانگر مفهوم ویژه است که در جایگاه خود به آن پرداخته شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرستاده خدا به نجاشی، بزرگ حبشه، درود بر کسی که راه هدایت را برگزیند،

اما بعد، من یکتا خدائی را که خدائی جز او نیست، خداوند ملک قدوس سلام مؤمن مهیمن را برای تو معرفی و تقدیس میکنم و شهادت میدهم که عیسی بن مریم روح

خدا و کلمه اوست که به مریم بتول پاک پاکدامن القا فرمود، و او از روح و نفخه الهی به عیسی بن مریم باردار شد، چنانچه خداوند آدم را با دست خویش آفرید.

و من ترا به خداوند یگانه که شریکی برای او نیست و بر اطاعت از دستورات او دعوت می کنم، و از تو می خواهم که از من پیروی کنی و به آنچه بر من فرود آمده ایمان بیاوری، زیرا من پیامبر خدا هستم، و ترا و سپاهیانت را به خداوند - عزّ و جلّ - فرا می خوانم، اکنون من رسالت خود را ابلاغ و خیرخواهی خود را ابراز نمودم، خیرخواهیم را بپذیر، و سلام بر کسی که راه هدایت را برگزیند.

محمد رسول الله «۱»

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى النجاشي: الاصحح ملك الحبشه،

سَلِّمُ اَنْتَ، فَاِنِّي اَحْمَدُ اِلَيْكَ اَللّٰهُ (الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ)، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ، وَ اَشْهَدُ اَنْ عَيْسَى بِنَ مَرْيَمَ رُوحَ اَللّٰهِ وَ كَلِمَتَهُ، الْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ الْبَتُولِ الطَّيِّبَةِ الْحَصِينَةِ، فَحَمَلَتْ بَعِيْسَى، فَخَلَقَهُ اَللّٰهُ مِنْ رُوحِهِ وَ نَفَخَهُ كَمَا خَلَقَ اَدَمَ بِيَدِهِ وَ نَفَخَهُ.

و اِنِّي اَدْعُوْكَ اِلَى اَللّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ، وَ الْمَوَالِاهِ عَلٰى طَاعَتِهِ، وَ اِنْ تَتَّبَعْنِيْ وَ تُوْمِنُ بِالَّذِيْ جَاءَنِيْ، فَاِنِّيْ رَسُوْلُ اَللّٰهِ.

وَ قَدْ بَعَثْتُ اِلَيْكَ ابْنَ عَمِّيْ جَعْفَرًا وَ نَفَرًا مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ، فَاِذَا جَاءَكَ فَاقْرَأْهُمْ وَدَعْ التَّجْبِرَ، فَاِنِّيْ اَدْعُوْكَ وَ جُنُوْدَكَ اِلَى اَللّٰهِ، فَقَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ، فَاقْبَلُوْا نَصْحِيْ، وَ السَّلَامُ عَلٰى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى.

وَ فِى رِوَايَةٍ اٰخَرٰى لِهٰذَا الْكِتَابِ وَجَدْتُ بِخَاتَمِ النَّبِيِّ (ص) هَكَذَا:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۵

۲- نامه دیگری از آن حضرت (ص) به نجاشی:

بسم الله الرحمن الرحيم،

این نامه

ایست از محمد پیامبر به نجاشی اصحم، بزرگ حبشه،

سلام بر کسی که هدایت را برگزیند، و به خدا و رسول او ایمان بیاورد و شهادت دهد که جز خداوند یکتای بی شریک خدایی نیست و همسر و فرزندی نگرفته، و گواهی دهد که محمد، بنده و فرستاده اوست.

و من تو را به دین اسلام دعوت می کنم، زیرا من فرستاده خدا هستم، اسلام بیاور تا در امان باشی و «ای اهل کتاب به کلمه ای که بین ما و شما مشترک است گرد آئید: اینکه جز خدا را نپرستیم و به وی هیچ شرک نوزیم، و برخی از ما برخی دیگر را ارباب خود نگیریم، پس اگر پشت کردند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم» و اگر تو این دعوت را نپذیرفتی گناه نصرانیهای قوم تو بعده توست. «۱»

- بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى النجاشي عظيم الحبشه

سلم على من اتبع الهدى.

اما بعد، فانی احمد اليك الله الذي لا اله الا هو، الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن. و اشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمته، القاها الى مريم البتول الطيبه الحصيئه، فحملت بعيسى من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده.

و انى ادعوك الى الله وحده لا- شريك له، و الموالاه على طاعته، و ان تتبعنى و توقن بالذى جاءنى، فانى رسول الله. و انى ادعوك و جنودك الى الله- عزّ و جلّ- و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتى، و السلام على من اتبع الهدى. محمد رسول الله.

الوثائق السياسه / ۱۰۰-۱۰۳، شماره ۲۱.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبى الى النجاشي الاصحم عظيم الحبشه،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۶

شاید آن

حضرت (ص) برای وی دو نامه در دو زمان متفاوت نوشته است.

۳- نامه آن حضرت (ص) به هرقل [مغرب «هراکلیوس»] پادشاه روم:

بسم الله الرحمن الرحيم،

از محمد بنده و فرستاده خدا به هرقل، بزرگ روم، سلام بر کسی که راه هدایت را پیروی کند،

من تو را به دین اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا سلامت یابی، و اسلام بیاور تا خداوند دو بار به تو پاداش دهد، پس اگر نپذیرفتی گناه «اریسین» (مسیحیان) به عهده توست و «و ای اهل کتاب بیائید تا بر کلمه ای که بین ما و شما مشترک است گرد آییم: اینکه جز خدای را نپرستیم و چیزی را شریک خدا نسازیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند پروردگار خود نگیرد، پس اگر نپذیرفتند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم». (۱)

- سلام علی من اتبع الهدی، و آمن بالله و رسوله، و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، لم يتخذ صاحبه و لا ولدا، و ان محمدا عبده و رسوله.

و ادعوك بدعايه الاسلام، فانی انا رسوله فاسلم تسلم و «یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم: الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا، و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» فان ابیت فعلیک اثم النصاری من قومک. «الوثائق السياسیه / ۱۰۳، شماره ۲۲.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد عبد الله و رسوله الی هرقل عظیم الروم،

سلام علی من اتبع الهدی،

اما بعد، فانی ادعوك بدعايه الاسلام، اسلم تسلم، و اسلم یؤتک الله اجرک مرتین، فان تولیت فعلیک اثم الاریسین. و «یا اهل الكتاب تعالوا الی

کلمه سواء بيننا و بينکم: الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا، و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» الوثائق السياسيه / ۱۰۹، شماره ۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۷

۴- نامه دیگری از آن حضرت (ص) به قیصر روم:

از محمد رسول خدا به صاحب روم:

من ترا به اسلام دعوت می کنم، اگر پذیرفتی، برای توست آنچه برای مسلمانان است و علیه توست آنچه علیه آنانست. پس اگر در اسلام داخل نشدی، جزیه پرداز، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «با اهل کتاب، آنان که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را خدا و رسول وی حرام شمرده، حرام نمی شمردند و به دین حق گردن نمی نهند، بجنگید تا بدست خویش با خواری جزیه پردازند، و اگر اسلام نمی آوری همانا مانع اسلام آوردن یا جزیه دادن مردم کشاورز خود نشو.» (۱)

۵- در نامه آن حضرت (ص) به «مقوقس» بزرگ قبط آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم،

از محمد بنده و فرستاده خدا به مقوقس، بزرگ قبط،

سلام بر کسی که هدایت را پیروی کند، اما بعد: من تو را به دین اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا در سلامت باشی و خدا پاداش تو را در دو جایگاه عطا کند، پس اگر نپذیرفتی گناه قبطیان بر توست. خدا فرموده است: به آنان بگو:

«ای اهل کتاب بیائید تا بر کلمه ای که بین ما و شما مشترک است گرد آییم:

اینکه جز خدای را نپرستیم، و چیزی را شریک وی ندانیم، و اینکه برخی از ما

(۱) من محمد رسول الله الی صاحب الروم.

انی ادعوك الی الاسلام، فان اسلمت فلک

ما للمسلمين و عليك ما عليهم، فان لم تدخل في الاسلام فاعط الجزية، فان الله - بتارك و تعالى - يقول: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ.» و الا فلا تحل بين الفلاحين و بين الاسلام ان يدخلوا فيه، او يعطوا الجزية» الوثائق السياسيه / ١١٠، شماره ٢٧.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٢١٨

برخی دیگر را پروردگار خود نگیرد، پس اگر نپذیرفتند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم» (١)

٦- نامه دیگری از آن حضرت (ص) به «مقوقس» اینگونه روایت شده:

از محمد فرستاده خدا به صاحب مصر و اسکندریه

اما بعد: همانا خداوند مرا بعنوان پیامبر فرستاد و قرآن بر من فرود آورد، و مرا به پوزش پذیری و انذار و جنگ با کفار تا آنگاه که آنها، و مردم به دین من درآیند، دستور فرمود. و اکنون تو را به اقرار به یگانگی خداوند دعوت می کنم، اگر انجام دادی سعادت مند شده ای و اگر انکار کردی راه شقاوت را برگزیده ای، و السلام. (٢)

٧- نامه آن حضرت (ص) به ابرویز (خسر و پرویز) پادشاه فارس:

بسم الله الرحمن الرحيم،

از محمد رسول خدا به کسری، بزرگ فارس،

سلام بر کسی که هدایت را پیروی کند، و به خدا و رسول وی ایمان بیاورد، و

(١) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد عبد الله و رسوله الى المقوقس عظيم القبط،

سلام على من اتبع الهدى،

اما بعد، فانی ادعوك بدعايه الاسلام، اسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فعليک اثم القبط: «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بيننا و

بینکم: الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون.» الوثائق السياسية/ ۱۳۵، شماره ۴۹.

(۲) من محمد رسول الله الى صاحب مصر و الاسكندريه:

اما بعد، فان الله - تعالى - ارسلني رسولا و انزل علي قرآنا، و امرني بالاعذار و الانذار و مقاتله الكفار حتى يدينوا بديني، و يدخل الناس في ملتي، و قد دعوتك الى الاقرار بوحدانية الله - تعالى - فان فعلت سعادت و ان ابيت شقيت، و السلام» الوثائق السياسية/ ۱۳۸، شماره ۵۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۱۹

شهادت دهد که او خداوند یکتاست و شریکی برای او نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

من تو را به دین خداوند فرا می خوانم، زیرا من پیام آور خدا بر تمام مردم هستم تا همه زندگان را انذار نموده و حجت را بر کفار اقامه نمایم، پس اسلام بیاور تا سلامت یابی، اگر روی بگردانی گناه مجوس بر عهده توست. «۱»

۸- نامه دیگری از آن حضرت به کسری:

از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ فارس، اگر اسلام بیاوری بسلامت خواهی بود، پس هر کس که شهادت ما را بگوید و رو به قبله ما بیاورد و ذبیحه ما را بخورد در امان خدا و رسول اوست. «۲»

۹- نامه آن حضرت (ص) به هرمان کارگزار کسری [در خوزستان که پس از فتح اسلام او را به مدینه بردند]

از محمد فرستاده خدا به هرمان:

من تو را به اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا سلامت یابی. «۳»

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى کسری عظیم فارس

سلام علی من اتبع الهدی، و آمن بالله

و رسوله، و شهد ان لا اله الا اله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله.

و ادعوك بدعاء الله فاني رسول الله الى الناس كافة فانذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين، فاسلم تسلم، فان ابیت فان اثم المجوس عليك» الوثائق السياسيه / ۱۴۰، شماره ۵۳،

(۲) من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس، ان اسلم تسلم، من شهد شهادتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا فله ذمه الله و ذمه رسوله.» الوثائق السياسيه / ۱۴۳، شماره ۵۳.

(۳) من محمد رسول الله (ص) الى الهرمزان:

اني ادعوك الى الاسلام اسلم تسلم» الوثائق السياسيه / ۱۴۴، شماره ۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۰

و مکاتبات دیگری در این زمینه که می توان به کتب مربوطه مراجعه نمود، و پیش از این در بحث قوه مجریه [جلد سوم فارسی] به نقل از کتانی، اسامی کسانی که از سوی آن حضرت (ص) برای رساندن این نامه ها فرستاده شدند را یادآور شدیم.

جهت چهارم: دعوت اسلام به حق و عدالت:

خداوند تبارک و تعالی فطرت حضرت آدم و ذریه وی را بر اساس حق و عدل قرار داد و در وجود آنان عقل را به ودیعه نهاد که آن نیز به خوبی این دو حکم می کند، اما نفس اماره بالسوء و شیاطین جن و انس همواره بر انحراف انسان از این فطرت پاک پافشاری می کنند، بهمین جهت انسانها به عقول جداگانه نیازمند بودند که خداوند پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد تا فطرت پاک انسانها را به آنان یادآور شوند و گنجینه های خرد آنان را شکوفا سازند: [در این رابطه به آیات ذیل توجه فرمائید:]

۱- خداوند- متعال- می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا

مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ «۱» ما فرستادگان خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم به قسط قیام کنند.

۲- و می فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «۲» همانا خداوند به عدل و احسان و رسیدگی به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشاء و منکر و تجاوز بازمی دارد، و شما را پند می دهد شاید پند پذیرید.

(۱) حدید (۵۷) / ۲۵.

(۲) نحل (۱۶) / ۹۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۱

۳- و میفرماید: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ «۱» بگو پروردگارم به قسط فرمان داده است.

۴- در آیه ای دیگر خداوند متعال پیامبر (ص) را به دعوت به حق و تبلیغ آن فرمان می دهد و می فرماید: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمِوْظِعِ الْحَسَنِ وَ جادلهم بما آتی هی احسن، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ «۲» با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و به نیکوترین شکل با آنان مجادله کن همانا خدای تو داناتر است به آنکه از راه وی منحرف گردید و آنکه بدان هدایت یافت.

در این آیه شریفه سه درجه و مرتبه برای دعوت مردم به حسب اختلاف آنان از نظر تعقل و فرمانبری ذکر شده است.

۵- و می فرماید: فَلَاذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ «۳» به همین جهت پس دعوت کن و استقامت نما همانگونه که بدان مأمور شده ای و از خواهشهای آنها پیروی مکن.

۶- و می فرماید: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ «۴» ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، ابلاغ نما، و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای و خداوند ترا از مردم در پناه می دارد.

و آن حضرت (ص) تمام شب و روز و همه توان و طاقت خویش را در دعوت امت و هدایت آنان بکار گرفت تا آنجا که می خواست جان خویش را نیز در این راه فدا کند، و فرستادگان و سفراء خویش را به سوی قبایل و پادشاهان فرستاد تا آنان را

(۱) اعراف (۷) / ۲۹.

(۲) نحل (۱۶) / ۱۲۵.

(۳) شوری (۴۲) / ۱۵.

(۴) مائده (۵) / ۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۲

به اسلام دعوت کند و چنانچه روشن است امت اسلامی نیز در دعوت و گسترش عدل و اقامه معروف از آن حضرت پیروی نمودند.

۷- در قرآن کریم آمده است: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۱» بگو این راه من است، من و کسانی که از من پیروی کردند بخدا دعوت می کنیم از روی بصیرت، و منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

و آیات و روایات از طرق فریقین در وجوب دعوت به حق و ارشاد افراد نادان و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه حق و عدل بسیار زیاد و فراتر از شمارش است.

پیش از این نیز در بحث قضا آیات و روایات بسیار که دلالت بر اهتمام اسلام به قسط و عدل و اقامه حق داشت را یادآور شدیم.

پس برای هیچ مسلمانی جایز نیست که

در مقابل طاغیان و ستمگران سکوت کند، بلکه جهادی که عقل و شرع بر ضرورت آن تأکید دارند چیزی جز دفاع از حق و عدالت نیست چنانچه بحث تفصیلی آن در فصل جهاد [جلد اول فارسی] گذشت.

پس آیه شریفه «وَمَا لَكُمْ لِمَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^(۲) شما را چه می شود که در راه خدا و در راه مردان و زنان و فرزندان مستضعف که می گویند: پروردگارا ما را از این کشوری که مردمش ستمکارند رهایی بخش و از جانب خویش برای ما رهبری پدید آور و از جانب خویش برای ما یاوری قرار ده» مشعر است بر اینکه لزوم قتال در راه گسترش توحید و دفاع از مستضعفین امری است که عقل و فطرت بر ضرورت آن

(۱) یوسف (۱۲) / ۱۰۸.

(۲) نساء (۴) / ۷۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۳

حکم می کند، و خداوند سبحان هم بر ترک آن، آنان را مورد توبیخ قرار داده است.

از سوی دیگر بر بسیاری از مردم خواهشهای نفسانی غالب می شود، و ستم ستم پیشگی و تجاوزگری جزء عادت و خلق و خوی آنان می گردد که برای وادار کردن آنان به حق و عدالت راهی جز شمشیر و توسل به زور باقی نمی ماند، چنانچه پیامبر خدا (ص) آنگونه که در کافی به نقل از امام صادق (ع) آمده است می فرماید:

همه نیکی ها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را جز شمشیر پابرجا نمی دارد. «۱»

و از امیر المؤمنین (ع)

روایت شده که فرمود:

خداوند جهاد را واجب فرمود، و آن را گرامی داشت و آن را یاری خود و یاری دهنده خود قرار داد، و بخدا سوگند دنیا و دین جز با آن اصلاح نمی گردد «۲».

و جهاد با کفار هم جز بعد از دعوت آنان به اسلام و التزام به دستورات آن جایز نیست، و اگر نپذیرفتند در آن صورت است که می توان با آنان به جهاد پرداخت.

در کافی به سندی که اشکالی در آن نیست از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

پیامبر خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و فرمود: ای علی هرگز با کسی جنگ مکن مگر اینکه در ابتدا او را به اسلام دعوت کنی، و به خدا سوگند اگر خداوند بوسیله تو یک نفر را هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر

(۱) الخیر کلّه فی السیف و تحت ظلّ السیف و لا یقیم الناس الا بالسیف.» وسائل ۱۱ / ۵، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۱.

(۲) ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره، و الله ما صلحت دنیا و لا دین الا به.» وسائل ۱۱ / ۹، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۱۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۴

آن طلوع و غروب می کند «۱».

و التزام به دین برای انسانها امری است اختیاری و الزامی در آن نیست و اکثر مردم نیز طبق فطرت خود در صورتی که دین صحیح به آنها ارائه شود طالب و علاقه مند به دین هستند، ولی اگر قدرتهای کافر و ستمگری- که مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود می پندارند- از ارائه دین

به مردم ممانعت کنند.

چنانچه در غالب کشورها مشاهده می گردد، در این صورت از باب لطف [برای رساندن حقایق به گوش مردم] واجب است با این قدرتهای ستمگر به جنگ برخاست و شر آنها را از سر مردم کوتاه نمود.

خداوند متعال می فرماید: $\square \square \square$ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ \square «۲» با آنان جنگ کنید تا فتنه از میان برداشته شود و همه دین برای خدا گردد.

و از پیامبر خدا (ص) روایت است که فرمود:

من مأمور هستم با مردم بجنگم تا بگویند: لا اله الا الله. آنگاه که آن را گفتند، از طرف من جان و مالشان محترم خواهد بود مگر بحق، و حساب آنان با خداوند - عز و جل - است «۳».

خلاصه کلام اینکه: جهاد در اسلام برای دفاع از توحید - که حق خداوند بر بندگان خویش است - و دفاع از حقوق مستضعفین است نه برای سلطه بر کشورها و سایر بندگان خداوند که این شیوه استعمارگران و مفسدین است.

(۱) بعثنی رسول الله (ص) الی الیمن فقال: یا علی، لا تقاتلن احدا حتی تدعوه الی الاسلام، و ایم الله لان یهدی الله - عز و جل - علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت ...» و سائل ۱۱ / ۳۰، ابواب جهاد عدو، باب ۱۰، حدیث ۱.

(۲) انفال (۸) / ۳۹.

(۳) امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها منعوا منی دمائهم و اموالهم الا بحقها، و حسابهم علی الله - عز و جل - «سنن ابی داود ۲ / ۴۱، کتاب جهاد، باب علی ما یقاتل المشرکون.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۵

از امام باقر (ع) در بیان حدود جهاد آمده

است:

نخستین حد آن دعوت به اطاعت خداوند از اطاعت بندگان و به عبادت خداوند از عبادت بندگان، و به ولایت خداوند از ولایت بندگان است ... و جهاد برای اطاعت بنده ای از بنده دیگری نظیر خود وی نیست «۱».

در هر صورت آنچه بر امت اسلامی با همه فرقه های مختلف آن واجب است اینست که خط ترسیمی از سوی پیامبر اکرم (ص) را ادامه دهند و اهداف بلند و ارزشمند او را پیگیری کنند و همه نیرو و امکانات جسمی، مالی، سیاسی و فرهنگی خود را در گسترش توحید و عدالت و رفع ظلم و فساد بکار گیرند، و با تمام امکانات تلاش کنند تا زمینه اجرای دستورات اسلام را فراهم آورند و مجاهدین فی سبیل الله و مدافعین از حقوق محرومان را در همه کشورهای اسلامی از دور و نزدیک یاری رسانند، اگر چه در رنگ و پوست و زبان و کشور با هم متفاوت باشند، زیرا مسلمانان همه یک امت هستند و این فرقه های مادی ظاهری بین آنان جدائی نمی اندازد، چنانچه بحث آن در محور بعد خواهد آمد «۲».

جهت پنجم: امت واحده بودن مسلمانان و عدم برتری هر یک از آنان بر دیگری جز به تقوی:

اشاره

عناصری که مفهوم یک امت با آن تحقق خارجی می یابد اشتراک در سرزمین، قومیت، زبان، رنگ، منافع و مصالح مشترک و فکر و عقیده است، که بی تردید

(۱) و اول ذلک الدعاء الی طاعه الله من طاعه العباد، و الی عباده الله من عباده العباد، و الی ولایه الله من ولایه العباد ... و لیس الدعاء من طاعه عبد الی طاعه عبد مثله. «وسائل ۷/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۸.

(۲) در اینکه جهاد ابتدایی در اسلام نیز خود یک جهاد دفاعی است

و در واقع دفاع از فطرت و حقیقت است، مطالبی در جلدهای پیشین آمده بود که در این بحث نیز قابل استفاده است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۶

همه اینها در ایجاد یک نوع رابطه بین افراد و چگونگی زندگی و تربیت آنان تاثیر بسزایی دارد، زیرا انسان از شئون مادی زندگی و خواص و آثار آن خواه ناخواه برکنار نیست.

ولی برای هر کس روشن است که انسانیت انسان و کرامت وی به بدن و مزاج و قوای مادی او نیست، بلکه به عقل و فکر و نظریات اوست، و آنچه بر قلب و روح او نیز حاکم است همان فکر و ایمان اوست که از همه چیز برای وی ارزشمندتر است بطوری که حاضر است در راه آن جان خود را نیز از دست بدهد.

اگر فرض کنیم افرادی در یک کشوری بدنیا آمده اند و در همه جهات مادی با هم مشترک هستند ولی فکر و عقیده آنها با یکدیگر متفاوت باشد مشاهده می کنیم که هر روز با یکدیگر جنگ و درگیری و مشاجره دارند و بین آنان الفت و محبت ایجاد نمی شود.

ولی برعکس اگر ما دو انسان را در نظر بگیریم که از دو کشور هستند و از نظر ویژگیهای مادی یکسان کاملاً با هم متفاوتند ولی دارای ویژگیهای روحی و فکر و عقیده می باشند مشاهده می کنیم که در کمال صمیمیت یکدیگر را دوست دارند، گویا هر دو یک روح واحد در دو جسد می باشند. و اصولاً برای انسان از سایر حیوانات امتیازی جز به روح و فکر و عقاید او نیست.

پس آنچه وحدت اساسی بین انسانها بوجود می آورد و می تواند وحدت

واقعی آنان را تضمین کند، همان وحدت فکری و ایمانی آنان است نه وحدت در وطن و نژاد.

بهمین جهت مشاهده می کنیم که اسلام بین مسلمانان وحدت اسلامی برقرار می کند و آنان را بعنوان اینکه مؤمن هستند برادر یکدیگر قلمداد می نماید، و برای امتیازات مادی از قبیل جنسیت، زبان و رنگ در برابر ارزشهای روحی و فضایل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۷

ایمانی و تقوی ارزشی قائل نمی شود «۱».

[در این ارتباط به آیات و روایات ذیل توجه فرمائید:]

۱- خداوند متعال می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ «۲» ای مردم ما شما را از یک نر و ماده پدید آوردیم و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شماست.

۲- و می فرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ «۳» مؤمنان با یکدیگر برادرند.

۳- و می فرماید: فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ «۴» پس اگر توبه کردند و نماز پیداشته و زکات پرداختند، برادران شما در دین هستند.

۴- و می فرماید: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ «۵» همانا این امت شماست امت واحده و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستید.

۵- و می فرماید: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ «۶» همانا این امت شماست، امت واحده و من پروردگار شما هستم، پس از من پروا داشته باشید.

بنابراین که امت در این دو آیه شریفه به معنی جماعت باشد نه به معنی دین

(۱) اسلام دینی است جهانی برای همه مردم و همه مسلمانان یک امت هستند در برابر کفر جهانی و این

کشورها و مرزها یک چیزهای اعتباری است و لذا باید از حق و حقیقت دفاع کرد، از اسلام و توحید دفاع کرد، اگر در مواردی یک عده معدود مانع از رسیدن احکام خدا به مردم و باعث پیشگیری از اجرای احکام الهی شدند باید با آنها مقابله کرد، اگر انسانها در افکار و عقاید با هم پیوند داشته باشند این ارتباط به مراتب قوی تر از ارتباطهای ظاهری است. الف-م، جلسه ۱۶۷ درس.

(۲) حجرات (۴۹)/۱۳.

(۳) حجرات (۴۹)/۱۰.

(۴) توبه (۹)/۱۱.

(۵) انبیاء (۲۱)/۹۲.

(۶) مؤمنین (۲۳)/۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۸

و ملت چنانچه برخی گفته اند «۱».

پس همه مسلمانان یک امت هستند، پروردگارشان یکی، دینشان یکی، پیامبرشان یکی، کتابشان یکی است، و هیچ امتیازی برای هیچ یک از آنان مگر بخاطر تقوی و تسلیم در برابر اوامر خداوند نیست، اوامری که عمل بآنها موجب کمال روح و ترقی و کرامت و شرافت انسان می باشد.

۶- از پیامبر خدا (ص) منقول است که فرمود:

همانا پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است، آگاه باشید که فضیلتی برای عرب بر عجم و عجم بر عرب و سیاه بر قرمز و قرمز بر سیاه نیست مگر بر پایه تقوی «۲».

(۱) البته اگر به معنی دین و ملت هم باشد به این معنی [جماعت] هم به التزام دلالت دارد. الف-م، جلسه ۱۶۷ درس.

(۲) آیها الناس، الا- ان ربکم واحد، و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا عجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود الا بالتقوی. تفسیر قرطبی ۱۶/۳۴۲، ذیل آیه شریفه ۱۳ از سوره

حجرات.

ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم مضمون این روایت را درج کردیم در آن زمان من با استناد به همین حدیث تفسیر قرطبی این مضمون را برای درج در قانون اساسی پیشنهاد دادم. الف- م، جلسه ۱۶۷ درس. متذکر میگردم که حضرت استاد مد ظله ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی را بعهدہ داشتند و مضمون ذکر شده در اصل نوزدهم و بیستم و یکصد و دوازدهم قانون اساسی بدین شکل آمده است:

اصل نوزدهم: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل بیستم: همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل یکصد و دوازدهم: رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۲۹

۷- باز از آن حضرت منقول است که در حجه الوداع فرمود:

ای مردم همانا پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است، همه شما از آدم و آدم از خاک است. همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شماست. و برای عرب بر عجم فضیلتی نیست مگر با تقوا، هان آیا من رساندم؟ گفتند:

بلی، فرمود: پس حاضران به غائبان برسانند «۱».

۸- از امام باقر (ع) منقول است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) روز فتح مکه بر منبر تشریف برده و فرمودند: ای مردم همانا خداوند در میان شما تکبر جاهلیت و تفاخر به پدران را از میان برد. همانا شما از آدم (ع) هستید و آدم از

خاک است، همانا بهترین بندگان کسی است که پروای الهی داشته باشد. عرب بودن در حکم پدر نیست [که انسان بآن تفاخر کند] بلکه این تنها زبانی است که با آن سخن گفته می شود. پس کسی که بخاطر عرب بودن از کارهای نیک خویش بکاهد حسب و نسب بر وی چیزی را نمی افزاید. همانا هر خونی که در جاهلیت ریخته شده و هر کینه ای که وجود داشته از هم اکنون تا روز قیامت در زیر گامهای من است «۲».

۹- از سخنرانی آن حضرت در مسجد خیف نقل شده که فرمود:

- مساوی هستند. (مقرر)

(۱) أیها الناس، ان ربکم واحد، و ان اباکم واحد، کلکم لآدم، و آدم من تراب «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی، الا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب. «تحف العقول/ ۳۴».

(۲) صعد رسول الله (ص) المنبر یوم فتح مکة فقال: أیها الناس ان الله قد اذهب عنکم نخوة الجاهلیه و تفاخرها بآبائها. الا انکم من آدم (ع) و آدم من طین، الا ان خیر عباد الله عبد اتقاه. ان العربیه لیست باب والد، و لکنها لسان ناطق، فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه. الا ان کل دم کان فی الجاهلیه او احنه- و الاحنه: الشحناء- فهی تحت قدمی هذه الی یوم القیامه. «کافی ۸/ ۲۴۶، (روضه) حدیث ۳۴۲».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۰

مسلمانان با یکدیگر برادرند، ارزش خونهایشان برابر هم است و کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهد می گیرد «۱».

۱۰- در روایت دیگری از آن حضرت (ص) آمده است:

مؤمنان خونهایشان در سطح هم است، و آنان در برابر دیگران یکپارچه

و یک دست اند، و کوچکترین آنان ذمه دیگران را به عهده می گیرد «۲».

۱۱- باز از آن حضرت (ص) در حجه الوداع روایت شده است:

ای مردم سخن مرا بشنوید و به گوش جان بسپارید، بدانید که هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است و مسلمانان با هم برادرند و برای هیچ کس چیزی از برادرش روا نیست مگر آنچه را که با رضا و رغبت خود به وی داده است، پس هرگز به جمع خودتان ستم روا مدارید، بار خدایا آیا من ابلاغ کردم؟ «۳».

۱۲- باز از آن حضرت (ص) روایت است:

همانا خداوند متعال اسلام را دین خود و کلمه اخلاص را زینت آن قرار داده است، پس کسی که رو به قبله ما بیاورد و شهادت ما را گواهی دهد و ذبیحه ما را حلال بشمرد، او مسلمان است برای اوست آنچه برای ما است و علیه اوست

(۱) المسلمون اخوه، تکافی دمائهم و یسعی بدمتهم ادناهم. کافی ۱/۴۰۳، کتاب الحججه، باب ما امر النبی بالنصیحه لائمہ المسلمین، حدیث ۱.

(۲) المؤمنون اخوه تکافی دمائهم، و هم ید علی من سواهم، یسعی بدمتهم ادناهم. کافی ۱/۴۰۴، کتاب الحججه، باب ما امر النبی بالنصیحه لائمہ المسلمین، حدیث ۲. معنای به ذمه گرفتن کوچکترین آنان این است که: اگر یک فرد از مسلمانان به فرد یا گروهی از اهل کتاب یا دیگران که در حال جنگ با اسلام هستند امان و پناه داد امان او محترم است و کسی حق تعرض به وی را ندارد. (مقرر)

(۳) أیها الناس، اسمعوا قولی و اعقلوه، تعلّم ان کل مسلم اخ للمسلم، و ان المسلمین اخوه فلا یحلّ لامرئ من اخیه الا ما اعطاه

عن طيب نفس منه، فلا تظلمن انفسكم، اللهم هل بلغت؟» سیره ابن هشام ۴ / ۲۵۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۱

آنچه علیه ما است «۱».

۱۳- از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

کسی که به قبله ما روی آورد، و ذبیحه ما را بخورد و به پیامبر ما ایمان بیاورد و شهادت ما را بگوید، در دین ما داخل شده است و ما حکم قرآن و حدود اسلام را بر وی جاری می کنیم، برای هیچ کس بر دیگری برتری نیست مگر به تقوی، همانا برای پرهیزکاران نزد خداوند بهترین ثواب و نیکوترین بازگشتگاه است «۲».

۱۴- از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود:

مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و انعطافشان نسبت به هم همانند یک پیکر است که اگر در یک عضو از بدن دردی ایجاد شود سایر قسمتهای بدن نیز با شب بیداری و تب وی را همراهی می کنند «۳».

(۱) إنا لله - تعالی - جعل الاسلام دینه، و جعل کلمه الاخلاص حسنا له، فمن استقبل قبلتنا، و شهد شهادتنا، و احل ذبیحتنا فهو مسلم، له مالنا و علیه ما علينا. بحار الانوار ۶۵ / ۲۸۸ (چاپ ایران ۶۸ / ۲۸۸) کتاب ایمان و کفر، باب ۲۴، حدیث ۴۷.

(۲) من استقبل قبلتنا، و اکل ذبیحتنا، و آمن بنبينا، و شهد شهادتنا دخل فی دیننا، اجرینا علیه حکم القرآن، و حدود الاسلام، لیس لاحد علی احد فضل الا بالتقوی. الا و ان للمتقين عند الله افضل الثواب، و احسن الجزاء و المآب. بحار الانوار ۶۵ / ۲۹۲ (چاپ ایران ۶۸ / ۲۹۲)، کتاب ایمان و کفر، باب ۲۴، حدیث ۵۲.

(۳) مثل المؤمنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد،

إذا اشتكى منه شيء تدعى له سائر الجسد بالسهر والحمى، مسند احمد ۴ / ۲۷۰.

مضمون همین روایت را نیز سعدی در شعر خود آورده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۲

۱۵- در صحیحہ ابی بصیر آمده است که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

مؤمن برادر مؤمن است و همانند یک پیکر اگر در عضوی دردی ایجاد شود در سایر قسمتهای پیکر نیز اثر و ناراحتی آن مشاهده می شود، و ارواح مؤمنان از یک روح است، و روح مؤمن به روح خدا پیوسته تر است از پیوستگی نور خورشید به خورشید «۱».

۱۶- در خبر مفضل بن عمر آمده است که امام صادق (ع) می فرمود:

مؤمنان برادرند، فرزندان یک پدر و یک مادر اگر یک رگ از آنان آسیب ببیند خواب از چشم دیگران رفته می شود «۲».

۱۷- در خبر علی بن عقبه از امام صادق (ع) آمده است:

مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و راهنمای اوست، به وی خیانت نمی کند به او ستم روا نمی دارد، فریض نمی دهد، و وعده ای به او نمی دهد که خلاف آن را انجام دهد «۳».

۱۸- در روایت فضیل بن یسار آمده است که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند او را خوار نمی نماید، غیبت او را

(۱) المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد، ان اشتكى شيئاً منه وجد الم ذلک فی سائر جسده، و ارواحهما من روح واحده. و ان روح المؤمن لاشد

اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.» کافی ۱۶۶/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوه المؤمنین ... حدیث ۴.

(۲) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بنو اب و ام و اذا ضرب على رجل منهم عرق سهر له الآخرون» کافی ۱۶۵/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوه المؤمنین ... حدیث ۱.

(۳) المؤمن اخو المؤمن، عینه و دلیله، لا یخونه و لا یظلمه و لا یغشه و لا یعده عدیه فیخلفه» کافی ۱۶۶/۲، کتاب ایمان و کفر، باب إخوه المؤمنین ... حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۳

نمی کند، خیانت به او نمی کند و او را از حقوق خویش محروم نمی نماید «۱».

۱۹- در خبر حارث بن مغیره آمده است. که امام صادق (ع) فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است او چشم او و آینه او و راهنمای اوست، به وی خیانت نمی کند، فریض نمی دهد، به او ستم روا نمی دارد، به او دروغ نمی گوید و غیبتش را نمی کند «۲».

۲۰- از امام صادق منقول است:

مسلمان برادر مسلمان است. و حق مسلمان بر برادر مسلمان اینست که: سیر نخورد و برادرش گرسنه باشد، آب ننوشد و برادرش تشنه باشد، لباس نپوشد و برادرش برهنه باشد، پس چقدر عظیم است حق مسلمان بر برادر مسلمان! «۳».

۲۱- از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: پیامبر خدا (ص) می فرمود:

کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد مسلمان نیست، و کسی که بشنود فریاد مردی را که می گوید: ای مسلمانان و پاسخ او را ندهد مسلمان نیست «۴».

۲۲- در خبر ابی المعزا از امام صادق (ع) آمده است:

بر مسلمانان لازم است در ایجاد ارتباط و یاری رساندن به یکدیگر و

(۱) المسلم اخو المسلم، لا يظلمه و لا يخذله و لا يغتابه و لا يخونه و لا يحرمه» کافی ۱۶۷ / ۲، کتاب ایمان و کفر، باب إخوه المؤمنین ... حدیث ۱۱.

(۲) المسلم اخو المسلم، هو عینه و مرآته، و دلیله، و لا- یخونه و لا- یخدعه و لا- یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه» کافی ۱۶۶ / ۲، کتاب ایمان و کفر، باب إخوه المؤمنین ... حدیث ۵.

(۳) المسلم اخو المسلم و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه، و لا یروی و یعطش اخوه، و لا یکتسی و یعری اخوه، فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم.» سفینه البحار ۱ / ۱۲.

(۴) من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم، و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم.» کافی ۱۶۴ / ۲، کتاب ایمان و کفر، باب اهتمام به امور مسلمین ... حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۴

هم و همراهی با نیازمندان، و انعطاف برخی با برخی دیگر، نهایت کوشش را داشته باشند، تا اینکه مصداق فرمایش خداوند متعال باشید که فرمود: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» با یکدیگر مهربانی کنید، غمخوار کارهای کسی که از شما از دست میرود باشید، چنانچه جماعت انصار در زمان رسول خدا (ص) اینگونه بودند «۱».

و روایات بسیار زیاد دیگری که از طرق فریقین در این زمینه وارد شده است. و من سفارش می کنم که در این باب به داستانهای و نکات برجسته عملی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نقل شده مراجعه فرمائید، داستانهایی که از روح برادری و مواسات بین طبقات مختلف مسلمانان و الغاء امتیازات

مادی و نژادی که نوعاً فرزندان دنیا به آن مبتلا هستند، حکایت می‌کند.

و از این موارد است روایتی که در مورد ماجراهای زیر وارد شده است:

* داستان تزویج زینب بنت جحش توسط پیامبر اکرم (ص) برای زید بن حارثه.

* داستان تزویج ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب توسط آن حضرت (ص) برای مقداد.

* داستان خواستگاری آن حضرت «ذلفاء» دختر زیاد بن لئید- که از بزرگان انصار بود- را برای جویبر انسان سیاه پوست فقیر.

* داستان خواستگاری محمد بن علی بن حسین (امام باقر (ع)) دختر یکی از اشراف را برای منجیح بن رباح.

* داستان ازدواج امام زین العابدین (ع) با کنیزی که خود آن حضرت او را آزاد کرده بود.

(۱) یحییٰ علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل و التعاون علی التعاطف و المواساه لاهل الحاجه و تعاطف بعضهم علی بعض حتی تکنوا کما امرکم الله - عز و جل - : رحماء بینهم. متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله (ص). «کافی ۱۷۵/۲، کتاب ایمان و کفر، باب تزاحم و تعاطف، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۵

و داستانهای دیگری از این قبیل که در فروع کافی آمده است و می‌توان روایات آن را مورد ملاحظه قرار داد، بویژه داستان جویبر که جدا داستان بسیار شگفت‌انگیزی است «۱».

خلاصه کلام و نتیجه:

خلاصه کلام اینکه: مسلمانان بر پایه فطرت و وظیفه اسلامی خود همه یک امت هستند، دینشان یکی خدایشان یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است.

پس واجب است بر همه شهرها و کشورهای آنها تنها یک حکم و یک قانون حکومت کند، و تنها یک سیاست آنها را اداره

کند، چنانچه در صدر اسلام اینگونه بود،

ولی متأسفانه دشمنان اسلام با القاء تعصبات باطل و اختلافات نژادی و مادی، بین آنان تفرقه انداخته و آنان را متلاشی کردند و آتش جنگ و فتنه را بینشان برافروخته و ایادی خبیث و سرسپردگان ستمگر خود را- که از سوی علمای درباری هم پشتیبانی می شدند- بر سر آنان مسلط کردند، و بدین وسیله بر کشورها و فرهنگ و ذخایر مسلمانان چنگ افکندند. پس وا مصیبت! بر اسلام و مسلمین از این دو شجره خبیثه [فرمانروایان ستمگر و دانشمندان تزویرگر] خداوند مسلمانان را از شر آن دو محفوظ نگهدارد بحق محمد و آله الطاهرين.

اکنون باید مسلمانان درس عبرت بگیرند و از خواب غفلت عمیق خود بیدار شوند و متوجه باشند که دشمن اسرائیلی فرزندان خویش را از اطراف عالم به نام دین و زیر پرچم دین جمع آوری کرده بدون اینکه اختلاف در زبان و رنگ و وطن بین آنان فاصله ایجاد کند، و با همه اینها یک نیرو و قدرتی علیه اسلام و مسلمانان تشکیل داده، و این در شرایطی است که مسلمانان با همه زیادی تعداد و

(۱) ر، ک، کافی ۵/ ۳۳۹-۳۴۷، کتاب نکاح، باب ان المؤمن کفو المؤمنه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۶

گسترده‌گی کشورها و ذخائر بیشمار خود، دچار خفت و ذلت شده و به مسائلی نظیر: ناسیونالیسم عربی و فارسی و ترکی خود را سرگرم کرده اند و بدین شکل تا کنون در برابر اسرائیل غاصب متجاوز شکست خورده اند. و این است نتیجه افتراق و آن است ثمره اتفاق.

بر این اساس بر حکومت اسلامی و امت مسلمان فرض است که نقطه نظر و

امکانات خود را به منطقه خاص و مجتمع مخصوصی محصور نکنند، بلکه همه مسلمانان در همه کشورهای اسلامی - از دور تا نزدیک - را در نظر داشته باشند و به اندازه توانایی در تعلیم و تربیت و گسترش فرهنگ و دفاع از آنان بکوشند، و تلاش کنند تا بین آنان وحدت کلمه برقرار کنند و فقر و استضعاف و ظلم را از آنان برطرف نمایند و شر دشمنان خارجی و داخلی را از آنان و از کشورهایشان دور نگه دارند، و روشن است که آنچه در توان است به بهانه چیزی که در توان نیست رها نمی گردد [المیسور لا یترک بالمعسور] و اگر نمی شود همه را به دست آورد، همه را نیز نباید از دست داد [ما لا یدرک کله لا یترک کله] و این یک مطلب عقلی و شرعی است که در سیاست اسلامی باید همواره به آن توجه نمود.

جهت ششم: نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراز گرفتن آنان

اسلام همواره بر استقلال و سربلندی و عزت مسلمانان تأکید ورزیده و مجاز ندانسته است کفار بر سر مسلمانان مسلط بوده و آنان را به بند بکشند، یا بگونه ای در حاکمیت آنان نفوذ داشته باشند.

و شاید در قرآن کریم پس از مسأله جهاد بر مسأله سیاسی دیگری نظیر این مسأله مهم - که اساس سیاست خارجی اسلام است - تأکید نشده باشد.

زیرا کفر ملت واحده است که با همه وجود با اسلام دشمنی می ورزد و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۷

کافران همه، دشمنان مسلمانان هستند و هدف دشمن ابراز دشمنی و ضربه زدن به دشمن خویش است به صورت آشکار یا پنهان و لو در زیر پوشش تظاهر به دوستی و دلسوزی و آبادانی و

حقوق بشر و ...! چنانچه مسلمانان در قرون اخیر به آن گرفتار آمده اند.

خداوند متعال در آیات متعدد ما را از این کینه و عداوت کفار آگاه نموده است آنجا که می فرماید:

۱- ﴿يُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (۱) «نه کفار اهل کتاب و نه مشرکان دوست ندارند که خیری از سوی خدایتان به شما برسد.

۲- ﴿إِنْ تَمَسَسْتُمْ بِهِمْ تَسْوَهُمْ وَإِنْ تَصَبَّوْا بِهِمْ سَبَّوْا بِهِمْ وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَأَيُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (۲) «اگر به شما نیکی رسد ناخرسند می شوند و اگر به شما بدی رسد شادمان می گردند، ولی اگر شکیبائی کنید و پروا پیشه کنید مگر آنان بشما زبانی نمی رساند، همانا خداوند بدانچه انجام می دهند احاطه دارد.

۳- ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا، حَسِيدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ (۳) «اهل کتاب بسیار دوست می دارند که ای کاش شما را پس از ایمان، به کفر بازمی گردانند بخاطر حسدی که در دلهای خود دارند با اینکه حق بر آنان روشن شده است.

۴- و درباره یهود می فرماید: ﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ فِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا

(۱) بقره (۲) / ۱۰۵.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۲۰.

(۳) بقره (۲) / ۱۰۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۸

قَلِيلًا مِنْهُمْ (۱) به سبب پیمان شکنی شان آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت ساختیم، کلمات را از جایگاههایش به یکسو می افکنند (تحریف می کنند) و قسمتی از آنچه بدان پند

داده می شدند را از یاد برده اند، و پیوسته شاهد خیانتی از آنان هستی، مگر عده کمی از آنان.

۵- و درباره مشرکین می فرماید: كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَقْبَلُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةَ، يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢﴾ چگونه است حال آنان که اگر بر شما چیره شوند هیچ عهد و خویشاوندی و هیچ تعهدی را رعایت نمی کنند با زبان خویش شما را خوشنود می کنند با اینکه دلهایشان از آن امتناع دارد و بیشترشان زشتکارند.

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

و به همین جهت خداوند متعال بر امت اسلامی واجب نموده که همواره به کاملترین وسائل و تجهیزات دفاعی مسلح باشند و تا آنجا که در توان دارند برای ارباب و ارباب دشمنان انواع نیرو و سلاح را آماده کنند تا فکر حمله و تهاجم به کشورهای اسلامی در ذهن دشمنان خطور نکند، و در این ارتباط بین دشمنان شناخته شده و عناصر داخلی و خارجی دیگری که احتمال تجاوز و هجوم آنان می رود، فرقی گذاشته نشده است، و در جاهای متعدد مسلمانان بر انفاق مال برای تشکیل چنین قدرت و نیروئی تشویق شده اند که این آیه شریفه از آن نمونه است:

۶- وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَاغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ. وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ

(۱) مائده (۵)/۱۳.

(۲) توبه (۹)/۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۳۹

إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ ﴿١﴾ آنچه در توان دارید از نیرو و از اسبان سواری برای مقابله با

آنان آماده کنید، تا با آن دشمنان خدا و دشمنان خودتان و دیگرانی که جزء آنان هستند و شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد را بترسانید، و هر چیزی که در راه خدا انفاق می کنید بتمامی به شما بازمی گرداند و شما مورد ستم واقع نمی شوید.

همانگونه که در آیات دیگر از پذیرش ولایت کفار و همراز گرفتن آنان بگونه ای که به اسرار و مسائل داخلی و محرمانه مسلمانان آگاهی یابند، به شکل بسیار شدید نهی شده است، ملاحظه فرمائید:

۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ، لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا، وَدُوا مَا عَنْتُمْ، قَدْ يَدَّتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ. هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ، وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ، وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ، قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «۲» هان ای کسانی که ایمان آورده اید همرازی جز از خودتان نگیرید که آنان در تباهی اندیشه تان هیچ کوتاهی نکنند، آنچه شما را به زحمت اندازد دوست می دارند، اینک کینه از دهانشان آشکار است و آنچه دلهایشان دربردارد سهمگین تر است. اکنون آیات را بر شما روشن ساختیم اگر به خرد دریابید هان! این شماید که آنان را دوست می دارید حال آنکه شما را دوست نمی دارند و شما به همه کتاب ایمان آورده اید، و آنگاه که شما را ملاقات می کنند گویند ما نیز ایمان آورده ایم و آنگاه که به خلوت روند علیه شما انگشت خویش از خشم به دندان می گزند. بگو: از خشمتان بمیرید، زیرا خدا به آنچه در سینه هاست داناست.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۱۸ و ۱۱۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۰

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ
 إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ «۱» ای مؤمنان، افرادی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و کفاری که دین شما را به بازی و مسخره می
 گیرند را «اولیا» خویش نگیرید و از خدا پروا گیرید اگر مؤمنید.

۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، أ تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا «۲»- ای مؤمنان،
 کافران را بجای مؤمنان، اولیاء خود مگیرید، آیا می خواهید برای خدا علیه خویش حجتی نمایان پدید آورید؟

۱۰- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ، يُخْرِجُونَ
 الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسَبِّحُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا
 أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ، وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ «۳» ای مؤمنان، دشمن مرا و دشمن خودتان را ولی خویش مگیرید،
 آنگونه که طرح مودت با آنان افکنید، با اینکه آنان بدانچه از حق بشما رسیده است کافر شده اند، اینان پیامبر و شما را بخاطر
 اینکه به یکتا خدای پروردگارتان گرویدید و بخاطر جهاد در راه من و کسب رضای من، آهنگ سفر کردید؛ بیرون می رانند.
 آیا با چنین افرادی در پنهان طرح دوستی می ریزید؟ و من بدانچه پنهان نمودید و آنچه آشکار کردید دانایم، و هر یک از
 شما اینچنین کند، بی گمان

از راه راست گمراه گشته است.

۱۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ، فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ

(۱) مائده (۵) / ۵۷.

(۲) نساء (۴) / ۱۴۴.

(۳) ممتحنه (۶۰) / ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۱

فَيُضِيبُ جُحُوا عَلَيَّ مَا أَسْرُرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ «۱» ای مؤمنان، یهود و نصاری را اولیاء خود نگیرید، برخی از آنان اولیاء برخی دیگرند، و هر کس از شما آنان را ولی خویش بگیرد از آنان است، خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی کند* می بینی آنها که در دل‌هایشان مرض است بسوی آنان [یهود و نصاری] می شتابند و می گویند:

می ترسیم که حادثه ناگواری بما برسد، امید است که خداوند پیروزی را برای شما آورد، یا امر دیگری را مقدر کند، و آنان بر آنچه در دل‌های خود پنهان کرده اند پشیمان گردند.

۱۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْدُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ «۲» ای مؤمنان اگر کافران را پیروی کنید شما را به گذشته هایتان بازمی گردانند، پس زیانکار باز خواهید گشت* بلکه مولای شما خداوند است و او بهترین یاری کنندگان است.

و آیات بسیار دیگری که از پذیرش ولایت کفار و دوستی با آنان و اطاعت از آنان و اعتماد بر آنان نهی فرموده است.

و شما خواننده گرامی در این آیات شریفه دقت بفرما و ملاحظه کن که چگونه در این زمان مسلمانان به حاکمان و والیان ضعیف النفس و بیمار دل گرفتار آمده اند که

شخصیت خود و قداست مردم مسلمان کشورهایشان را در برابر بیگانگان می شکنند، و کشور و فرهنگ و ذخایر و امکانات متنوع خود را زیر سیطره کفار و صهیونیستها قرار می دهند، به این بهانه که می ترسند از سوی آنان آسیبی به آنان برسد!!

امید است که خداوند پیروزی نزدیکی را برای مسلمانان در کشورهای مختلف اسلامی برساند همانگونه که در ایران اسلامی با ایمان و استقامت و اتحاد مردم

(۱) مائده (۵) / ۵۱-۵۲.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۴۹-۱۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۲

مسلمان و رهبری قاطع آن [امام خمینی رضوان الله تعالی علیه] این انقلاب شکوهمند به پیروزی رسید، و امید است این افراد فاسق خائن در گوشه و کنار جهان اسلام از تخت های قدرت شیطانی و سلطه طاغوتی به زیر کشیده شده و نظیر گذشتگان آنان به زباله دان تاریخ فرستاده شوند، خداوند انشاء الله دستهای پیدا و پنهان کفر و دست نشاندهگان آنان را از ریشه قطع فرماید، فانظر الی آثار رحمه الله - تعالی - و انتظر رحمته الواسعه.

ولی وظیفه همه مسلمانان است که همت کنند و علیه این سلطه های طاغوتی هرکجا هستند قیام نمایند زیرا خداوند متعال «سرنوشت هیچ ملتی را دگرگون نمی کند مگر اینکه خود زندگی خود را تغییر دهند».

جهت هفتم: زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان

از آنچه تاکنون گفته شد روشن گردید که حفظ کیان اسلام و مجد و عظمت مسلمانان، بستگی به حفظ استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی مسلمانان و پرهیز از گرفتار آمدن در دام کفر دارد.

اما این نکته را نیز باید یادآور شد که همه این مطالب، با مدارا کردن با کفار و دعوت آنان به حق و بلکه نیکی و احسان به آنان و تألیف

قلوبشان به اسلام، منافاتی ندارد؛ بلکه حاکم اسلامی در صورتی که صلاح بداند با رعایت احتیاط و توجه به همه جوانب و جهات و بگونه ای که احیانا غافلگیر نشود می تواند با آنان روابط سیاسی- اقتصادی برقرار کند و در صورت لزوم، معاهده دو طرفه به امضا برساند. [در این ارتباط به آیات و روایات زیر توجه فرمائید:] ۱- خداوند متعال پس از امر به تهیه نیرو و کسب آمادگی در برابر کفار می فرماید:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۳

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا، وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۱» و اگر برای صلح و مسالمت بال گشودند تو نیز بال بگشا و بر خداوند توکل کن که او شنوایی داناست.

۲- و پس از فرمان قتال با کفار می فرماید: إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حِصْرًا صُدُّوهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ، فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ، فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا «۲» مگر کسانی که به قومی بیبوندند که میان شما و ایشان پیمانی است، یا در حالی نزد شما می آیند که این تردید در اندرون دارند که با شما بجنگند یا با قومشان بجنگند، و اگر خدا خواسته بود آنان را بر شما مسلط کرده بود و با شما جنگیده بودند، پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگند و طرح صلح با شما افکندند در آن صورت خدا برای شما راهی به اقدام علیه آنان قرار نداده است.

۳- لَا يَنْهَئُكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ

مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِدُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ* إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۳» خداوند شما را از نیکی و روابط بر اساس قسط با کسانی که در دین با شما جنگیده اند و شما را از شهرهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند. زیرا خدا دادگران را دوست می دارد* همانا خدا شما را از دوستی و ارتباط با کسانی بازمی دارد که با شما بر سر دین جنگیدند و شما را از دیارتان بیرون راندند و جهت

(۱) انفال (۸) / ۶۱. با توجه به اینکه آخر آیات در حکم محکمت آن آیه است شنوا و دانا بودن نسبت به تحرکات کفار در زمان آرامش و همزیستی مسالمت آمیز قابل توجه و عنایت است. (مقرر)

(۲) نساء (۴) / ۹۰.

(۳) ممتحنه (۶۰) / ۸ و ۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۴

بیرون راندن شما به یکدیگر کمک دادند، و هر که آنان را ولی و دوست خویش بگیرد همینان از ستمکارانند.

۴- وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ، ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ «۱» اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست به وی پناه بده تا کلام خدا را بشنود، آنگاه وی را به محل و جایگاهش بفرست، این از آن روست که اینان دسته ای هستند که نمی دانند.

۵- وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ «۲» با اهل کتاب جز به صورت نیکو مجادله مکن، مگر کسانی از آنان که ستمگرند.

۶- پیامبر اکرم (ص) با مشرکین

مکه و یهود مدینه و نصارای نجران و دیگران پیمان همزیستی امضا فرمود و با آداب و اخلاق نیکو با آنان معامله و معاشرت می فرمود، و خداوند متعال زندگی آن حضرت (ص) را سرمشق ما قرار داده و فرموده: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا «۳» برای شما زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی است، برای آنان که به خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را همواره در خاطر دارند.

۷- در سنن ابی داود، از پیامبر خدا (ص) آمده است:

آگاه باشید کسی که بر معاهدی که در پناه اسلام است ستم روا دارد یا از او کم بگذارد، یا کاری را از او بخواهد که توان انجام آن را ندارد، یا بدون رضایت او چیزی را از او بگیرد، من در روز قیامت بازخواست کننده و مدعی او خواهم بود «۴».

(۱) توبه (۹) / ۶.

(۲) عنکبوت (۲۹) / ۴۶.

(۳) احزاب (۳۳) / ۲۱.

(۴) الا من ظلم معاهدا او انتقصه او كلفه فوق طاقته او اخذ منه شيئا بغير طيب نفس فانا حجيجه يوم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۵

۸- در فتوح البلدان بلاذری از آن حضرت (ص) آمده است:

کسی که به معاهدی ستم روا دارد و چیزی را از او بخواهد که توان انجام آن را ندارد، من طرف حساب و مدعی او خواهم بود «۱».

۹- در نامه امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر نخعی آمده است:

دلت را از رحمت به رعیت و محبت و لطف به آنان سرشار گردان، و همانند حیوان درنده ای علیه آنان نباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا

آنان دو دسته اند: یا برادر تو هستند در دین و یا همانند تو هستند در خلقت (۲)».

پس بر حاکم مسلمانان واجب است که نسبت به رعیت و افرادی که در محدوده حکومت او هستند با لطف و محبت و مهربانی رفتار کند اگر چه مسلمان هم نباشند، و بر مسلمانان واجب است که با اخلاق و رفتار اسلامی - انسانی خود هر انسانی را مجذوب خود کنند اگر چه کافر باشد.

۱۰- در روایت آمده است که:

پیرمرد بسیار مسن از کارافتاده ای که گدائی می کرد بر امیر المؤمنین (ع) گذر کرد، حضرت فرمود: این کیست؟ گفتند ای امیر المؤمنین این یک مرد نصرانی است. امیر المؤمنین (ع) فرمود: تا توان داشت از وی کار کشیدید و اکنون که ناتوان شده رهایش کرده اید؟ از بیت المال خرجی او را بدهید (۳)».

- القیامه. سنن ابی داود ۲ / ۱۵۲، کتاب الخراج و الفیء و الاماره، باب تعشیر اهل الذمه.

(۱) من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا حجیجه. فتوح البلدان / ۱۶۷.

(۲) و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم، و لا تکوئن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق. نهج البلاغه، فیض / ۹۹۳، لح / ۴۲۷، نامه ۵۳.

(۳) استعملتموه حتی اذا کبر و عجز منعمتموه؟ انفقوا علیه من بیت المال. وسائل / ۱۱ / ۴۹. ابواب جهاد عدو، باب ۱۹ حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۶

۱۱- اصولا- امیر المؤمنین (ع) برای آبروی اهل کتاب و حراست و حفاظت از اموال آنان احترام ویژه ای نظیر آبرو و اموال مسلمانان قائل بود. از اینرو است که پس از شنیدن شیخون

سربازان معاویه به شهر انبار و تعرض به زنان مسلمان و اهل ذمه می فرماید:

به من خبر رسیده که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و دیگری بر یک زن معاهد که در پناه اسلام است وارد شده و خلخال و گردنبند و گوشواره او را ربوده است و هیچ چیز جز داد و فریاد و کمک خواهی زن، مانع وی نبوده است، آنگاه آنان با دست پر [از اموال مردم] آنجا را ترک گفته اند. نه به یکی از آن سربازان خدشه ای وارد شده و نه برای پیشگیری از آنان خونی ریخته شده است، پس اگر یک مرد مسلمان پس از این ماجرا از تاسف جان خود را از دست بدهد سرزنشی بر وی نیست بلکه به نظر من با چنین حادثه ای مردن سزاوارتر است «۱».

۱۲- در نامه آن حضرت (ع) که به برخی مأموران گردآوری مالیات می نویسد آمده است:

برای گرفتن خراج، لباس زمستانی و تابستانی مردم، و چهارپایی که با آن کار می کنند و بنده آنها را به فروش نرسانید، و هرگز کسی را برای گرفتن یک درهم تازیانه نزنید، و هرگز به اموال مردم چه اهل نماز باشند و چه معاهد، دست

- برای حق بازنشستگی به این روایت می توان استناد نمود اگر کسی عمر خود را در کارخانه، کارگاه و ... گذرانده در آخر عمر نمی شود او را به امان خدا رها کرد. الف- م، جلسه ۱۶۸ درس.

(۱) و لقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المراه المسلمه و الاخری المعاهده فینترع حجلها و قلبها و قلائدها و رعائها، ما تمنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام، ثم انصرفوا وافرین، ما نال

رجلا- منهم کلم و لا- اریق لهم دم، فلو ان امرا مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندي جديرا.» نهج البلاغه، فیض / ۹۵، لح / ۶۹، خطبه ۲۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۷

درازی نکنید، مگر اینکه اسب یا اسلحه ای را بیابید که علیه اهل اسلام بکار گرفته می شود که سزاوار نیست مسلمان چنین وسایلی را در دست دشمنان اسلام فرو بگذارد تا موجب شوکت آنان علیه اسلام گردد «۱».

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۲۴۷

۱۳- احترام اسلام برای افرادی که در ذمه اسلام هستند تا حدی است که به آنان اجازه می دهد که با امام و پیشوای مسلمانان به مخاصمه برخیزند و او را به پای میز محاکمه بکشانند و برای موضوع مورد ادعای او بینه مطالبه کنند، چنانچه این قضیه در مورد زره امیر المؤمنین (ع) و مخاصمه او در عصر خلافت وی با یک مرد یهودی اتفاق افتاد و قضیه به نزد شریح قاضی کشیده شد. و ما داستان آن را در مبحث «مساوات همه در برابر قانون» [جلد سوم فارسی مبحث قوه قضائیه] یاد آور شدیم.

علاوه بر آن احترام اسلام برای اهل کتاب منحصر به افراد زنده آنان نیست بلکه برای اموات آنان هم احترام قائل است. چنانچه پیامبر اسلام طبق روایت زیر به اموات آنان احترام می گذاشت و به ما هم دستور فرمود که به آن احترام بگذاریم:

۱۴- در صحیح بخاری به سند خود از جابر بن

عبد الله آمده است که گفت:

جنازه ای را می بردند، پیامبر (ص) به احترام او ایستاد، ما نیز ایستادیم و گفتیم:

ای رسول خدا، این جنازه یک یهودی است، حضرت فرمود: هر وقت جنازه ای را دیدید از جای خویش بلند شده و بایستید
«۲».

(۱) و لا تبیعن للناس فی الخراج کسوه شتاء و لا صیف و لا دابه یعملون علیها و لا عبدا، و لا تضربن احدا سوطا لمکان درهم،
و لا تمسن مال احد من الناس: مصل و لا معاهد الا ان تجدوا فرسا او سلاحا یعدی به علی اهل الاسلام، فانه لا ینبغی للمسلم ان
یدع ذلک فی ایدی اعداء الاسلام فیکون شوکه علیه. نهج البلاغه فیض / ۹۸۴، لح / ۴۲۵، نامه / ۵۱.

(۲) اذا رأیتم الجنازه فقوموا. صحیح بخاری ۱ / ۲۲۸، در باب جنائز، باب من قام لجنازه یهودی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۸

۱۵- باز در همان کتاب آمده است که:

سهل بن حنیف و قیس بن سعد در قادسیه عراق نشسته بودند، جنازه ای را از آن طرف می بردند، آن دو بلند شدند و
ایستادند، به آنان گفته شد اینان از اهل زمین - یعنی اهل ذمه - هستند، آن دو گفتند: از مقابل پیامبر (ص) جنازه ای عبور می
دادند، آن حضرت از جای برخاست، برخی به آن حضرت گفتند: این جنازه یک نفر یهودی است، فرمود: آیا او یک انسان
نیست؟ «۱».

ملاحظه می فرمائید، این منطق اسلام است که برای یک انسان به هر مذهب و مرامی که باشد حتی برای جنازه او - در صورتی
که تجاوز به حقوق دیگران نکرده باشد - شان و احترام ویژه قائل است.

و ما به گواهی تاریخ مشاهده می کنیم که یهود و نصاری و

مجوس در ظلّ توجهات حکومت های اسلامی همواره از کرامت و حرمت ویژه ای در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی و آزادی در کسب علوم و صنایع برخوردار بوده اند که مانند آن در حکومت های مسیحی و غیر آن وجود نداشته است. دولتهای مسیحی در اروپا همیشه یهود را به بردگی گرفته و آنان را خوار می کردند و بدترین شکنجه ها را به آنان روا می داشتند. ولی در همان شرایط کشورهای اسلامی بهترین ملجأ و پناهگاه برای آنها بوده است. و حتی بهتر از مسلمانان در این کشورها زندگی می کرده اند. ولی متأسفانه در پایان کار مشاهده کردیم که اینان احسان و خوشرفتاری مسلمانان را چگونه جبران کردند و در کشتارها و قتل عام های فلسطین و لبنان چگونه پاسخ خدمات مسلمانان را دادند!!

- زمینهای عراق از بیت المال و جزء اراضی مفتوح عنوه بود و اهل ذمه نیمه کاری روی آن کار می کردند.

(۱) ان النبی (ص) مرت به جنازه فقام فقیل له: انها جنازه یهودی، فقال: أ لیست نفسا. صحیح بخاری ۱/ ۲۲۸، در باب جناز، باب من قام بجنازه یهودی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۴۹

ما از خداوند عزتمند مقتدر جبار می خواهیم که آنان را به سزای اعمال ننگیشان رسانیده و بدست مسلمانان غیرتمند ذلت و مسکنت را بر آنان فرو بارد، و قدس شریف را از چنگالهای خبیث آنان رهایی بخشد. انشاء الله تعالی.

جهت هشتم: امان و آتش بس

اشاره

آنچه در اینجا مناسب است به آن پرداخته شود پژوهش پیرامون سه مسأله نزدیک به هم است که فقها در کتاب جهاد به آن پرداخته اند و آن: مسأله امان دادن به دشمن، جزیه و مسأله ترک مخاصمه یا آتش بس است.

مراد از مسأله نخست

اینست که امام یا نماینده او یا یک فرد از مسلمانان و لو از افراد معمولی آنان باشد به یک شخصی یا یک دسته از کفار که به جنگ با مسلمانان پرداخته اند امان بدهد.

مراد از مسأله دوم: قرار دادن مالیات مشخص بر کفار اهل کتاب و غیر اهل کتاب است- با توجه به اختلاف نظری که در غیر اهل کتاب وجود دارد- بر اینکه آنان در دین خود باقی بمانند و در سایه حکومت اسلامی با امنیت مالی و آبرویی و جانی زندگی کنند.

و مراد از مسأله سوم: قراردادی است که امام یا نماینده او با سپاه دشمن به امضاء می رسانند که برای مدتی معین با عوض یا بدون عوض طبق آنچه امام مصلحت می داند، جنگ را متارکه کنند.

ولی از آن جهت که دامنه این مسائل واقعا بسیار گسترده است، و محل بحث آن کتابهای چند جلدی فقهی است، ما پژوهش گسترده در این مسائل را به کتابهای ویژه در این زمینه واگذار می کنیم، در عین حال در باب هشتم همین کتاب که به بررسی منابع مالی حکومت اسلامی اختصاص یافته بحث

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۰

مستقلی در ارتباط با جزیه خواهیم داشت. و در اینجا برای اطلاع خوانندگان گرامی اجمالا- تنها به ذکر برخی از آیات و روایات در دو مسأله امان و آتش بس خواهیم پرداخت:

الف: قرارداد امان

[در این رابطه به چند آیه و روایت توجه فرمائید]

۱- خداوند متعال می فرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ﴿١﴾ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست به وی پناه بده تا کلام خدا را

بشود، آنگاه وی را به جایگاه خود برسان.

۲- از پیامبر اکرم (ص) در خطبه ای که در مسجد خیف ایراد فرموده آمده است:

مسلمانان با یکدیگر برادرند. خونهایشان هم سطح یکدیگر است و کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهده می گیرد «۲».

۳- از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت:

به آن حضرت عرض کردم معنی این جمله پیامبر (ص) که می فرماید:

کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهده می گیرد، چیست؟ فرمود: یعنی اگر سپاهی از مسلمانان تعدادی از کفار را به محاصره درآوردند و یکی از آنان پیشقدم شد و گفت به من امان بدهید تا با رهبر شما گفتگو کنم و کوچکترین سرباز مسلمانان به وی امان داد بر بالاترین رده فرماندهی آنان واجب است که

(۱) توبه (۹)/۶.

(۲) المسلمون اخوه تتكافى دماؤهم و يسعى بذمتهم ادناهم. کافی ۱/۴۰۳، کتاب الحج، باب ما امر النبی (ص) بالنصیحه لائمة المسلمین، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۱

به امان این سرباز وفادار بماند «۱».

۴- مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) روایت نموده که:

علی (ع) امان نامه یک بنده مملوک که به قلعه ای از قلعه های دشمن امان داده بود را مورد امضاء قرار داد و فرمود: او هم یکی از مؤمنان است «۲».

۵- از محمد بن حکم، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

اگر سپاهی از مسلمانان شهری را در محاصره خود درآوردند و مردم آن شهر از مسلمانان امان خواستند ولی مسلمانان گفتند: نه؛ ولی آنان گمان کردند که می گویند: آری و درهای شهر را گشودند و به نزد آنان آمدند، آنان در امان هستند «۳».

۶- شیخ در مبسوط می فرماید:

«امضای قرارداد امان با مشرکان

جایز است، بر اساس فرموده خداوند متعال که می فرماید: **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ**. و بر همین اساس پیامبر اکرم (ص) در سال حدیبیه عمل نمود و قرارداد امان با مشرکان را امضا فرمود.

پس اگر جواز آن ثابت گردید، بررسی می شود: اگر طرف قرارداد امام و رهبر همه مسلمانان است وی می تواند با همه اهل شرک در هر جا و مکان که باشند

(۱) ما معنی قول النبی (ص): **يسعى بدمتهم ادناهم؟** قال: لو ان جيشا من المسلمين حاصروا قوما من المشركين فاشرف رجل فقال: اعطوني الامان حتى القى صاحبكم و انظره، فاعطاه ادناهم الامان وجب على افضلهم الوفاء به.» وسائل ۴۹ / ۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۱.

(۲) ان عليا (ع) اجاز امان عبید مملوک لاهل حصن من الحصون، و قال: هو من المؤمنین.» وسائل ۴۹ / ۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۲.

(۳) لو ان قوما حاصروا مدینه فسألوهم الامان فقالوا: لا، فظنوا انهم قالوا: نعم، فنزلوا اليهم كانوا آمنين.» وسائل ۵۰ / ۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۲

قرارداد امضا کند، زیرا وی در همه مصالح مسلمانان می تواند ابراز نظر کند و این نیز یکی از موارد آن است.

و اگر امضاکننده قرارداد نماینده و کارگزار امام در یک منطقه بخصوص است، فقط برای کفاری که در آن منطقه و در همسایگی او هستند می تواند قرارداد امضا کند نه برای همه کفار زیرا او فقط در همان منطقه مسئولیت و حق ابراز نظر دارد.

ولی اگر امضاکننده افراد معمولی مسلمانان هستند حق دارند که یک تا ده

نفر از کفار را امان بدهند، ولی اهل یک شهر یا یک منطقه را نمی‌توانند امان بدهند، زیرا همه مصالح مسلمانان بدست آنان نیست.

حال اگر جایز دانستیم که هر یک از مسلمانان به کفار امان بدهند باید گفت امان دهنده اگر فرد مکلف آزاد باشد، امان دادن وی بدون اشکال جایز است و اگر برده و بنده باشد چه با اذن مولا در جنگ شرکت کرده باشد یا بدون اذن مولا- که این مسأله اختلافی است- باز باید گفت صحیح است بر پایه فرمایش پیامبر (ص) که فرمود: کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهد می‌گیرد. و این کوچکترین، بنده را نیز در برمی‌گیرد.

و اما زن نیز بدون هیچ‌گونه اختلافی می‌تواند امان بدهد، زیرا «ام هانی» دختر اُبی طالب در روز فتح مکه یکی از مشرکان را پناه داد و پیامبر اکرم (ص) امان وی را مورد امضا و پذیرش قرار داد و فرمود: «آن کس را که تو پناه بدهی ما نیز پناه می‌دهیم و آن کس را که تو امان بدهی ما نیز امان می‌دهیم».

ولی امان بچه و دیوانه صحیح نیست، زیرا اینان مکلف نیستند.» (۱)

۷- در شرایع آمده است:

(۱) مبسوط ۱۴/۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۳

«هر یک از مسلمانان می‌تواند یک نفر از اهل حرب را امان بدهد، ولی همه آنان یا اهل یک منطقه را نمی‌تواند. ولی آیا اهل یک روستا یا یک قلعه را می‌تواند؟

برخی گفته‌اند: بلی، زیرا علی (ع) امان یک نفر برای یک قلعه از قلعه‌ها را پذیرفت. و برخی گفته‌اند: نه، و این نظر به قواعد فقهی نزدیکتر است. و آنچه حضرت علی (ع) انجام

دادند منحصر به یک واقعه بخصوص بوده و نمی توان در همه جا بعنوان یک قانون مورد استناد قرار داد.

ولی امام مسلمین اهل حرب را چه عموماً و چه خصوصاً می تواند پناه دهد. و همین حکم را دارد کسی که از سوی امام برای همین جهت منصوب شده است.

وفاء به ذمه نیز واجب است تا جائی که مورد خلاف شرعی را در بر نداشته باشد.» (۱)

۸- در کتاب جهاد بدایه المجتهد ابن رشد آمده است:

«همه فقها بر اینکه امام مسلمانان می تواند به کفار امان دهد اتفاق نظر دارند. و جمهور علما بر این هستند که یک نفر مسلمان نیز می تواند به کفار امان دهد.

مگر «ابن ماجشون» که وی قائل به این است که امان وی موقوف به اجازه امام است. ولی در اینکه آیا بنده و یا زن می تواند امان بدهد اختلاف است. عموم فقها می گویند جایز است. ولی «ابن ماجشون» و «سحنون» می گویند: امان زن موقوف به اجازه امام است. ابو حنیفه می گوید: امان بنده جایز نیست مگر اینکه در جنگ شرکت داشته و جزء رزمندگان باشد.» (۲)

ب: آتش بس و متارکه جنگ

[چند آیه و روایت را در این رابطه ملاحظه فرمائید]

(۱) شرایع ۱/ ۳۱۴.

(۲) بدایه المجتهد ۱/ ۳۷۰ (چاپ دیگر ۱/ ۳۲۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۴

۱- خداوند متعال می فرماید: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِداً، فَاتَّبِعُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** «۱» مگر مشرکانی که با آنان پیمان دارید و آنان از پیمان خود کوتاهی نکرده اند. و با کسی علیه شما هم پیمان نشده اند پس عهد به ایشان را تا همزمان که وفادار ماندند

پایان ببرید، همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

۲- و می فرماید: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** «۲»- مگر آنان که نزد مسجد الحرام با آنان معاهده بستید، پس تا آنگاه که بر قرارداد خویش پایدار مانده اند پایدار بمانید. همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

در این دو آیه شریفه خداوند متعال وفاداری به معاهده را از آثار و لوازم تقوا برشمرده است.

۳- و می فرماید: **وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** «۳»- و اگر برای صلح بال گشودند تو نیز برای آن بال بگشا و توکل بر خدا کن، که او شنوای داناست.

۴- در نهج البلاغه آمده است:

هرگز صلحی را که از طرف دشمن به تو پیشنهاد می شود و رضایت خداوند در آنست رد مکن، زیرا در صلح، سپاهیان تو استراحت می کنند و از غم های تو کاسته می شود. و شهرهای تو امنیت می یابد، ولی پس از صلح از دشمن بسیار بر حذر باش، زیرا دشمن بسا به انسان نزدیک می شود تا وی را غافلگیر کند، حزم و احتیاط را همواره پیشه خود ساز و در چنین مواردی حسن

(۱) توبه (۹)/۴.

(۲) توبه (۹)/۷.

(۳) انفال (۸)/۶۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۵

ظن را کنار بگذار «۱».

۵- شیخ در مبسوط می فرماید:

هدنه و معاهده یکی است و هر دو بمعنی فرونهادن کشتار و ترک جنگ است بدون عوض برای مدت معین. و این عمل جایز است بر اساس فرمایش خداوند متعال: **«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»** و بر اساس عمل پیامبر (ص) که در سال حدیبیه با قریش

صلح کرد و به مدت ده سال با آنان قرارداد متارکه جنگ امضاء فرمود ...

و مسأله بدین گونه است که گاهی امام و پیشوای جامعه قدرت و نیروی برخورد با مشرکین را دارد و گاهی فاقد چنین نیرو و قدرتی است، در شرایطی که پیشوا توان و قدرت لازم را دارد ولی متارکه جنگ دارای مصالح و منافی برای مسلمانان است بدین گونه که مثلاً انتظار می رود که با این کار آنان اسلام را بپذیرند یا جزیه پردازند، در این شرایط امام قرارداد متارکه با آنان امضا می کند؛ ولی اگر این کار منافی برای مسلمانان در بر نداشته باشد و بلکه مصلحت در ترک آتش بس باشد مثلاً تعداد دشمنان کم است و اگر جنگ متارکه شود آنان نیرو و قدرت پیدا می کنند و مواضع خود را تثبیت می کنند، در این شرایط آتش بس جایز نیست زیرا در آن زیان بر مسلمانان است.

پس در شرایطی که آتش بس با مشرکان جایز است برای مدت چهار ماه می توان قرارداد امضا نمود بر اساس نص قرآن کریم که می فرماید: «فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ - چهار ماه [جنگ را متارکه و] در زمین سفر کنید؛ و آتش بس تا یک سال و زیادتر جایز نیست ...

(۱) و لا تدفعنَّ صلحا دعائك اليه عدوك [و] الله فيه رضا، فان في الصلح دعه لجنودك و راحة من همومك و امنا لبلادك، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل، فخذ بالحزم و اتهم في ذلك حسن الظن.» نهج البلاغه، فیض / ۱۰۲۷، لح / ۴۴۲، نامه ۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۶

اما در شرایطی که پیشوا

توان مقابله با مشرکان را نداشته باشد، بلکه آنان بر وی غلبه دارند بدین صورت که آنان قوی هستند و مسلمانان ضعیف یا اینکه دشمن از آنان بسیار دور است و اگر بخواهند علیه مسلمانان توطئه کنند باید مخارج زیادی را متحمل شوند در این شرایط حاکم می تواند تا ده سال نیز با آنان قرارداد متارکه امضا کند. زیرا پیامبر (ص) در سال حدیبیه با قریش تا ده سال قرارداد متارکه جنگ امضا فرمود، اگر چه آنان پیش از سرآمدن مدت شرایط قرارداد را نقض کردند «۱».

ظاهراً در ابتدای سخن ایشان که فرموده بود «بدون عوض» منظور ایشان اینست که شرط نیست قرارداد آتش بس در برابر چیزی باشد نه اینکه اگر در برابر آن عوض قرار دادند جایز نباشد.

۶- به همین جهت علامه در تذکره می فرماید:

«مهادنه و موادعه و معاهده (آتش بس و متارکه جنگ و امضاء قرارداد صلح) اینها الفاظ مترادفی هستند که معنای همه آنها کنار گذاشتن کشتار و ترک جنگ است برای مدتی چه با عوض باشد و یا بدون عوض. و این عمل بر اساس نص [آیات و روایات] و اجماع [فقها] جایز است.» «۲»

۷- در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«معنی همدنه اینست که با اهل حرب بر ترک جنگ برای مدتی پیمانی بسته شود چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود یا چیزی گرفته نشود و به این عمل «مهادنه» و «موادعه» و «معاهده» گفته می شود و این کار جایز است بدلیل گفتار خداوند متعال «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» - برائتی است از خدا و رسول وی به کسانی از مشرکان که با

(۱) مبسوط ۲ / ۵۰ - ۵۱.

(۲) تذکره ۱ / ۴۴۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۷

قرارداد متارکه جنگ داشته اید» و نیز فرمایش خداوند سبحان: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» - اگر برای صلح پر گشودند تو نیز برای آن پر بگشا» و بر اساس آنچه از مروان و مسور بن مخرمه روایت شده که پیامبر (ص) در حدیبیه به سهل بن عمر [نماینده مشرکین] برای ده سال پیمان متارکه جنگ امضا فرمود. و نیز بدین دلیل که در برخی موارد مسلمانان دچار ضعف هستند با کفار قرارداد متارکه جنگ به امضا می رسد تا زمانی که مسلمانان توان و نیروی لازم را کسب کنند... «۱»

۸- در تذکره آمده است:

«در صحت پیمان ذمه چهار امر شرط است:

اول: اینکه این امر را پیشوای مسلمانان یا نماینده او انجام دهد، زیرا آن از امور مهمه است ...

دوم: اینکه مسلمانان بدان نیاز داشته باشند و یا مصلحتی در کار باشد، بدین گونه که مسلمانان از مقاومت ناتوانند و پیشوا منتظر می ماند تا آنان توانمند شوند یا انتظار می رود در این فاصله مشرکین به اسلام بگروند یا اینکه از آنان جزیه گرفته می شود و آنان ملتزم به رعایت احکام اسلام در این زمینه می شوند. ولی اگر این کار مصلحتی برای مسلمانان در برداشته باشد، بدین صورت که مسلمانان قوی و مشرکان در ضعف باشند و بیم این برود که در این مدت اگر جنگ تسریع نشود آنان هر چه بیشتر نیروهای انسانی و توان نظامی خود را تقویت کنند در این صورت امضاء قرارداد متارکه جنگ با آنان جایز نیست ...

سوم: اینکه شرط فاسدی در قرارداد گنجانده شود،- و این

درباره هرگونه عقدی صادق است؛ پس اگر امام بر شرط فاسدی قرارداد بست مثل اینکه شرط کرد که زنان برگردند یا مهریه های خود را بازگردانند یا اسلحه ای که از کفار گرفته

(۱) مغنی ۱۰/۵۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۵۸

شده به آنان بازگردانده شود یا مالی به آنان داده شود بدون اینکه ضرورت، آن را ایجاب کند ... اینها همه شرطهای فاسدی است که پیمان آتش بس با آن فاسد می شود ...

چهارم: مدت است، واجب است در صورت قرارداد مدت متارکه مشخص گردد «۱».

این بحث بسیار بسیط و اجمالی از دو مسأله امان و آتش بس بود، و ما پیش از این یادآور شدیم که جایگاه پژوهش گسترده این دو مسأله، کتاب جهاد از کتابهای فقهی است که علاقه مندان می توانند به کتابهای مربوط مراجعه کنند.

جهت نهم: وجوب وفای به عهد و حرمت پیمان شکنی اگر چه نسبت به کفار

اشاره

هنگامی که حکومت اسلامی یا مردم با دولت یا فردی از کفار [با رعایت همه جوانب] «۲» معاهده ای را امضاء کردند یا با مؤسسات تجاری و خدماتی آنان قرارداد بستند و این قرارداد به امضاء طرفین رسید و بصورت قطعی درآمد در این صورت مگر در صورت تخلف و نقض طرف مقابل، نقض آن به هیچ وجه جایز نیست و

بر ضرورت وفای به آن هم عقل و شرع دلالت دارد:

۱- خداوند متعال در سوره مائده می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** «۳»

(۱) تذکره ۱/۴۴۷.

(۲) البته روشن است که این قراردادها از سوی حکومت اسلامی است و به هنگام انعقاد آن مصالح جامعه در نظر گرفته شده است و امضاکنندگان آن نماینده واقعی مردم اند و الّا امضای قرارداد از سوی کسانی که مصالح جامعه را در نظر نگرفته و پای قراردادهای استعماری را امضاء کرده اند چه الزامی بر وجوب وفاداری به آن است؟ (مقرر)

مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ نَقِيبًا ﴿٢﴾ خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده نقیب برانگیزیم.

۴- فَمَا نَقَضَ لَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ﴿٣﴾ بخاطر اینکه پیمانشان را شکستند آنان را لعنت نموده و دل‌هایشان را سخت و تیره ساختیم.

۵- وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَرْنَا رِيَّ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ﴿٤﴾ و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم، پس بهره‌ای از آن پند آسمانی که به آنها داده شده است را از یاد بردند.

با توجه به آیات فوق می‌توان گفت سوره مائده، سوره پیمانها و قراردادها است. در آیات شریفه دیگر نیز خداوند سبحان وفای به عهد را از ویژگیها و صفات مؤمنین برشمرده است که نمونه‌ای از آنها را یادآور می‌شویم:

(۱) مائده (۵) / ۷.

(۲) مائده (۵) / ۱۲.

(۳) مائده (۵) / ۱۳.

(۴) مائده (۵) / ۱۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۰

۶- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿١﴾ و آنان [مؤمنان] کسانی هستند که امانتها و عهد خویش را مراعات می‌کنند.

۷- وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، وَ لَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ و به پیمان خدا اگر پیمان بستید وفا کنید و قرارهائی را که با سوگند تأکید کرده‌اید و خدا را بر آن ضامن گرفته‌اید نقض نکنید زیرا خدا آنچه را که انجام می‌دهید می‌داند.

۸- وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴿٣﴾ به پیمان وفا کنید که از پیمان بازخواست می‌شوید.

اطلاق این آیات شامل معاهدات مسلمانان با کفار نیز می‌گردد علاوه بر اینکه در آیات ذیل بدان تصریح شده است:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا، فَأَتُوا إِلَيْهِمْ وَعَهَدُوا إِلَيْهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «٤» مگر با مشرکانی که عهد بسته اید و آنان چیزی از شما نکاسته و با کسی علیه شما همدست نشده اند، با اینان عهد خود را تا پایان مدت بسر برید، همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

١٠- كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ «٥» چگونه برای مشرکان نزد خدا و پیامبرش پیمانی باشد؟ مگر کسانی که نزدیک مسجد الحرام با آنان پیمان بستید، پس تا زمانی که با شما به پیمان استوار ماندند با آنان به پیمان

(١) مؤمنین (٢٣) / ٨.

(٢) نحل (١٦) / ٩١.

(٣) اسراء (١٧) / ٣٤.

(٤) توبه (٩) / ٤.

(٥) توبه (٩) / ٧.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٢٦١

استوار مانید، زیرا خدا پرهیزکاران را دوست می دارد.

در این دو آیه شریفه وفاء بعهد از لوازم تقوی شمرده شده است.

١١- از «حبه عرنی» روایت شده که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

کسی که فردی - ذمی - را بر جاننش امان داد آنگاه به وی خیانت کرد [و او را کشت] من از قاتل بیزار هستم، اگر چه مقتول در آتش باشد «١».

١٢- از عبد الله بن سلیمان روایت شده که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود:

هیچ کس فردی را که امان او را بر ذمه خویش [بر خون] گرفته نمی کشد مگر اینکه در روز قیامت پرچمدار خیانت است «٢».

١٣- از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: به آن حضرت عرض کردم: معنای این فرمایش پیامبر

(ص) که می فرماید: کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهدہ می گیرد چیست؟ فرمود:

اگر سپاهی از مسلمانان دسته ای از مشرکان را به محاصره خویش درآورند و یکی از آنان بیاید و بگوید: به من امان بدهید تا با فرمانده شما ملاقات و مذاکره کنم و کوچکترین سرباز مسلمانان به وی امان داد، بر بالاترین رده فرماندهی آنان است که به امان او وفا کند «۳».

(۱) من ائتمن رجلا- علی دمه ثم خاس به فانا من القاتل بری ء، و ان كان المقتول فی النار.» وسائل ۱۱ / ۵۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۶.

(۲) سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ما من رجل امن رجلا علی ذمه (علی دمه، خ. ل) ثم قتله الا جاء يوم القيامة يحمل لواء الغدر. وسائل ۱۱ / ۵۰، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۳.

(۳) لو ان جيشا من المسلمين حاصروا قوما من المشركين فاشرف رجل فقال: اعطوني الامان حتى القى صاحبكم و انظره، فاعطاه ادناهم الامان وجب علی افضلهم الوفاء به.» وسائل ۱۱ / ۴۹، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۲

۱۴- در خصال به سند خود از ابن مسعود از پیامبر (ص) آمده است که فرمود:

چهار خصلت است که در هر کس باشد منافق است و اگر یکی از آنها باشد یک خصلت نفاق را داراست تا آنکه آن را ترک کند: کسی که اگر سخن گفت دروغ بگوید، و اگر وعده کرد تخلف کند و اگر پیمان بست خیانت کند، و اگر با کسی دشمن شد به گناه کشیده شود «۱».

۱۵- در نهج البلاغه آمده است:

ای مردم! وفا همزاد راستگویی است. و من سپری محکمتر

و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم؛ آن کس که از وضع رستاخیز آگاه باشد خیانت نمی کند.

در زمانی زندگی می کنیم که بیشتر مردم خیانت و حيله گری را کياست و عقل می شمارند، و نادانان آنها را اهل تدبير می خوانند، چگونه فکر می کنند؟!

خداوند آنها را بکشد! چه بسا شخصی به تمام پيش آمدهای آينده آگاه است و طريق مکر و حيله را می داند، ولی فرمان الهی و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت بر انجام آن دارد آن را به روشنی رها می سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت استفاده می کند «۲».

(۱) اربع من کنّ فيه فهو منافق، و ان کانت فيه واحده منهن کانت فيه خصله من النفاق حتی يدعها: من اذا حدّث کذب، و اذا وعد أخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خاصم فجر. «خصال ۱/ ۲۵۴، باب الاربعه، حدیث ۱۲۹».

(۲) ان الوفاء توأم الصدق، و لا اعلم جنّه اوقی منه. و لا یغدر من علم کیف المرجع، و لقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کيسا، و نسبهم اهل الجهل فيه الى حسن الحيله مالهم؟ قاتلهم الله! قد یری الحول القلب وجه الحيله، و دونه مانع من امر الله و نهیه، فیدعها رأی عین بعد القدره علیها و ینتهز فرصتها من لا حریجه له فی الدین. «نهج البلاغه، فیض / ۱۲۶، لح / ۸۳، خطبه ۴۱».

ما دو گونه سیاست داریم یک سیاست که از روی حقه و نیرنگ بخوهد کشور را اداره کند و یک سیاست الهی که بخوهد بر اساس موازین و ارزشهای الهی اداره کند. اگر اصل برای هر کس که

مبانی فقهی

۱۶- در سنن ابی داود به سند خود از عمرو بن عبسه آمده است که گفت: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

کسی که بین او و بین قومی پیمانی وجود دارد هیچ گرهی نبندد و نگشاید تا اینکه مدت آن بسر آید، یا اینکه اختیار فسخ قرارداد را به آنان واگذار کند «۱».

۱۷- باز در همان کتاب از ابی بکره روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

کسی که معاهدی را پیش از آنکه مدت آتش بس پایان یابد بکشد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند «۲».

۱۸- باز در همان کتاب به سند وی از فرزند عمر روایت شده است که گفت:

پیامبر خدا (ص) فرمود:

کسی که پیمان شکنی کند، روز قیامت خداوند پرچمی برای او می افرازد و

- موقعیت و قدرتی دارد این باشد که قدرت خودش را حفظ کند به هر وسیله که می خواهد، این يك سیاست شیطانی است.

اینکه حضرت مسلم در خانه هانی، ابن زیاد را نکشت با اینکه زمینه آن کاملاً فراهم شده بود، برای این بود که آن حضرت فرمود من به یاد فرمایش پیامبر اکرم (ص) افتادم که فرمود: الایمان قئید الفتک.

[نهایه این اثر ۳/ ۴۰۹ ماده فتک] و ابن زیاد بعنوان مهمان آمده بود و کشتن مهمان جایز نیست با اینکه ظاهراً اگر ابن زیاد را می کشت حوادث کربلا پیش نمی آمد. البته شهادت امام حسین (ع) هم بخاطر حفظ ارزشها بود.

خلاصه اینکه حضرت [علی «ع»] می خواهد بفرماید ارزشها برای ما مهم است و الا ما هم از این سیاست بازیها بلدیم. «الف- م، جلسه ۱۷۱ درس.

(۱) من کان بیته و بین قوم عهد فلا

یشد عقده و لا یحلّها حتی ینقضی امدها او ینبذ الیهم علی سواء.» سنن ابی داود ۷۶ / ۲، کتاب جهاد، باب فی الامام یكون بینہ و بین العدو عهد فیسیر الیه.

(۲) من قتل معاهدا فی غیر کنهه حرّم الله علیه الجنه.» سنن ابی داود ۷۶ / ۲، کتاب جهاد، باب فی الوفاء للمعاهد و حرمة ذمته.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۴

گفته میشود: این پرچم پیمان شکنی فلانی پسر فلانی است «۱».

امیر المؤمنین (ع) نیز در حفظ پیمانها و عهدنامه ها حتی با دشمن تأکید ورزیده و لزوم وفاداری به آن را گوشزد فرموده است:

۱۹- ایشان در نامه خویش به مالک اشتر می نویسد:

و اگر پیمانی بین تو و دشمن بسته شد و یا تعهد نمودی که به وی پناه بدهی، جامه وفا را بر عهد خویش بپوشان و تعهدات خود را محترم بشمار و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده! زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست که همچون وفای بعهد و پیمان، مورد اتفاق مردم جهان با همه اختلافی که دارند، باشند حتی مشرکان زمان جاهلیت- با اینکه در عقائد و اخلاق از مسلمانان پائین تر بودند- آن را مراعات می کردند، زیرا عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند، بنابراین هرگز پیمان شکنی مکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب مده، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی گستاخی بر خداوند را روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود با رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برایشان قرار داده تا به آن پناه برند، و در کنار آن آسوده باشند، بنابراین فساد و خیانت

و فریب در عهد و پیمان راه ندارد.

هرگز پیمانی که در تعبیرات آن جای گفتگو باقی بماند منعقد مکن و پس از محکم کردن و آوردن عبارات صریح از آوردن عبارات سست و قابل توجیه بپرهیز، هرگز نباید قرار گرفتن در تنگنایی که تو را ملزم به پیمان الهی نموده و ادارت سازد که برای فسخ آن از راه ناحق اقدام کنی، زیرا شکیبایی در تنگنایی که امید گشایش و پیروزی در عاقبت آن داری، بهتر است از

(۱) ان الغادر ینصب له لواء یوم القیامه، فیقال: هذه غدره فلان بن فلان. سنن ابی داود ۲ / ۷۵، کتاب جهاد، باب وفاء به عهد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۵

پیمان شکنی و خیانتی که از مجازات آن می ترسی، زیرا پیمان شکنی موجب مسئولیتی از سوی خداوند می گردد که در دنیا و آخرت نتوانی پاسخگوی آن باشی «۱».

۲۰- در مستدرک از دعائم الاسلام از علی (ع) روایت شده که پیامبر اکرم (ص) درباره کسی که پیمانی بعهده اوست فرمود:

از خیانت به پیمان الهی و شکستن ذمه او بپرهیز، زیرا خداوند پیمان و ذمه خویش را امان قرار داده و به رحمت خویش آن را بین بندگان متداول فرموده.

و شکیبایی بر تنگنایی که گشایش آن می رود، بهتر است از خیانتی که به گناه و پی آمدها و عاقبت سوء آن بیم می رود «۲».

این سیاست اسلام است که بر پایه صداقت و وفاء به پیمان و قراردادهای،

(۱) و ان عقدت بینک و بین عدوک عقده، او البسته منک ذمه فحط عهدک بالوفاء و ارع ذمتک بالامانه، و اجعل نفسک جنه دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه

اجتماعاً مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود.

و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر، فلا تغدرنّ بدمتك و لا تخيسنّ بعهدك و لا تختلنّ عدوك، فانه لا يجترى على الله الا جاهل شقى.

و قد جعل الله عهده و ذمته اماناً افضاه بين العباد برحمته، و حرماً يسكنون الى منعه، و يستفيضون الى جواره، فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فيه، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل، و لا تعولنّ على لحن قول بعد التاكيد و التوثقه، و لا يدعونك ضيق امر لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه بغير الحق، فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته، و ان تحيط بك من الله فيه طلبه فلا تستقيل فيها دنياك و لا آخرتك.» نهج البلاغه، فيض / ۱۰۲۷، لح / ۴۴۲، نامه ۵۳.

(۲) و اياك و الغدر بعهد الله و الاخفار لذمته، فان الله جعل عهده و ذمته اماناً امضاه بين العباد برحمته، و الصبر على ضيق ترجو انفراجه خير من غدر تخاف اوزاره و تبعاته و سوء عاقبته.» مستدرک الوسائل ۲ / ۲۵۰، ابواب جهاد عدو، باب ۱۹، حديث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۶

اگر چه با دشمنان باشد و پی آمدها و سختی های ناگواری را به همراه داشته باشد، استوار شده است پس هیچ گونه فریب و نیرنگی و لو اینکه با دشمنان باشد در اسلام نیست.

بله، سیاستهای دنیاطلبان و هواپرستان بر پایه فریب و نیرنگ بنا شده است. چنانچه نمونه های آن را در جامعه بسیار مشاهده می کنیم.

البتّه در صدر اسلام نیز امیر المؤمنین (ع) را

به بی‌سیاستی (و ساده‌لوحی) متهم می‌کردند همین سیاستی که مبتنی بر فریب و دروغ است- و امام علیه السلام- می‌فرماید:

بخدا سوگند معاویه زیرکتر از من نیست ولی او پیمان شکنی و بی‌تقوایی می‌کند و اگر پیمان شکنی بد نبود، من از زیرکترین مردم بودم «۱».

و همانگونه که پیش از این به نقل از امیر المؤمنین (ع) یادآور شدیم وفای بعهده از فضائلی است که همه مردم با همه اختلاف سلیقه و دیدگاه‌هایشان در آن اتفاق نظر دارند. و حتی کافران و مشرکان نیز با اینکه به اخلاق به اندازه مسلمانان اهمیت نمی‌دهند، باز رعایت آن را لازم می‌شمارند. و این بیانگر اینست که این یک امر فطری است که خرد همه مردم آن را نیکو می‌شمارد و بر هر مسلمانی واجب است که بدان ملتزم باشد اگر چه به زیان او بوده و یا طرف او کافر باشد. و اگر چنین نباشد هیچ کس به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و نظام اجتماعی فرو می‌پاشد،

(۱) و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر، و لولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس. «نهج البلاغه، فیض / ۶۴۸، لح / ۳۱۸، خطبه ۲۰۰. در این جمله کوتاه امیر المؤمنین (ع) مرز سیاست الهی و شیطانی را مشخص فرموده، و حساب مکر و فریب و دروغ گفتن به مردم و عوامفریبی را از تدبیر و حسن امارت و صداقت با مردم و تقوا در عمل جدا ساخته است. حضرت در این کلام، وفاداری خود به پیمانهای با خدا و مردم و عدم تعهد معاویه به این پیمانها را اساس اختلاف خود با معاویه ذکر فرموده و می‌فرماید زیرکی در وفاداری به

پیمانهاست نه در شتادی و فریب دادن مردم. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۷

و زیان آن به همه جامعه سرایت می کند.

۲۱- برخوردها و زندگی پیامبر اکرم (ص) را نیز هنگامی که مورد مطالعه قرار می دهیم مشاهده می کنیم که آن حضرت به پیمانهای خویش تا هنگامی که طرف مقابل وفادار بوده، وفادار می مانده است اکنون به دو نمونه آن توجه فرمائید:

[الف] در صلح حدیبیه، پس از آنکه بین آن حضرت و بین سهل بن عمر- به نمایندگی از مشرکین- پیمان نامه صلح به امضاء رسید، از جمله مواد قید شده در آن قرارداد این بود:

از قریش هر کس بدون اجازه ولی خود به نزد محمد آید، وی موظف است که او را به قریش برگرداند.

در همان لحظه که هنوز آن حضرت و سهیل از جا بلند نشده بودند، «ابو جندل» آمد و او از کسانی بود که از قبل اسلام آورده بود، سهیل با ناراحتی از جا بلند شد و صورت خود را برگردانید و گفت: ای محمد! پیش از اینکه این شخص بیاید قضیه بین من و تو تمام شده بود. حضرت فرمود: درست می گویی، سهیل دست ابو جندل را گرفت و او را می کشید تا بسوی قریش ببرد، و ابو جندل با همه صدا فریاد می کشید که: ای مسلمانان بدادم برسید، آیا نزد مشرکان بروم تا مرا در دینم مورد آزار قرار دهند؟ پیامبر خدا (ص) فرمود:

ای ابو جندل صبر کن و بحساب خدا گذار، البته خداوند برای تو و سایر مستضعفین که با تو هستند فرج و گشایشی می رساند، ما با این قوم قرارداد صلحی را به امضا رساندیم و خدا را

بر آن به گواهی گرفتیم و ما به آنان خیانت نمی کنیم» (۱).

(۱) یا ابا جندل، اصبر و احتسب، فان الله جاعل لك و لمن معك من المستضعفين فرجا و مخرجا. انا قد عقدنا بيننا و بين القوم صلحا و اعطيناهم على ذلك و اعطونا عهد الله، و انا لا نغدر بهم. ر، ك، سيره ابن هشام ۳ / ۳۳۲ - ۳۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۸

[ب] و چون پیامبر خدا (ص) به مدینه مراجعت فرمود، ابو بصیر عتبه بن اسید، [ابو بصیر کنیه عتبه بن اسید است] به نزد آن حضرت آمد و او از کسانی بود که در مکه محبوس بود، آنگاه نامه ای را که «ازهر» و «اخنس» برای آن حضرت نوشته بودند، (و خواستار بازگرداندن ابو بصیر به آنان بودند) توسط مردی از بنی عامر - و یکی از موالیان آنان بدست آن حضرت رسید، حضرت فرمود:

ای ابو بصیر ما با اینان پیمان صلحی را امضا کردیم که می دانی، و در دین ما پیمان شکنی جایز نیست و خداوند برای تو و برای کسانی که از مستضعفین با تو هستند فرج و راه گشایشی می رساند، اکنون نزد قوم خود بازگرد. وی گفت: ای رسول خدا، آیا مرا نزد مشرکان بازمی گردانی تا مرا در دینم مورد آزار قرار دهند؟ فرمود: ای ابو بصیر، برگرد، البته خداوند بزودی برای تو و افراد دیگری از مستضعفین که همراه تو هستند فرج و گشایشی را فراهم خواهد کرد (۱).

ملاحظه می فرمائید که پیامبر اکرم (ص) تا چه اندازه به عهد خویش عنایت و اهتمام می ورزند و حتی برای رعایت مصلحت افرادی که به وی ایمان آورده و به او پناهنده

شده اند آن را زیر پا نمی گذارند.

۲۲- در ماجرای صفین پس از آنکه اکثریت سپاهیان امیر المؤمنین (ع) بر حکمیت اصرار ورزیدند و ابو موسی اشعری را بعنوان حکم برای خویش برگزیدند و امیر المؤمنین (ع) نیز بناچار آن را پذیرفت و با معاویه قرارداد

(۱) یا ابا بصیر، انا قد اعطينا هؤلاء القوم ما قد علمت، و لا یصلح لنا فی دیننا الغدر، و ان الله جاعل لك و لمن معك من المستضعفین فرجا و مخرجا فانطلق الی قومك. قال: یا رسول الله، اتردنی الی المشركین یفتنوننی فی دینی؟ قال: یا ابا بصیر، انطلق فان الله - تعالی - سیجعل لك و لمن معك من المستضعفین فرجا و مخرجا. ر، ک، سیره ابن هشام ۳/ ۳۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۶۹

حکمیت امضاء فرمود. پس از امضاء شدن قرارداد، آنان پشیمان شدند و به آن حضرت مراجعه نموده و گفتند: ما اشتباه کردیم که به حکمیت رضایت دادیم اکنون از اشتباه خود برگشته و توبه می کنیم تو نیز مانند ما از کاری که انجام شده بازگرد ...

حضرت فرمود:

وای بر شما آیا پس از رضایت دادن و امضاء پیمان و قرارداد بازگردم؟ آیا خداوند متعال نفرموده: اوفوا بالعهد؟ آیا نفرموده: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا؟ و آن حضرت (ع) بهم زدن قرارداد را نپذیرفت «۱».

[خلاصه کلام و نتیجه]

از همه آنچه تا کنون در فصل سیاست خارجی اسلام و چگونگی رفتار با غیر مسلمانان یادآور شدیم بدست آمد که:

اسلام هم دین است و هم سیاست، دینی است گسترده، جهانی و همیشگی، دین حق است و عدالت، پس

واجب است همه مردم به آن فراخوانده شوند و از آن و از ایمان آورندگان به آن در تمام شرق و غرب عالم دفاع کنند و اینکه همه مسلمانان یک امت هستند و چیزی جز اسلام بر آنان حکومت نمی کند. و اینکه کفر در شکل‌های گوناگون آن، همه یک ملت هستند و همه به گونه ای با اسلام سر دشمنی دارند. پس مسلمانان همیشه باید در مقابل کفار خود را مجهز و آماده نگهدارند، و دوستی و حاکمیت آنان را نپذیرند و آنان را همراز و محرم اسرار خود

(۱) و يحکم، ابعده الرضا و الميثاق و العهد نرجع؟ او ليس الله - تعالی - قال: اوفوا بالعهد. و قال: و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا. فابی علی (ع) ان يرجع. «وقعه صفین / ۵۱۴. دو آیه فوق: اسراء (۱۷) / ۳۴ و نحل (۱۶) / ۹۱

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۰

ندانند. همه اینها بخاطر ادای حق خدا و حق انسانیت و دفاع از یگانه پرستی و عدالت است.

ولی در عین حال اگر کفار با مسلمانان سر جنگ نداشتند و با یکدیگر علیه مسلمانان همدست و هم پیمان نشدند با آنان می توان بر اساس قسط و عدل و نیکی و انصاف عمل نمود و در صورتی که مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا کند با آنان پیمان و قرارداد امضا کرد. و تا زمانی که آنان به پیمان و قراردادهای خویش استوارند بر حکومت اسلامی و امت مسلمان واجب است که آن پیمان و قراردادها را محترم بشمارند و به آن پایبند باشند، و چنانچه از نص آیات شریفه الهی

بدست آمد این از لوازم ایمان و تقوی است.

البته در صورتی که به مسلمانان خیانت کنند و پیمان شکنی نمایند در آن صورت بخاطر عملی که خود انجام داده اند حرمت آنان نیز از بین خواهد رفت. و در شرایطی که اماره و علامت فریب و خیانت هم از آنان آشکار گردد، در آن شرایط بسا درنگ کردن مخالف درونگری و احتیاط و موجب تسلط ناگهانی آنان بر مسلمانان گردد. که در چنین شرایطی حاکم اسلامی بخاطر مصالح اسلام و امت اسلامی می تواند قطع رابطه خویش را با آنان اعلام کند. ولی جنگ با آنان پیش از ابلاغ و اعلان قبلی جایز نیست. خداوند متعال می فرماید:

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ* فَإِذَا تَثَفَّفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ* وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ «(۱)» همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی آنان پیمان خویش را هر بار می شکنند و پروا نمی گیرند* پس هرگاه در جنگ بر آنان دست یافتی با آنان چنان جنگ کن که آنان که پشت سرشان هستند پراکنده شوند، شاید پند گیرند* و هرگاه از مردمی بیم خیانت در پیمان داشتی به آنان اعلام کن که

(۱) انفال (۸) / ۵۶-۵۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۱

پیمان شکسته است تا در این جهت با آنان مساوی باشی که طرفین دیگر تعهدی ندارند و خدا پیمان شکنان را دوست نمی دارد.

جهت دهم: مصونیت سیاسی سفرا و نمایندگان

سفرا و فرستادگان سایر دولت ها و امت ها نزد حاکم اسلامی از مصونیت و احترام ویژه ای برخوردار هستند، بگونه ای که به راحتی می توانند رسالت خود را

ابلاغ کنند و عقاید مخالف خود را با جدیت و صراحت بدون اینکه مرعوب شوند یا زیان و آزاری به آنان رسد ابراز دارند

[در این رابطه به روایات زیر توجه فرمائید]

۱- وسائل به نقل از قرب الاسناد از سندی بن محمد، از ابو البختری «۱» از امام صادق از پدرش از پدرانش - علیهم السلام - وارد شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

فرستادگان و گروگانها کشته نمی شوند «۲».

۲- در سیره ابن هشام آمده است که «مسيلمه» به پیامبر خدا (ص) نوشت:

از مسيلمه رسول خدا به محمد رسول خدا: سلام عليك. اما بعد، من در این کار [رسالت] با تو شریک شده ام، نصف زمین برای من و نصف زمین برای قریش ولی قریش قوم تجاوزکاری هستند.

آنگاه دو فرستاده نامه وی را برای آن حضرت آوردند، حضرت به آن دو فرمود: شما چه می گوید؟ گفتند: ما نیز همین را می گوئیم. حضرت فرمود:

(۱) أبو البختری از قضات عامه بوده و برخی گفته اند «أنه كذاب» ولی در روایات ما از او روایت نقل شده است. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) لا یقتل الرسل و لا الرهن. وسائل ۹۰ / ۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۴۴، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۲

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت شما را گردن می زدم.

آنگاه به مسيلمه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرستاده خدا به مسيلمه كذاب: سلام بر کسی که راه هدایت را پیشه کند، اما بعد، زمین از آن خداست هر که را خواهد وارث آن گرداند و عاقبت از پرهیزکاران است.

این ماجرا در آخر سال دهم هجرت بود «۱».

۳- در سنن ابی داود به

سند خود از نعیم ابن مسعود آمده است که گفت:

شنیدم که پیامبر خدا (ص) هنگامی که نامه مسیلمه را خواند به آن دو نفر فرمود:

شما چه می گوید؟ گفتند: آنچه را او گفته می گوئیم، فرمود:

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت، شما را گردن می زدم «۲».

۴- باز در همان کتاب به سند خود از عبد الله آمده است که گفت: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

اگر تو پیک نبودی ترا گردن می زدم «۳».

۵- در سنن بیهقی به سند خود از عبد الله [مشخص نیست عبد الله عمر، یا عبد الله بن عاص است] آمده است که گفت:

(۱) اما و الله لو لا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. ثم كتب الى مسیلمه: بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله الى مسیلمه الكذاب: السلام على من اتبع الهدى، اما بعد، فان الارض يورثها من يشاء من عباده و العاقبه للمتقين. و ذلك في آخر سنه عشر. سیره ابن هشام ۴/ ۲۴۷.

این ارتكازی بشر است که فرستادگان باید مصونیت داشته باشند اسلام هم بر آن تأکید ویژه نموده است. الف- م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) اما و الله لو لا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. سنن ابی داود ۲/ ۷۶، کتاب جهاد، باب فی الرسل.

(۳) لو لا انك رسول لضربت عنقك. سنن ابی داود ۲/ ۷۶، کتاب جهاد، باب فی الرسل.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۳

سنت بر این قرار گرفته که پیک را نباید کشت «۱».

۶- باز در سنن ابی داود بسند خود از ابی رافع آمده است که گفت:

قریش مرا نزد پیامبر خدا (ص) فرستادند، پس چون پیامبر خدا (ص)

را ملاقات کردم، اسلام در دلم جای گرفت، عرض کردم: ای پیامبر خدا، من هرگز نزد آنان باز نمی‌گردم، حضرت فرمودند:

من به پیمانها خیانت نمی‌کنم و نامه رسانها را زندانی نمی‌کنم ولی تو بازگرد اگر در دل خود همان چیزی را که الان احساس می‌کنی احساس کردی به نزد ما بازگرد. گفت: من رفتم پس از مدتی نزد آن حضرت آمده و اسلام آوردم «۲».

در متن عربی این روایت «برد» جمع برید به معنی نامه رسان و چاپارچی است و شاید فرمایش رسول خدا (ص) ناظر بر یک امر ارتكازی فطری باشد، زیرا حفظ روابط اجتماعی متوقف بر رعایت قوانین و مقررات اجتماعی است که از جمله آن قوانین و مقررات، مصونیت نامه‌ها و نامه رسانها و وفا به تعهدات است. و بهمین جهت سیره و روش عقلا بر مصونیت و امنیت سفر و نمایندگان تعلق گرفته است.

۷- در انساب الاشراف بلاذری پس از ذکر نامه معاویه به علی (ع) می‌نویسد:

چون علی (ع) وی - نامه رسان - را دید فرمود: چه چیز در پشت سر پنهان کرده‌ای؟ گفت: می‌ترسم مرا بکشی! فرمود: چگونه ترا بکشم با اینکه تو

(۱) مضت السنه ان لا تقتل الرسل سنن بیهقی ۹/ ۲۱۲، کتاب الجزیه، باب السنه ان لا یقتل الرسل.

در زنجیره سند این روایت «عبد الله» مشخص نیست آیا عبد الله مسعود است، یا عبد الله عمر، یا عبد الله بن عاص. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) انی لا- اخیس بالعهد و لا- احبس البرد، و لکن ارجع فان کان فی نفسک الذی فی نفسک الان فارجع. سنن ابی داود ۲/ ۷۵، کتاب الجهاد، باب فی الامام یتجنّ به فی العهود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

پیام رسان هستی؟ «۱».

جهت یازدهم: حکم جاسوس دشمن

از مسائل بسیار مهمی که همواره نظامها و دولتها به آن گرفتار می باشند سازمان اطلاعات دشمنان بیگانه است که همواره توسط ایادی و جاسوسهای داخلی و خارجی خود می کوشند در اجتماعات و ادارات و ارتش و مراکز تصمیم گیری و فرماندهی دولت مخالف خود نفوذ کنند و از این طریق به نقاط ضعف و اطلاعات مورد نیاز خود دست یابند.

خسارتهای مترتبه بر این عمل بویژه در میدانهای جنگ و شرایطی که یک کشور در شرایط جنگی با کشور دیگر بسر می برد بسیار زیاد و شکننده است. پس بر حاکم مدبر عاقل واجب است که همواره مراقب اعمال و حرکات افراد بوده و در مقابل این شیوه دشمن در آمادگی کامل بسر برد. زیرا چه بسا غفلت از این مسأله مهم موجب فرار و از هم گسیختگی نیروها و خسارتهای بسیار سنگینی گردد که چیزی آنها را جبران نمی کند. و شاید فرمایش خداوند متعال که پس از امر به آماده کردن نیرو در برابر کفار می فرماید:

و آخرین من دونهم لا تعلمونهم، الله يعلمهم- و جز اینان دیگرانی که شما آنان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد، ناظر به همین ستون پنجم و شبکه داخلی دشمن باشد، کسانی که دشمن آنان را به خدمت گرفته تا از طریق آنان جاسوسی کند و از امکانات و روحیه مسلمانان آگاهی یابد.

آنچه از آثار و روایات اسلامی استفاده می شود اینست که جزای مناسب با

(۱) فلما رآها علی قال: ویلک، ما ورائک؟ قال: اخاف ان تقتلنی، قال: و لم اقتلک و انت رسول؟ انسب الاشراف ۲ / ۲۱۱.

این گناه بزرگ کشتن و اعدام است مگر اینکه بخاطر جهاتی از آن صرف نظر گردد، زیرا بزرگی جنایت و جزای آن متناسب با شدت زیان و خسارتی است که بر آن مترتب است.

اکنون برخی از روایات را در این زمینه را از نظر می گذرانیم:

۱- در سیره ابن هشام- با تلخیص- آمده است:

پس از اینکه مشرکان معاهده حدیبیه را نقض کردند و دشمنی آنان با اسلام و ممانعت آنان از گسترش حق و عدالت برای پیامبر اسلام (ص) آشکار شد آن حضرت تصمیم به فتح مکه گرفت و در صدد برآمد پیش از آنکه آنان خبردار شوند و خود را آماده کنند بطور ناگهانی بر آنان هجوم برد و شر آنان را برطرف و شوکتشان را درهم بشکند. از اینرو به مردم فرمود که قصد دارند به مکه بروند و به آنان دستور داد که بسرعت خود را آماده حرکت کنند و فرمود:

بار خدایا این حرکت را از چشم خبرچینان و جاسوسان قریش دور نگه دار تا ناگهان در شهرشان بر آنان فرود آیم.

مردم بسرعت آماده شدند پس چون آن حضرت (ص) می خواست به طرف مکه حرکت کند «حاطب بن ابی بلتعنه» نامه ای به قریش نوشت و آنان را از ماجرا باخبر کرد، آنگاه آن نامه را به زنی داد و مزد و پاداشی برای وی معین کرد تا آن را به قریش برساند، آن زن نیز نامه را در میان موهای سرش گذاشت و موهایش را بر آن بافت و از شهر خارج شد، پیامبر خدا (ص) از طریق آسمان [وحی] از ماجرا خبردار شد و علی (ع) و زبیر بن عوّام را بدنبال او

فرستاد، آنان در بین راه به آن زن رسیدند و او را از مرکب پیاده کردند و وسایل او را جستجو کردند، ولی چیزی نیافتند، علی بن ابی طالب (ع) به وی فرمود: بخدا سوگند نه به رسول خدا دروغ گفته شده و نه آن حضرت به ما دروغ گفته است یا نامه را می دهی یا برهنه ات می کنیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۶

آن زن چون جدیت آن حضرت را دید گفت: کنار بروید، آن حضرت کنار رفت، وی موهای سرش را باز کرد و نامه را بیرون آورد و به آن حضرت داد. آن حضرت نامه را نزد پیامبر خدا (ص) آورد، پیامبر اکرم (ص) «حاطب» را طلبید و فرمود:

ای حاطب چه چیز ترا بر این کار واداشت؟ وی گفت: ای پیامبر خدا (ص) بخدا سوگند من بخدا و پیامبر خدا ایمان دارم من تغییر نکرده و عوض نشده ام. من فردی هستم که در میان آنان- قریش- طایفه و عشیره ای ندارم ولی نزد آنان همسر و فرزند دارم، بخاطر آنان است که دست به این کار زدم، عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا به من اجازه بدهید تا گردن او را بزنم، این منافق شده است، پیامبر فرمود:

تو چه میدانی ای عمر شاید خداوند در روز جنگ بدر به اصحاب بدر توجه نموده و فرموده: هر کاری می خواهید بکنید من شما را بخشیدم.

آنگاه خداوند متعال در ارتباط با حاطب این آیه را نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدْوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ- ای مؤمنان دشمن من و دشمن خویش را ولی و دوست خود مگیرید که با آنان

نظیر این روایت را ابو داود در جهاد سنن خویش آورده و در آن آمده است:

عمر گفت: به من اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم، پیامبر خدا (ص) فرمود: این در جنگ بدر شرکت داشته، و چه می دانی شاید خداوند بر اهل بدر عنایت داشته و فرموده: هر کار می خواهید بکنید من گناهان شما را بخشیدم «۲».

(۱) سیره ابن هشام ۴/ ۳۹-۴۱.

(۲) قد شهد بدرا، و ما یدریک لعلّ الله اطلع علی اهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم. سنن ابی داود ۲/ ۴۴-۴۵، کتاب الجهاد، فی حکم الجاسوس اذا کان مسلما.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۷

داستان حاطب را علی بن ابراهیم در تفسیر خویش به هنگام تفسیر سوره ممتحنه «۱» و طبرسی در مجمع البیان «۲» و بخاری در کتاب الجهاد «۳»، آورده اند.

البته در نقلهای مختلف اختلافات جزئی وجود دارد که می توان به آنها مراجعه نمود.

روشن است که در اینجا پیامبر خدا (ص) عمر را از این نظریه که جزای عمل منافق جاسوس کشتن است «ردع» نفرموده بلکه بسا آن را «تقریر» نیز فرموده ولی آن حضرت سابقه حاطب را در اسلام که در جنگ بدر شرکت داشته مجوز عفو وی قرار داده و این منافاتی با این معنی ندارد که بالطبع جزای چنین عملی قتل است، چنانچه از روایات آینده نیز استفاده می گردد.

پس آنچه در کتاب جهاد مبسوط «۴» آمده که «جاسوس مسلمان را نمی توان کشت» و به عمل پیامبر اکرم (ص) در مورد حاطب استناد فرموده، مطلبی است که آن را می توان مورد مناقشه قرار داد. «۵»

غزوه مریسبع (بنی المصطلق) بطور خلاصه اینگونه آمده است:

«چون پیامبر خدا (ص) در «بقعاء» فرود آمد، به جاسوسی از مشرکان برخورد نمودند، به وی گفتند: چه خبر؟ مردم کجا هستند؟ گفت: از آنان خبر ندارم.»

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم ۲/ ۳۶۱.

(۲) مجمع البیان ۵/ ۲۶۹-۲۷۰، (جزء ۹).

(۳) صحیح بخاری ۲/ ۱۷۰، کتاب الجهاد و السیر، باب الجلوس.

(۴) مبسوط ۲/ ۱۵.

(۵) می توان گفت تعیین حکم و اندازه و چگونگی مجازات جاسوس دشمن در شرایط مختلف و نسبت به افراد مختلف در اختیار والی است، از عمل پیامبر اکرم (ص) نیز همین معنی استفاده می شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۸

عمر گفت: یا راست می گویی یا گردنت را می زنم. گفت: من مردی از بلمصطلق هستم حارث بن ابی ضرار را در حالی ترک کردم که سپاه زیادی برای جنگ با شما آماده کرده بود و مردم بسیار دیگری بسوی او روی می آوردند و مرا فرستاده تا از شما خبر ببرم و بینم آیا از مدینه حرکت کرده اید یا نه، عمر وی را نزد رسول خدا (ص) آورد و ماجرا را به آن حضرت گفت.

پیامبر خدا (ص) وی را به اسلام دعوت کرد ولی او نپذیرفت، عمر گفت: ای رسول خدا (ص) گردن او را بزنم؟ پیامبر خدا (ص) وی را در اختیار او گذاشت و او گردنش را زد. «۱»

۳- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام آمده است:

«جاسوس و خبرچین در صورتی که دسترسی به آنها حاصل شد، کشته می شوند» از اهل بیت اینگونه برای ما روایت شده است «۲».

۴- در سنن ابی داود به سند خود از سلمه بن اکوع آمده است که گفت:

یکی از سفرها جاسوسی از مشرکین نزد پیامبر آمد، بعد ناگهان ناپدید شد، پیامبر (ص) فرمود: او را بیابید و بکشید- سلمه گوید:- من زودتر از دیگران به وی دست یافتم و او را کشتم و لباس و وسائل او را تصرف کردم و پیامبر آنها را بمن بخشید (۳).

۵- باز در همان کتاب از سلمه آمده است که می گفت:

(۱) مغازی ۱/ ۴۰۶.

(۲) و الجاسوس و العین اذا ظفر بهما قتلا- كذلك روينا عن اهل البيت. « مستدرک الوسائل ۳/ ۲۴۹، ابواب دفاع، باب ۱، حدیث ۱.

(۳) اتی النبی (ص) عین من المشرکین و هو فی سفر، فجلس عند اصحابه ثم انسل، فقال النبی (ص):

اطلبوه فاقتلوه. قال: فسبقتهم الیه فقتلته و اخذت سلبه فنقلنی ایاه. « سنن ابی داود ۲/ ۴۵، کتاب الجهاد، باب فی الجاسوس المستأمن.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۷۹

با رسول خدا (ص) به غزوه هوازن رفتیم. در شرایطی که ما با دشواریهای روبرو بودیم، همه ما پیاده بودیم و در بین ما افراد ناتوان و ضعیف نیز وجود داشت، بناگاه فردی که بر شتر قرمز رنگی سوار بود سر رسید، طنابی چرمی از کنار شترش کشید و شتر را با آن بست آنگاه آمد کنار ما نشست و صبحانه خورد، پس چون ضعف و ناتوانی ما را دید بلند شد به سرعت به طرف شترش رفت طناب او را باز کرد، آن را خوابانید و بر پشت او سوار شد و آن را از جای بلند کرد که بگریزد، ناگاه شخص دیگری از طایفه اسلم که بر ناقه [شتر ماده] سبز رنگی سوار بود از پشت نیروهای ما ظاهر شد و با

یکدیگر شروع به رفتن کردند، من به سرعت دویدم تا به پشت ناقه رسیدم و ناقه پشت سر جمل حرکت می کرد، من جلوتر رفتم تا به پشت جمل رسیدم، آنگاه باز جلوتر رفته و افسار جمل را بدست گرفتم و شتر را خوابانیدم، چون زانوی شتر به زمین رسید من آن مرد را از شتر به زیر کشیده و شمشیر خود را کشیدم و به سر او زدم، او از دنیا رفت، مرکب و لباس و وسایل او را برداشته به همراه خود آوردم، پیامبر خدا با سایر افراد به استقبال من آمدند، آن حضرت فرمود: چه کسی آن مرد را کشت؟ گفتند سلمه بن اکوع. فرمود: همه وسایل و لباس مقتول مال اوست «۱».

این داستان را مسلم در صحیح خود نیز آورده است «۲».

۶- باز در همان کتاب به سند خود از فرات بن حیان آمده است:

رسول خدا (ص) به کشتن وی دستور فرمود و او جاسوس ابو سفیان بود و با فردی از انصار همپیمان بود، به جمعی از انصار گذر کرد و گفت: من مسلمانم، یکی از انصار گفت: ای رسول خدا می گوید من مسلمانم، پیامبر خدا (ص) فرمود: در میان شما افرادی هستند که آنان را به ایمانشان واگذار می کنم، یکی

(۱) سنن ابی داود ۲/۴۵، کتاب جهاد، باب فی الجاسوس المستأمن.

(۲) صحیح مسلم ۳/۱۳۷۴، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۰

از آنها فرات بن حیان است «۱».

۷- در ارشاد مفید آمده است:

چون خیر وفات امیر المؤمنین (ع) و بیعت مردم با فرزندش امام حسن (ع) به معاویه رسید، یک نفر

از قبیله «حمیر» را به کوفه و یکی از «بنی القین» را به بصره فرستاد تا اخبار را به وی گزارش نموده و بر علیه حسن (ع) کارشکنی کنند، امام حسن (ع) از این ماجرا باخبر شد و دستور فرمود تا آن شخص حمیری را از منزل یک قصاب (حجام خ. ل) در کوفه بیرون بکشند و گردن او را بزنند، آنگاه نامه ای به بصره نوشت تا آن فرد، بنی قین را از بنی سلیم بیرون بیاورند و گردن بزنند، آنگاه به معاویه نوشت:

اما بعد، تو برای دسیسه چینی و حيله گری و فریب، افرادی را به کار گرفتی، و جاسوسانی فرستادی، گویا تو روبرو شدن را دوست داری، آن روز خیلی دور نیست ... «۲».

پس بطور خلاصه باید گفت: ظاهراً در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) این معنی که حکم جاسوسی برای دشمن اعدام است، یک امر واضحی بوده اگر چه در برخی موارد بخاطر برخی جهات از آن صرف نظر می شده است.

علاوه بر اینکه عنوان منافق و مفسد و محارب و باغی نیز غالباً بر جاسوس صادق است و این نکته ای است شایان دقت.

در خراج ابو یوسف آمده است:

(۱) ان منکم رجالاتهم الی ایمانهم، منهم فرات بن حیان. سنن ابی داود ۲ / ۴۵، کتاب الجهاد، باب فی جاسوس الذمی.

(۲) اما بعد فانک دستت الرجال للاحتیال و الاغتیال و ارسدت العیون، کانک تحب اللقاء، و ما اوشک ذلک ... ارشاد مفید / ۱۷۰ (چاپ دیگر ۱۸۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۱

و ای امیر المؤمنین از حکم جاسوسهای اهل ذمه و اهل حرب و یا جاسوسهای مسلمان پرسش کردی، همانا اگر از اهل

ذمه یا از اهل حرب باشند که جزیه می پردازند مانند یهود و نصاری و مجوس، باید گردنهای آنها زده شود، ولی اگر از اهل اسلام و شناخته شده باشند، آنان را مجازات کن و به حبس های طولانی آنها را محکوم کن تا توبه کنند.

ابو یوسف گوید: و شایسته است امام مرزبانانی بر جاده هائی که بر بلاد اهل شرک ختم می شود داشته باشد، تا بازرگانانی که از آن راهها رفت و آمد می کنند را مورد بازرسی قرار دهد. و اگر کسی سلاح حمل می کند آن را از وی گرفته و بازگردانده شود و هر کس افرادی را به بردگی می برد بازگردانده شود و اگر کسی کتابی [نامه ای] همراه دارد خوانده شود و اگر در آن کتاب و نوشته گزارشهایی از وضعیت مسلمانان آمده است، صاحب کتاب نیز بازداشت شود و نزد حاکم فرستاده شود تا درباره او نظر بدهد «۱».

خلاصه کلام، اینکه: حفظ نظام که از مهم ترین فرایض است بر سیاست مراقبت و احتیاط با منافقین و جاسوسان دشمن متوقف است، چنانچه بر فرستادن مراقب و جاسوس به کشورهای دشمن که توطئه ها و برنامه های آنان علیه مسلمین را گزارش کنند، توقف دارد. و تفاوت بین این دو جاسوسی به اینست که جاسوسی برای کفر باعث تقویت و گسترش کفر و فساد است و جاسوسی برای اسلام باعث تقویت نظام حق و عدل، پس واجب است که شر اولی دفع و دومی تقویت شود. و در اینجا نکته ای است شایان دقت.

(۱) خراج ابو یوسف / ۱۸۹. روشن است که نوشته های ابو یوسف در خراج قبل از اینکه مبین احکام اسلام باشد مؤید عملکرد خارجی خلفاء بوده بنابراین در

سخنان او به این نکته نیز باید توجه داشت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۲

جهت دوازدهم: برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار اهل کتاب و دیگران

اشاره

در این فصل مناسب است برخی از عهدنامه های پیامبر اکرم (ص) با کفار را برای مزید فایده یادآور شویم و پژوهش گسترده در این موضوع را به کتابهای مفصل که در این زمینه نگاشته شده واگذار نمائیم:

۱- عهدنامه ای که پیامبر اکرم (ص) بین اهل مدینه نگاشت.

اشاره

پس از آنکه پیامبر (ص) به یثرب- مدینه- وارد شد یک عهدنامه و پیمان سیاسی در بین آنان به امضاء رساند که ضمن آن روابط انسانی و حقوق متقابل بین مردم مدینه از مسلمانان و یهود و دیگران مشخص شده است. این عهدنامه بعنوان قانون اساسی دولت اسلامی که آن حضرت در مدینه تأسیس فرمود بشمار می آید.

در سیره ابن هشام آمده است: ابن اسحاق گوید: پیامبر خدا (ص) عهدنامه ای بین مهاجرین و انصار و یهود مدینه نوشت و یهودیان را بر دین و اموال خود باقی گذاشت و شرایطی را به نفع و شرایطی را علیه آنان در آن گنجانید که صورت کامل قرارداد بدین شرح است:

[متن عهدنامه]

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد پیامبر (ص) بین مؤمنان و مسلمانان از قریش و مردم یثرب و کسانی که از آنان پیروی نموده و ملحق به آنان شده اند و با آنان در جهاد شرکت نموده اند، اینان جدای از سایر مردم یک امت واحده می باشند.

مهاجرین از قریش بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها بین خود آنان است و اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان خود آزادی می نمایند و «بنو عوف» بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها به همان روش نخستین است، هر طایفه ای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۳

اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نماید. و «بنو ساعده» بر طبق قوانین و قراردادهای اجتماعی خود می باشند و به همان روش نخستین خود عمل می کنند و هر طایفه ای اسیران خود را بر اساس معروف و قسط

بین مؤمنان خود آزاد می نماید. و «بنو حارث» بر طبق قراردادهای نخستین خود عمل می کنند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نماید. و «بنو چشم» بر طبق قراردادهای حقوقی و جزایی نخستین خود می باشند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنین آزاد می نماید. و «بنو نجّار» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسرای خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نماید. و «بنو عمرو بن عوف» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نماید. و «بنو النبیّت» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین آنان است. و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نماید. و «بنو الاوس» بر قراردادهای اجتماعی خویشند و قوانین جزائی آنان به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مؤمنان آزاد می نمایند.

و البته مؤمنان در بین خود بدهکار و عائله مندی را نمی یابند مگر اینکه بر اساس معروف وی را در پرداخت بدهی و رهائی از گرفتاری یاری می رسانند. و نباید فرد مؤمنی با بنده مؤمن دیگری علیه وی هم سوگند شود. و همه مؤمنان باتقوی، علیه کسی که به حقوق آنان تجاوز کرده، یا ظلم و گناه بزرگی را علیه آنان تدارک دیده یا بین مؤمنان

فساد ایجاد کرده، یکی هستند و همه دستهای آنها علیه اوست، اگر چه فرزند یکی از آنها باشد. و هرگز نباید مؤمنی مؤمن دیگری

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۴

را بخاطر کفری بکشد. و هرگز کفری را علیه مؤمنی یاری ندهد. و همانا امان خداوند یکی است که کوچکترین مسلمانان می تواند از سوی سایرین آن را بعهده بگیرد.

و اینکه مؤمنان برخی ولی برخی دیگر هستند نه سایر مردم. و کسانی از یهود که از ما پیروی می کنند از یاری و کمک ما برخوردارند به آنها ظلم نمی شود و به دشمنان آنان کمک نمی شود. و همانا صلح مسلمانان یکی است، هیچ مؤمنی در جهاد در راه خدا با دیگری صلح نمی کند مگر اینکه همه در آن مساوی و برابر هستند. و رزمندگان از مؤمنین، به نوبت به جنگ خواهند آمد و هر رزمنده ای را رزمندگان دیگر پشتیبانی خواهند کرد.

و مؤمنان باتقوا بر نیکوترین راه هدایت و استوارترین آن می باشند. و هیچ مشرکی حق ندارد از مال یا جان مشرکین قریش حمایت کند. و حق ندارد با آنان علیه مؤمنی همکاری نماید. و اینکه اگر مؤمنی مؤمن دیگری را کشت باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول رضایت دهد و همه مؤمنان علیه وی هستند تا اینکه این امر اجرا شود. و اینکه هر مؤمنی که مطالب این نوشته را پذیرفته و به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که بدعت گذار نسبت به این نوشته را یاری دهد، یا او را در پناه خود گیرد و اگر کسی او را یاری کرد یا به وی جا و مکان داد لعنت خدا و غضب

وی تا روز قیامت بر او باد و توبه او پذیرفته نیست و عوض هم از او گرفته نمی شود. و هر یک از شما که در چیزی از این نوشته اختلاف کردید آن را به خداوند- عز و جل- و محمد (ص) برگردانید.

و تا زمانی که مؤمنان در جنگ هستند یهودیان نیز همراه مؤمنین مخارج جنگ را می پردازند. یهود بنی عوف نیز امتی هستند با مؤمنان، یهودیان به دین خود باشند و مسلمانان به دین خود، چه خود و چه غلامان آنان، مگر کسی که ظلم کند یا مرتکب خلافتی شود که جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۵

برای یهود بنی نجار است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی حارث است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ساعده است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی چشم است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی اوس است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ثعلبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود، مگر کسی که مرتکب گناه یا ستمی شود که او جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و طایفه جفنه قسمتی از ثعلبه هستند و حکم آنان را دارند. و برای بنی شطیبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود. اینکه نیکان از بدان جدا هستند. و موالی و بندگان بنی ثعلبه مانند خود آنان هستند. و هم پیمانان یهود حکم خود آنان را دارند. و اینکه هیچ یک از آنان جز با اجازه

محمد (ص) حرکتی نباید انجام دهند. و اگر جراحی بر کسی وارد شد نباید از تقاص جراحت واردکننده جلوگیری کنند. و کسی که بناگاه کسی را بکشد بخود و اهل بیت خود چنین کرده است مگر کسی که مورد ستمی واقع شده [و از خود دفاع کرده است] و خدا با کسانی است که به این عهدنامه پایدار می مانند.

و اینکه یهود مخارج خود را خود باید پردازند و مسلمانان نیز مخارج خود را خود باید پردازند، و اگر کسی با امضا کنندگان این عهدنامه به جنگ برخیزد همگی موظفند که از خود دفاع کنند و بین آنان خیرخواهی و نصیحت و نیکی حاکم است نه زشتی و پلیدی و هیچ کس نباید به هم پیمان خود بدی کند و باید به یاری مظلوم بشتابد. و در شرایط جنگی یهودیان نیز مانند مسلمانان مخارج جنگ را می پردازند. و حرمت یثرب [مدینه] باید توسط امضاکنندگان این قرارداد حفظ شود. همسایه نیز مانند خود انسان است که نباید به او ضرر و زیانی وارد گردد. و حریمی شکسته نمی شود [در منزلی وارد نباید شد] مگر با اجازه اهل آن. و اینکه ما بین امضاکنندگان این ورقه مشکل و مشاجره

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۶

زیان زننده ای واقع نمی شود مگر اینکه در مورد آن به خداوند- عز و جل - و به محمد پیامبر خدا (ص) مراجعه می کنند. و خداوند گواه بر مطالب نیک و خوب این صحیفه است.

و اینکه قریش و کسانی که آنان را یاری می دهند را نباید پناه داد. و اینکه بین امضاکنندگان این صحیفه پیمان همکاری است علیه کسی که به یثرب هجوم آورد. و

اگر به صلح دعوت شدند مصالحه می کنند و شرایط صلح را عملی می سازند زیرا اینان هستند که طالب صلحند و آن را محترم می شمارند و اگر اینان [امضاکنندگان صحیفه] قوم دیگری را به صلح فراخوانند، برای دیگران است آنچه برای مؤمنین است، مگر کسی که در دین با مؤمنان به جنگ برخاسته است.

بر هر دسته ای از مردم حصّه آنان است در کارهایی که بعهدہ آنان نهاده شده است. و برای یهود اوس و موالیان آنها و خود آنها همان مزایایی است که برای امضاء کنندگان این صحیفه است. و همواره باید نیکی حاکم باشد نه بدی و کسی عمل ناپسندی انجام نمی دهد مگر اینکه به زیان خود اوست.

و خداوند بر مطالب صحیح و نیک این صحیفه گواه است.

و این صحیفه هرگز مانع مجازات فرد ظالم و گناهکار نمی گردد، و کسی که از شهر خارج گردد یا در شهر بماند در امنیت و امان است مگر کسی که ستم کند یا مرتکب جرمی گردد و خداوند با افراد نیک کردار و پرهیزکار همراه است.

و نیز محمد (ص) فرستاده خدا. «۱»

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي (ص) بين المؤمنين و المسلمين من قریش و يثرب، و من تبعهم فليحق بهم و جاهد معهم، انهم امه واحده من دون الناس، المهاجرون من قریش علی ربعتهم يتعاقلون بينهم، و هم يقدون عانيهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو عوف علی ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، كل

- طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو ساعده علی ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الحارث

على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو جشم على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

و بنو عمرو بن عوف على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النبيت على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الاوس على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

و ان المؤمنين لا يتركون مفرحا بينهم ان يعطوه بالمعروف فى فداء او عقل.

و ان لا يحالف مؤمن مولى مؤمن دونه. و ان المؤمنين المتقين (ايديهم- الاموال) على من بغى منهم او ابتغى دسيعه ظلم او اثم او عدوان او فساد بين المؤمنين، و ان ايديهم عليه جميعا، و لو كان ولد احدهم.

و لا يقتل مؤمن مؤمنا فى كافر. و لا ينصر كافرا على مؤمن. و ان ذمه الله واحده، يجير عليهم ادناهم.

و ان المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و انه من تبعنا من يهود فان له النصر و الاسوه، غير مظلومين و لا- متناصرين عليهم. و ان سلم المؤمنين واحد، لا- يسالم مؤمن دون مؤمن فى قتال فى سبيل الله الا على سواء و عدل بينهم. و ان كل غازيه غزت معنا يعقب بعضها بعضا.

و ان المؤمنين يبيىء بعضهم على (عن، خ. ل) بعض بما نال دماءهم فى سبيل الله.

و ان المؤمنين المتقين على احسن

هدى و اقومه. و انه لا- يجير مشرك مالا- لقريش و لا- نفسا، و لا يحول دونه على مؤمن. و انه من اعتبط مؤمنا قتلا عن بينه فانه قود به الا- ان يرضى ولى المقتول، و ان المؤمنين عليه كافه، و لا- يحل لهم الا- قيام عليه. و انه لا يحل لمؤمن اقر بما فى هذه الصحيفه، و آمن بالله و اليوم الآخر أن ينصر محدثا و لا يؤويه، و انه من نصره او آواه فان عليه لعنه الله و غضبه يوم القيامة، و لا يؤخذ منه صرف و لا عدل.

و انكم مهما اختلفتم فيه من شىء فان مردّه الى الله- عزّ و جلّ- و الى محمد (ص).

- و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين، و ان يهود بنى عوف امه مع المؤمنين، لليهود دينهم، و للمسلمين دينهم، مواليهم و انفسهم الا- من ظلم و اثم فانه لا- يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان ليهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى الحارث مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى ساعده مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى جشم مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى الاوس مثل ما ليهود بنى عوف. و ان ليهود بنى ثعلبه مثل ما ليهود بنى عوف، الا- من ظلم و اثم فانه لا يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان جفنه بطن من ثعلبه كانفسهم. و ان لبنى الشطييه مثل ما ليهود بنى عوف.

و ان البرّ دون الاثم. و ان موالى ثعلبه كانفسهم. و ان بطانه يهود كانفسهم. و انه لا يخرج منهم احد

الا باذن محمد (ص). وانه لا ينحجز على ثار جرح. وانه من فتك فينفسه فتك، واهل بيته الا من ظلم، و ان الله على ابر هذا.

و ان على اليهود نفقتهم، و على المسلمين نفقتهم. و ان بينهم النصر على من حارب اهل هذه الصحيفة. و ان بينهم النصح و النصيحة و البر دون الاثم. و انه لم ياثم امرؤ بحليفه، و ان النصر للمظلوم. و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين. و ان يثرب حرام جوفها لاهل هذه الصحيفة. و ان الجار كالنفس غير مضار و لا آثم. و انه لا تجار حرمه الا باذن اهلها. و انه ما كان بين اهل هذه الصحيفة من حدث او اشتجار يخاف فساده فان مردّه الى الله - عزّ و جلّ - و الى محمد رسول الله (ص). و ان الله على اتقى هذه الصحيفة و ابرّه. و انه لا تجار قريش و لا من نصرها. و ان بينهم النصر على من دهم يثرب، و اذا دعوا الى صلح يصالحونه و يلبسونه فانهم يصالحونه و يلبسونه، و انهم اذا دعوا الى مثل ذلك فانه لهم على المؤمنين الا من حارب في الدين، على كل اناس حصتهم من جانبهم الذي قبلهم، و ان يهود الاوس مواليهم و انفسهم على مثل ما لاهل هذه الصحيفة مع البر المحض من اهل هذه الصحيفة.

[قال ابن هشام: و يقال: مع البر المحسن من اهل هذه الصحيفة]

[قال ابن اسحاق:] و ان البر دون الاثم، لا يكسب كاسب الا على نفسه، و ان الله على اصدق ما في هذه الصحيفة و ابرّه. و انه لا يحول هذا الكتاب دون ظالم و آثم،

و انه من خرج آمن و من قعد آمن الا من ظلم او اثم، و ان الله جار لمن برّ و اتقى، و محمد رسول الله (ص).» سیره ابن هشام ۱۴۷-۱۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۸۹

این عهدنامه را ابو عبید نیز در الاموال خود با کمی اختلاف آورده است «۱». در الوثائق السياسیه نیز همراه با سایر عهدنامه های آن حضرت آمده است «۲».

ما این عهدنامه را با همه طولانی بودن آن در اینجا آوردیم بخاطر اینکه قدیمی ترین و طولانی ترین عهدنامه سیاسی است که در تاریخ اسلام بر جای مانده و سنگ پایه نخستین حکومت اسلامی بر آن استوار شده است.

این عهدنامه دلیل روشنی بر دورانیشی پیامبر اکرم (ص) و عظمت شخصیت سیاسی آن حضرت است، که بوسیله آن همه اهل مدینه از اوس و خزرج گرفته تا یهود مدینه را با همه نزاع و خونریزهائی که بین آنها بوده با هم هماهنگ نموده و از مجموعه آنان یک قلعه محکم در برابر کفر و شرک ایجاد فرمود و در زیر پرچم و حکومت خویش یک دولت عادلانه برای آنان بنا نهاد «۳».

(۱) الاموال / ۲۶۰-۲۶۴، شماره ۵۱۸.

(۲) الوثائق السياسیه / ۵۹-۶۲، شماره ۱.

(۳) در متن عربی این عهدنامه شریفه لغاتی آمده است که به توضیح آن می پردازیم:

ربعه [رباعه] به کسر و فتح: روش و عادت است که در امور مربوط به خونخواهی ها و دیات طبق آن رفتار می کردند.

عانی: اسیر معاقل؛ جمع معقله: دیات. المفرح به فتح راء: کسی که بدهکاری یا دیه یا فدیة ای بعهده اوست، که بر مسلمانان واجب است در پرداخت آن او را یاری رسانند. ابن هشام گوید: مفرح:

کسی است که بدهکار یا عیالوار است چنانچه شاعر گفته:

إذا أنت لم تبرح تؤدی امانه و تحمل اخی افرحتک الودائع

(اگر تو هنوز امانتی را نپرداخته، امانت دیگری را به عهده بگیری امانتها بر گرده ات سنگینی می کند.)

دسیعه: پاداش بزرگ است. و ظاهراً معنی جمله اینست که اگر کسی به ناروا و از روی ستم از مسلمانان پاداش بزرگی را طلب کرد بر آنان واجب است که به یکدیگر کمک نموده و او را از خود برانند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۰

نکات برجسته عهدنامه:

همانگونه که ملاحظه می فرمائید این عهدنامه شامل مواد و اصول قابل توجهی است که مهمترین آنها را یادآور می شویم:

۱- همه مسلمانان را علی رغم اختلافات نژادی و قومی بعنوان یک امت در کنار سایر مردم قرار داده است.

۲- سنت و شیوه مهاجرین و قبایل مختلف انصار را در مسائل دیه و خونها [حقوق جزائی] بر اساس همان عادات و سنت های معمول خودشان تأیید نموده و همه آنها را در آن شرایط محترم شمرده، البته بعداً با نازل شدن حکم حدود و قصاص و دیات در اسلام، این اصل نسخ گردید.

۳- بر هر طایفه ای واجب نموده که اسیرهای خود را بر اساس معروف و قسط آزاد سازند.

- اسوه: یاری، تسلیت، و مساوات. و در نهایت آمده است: «یعقب بعضها بعضا یعنی بنوبت به جنگ بروند».

یبی ء: بر جا نهادن یا بازگرداندن، و شاید معنی دوم در اینجا مناسب تر باشد، که مفهوم جمله نظیر مفهوم جمله پیشین آنست.

لا- یجیر مشرک مالا- لقریش و لا- نفسا: یعنی هیچ یک از مشرکین اهل مدینه جایز نیست که اموال و یا افرادی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.

اعطیته:

بدون جنایتی که موجب قتل باشد او را بکشد. صرف: توبه. عدل: فدیة. ان الیهود ینفقون مع المؤمنین: یهود سهم خود را در مخارج جنگ می پردازند. لا یوتغ: هلاک نمی شود. لا ینحجز الی ثار جرح: کسی که در اثر مجروح شدن، طالب قصاص یا دیه است را مانع نمی شوند.

ان الله علی ابر: خداوند بدان راضی است و با کسانی است که مفاد آن را بیشتر رعایت می کنند.

دهم یثرب: به شهر مدینه هجوم آورد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۱

۴- بر مؤمنین واجب فرموده که با پرداخت فدیة یا دیه به اسیران و تهیدستان خود کمک کنند.

۵- بر مؤمنین واجب نموده که در برابر کسی که ظلم و پلیدی و تجاوز و فساد در جامعه می کند، اگر چه فرزند یکی از آنان باشد بصورت یکپارچه بایستند.

۶- بخاطر کافری مؤمنی را نکشند و کافری را علیه مؤمنی یاری ندهند.

۷- برای کوچکترین فرد مسلمان این ارزش را قائل شده است که از طرف همه مسلمانان به فردی پناهندگی بدهد.

۸- از مشرکان این اجازه را سلب کرده که مالی یا خونی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.

۹- اینکه: قاتل مؤمن باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول با قبول دیه از وی گذشت کند.

۱۰- در آن از یاری رساندن و پناه دادن به افراد بدعت گذار پیش گیری شده است.

۱۱- برای قبایل یهود و بردگان و همپیمانان آنان حقوق اجتماعی خودشان را قائل شده و امنیت و آزادی مذهب و سایر شئون اجتماعی آنان را محترم شمرده به شرط اینکه با مسلمانان همراهی کنند و همانند مسلمانان در برابر تهاجم مهاجمین مخارج جنگ را پردازند.

۱۲- بر همه امضاکنندگان

عهدنامه لازم شمرده که در مقابل مهاجمین به مدینه قیام کنند و اگر هر یک از طرفین به صلح دعوت کرد مجاز باشد مگر اینکه جنگ بخاطر دین باشد.

۱۳- همسایه همانند خود انسان محترم است و نباید مورد اهانت و آزار قرار گیرد.

۱۴- در همه مشکلات و خصومت هائی که بین مسلمانان، یا بین یهود و یا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۲

بین یهود و مسلمانان واقع می شود پیامبر (ص) بعنوان مرجع رسیدگی مشخص شده است.

۲- صلح حدیبیه:

در اواخر سال ششم هجرت پیامبر خدا (ص)- بدون اینکه قصد جنگ داشته باشد- با همراهان برای انجام عمره از مدینه خارج شد. آن حضرت لباس احرام پوشیده و حرکت فرمود تا در حدیبیه فرود آمد و در همانجا بیعت رضوان واقع شد.

[قضیه این بود که] قریش تصمیم گرفت که نگذارد آن حضرت به مکه وارد شود. بین آن حضرت و طایفه قریش سفرائی رد و بدل شد، تا در نهایت آنان سهیل بن عمرو را نزد آن حضرت فرستاده و به او گفتند نزد محمد برو و با او مصالحه کن ولی باید او امسال به مکه نیاید زیرا ما هرگز زیر این بار نمی رویم که فردا عرب بگویند: او به زور به مکه وارد شد. وی به نزد پیامبر خدا (ص) رسید و ماجرای صلح را در میان گذاشت، آن حضرت علی (ع) را طلبید و فرمود تا صلحنامه را بنویسد، صورت آن صلحنامه و مواد آن بدین گونه است:

باسمک اللهم این آن چیزی است که محمد بن عبد الله و سهیل بن عمر بر طبق آن صلح نمودند:

[۱-] اینان با یکدیگر مصالحه کردند که تا

ده سال جنگ از مردم برداشته شود، مردم در امنیت کامل بسربرند و متعرض یکدیگر نگردند.

[بر این پایه که اگر از اصحاب محمد کسی برای انجام حج یا عمره یا تجارت به مکه آمد، خون و مالش در امان است، و از قریش هر کس به مدینه وارد شد و از آنجا خواست عبور کند و به مصر یا شام برای تجارت برود، خون و مالش در امان است.]

[۲-] و نیز کسی که از قریش بدون اجازه ولی خود به نزد محمد آید باید او را به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۳

قریش برگرداند ولی از کسانی که همراه محمد هستند اگر کسی به نزد قریش آید ملزم نیستند که او را به وی بازگردانند.

[۳-] و در بین ما عیب ها [و ناراحتی های گذشته] پوشیده نگاهداشته می شود و هیچ گونه حمله آشکار و یا خیانت پنهانی در بین نیست.

[۴-] و هر کس بخواهد با محمد قرارداد و معاهده ای ببندد مانعی نیست و هر کس بخواهد در قراردادها و عهد قریش داخل شود مانعی نیست.

[۵-] و تو امسال بازمی گردی و داخل مکه نمی شوی، و در سال آینده ما از مکه خارج می شویم و تو و یارانت به مکه وارد می شوید و سه روز در آن می مانید، فقط سلاح سواره با شما است و شمشیرها در غلاف و دیگر هیچ چیز به همراه خود نمی آورید.

[۶-] و قربانیهایی که به همراه خود می آورید تا همانجا که ما می بریم و جایگاه آنست می برید [و از آنجا جلوتر نمی آید]

بر این صلحنامه مردانی از مسلمانان و مردانی از مشرکان گواهی میدهند ... «۱».

(۱) باسمک اللهم،

هذا ما صالح علیه محمد بن عبد

الله سهیل بن عمرو.

و اصطلاحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنين یا من فيهن الناس و يكف بعضهم عن بعض،

[علی انه من قدم مکه من اصحاب محمد (ص) حاجياً او معتمراً او يتغى من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله، و من قدم المدینه من قریش مجتازاً الی مصر او الی الشام يتغى من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله.] علی انه من اتی محمداً من قریش بغیر اذن ولیه ردّه الیهم، و من جاء قریشاً ممن مع محمد لم یردوه علیه. و انّ بیننا عیبہ مکفوفه، و انه لا اسلال و لا اغلال. و انه من احب ان یدخل فی عقد محمد و عهده دخله، و من احب ان یدخل فی عقد قریش و عهدهم دخل فيه. و انت ترجع عنا عامک هذا، فلا تدخل علينا مکه. و انه اذا کان عام قابل خرجنا عنک فدخلتها باصحابک فاقمت بها ثلاثاً، معک سلاح الراكب، السیوف فی القرب، و لا تدخلها بغیرها.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۴

۳- امان نامه آن حضرت برای یهود بنی عادیا از تیماء:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد فرستاده خدا برای بنی عادیا: آنان در پناه اسلامند و در مقابل باید جزیه بپردازند، هیچ گونه ظلم و تجاوز و بیرون راندن از وطن در کار نیست، برای همیشه تا شب و روز باقی است این عهدنامه برقرار است، این را خالد بن سعید کتابت کرد «۱».

۴- معاهده آن حضرت (ص) با اهل ایله: «۲»

بسم الله الرحمن الرحيم

این امان نامه ایست از سوی خدا و محمد پیامبر- فرستاده خدا- به یوحنا فرزند رُوبه و اهل ایله برای کشتی ها و وسایط نقلیه آنان در خشکی و دریا، برای آنان و کسانی که با آنان هستند از اهل شام و اهل یمن و اهل دریا [ساحل نشینان]، در امان خدا و محمد پیامبر خدا می باشند. پس هر یک از آنان که کاری علیه

- [و علی ان هذا الهدی حیث ما جئناه و محله فلا تقدمه علينا.] ...

اشهد علی الصلح رجال من المسلمین و رجال من المشرکین ...» الوثائق السیاسیه / ۷۷ و ۸۰، شماره ۱۱، و نیز سیره ابن هشام / ۳
۳۳۱-۳۳۲. الاموال / ۲۰۶-۲۰۹ شماره ۴۴۰.

در هر یک از اینها اختلاف نقل وجود دارد، ما از وثائق نقل کردیم.

در متن عربی این روایت، اسلال: به معنی غارت و هجوم آشکارا، یا با شمشیرهای کشیده و اغلال به معنی خیانت است.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد رسول الله لبنى عاديا: ان لهم الذمه و عليهم الجزية، و لا عداء و لا جلاء، الليل مدّ و النهار شدّ، و كتب خالد بن سعيد. «الوثائق السياسية / ۹۸، شماره ۱۹.

در متن عربی این امان نامه، عداء: به معنی ظلم و تجاوز. جلاء: بیرون راندن از وطن.

اللیل مد و النهار شد: به معنی این است که این امان نامه تا طلوع خورشید و تاریکی شب وجود دارد باقی است.

(۲) ایله بندری است در فلسطین که الان جزء سرزمینهای اشغالی در دست یهود است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۵

مسلمانان انجام دهد، مال او مانع جان او نمی باشد و اگر از مردم کسی او را گرفت بی اشکال است و از آبی که در آن رفت و آمد می کنند و راهی که در آن تردد می نمایند، در دریا و خشکی نباید جلوگیری شوند.

این نامه را جهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه با اجازه پیامبر خدا (ص) نوشتند «۱».

۵- دعوتنامه آن حضرت (ص) به اسقفهای نجران

از محمد فرستاده خدا به اسقفهای نجران:

بنام خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب،

اما بعد، من شما را از بندگی بندگان به بندگی خداوند و از ولایت بندگان به ولایت خداوند دعوت می کنم، اگر نمی پذیرید پس جزیه پردازید و اگر نمی پذیرید آماده جنگ باشید. و السلام «۲».

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذه آمنه من الله و محمد النبي رسول الله ليحنه بن رؤبه و اهل ايله. سفنهم و سيارتهم في البر و البحر، لهم ذمه الله و ذمه محمد النبي، و من كان معهم من اهل الشام و اهل اليمن و اهل البحر.

فمن احدث منهم حدثا فانه لا يحول ماله دون نفسه، و انه طيب لمن اخذه من الناس.

و انه لا يحل ان يمنعوا ماء يردونه، و لا طريقا يريدون من بر او بحر. الوثائق السياسيّه / ۱۱۷، شماره ۳۱ و الاموال / ۲۵۸، شماره ۵۱۴، با کمی تفاوت در متن با یکدیگر.

(۲) من محمد رسول الله الي اساقفه نجران:

بسم اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب،

اما بعد، فانی

ادعوكم الى عباده الله من عباده العباد، و ادعوكم الى ولايه الله من ولايه العباد. فان ايتم فالجزيه. و ان ايتم آذنتكم بحرب. و السلام.» الوثائق السياسيه/ ١٧٤، شماره ٩٣.

اينكه برخى گفته اند به هنگام جزيه گرفتن از اهل ذمه بايد ريش آنها را بگيرند و با تحقير و ... جزيه را از آنان وصول كنند دليل درستي ندارد، آنچه ادله دلالت دارد اينست كه بايد در برابر حكومت اسلامى تسليم باشند و گردنكشى نکنند. الف- م، جلسه ١٧٤ درس.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ٥، ص: ٢٩٦

٦- نامه آن حضرت به ابو الحارث بن علقمه اسقف نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد پيامبر به اسقف ابى الحارث و ساير اسقف ها و كاهنهای نجران و راهبهای آنان و كسانى كه از آنان پيروي مى كنند. هر آنچه در اختيار آنان است چه كم و چه زياد از صومعه و كليسا و ديرهايشان، همه در اختيار آنان و در پناه خدا و رسول خداست.

هيچ اسقفى از اسقفيت خویش و هيچ راهبى از رهبانيت خویش و هيچ كاهنى از كهانت خویش عوض نمى شود. و هيچ حقى از حقوق آنان ضايع نمى گردد، و حاكميت آنان محفوظ است، و آنچه را دارند از آنان گرفته نمى شود. [و اينان هميشه در پناه خدا و رسول خدا هستند] تا زمانى كه به راه نيكى روند و آنچه را با آنان صلح شده به نيكى بپذيرند، نه ستم بپذيرند و نه ستم كنند. «١»

٧- معاهده آن حضرت «ص» با نصارای نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

اين چيزى است كه محمد نبى فرستاده خدا براى اهل نجران نوشت ... پناه خدا و امان محمد نبى، پيامبر خدا شامل حال اهالى نجران و اطراف و اموال و جانها و دينشان، و غائب و حاضر و عشيره و كليساها و هر آنچه در اختيار آنان است چه كم و چه زياد مى باشد. هيچ اسقفى از اسقفيت خویش و هيچ راهبى از راهبیت

(١) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد النبى، الى الاسقف ابى الحارث، و اساقفه نجران و كهنتهم، و من تبعهم، و رهبانهم:

ان لهم ما تحت ايديهم من قليل و كثير، من بيعهم و صلواتهم و رهبانيتهم، و جوار الله و رسوله.

لا يغير اسقف من اسقفية، و لا راهب من رهبانته، و لا كاهن من كهانته، و لا يغير حق من

حقوقهم و لا- سلطانهم، و لا- شیء مما كانوا عليه. [علی ذلک جوار الله و رسوله ابدا] ما نصحوا و اصطلحوا فیما علیهم غیر
مثقلین بظلم و لا ظالمین. «الوثائق السیاسیه / ۱۷۹، شماره ۹۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۷

خویش و هیچ کاهنی از کهنات خویش عوض نمی شود. هیچ عمل ناپسند (هیچ ربا. خ. ل) و خونی که در جاهلیت ریخته
شده بر عهده آنان نیست، در جنگها شرکت نمی کنند و ده یک [مالیات زکات] از آنان گرفته نمی شود و سپاهیان زمینهای
آنها را در اختیار نمی گیرند. اگر کسی از آنان حقی را مطالبه کند باید به انصاف رفتار کنند نه ستمگر باشند و نه ستم
پذیرند.

و کسی که بعد از این ربا بخورد امان من شامل او نمی شود و هیچ فردی از آنان به خاطر ستم دیگری مؤاخذه نمی گردد.

آنچه در این نوشته آمده در پناه خدا و ذمه محمد نبی و فرستاده خداست، تا آن زمان که امر خدا فرا رسد و تا آن زمانی که
به راه صحیح بروند و آنچه به عهده آنان است را با خوش روئی پردازند و ستم روا ندارند. «۱»

در کتاب وثائق السیاسیه به نقل از تاریخ نستوریین [یک فرقه از مسیحیت] دو نسخه طولانی جزء نامه های پیامبر «ص» به
نجران آورده که مشتمل بر مسائل بسیار

(۱) بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما كتب محمد النبي رسول الله لاهل نجران ... و لنجران و حاشيتها جوار الله و ذمه محمد النبي رسول الله علی اموالهم، و
انفسهم، و ملتهم، و غائبهم و شاهدهم و عشيرتهم و بيعهم و كل ما تحت ايديهم من قليل او كثير. لا يغير

اسقف من اسقفیته، و لا- راهب من رهبانیته، و لا- کاهن من کهانته. و لیس علیهم دنیه (ریبه، خ. ل) و لا- دم جاهلیه، و لا یحشرون، و لا یعشرون و لا یطأ ارضهم جیش. و من سأل منهم حقا فینهم النصف غیر ظالمین و لا مظلومین. و من اکل ربا من ذی قبل فذمتی منه بریئه. و لا یؤخذ رجل منهم بظلم آخر.

و علی ما فی هذا الكتاب جوار الله و ذمه محمد النبی رسول الله حتی یأتی الله بامرہ، ما نصحوا و اصلحوا ما علیهم، غیر مثقلین بظلم.» الوثائق السیاسیة / ۱۷۵- ۱۷۶ شماره ۹۴. و نیز ر، ک فتوح البلدان / ۷۶. و الاموال ابی عبید / ۲۴۴، شماره ۵۰۳.

در متن عربی این معاهده کلمه لا یحشرون یعنی: به جنگ فراخوانده نمی شوند و دعوت گران بسوی آنها گسیل نمی گردند. و لا یعشرون یعنی: از آنها ده یک گرفته نمی شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۸

مهمی است. ولی احتمال می رود که آنها جعلی باشد، می توان برای آگاهی از آنها به کتاب مذکور مراجعه نمود. «۱»

(۱) ر، ک الوثائق السیاسیة / ۱۸۱- ۱۹۰، شماره ۹۶ و ۹۷.

لازم به توضیح است که کتاب «الوثائق السیاسیة، للعهد النبوی و الخلافة الراشدة» تألیف محمد حمید الله است که در دار النفائس بیروت در سال ۱۴۰۵ ه. ق. بچاپ رسیده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۲۹۹

فصل چهاردهم نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام

اشاره

* آیات و روایات مسأله* ضرورت ادغام نیروها و تشکیل دو قوه نظامی و انتظامی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۱

نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام پیش از این در باب سوم کتاب فصل ششم [جلد اول فارسی] به

هنگام بررسی گسترده روایات در فقه اسلامی، پژوهشی درباره جهاد و دفاع از نظر خوانندگان گذشت، در آنجا برخی از آیات و روایات مسأله را یادآور شدیم.

و اکنون اجمالاً یادآور می‌شویم که جهاد ابتدائی برای دعوت به اسلام نیز بگونه‌ای به جهاد دفاعی بازمی‌گردد [زیرا دفاع از توحید دفاع از حقیقت و دفاع از حقوقی است که خداوند بر بندگان خود دارد]

و دفاع انسان از خود و از چیزهایی که متعلق به اوست، امری است که هم عقل و هم فطرت انسان بر آن گواهی می‌دهد. بلکه این یک امر غریزی است که حیوانات نیز بر طبق آن عمل می‌کنند و در آفرینش خویش مجهز به اعضا و وسایلی هستند که به وسیله آن از خود دفاع می‌نمایند. و همانگونه که خداوند متعال در وجود انسان و سایر حیوانات برای حفظ بدن میل به غذا قرار داده بر اساس همان ضرورت در نهاد وی قوه غضب نهاده است تا بوسیله آن از خویش و از چیزهایی که متعلق به اوست دفاع کند. و همانگونه که در بدن گلبولهای قرمز قرار داده تا مواد غذایی را به همه نقاط بدن برسانند، همانگونه در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۲

وی گلبولهای سفید قرار داده تا در مقابل هجوم میکروبهای مهاجم از مملکت بدن دفاع کنند.

بر این اساس در نظام طبیعت دفاع یک مسأله ضروری طبیعی است. و همانگونه که یک فرد برای حفظ منافع و مصالح خود به دفاع نیازمند است، یک امت و یک جامعه نیز برای تداوم حیات به دفاع از خویش نیازمند است.

پس قوام و قیام دولت و امت به قدرت نظامی

آنان بستگی دارد و به هر اندازه به نیرو و تجهیزات و قوای نظامی پیشرفته تری مجهز باشند بهتر می توانند در صحنه زندگی کیان و استقلال و امنیت خود را حفظ و حراست کنند.

ولی آنچه بسیار مهم و قابل توجه است اینست که نیروی نظامی باید همواره تحت مراقبت و فرماندهی افراد صالح عادل باشد، تا در خدمت به مردم و دین حق از آن استفاده و بهره برداری شود نه در خدمت اشخاص و مصالح نزدیکان و خویشاوندان آنان؛ چنانچه در برخی از کشورها اینگونه است.

و نیز ارتش و قوای نظامی وسیله ای برای تجاوز به حقوق و اموال مردم و ایزاری برای تسلط بر کشورها و بندگان خدا با ایجاد ظلم و فساد نیست چنانچه متأسفانه در بیشتر کشورها بویژه در کشورهای امپریالیستی شرقی و غربی نمونه هایی از این نوع مشاهده می گردد.

[آیات و روایات مسأله]

اکنون ما برخی از آیات و روایاتی را که بیانگر عنایت و اهتمام اسلام به قوای نظامی و تکیه بر ایجاد و تقویت آن است یاد آور می شویم:

۱- خداوند متعال می فرماید: **وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِدُّوا لِلَّهِ وَعِدُّوْكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ. وَ مَا تَنْفِقُوا**

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۳

مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلَمُونَ «۱» آنچه می توانید از نیرو و از اسبهای سواری برای مقابله با آنان آماده نمایید، تا با آن دشمن خدا و دشمن خویش و دیگرانی که شما آنان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد، را بترسانید. و آنچه در راه خدا انفاق می کنید به صورت کامل بشما بازگردانده

می شود و شما مورد ستم واقع نمی شوید.

این آیه شریفه نکاتی را در بردارد که بجاست به آن اشاره ای داشته باشیم:

الف: نیروی نظامی یک ضرورت است، زیرا جامعه از افراد و اقوامی که در طبیعت و فکر و خواستها با یکدیگر متفاوتند تشکیل شده و بطور طبیعی بین آنان تضاد منافع و برخورد سنتها بوجود می آید، و اگر تجهیزات و نیرو و آمادگی نظامی نباشد طرفین برای هجوم و غلبه بر یکدیگر جرأت می یابند.

ب: آنچه در آیه شریفه واجب شده آماده کردن نیرو به مفهوم وسیع آن است، و آن هر چیزی است که بوسیله آن بتوان نظام اسلامی را حفظ و از آن دفاع نمود، با انواع سلاحها و ایجاد دانشگاهها و دانشکده های نظامی و کارخانه های هواپیما و هلیکوپترهای نظامی سازی، و تربیت معلمان نظامی و متخصصهای مختلف در فنون مختلف جنگ و کارهای دیگری از این قبیل و این با اختلاف اوضاع و احوال و زمان و مکان و شرایط متفاوت است. در آیه شریفه که عنوان اسب های سواری «خیل» آمده بدین دلیل بوده که در آن زمانها اسب قوی ترین و سریع ترین مرکبی بوده که وجود داشته و برای مرزبانی در سرحدات و سواره نظام کارآمدترین نیرو بوده است و در هر زمان حفاظت از مرزهای اسلام در نهایت درجه اهمیت است که با پیشرفته ترین تجهیزات باید از آن پاسداری کرد.

ج: مخاطب در آیه شریفه همه مردم هستند نه فقط پیامبر (ص) یا پیشوای

(۱) انفال (۸) / ۶۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۴

مسلمانان و اینگونه خطاب به همه مردم در آیه اشعار بر این مطلب دارد که این وظیفه متوجه پیغمبر یا

حاکم بتنهایی نیست بلکه همه آحاد مسلمانان وظیفه دارند که در حد توانایی به این وظیفه اقدام کنند، در زندگی آموزش نظامی ببینند و قسمتی از اموال خود را به این امر اختصاص دهند، اگر چه تصدی برخی از کارهای مهم و برنامه ریزی آن بعهدہ حکومت است، چون حکومت در واقع نماینده مردم است و وظیفه اوست که تعلیم نظامی اجباری «سربازی» و تعلیم فنون مختلف نظامی را به مردم اگر برای اسلام و مسلمین صلاح می داند، برنامه ریزی کند.

د: آماده کردن نیرو برای برافروختن آتش جنگ نیست. و تکلیف هم منحصر به شرایطی که دشمن وجود داشته باشد و فعلاً به کشورهای اسلامی حمله کرده باشد نیست، بلکه غرض از آماده کردن نیرو و مراقبت از مرزها، ترساندن دشمنان و بدخواهان احتمالی و ارباب جدی آنان است، تا امنیت در شهرها حاصل شود و مردم در خانه های خویش با آرامش زندگی کنند، همان چیزی که امروز به آن «صلح مسلح» می گویند.

ه: دشمن تنها کسی که دشمنی او شناخته شده باشد نیست، بلکه بسا افرادی که انسان فکر می کند اینان بسیار دوستدار مسلمانانند و تظاهر به اسلام می کنند، در واقع از دشمن ترین دشمنان اسلام باشند، نظیر ستون پنجم و منافقین، و شاید آمادگی در برابر آنان نیاز به آمادگی بیشتری داشته باشد، چنانچه مخفی نیست [وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ].

و: آماده کردن نیرو متوقف بر مخارج و هزینه های سنگین است و این جز با همکاری اجتماعی و کمکهای مردمی امکان پذیر نیست، بهمین جهت آیه شریفه مردم را به اهدای اینگونه کمکها ترغیب نموده و فرموده: «وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ» و اطلاق این آیه شامل انفاق مال و جان و چیزهای دیگر نیز می گردد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۵

۲- در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه فوق آمده است: عقبه بن عامر از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

مراد از «قوه» فراگرفتن تیراندازی است «۱».

۳- در وسائل از کافی بسند خود از عبد الله بن مغیره، با حذف سند از پیامبر خدا (ص) روایت نموده که درباره قول خداوند عزّ و جلّ: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، فرمود:

مراد، فرا گرفتن تیراندازی است «۲».

۴- باز در همان کتاب از کافی به سند خود از طلحه بن زید، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

تیراندازی جزئی از اجزای اسلام است [یا تیراندازی تیری از تیرهای اسلام است] «۳».

۵- در تفسیر نور الثقلین، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع) درباره گفتار خداوند متعال: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، روایت شده که فرمود:

منظور، شمشیر و سپر است «۴».

۶- باز در همان کتاب از تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، آمده است:

منظور، هر گونه سلاح است «۵».

(۱) ان القوه الرمی. مجمع البیان ۲ / ۵۵۵ (جزء ۴).

(۲) قال رسول الله (ص) فی قول الله عزّ و جلّ: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، قال:

الرمی» و وسائل ۱۳ / ۳۴۸، کتاب سبق و رمایه، حدیث ۳.

(۳) الرمی سهم من سهام الاسلام». و وسائل ۱۳ / ۳۴۸، کتاب سبق و رمایه، باب ۲، حدیث ۳.

(۴) فی قول الله: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، قال: سیف و ترس» نور الثقلین

(۵) وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، قال: السلاح» نور الثقلین ۱۶۵ / ۲، حدیث ۱۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۶

۷- در درّ المنثور در تفسیر آیه شریفه، از احمد و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و دیگران، از عقبه بن عامر جهنی روایت کرده که گفت: از پیامبر (ص) در حالی که بر منبر بود شنیدم که فرمود:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، بدانید که قوه، تیراندازی است بدانید که قوه، تیراندازی است، این را سه مرتبه فرمود «۱».

۸- باز در همان کتاب از ابن منذر، از مکحول نقل شده که گفت:

ما بین دو هدف [- تیرانداز و هدف او- یا سپاه حق و سپاه باطل] بوستانی از بوستانهای بهشت است، پس تیراندازی فرابگیرید زیرا خداوند متعال فرمود: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، گفت: پس آموختن تیراندازی همان آماده کردن نیرو است «۲».

۹- باز در همان کتاب، از ابی الشیخ و ابن مردویه، از ابن عباس نقل شده که در باره آیه شریفه: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ گفت:

منظور: تیر و شمشیر و سلاح است «۳».

۱۰- در وسائل از کافی به سند خود، از عبد الله بن مغیره با حذف سند نقل نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر گونه سرگرمی و بازی از مؤمن باطل است مگر در سه مورد: در تربیت اسب،

- البته کاراته و مشت زنی هم اگر مقدمه ای برای دفاع باشد اشکالی ندارد. الفهم، جلسه ۲۸۶ درس.

(۱) سمعت النبی (ص) یقول و هو علی المنبر: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه، الا ان القوه الرمی، الا ان القوه الرمی.

(۲) ما بين الهدفين روضه من رياض الجنة، فتعلموا الرمي، فاني سمعت الله- تعالى- يقول: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ. قال: فالرمي من القوه» در المنثور ۳/ ۱۹۲.

(۳) عن ابن عباس في قوله: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، قال: الرمي و السيوف و السلاح» در المنثور ۳/ ۱۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۷

تیراندازی با کمان خویش و ملاحظه با همسر، که اینها حق است «۱».

ظاهرا مراد از باطل در این روایت، لغو بودن و هدر رفتن وقت است نه اینکه بازی در غیر این سه مورد کار حرامی باشد، زیرا دلیلی بر حرمت بازی و سرگرمی در صورتی که شرطبندی در بین نباشد نداریم، علاوه بر اینکه از پیامبر (ص) وارد شده که فرمود:

تفریح و بازی کنید زیرا من دوست ندارم که در دین شما خشکی باشد «۲».

۱۱- باز در همان کتاب از صدوق در الفقیه نقل شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

همانا فرشتگان از شرطبندی نفرت دارند و انجام دهنده آن را لعنت می کنند مگر در [مسابقه سواری با] اسب و شتر و [تیراندازی] با تیر پرداز و تیر چوبی، پیامبر خدا (ص) نیز با اسامه بن زید مسابقه می داد و اسب می دواید «۳».

۱۲- باز در همان کتاب از شیخ به سند خود، از علا بن سیابه، از امام صادق (ع) همان حدیث سابق- که پیامبر خدا (ص) مسابقه می داد و اسب می دواید- را نقل نموده و اضافه بر آن دارد که آن حضرت (ص) می فرمود:

همانا فرشتگان در شرطبندی برای شتردوانی و اسب دوانی و تیراندازی

ثلاث: فی تادیبه الفرس، و رمیه عن قوسه، و ملاحظته امرأته، فانهن حق» وسائل ۱۳/۳۴۷، کتاب سبق و رمایه، باب ۱، حدیث ۵.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۳۰۷

(۲) الهوا و العبوا، فأنی اکره ان یری فی دینکم غلظه» نهج الفصاحه/ ۱۰۵، حدیث ۵۳۱.

(۳) ان الملائکه لتنفر عند الرهان و تلعن صاحبه ما خلا الحافر و الخف و الریش و النصل، و قد سابق رسول الله (ص) اسامه بن زید و اجری الخیل» وسائل ۱۳/۳۴۷، کتاب سبق و رمایه، باب ۱، حدیث ۶.

آن روزها مسابقه ها اسب و شتر بوده ولی امروز با ماشین و هواپیماهای نظامی و اف ۱۶ و اف ۱۸ و ...

هدف آمادگی و آشنایی با فنون نظامی است. الف م، جلسه ۲۸۶ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۸

حضور بهم می رسانند ولی در غیر این موارد شرطبندی قمار و حرام است «۱».

و روایات دیگری از این نمونه که در کتابهای فریقین درباره شرطبندی و مسابقه وارد شده است.

۱۳- باز در همان کتاب از کلینی به سند خود، از علی بن اسماعیل بدون ذکر سند از پیامبر خدا (ص) روایت نموده که فرمود:

سواری و تیراندازی کنید، ولی اگر تیراندازی کنید من بیشتر دوست می دارم تا سواری کنید [چون پیاده نظام در همه جا کارایی دارد] آنگاه فرمود: هر گونه بازی مؤمن باطل است مگر در سه چیز: در تربیت اسب، تیراندازی با کمانش، و ملاحظه با همسرش، و اینها حق است، همانا خداوند

عز و جل با یک تیر سه نفر را به بهشت می برد: سازنده چوب، - تیرهای چوبی - کسی که در راه خدا آن را خریده [و در اختیار آموزش جهادکنندگان قرار داده] و آن کس که در راه خدا آن را به سوی هدف نشانه روی می کند.

نظیر این روایت از شیخ نیز نقل شده است «۲».

۱۴- در در المنثور، از ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی، از عقبه بن عامر جهنی، روایت شده که گفت: شنیدم که پیامبر خدا (ص) می فرمود:

خداوند با یک تیر سه نفر را به بهشت می برد: سازنده آن که با هدف خیر آن را

(۱) انّ الملائکه تحضر الرهان فی الخف و الحافر و الریش، و ما سوی ذلک فهو قمار حرام». وسائل ۱۳ / ۳۴۹، کتاب سبق و رمایه، باب ۳، حدیث ۳.

(۲) اركبوا و ارموا، و ان ترموا احبّ الی من ان تركبوا، ثم قال: كل لهو المؤمن باطل الا فی ثلاث: فی تأدیه الفرس، و رمیه عن قوسه، و ملاعبته امرأته، فانهن حق، الا ان الله عز و جل لیدخل بالسهم الواحد الثلاثه الجنة: عامل الخشبه، و المقوی به فی سبیل الله، و الرامی به فی سبیل الله». وسائل ۱۱ / ۱۰۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۸، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۰۹

می سازد، آن کس که بوسیله آن مجاهدان راه خدا را تجهیز می کند و آن کس که در راه خدا با آن تیر می اندازد.

آنگاه فرمود: تیراندازی و سواری کنید و اگر تیراندازی کنید بهتر از اینست که سواری کنید.

و فرمود: هرگونه بازی فرزند آدم باطل است مگر سه چیز: تیراندازی با کمانش،

تربیت اسبش، ملاعبه با همسرش، که اینها از موارد حق است و کسی که تیراندازی بداند ولی آن را تداوم ندهد نعمتی است که آن را کفران کرده است «۱».

از اینکه مشاهده می شود اسلام در تیراندازی و اسب و شتردوانی شرطبندی را جایز دانسته و بلکه تشویق هم نموده، با اینکه آن را در چیزهای دیگر حرام دانسته، میزان اهمیت اسلام برای آموزش نظامی و آمادگی رزمی مسلمانان برای دفاع و جهاد در راه خدا مشخص می گردد.

و آنچه در روایات و فتاوی اصحاب در مورد اسب دوانی و تیراندازی آمده اگر چه در خصوص مسابقه با اسب و شتر و تیراندازی با کمان است ولی با «القاء خصوصیت» و «تنقیح مناط» [توجه به ملاک و هدف قضیه] ممکن است پا را فراتر گذاشت و گفت این حکم بر همه ادوات و وسائل جدید نظامی نیز صادق است.

ادوات و وسایلی نظیر انواع هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی، ناوچه ها و ناوهای دریایی، تانکها و توپخانه ها و خمپاره اندازها و انواع موشکها و ... زیرا واضح است که مناط و ملاک حکم یک چیز تبعدی محض و یک مصلحت غیبی که غیر

(۱) ان الله لیدخل بالسهم الواحد ثلاثه نفر الجنة: صانعه الذی یحتسب فی صنعته الخیر، و الذی یجهز به فی سبیل الله، و الذی یرمی به فی سبیل الله. و قال: ارموا و اركبوا، و ان ترموا خیر من ان ترکبوا.

و قال: کل شیء یلهو به ابن آدم فهو باطل الا ثلاثه: رمیه عن قوسه، و تأدیه فرسه، و ملاعبته اهله.

فانهن من الحق، و من علم الرمی ثم ترکه فهی نعمه کفرها. در المنثور ۳/ ۱۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

خداوند کسی متوجه آن نباشد نیست «۱». البته جای تحقیق در این مسأله کتاب سبق و رمایه در کتابهای فقهی است.

۱۵- باز در کتاب درّ المنثور، از بیهقی از فرزند عمر، آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

به فرزندان خود شنا و تیراندازی و به زنان خود ریسندگی بیاموزید «۲».

۱۶- باز در همان کتاب به سند خود، از ابی رافع آورده است، که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

حق فرزندان بر پدر این است که به وی نوشتن و شنا و تیراندازی یاد بدهد «۳».

۱۷- در کنز العمال، از ابی رافع آمده است:

حق فرزند بر پدر خود اینست که به وی نوشتن و شنا و تیراندازی یاد بدهد و جز روزی پاک و حلال به وی نخوراند «۴».

در نهج الفصاحه نیز همین مضمون آمده و در آخر آن اضافه فرموده:

و هنگامی که به بلوغ رسید همسر برای او انتخاب کند «۵».

از آن جهت که دفاع از اسلام و کیان مسلمین و کشور و فرهنگ آنان از مهم ترین

(۱) البته ما گفته ایم، ممکن است برخی دیگر نیز بگویند که این قطعی است، ولی بعضی ها هم ممکن است بگویند این قیاس است، می گویند برخی از اخباریها معتقد بودند که چون امام (ع) بر کفن فرزندش نوشت: اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله، باید بر کفن اموات نوشت اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله. الف م، جلسه ۲۸۶ درس.

(۲) علموا ابنائکم السباحه و الرمی، و المرأه المغزل. در المنثور ۳/ ۱۹۴.

(۳) حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابه و السباحه و الرمی. در المنثور ۳/ ۱۹۴.

(۴) حق الولد علی والده ان یعلمه الکتابه

و السباحه و الرمایه، و ان لا یرزقه الا طیباً. کنز العمال ۱۶/۴۴۳، قسم افعال، کتاب نکاح، باب ۷، حدیث ۴۵۳۴۰.

(۵) و ان یزوجه اذا بلغ. نهج الفصاحه/ ۲۹۳، حدیث ۱۳۹۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۱

فرائض اسلامی است و بر مسلمانان واجب است که در هر زمان و هر شرایط به اندازه کفایت انجام این فریضه بسیار مهم را بعهده بگیرند. به همین جهت فراگرفتن تیراندازی و اسب دوانی یک امر ضروری است که همه مسلمانان باید به آن پردازند، و ترغیب و تشویق شده که همه آن را فرا بگیرند و روشن است که این ضرورت متناسب با وسایل جنگی در هر زمان و مکان متفاوت است و اسلام چون جهاد را بر همه مسلمانان واجب کرده، همه آنان را بعنوان لشکر اسلام قلمداد نموده است.

و از بهترین و پیروزمندترین نیروهای رزمی همین نیروهایی است که افراد با علاقه و رغبت خود با ایمان و اخلاص برای انجام وظیفه الهی و شرعی برای جهاد و دفاع در آن شرکت کرده باشند. زیرا سلاح ایمان قوی ترین و برنده ترین سلاحهاست. در صدر اسلام نیز سربازان اسلام همین گونه بودند و بهمین جهت بیست نفر پایدار و مقاوم آنان با همه کمی وسایل و تجهیزات بر دویست نفر غلبه می کردند.

البته وجود چنین لشکر مردمی و بسیجی منافاتی با استخدام افراد توسط حکومت برای ایجاد یک ارتش منظم ثابت که به همه سلاحها و تجهیزات جدید مجهز باشد ندارد. و حکومت می تواند برای آنان یک بودجه مستمر و مشخصی قرار دهد که همواره برای حراست از شهرها و مرزها آماده باشند.

ماوردی در احکام سلطانیه به این دو

دسته از سپاهیان تصریح دارد. ایشان می نویسد:

آنان دو دسته اند: حقوق بر و داوطلب. اما حقوق بران، کسانی هستند که در دیوان محاسبات جزء فیء و جهاد محسوب می گردند، و برای آنان در بیت المال به حسب نیاز و توانمندی آنان بودجه ای در نظر گرفته شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۲

اما داوطلبان کسانی هستند که بودجه مشخصی به آنان اختصاص داده نشده است، بادیه نشینان و عشایر و ساکنان روستاها و شهرها هستند که بر اساس آیه شریفه: **انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.**

هنگامی که صدای دعوت جهاد را بشنوند برای انجام فرمان الهی حرکت می کنند و به جهاد می شتابند. البته در جمله «خفافا و ثقالا- سبکبار و سنگین بار به جهاد بشتابید» چهار نظریه است:

یکی اینکه: پیر و جوان بشتابید، این نظر حسن و عکرمه است. دوم: فقیر و غنی بشتابید. این نظر ابو صالح است. سوم: سواره و پیاده بشتابید. این نظر ابو عمر است. چهارم: با عیال و بدون عیال بشتابید. این نظر را فراء گفته است.

و این افراد داوطلب از کمکهای مردمی و زکات به آنان پرداخت می شود یعنی از سهم رسول الله که در آیه صدقات آمده است نه از بودجه عمومی. و جایز نیست از بیت المال به آنان پرداخت گردد زیرا حق آنان در صدقات است. و همچنین به حقوق بران از صدقات نمی شود پرداخت زیرا حق آنان در بیت المال است. و برای هر یک از اینان بودجه مشخصی است که دیگری در آن شریک نیست. ولی ابو حنیفه جایز دانسته که هر یک از این اموال برای دیگری مصرف

گردد. متناسب با نیازی که ایجاد می شود ... «۱».

ظاهراً مراد ایشان از سهم رسول الله همان سهم سبیل الله است زیرا رسول الله آن را در جهاد مصرف می فرمود. و احتمال دارد که کلمه رسول الله اشتباهاً بجای سبیل الله نقل شده باشد در احکام سلطانیه ابی یعلی هم سهم سبیل الله آمده است «۲».

مطلب دیگر اینکه ظاهراً باید جایز باشد که به هر دو دسته از هر دو مال

(۱) الاحکام السلطانیه / ۳۶.

(۲) الاحکام السلطانیه / ۳۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۳

پرداخت شود، بلکه شاید بتوان گفت زکات نیز یک قسمت از فیء و بودجه عمومی است که به بیت المال واریز می شود و لذا در عصر پیامبر اکرم (ص) واجب بوده که زکات را نیز بدست آن حضرت برسانند.

شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

رزمندگان دو دسته اند: داوطلبان و آنان کسانی هستند که اگر فراخوانده شوند در جنگ شرکت می کنند و اگر فراخوانده نشوند به کسب و کار و زندگی خود می پردازند. اینان سهمی از صدقات را دارند، و اگر در دار الحرب غنیمتی بدست آمد، با غنیمت برندگان شریکند و سهمی برای آنان است.

دسته دوم کسانی هستند که تمام وقت خود را در اختیار جهاد گذاشته اند، برای اینان چهار پنجم از غنایم است. و به نظر ما جایز است که به اینان از صدقات از سهم ابن السبیل داد، زیرا این سهم شامل اینان نیز می گردد. اگر بخواهیم تخصیص زده و آنان را خارج کنیم نیازمند دلیل است «۱».

و هرگز کفار بر بلاد مسلمانان غلبه نیافتند و بر همه شئون آنان مسلط نشدند و هرگز مسلمانان ضعیف و ذلیل نگردیدند مگر پس از آنکه

به سبب القائنات کفار و جیره خوارانشان و علمای سوء درباری و علمای ساده، از مسائل جهاد و دفاع غافل شدند و به سلاح روز مجهز نگردیدند و به کسب مهارت های لازم در این زمینه پرداختند، با اینکه هر روز آیات جهاد و قتال قرآن و فرمان آماده کردن نیرو و اسبهای چابک را می خواندند، و روایات وارده از فریقین در این زمینه را از نظر می گذرانیدند. ولی گویا سحر شده یا عقل و فکر و اراده آنان را گرفته بودند و به عمق این آیات و مفاد آن و مفاد روایات وارد شده طبق مضمون آیه توجه نمی کردند!.

۱۸- از سکونی از امام صادق (ع) از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

(۱) المبسوط ۲/ ۷۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۴

کسی که جهاد را فروگذارد خداوند لباس ذلت بر او می پوشاند و در زندگیش فقیر می شود و دینش را از دست می دهد، همانا خداوند امت مرا با سم اسبان و محور نیزه ها بی نیاز می کند (عزت می بخشد، ل) «۱».

ملاحظه می فرمایید اکنون چگونه مسلمانان در مقابل کفار و اجانب ذلیل شده اند و اموال و ذخایر آنان به غارت می رود و فقر مالی و بهداشتی و فرهنگی بر کشورهایشان حکومت می کند، از این رو که در مقابله با کفار مهاجم سستی کردند و دست از دفاع و مبارزه مسلحانه برداشتند.

۱۹- در نهج البلاغه آمده است:

اما بعد، همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای افراد ویژه خود گشوده است، جهاد لباس تقوی و زره نفوذناپذیر و سپر مطمئن الهی است، پس کسی که آن را فروگذارد خداوند لباس ذلت و پوشش بلا

بر او می پوشانند و آنگاه حقیر و ذلیل شده و عقل و فهمش تباه می گردد، و بخاطر تزییع جهاد حقش پایمال می شود. و نشانه های ذلت در وی آشکار شده و از عدالت محروم می شود ... «۲».

(۱) من ترک الجهاد البسه الله ذلًا - و فقرا فی معیشتہ، و محقا فی دینہ. ان الله اغنی (اعز، خ. ل) امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها. وسائل ۱۱/۵، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۲.

اگر می خواهیم روحیه تقوی و جهاد در جامعه باشد باید، روحیه آزادی در جامعه حفظ شود، ملتی که توسری خور شد، عقل و فکر خودش را هم از دست می دهد. برای کسب آزادی و حفظ استقلال کشورهای اسلامی نیز باید روحیه آزادی داشت. برای کمک به ملت های مستضعف در مرحله اول باید به آنها فهماند که شما ضعیف نیستید بلکه شما را ضعیف نگاه داشته اند. الف م، جلسه ۲۸۷ درس.

(۲) اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصه اولیائه، و هو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه. فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء، و دیت بالصغار و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۵

پس جهاد سپری است که اجتماع مسلمانان را از نفوذ کفر و مظاهر فساد و فحشای آن مصون نگاه می دارد و ترک آن موجب سلطه کفار و ذلت مسلمانان و حقارت آنان می گردد. پیش از این نیز بسیاری از آیات و روایات جهاد را در باب سوم کتاب فصل جهاد [جلد اول فارسی] یادآور شدیم که می توان بدان مراجعه نمود.

۲۰- از سفارش امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر درباره رسیدگی به امور

سپاهیان و مدارا کردن با آنان و آنچه باید در انتخاب مسئولین و فرماندهان آنان مورد توجه قرار گیرد، اهتمام اسلام به این مسأله مهم مشخص می گردد، آن حضرت در نامه خویش به مالک اشتر هنگامی که حکمرانی مصر را به وی واگذار می کند می فرماید:

اما سپاهیان با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه مردم، زینت زمامداران، عزت و شوکت دین و راههای امنیتند. قوام مردم جز بوسیله اینان ممکن نیست از طرفی برقراری سپاه جز بوسیله خراج (مالیات اسلامی) امکانپذیر نمی باشد، زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می شوند، و برای اصلاح خود به آن تکیه

- القماءه، و ضرب علی قلبه بالاسداد، و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد، و سیم الخسف و منع النصف...» نهج البلاغه، فیض / ۹۴، لِح / ۶۹، خطبه ۲۷.

در متن این روایت، دیت: صیغه مجهول از دیته است یعنی او را خوار کرد.

قماءه: نیز به معنی ذلت است.

اسداد: پرده ای که جلو دید و بصیرت انسان را می گیرد. و از لوازم ذلت و بردگی انسان خرد شدن شخصیت او و خودکم بین شدن اوست.

ادیل الحق: شاید همزه «همزه سلب» باشد یعنی دولت حق از او سلب می گردد.

سیم الخسف: یعنی به ذلت و مشقت گرفتار آمد.

نصف: به معنی انصاف و عدل است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۶

می نمایند. و با آن نیازمندیهای خویش را برطرف می کنند.

فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که در پیش تو نسبت به خدا و پیامبر و امام تو خیرخواه تر از همه و پاک دل تر و عاقل تر باشد، از کسانی که دیر خشم می گیرند و عذرپذیرترند، نسبت به ضعفائو و مهربان و در مقابل زورمندان، قوی

و پر قدرت، از کسانی که مشکلات آنها را از جای بدر نمی برد و ضعف همراهان آنها را به زانو در نمی آورد.

سپس روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندانهای صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چرا که آنان کانون گرم و مراکز نیکی هستند.

آنگاه از سپاهیان خود آنگونه تفقد کن که پدر و مادر از فرزندشان تفقد و دلجوئی می کنند و هرگز نباید چیزی را که بوسیله آن آنها را نیرو می بخشی در نظر تو بزرگ آید. و نیز نباید لطف و محبتی که با بررسی وضع آنها می نمائی هر چند اندک باشد، خرد و حقیر بشماری، زیرا همین لطف و محبتهای کم آنان را وادار به خیرخواهی و حسن ظن نسبت به تو می کند. هرگز از بررسی جزئیات امور آنها بخاطر انجام کارهای بزرگ ایشان چشم مپوش! زیرا همین الطاف و محبتهای جزئی جایی برای خود دارد که از آن بهره برداری می کنند و کارهای بزرگ نیز موقعیتی دارد که خود را از آن بی نیاز نمی دانند.

فرماندهان لشکر تو باید کسانی باشند که در کمک به سپاهیان بیش از همه مواسات کنند و از امکانات خود بیشتر به آنان کمک نمایند، به حدی که هم نفرات سربازان و هم کسانی که تحت تکفل آنها هستند اداره شوند. بطوری که همه آنها تنها به یک چیز بیندیشند و آن جهاد با دشمن است، محبت و مهربانی تو نسبت به آنها قلبهایشان را به تو متوجه می سازد.

بدان برترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می شود برقراری

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۷

عدالت

در همه بلاد و آشکار شدن علاقه مردم نسبت به آنهاست؛ اما مودت و محبت آنها جز با پاکی دل‌هایشان نسبت به والیان آشکار نمی‌گردد. و خیرخواهی آنها در صورتی مفید است که با میل خود گرداگرد زمامداران را بگیرند و حکومت آنها بر ایشان سنگینی نکند، و طولانی شدن زمامداریشان بر مردم ناگوار نباشد.

میدان امید سران سپاهت را توسعه بخش و پی‌درپی آنها را تشویق کن، و کارهای مهمی را که انجام داده‌اند برشمار، زیرا یادآوری کارهای نیک آنها، شجاع را برمی‌انگیزد و افراد کندکار را به کار تشویق می‌کند، ان شاء الله.

سپس باید زحمات هر یک از آنها را به دقت بدانی و هرگز زحمت و تلاش کسی از آنان را به دیگری نسبت ندهی و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست بحساب نیاوری و از سوی دیگر شرافت و آبروی کسی موجب نشود که کار کوچکش را بزرگ شماری. و همچنین حقارت و کوچکی کسی موجب نگردد که خدمت پراجش را کوچک بحساب آوری «۱».

(۱) فالجنود - باذن الله - حصون الرعيه، و زين الولاة، و عزّ الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه الا بهم.

ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم ..

فولّ من جنودك انصحهم في نفسك لله و لرسوله و لامامك، و انقاهم جيبا، و افضلهم حلما ممن يبطن عن الغضب و يستريح الى العذر، و يرأف بالضعفاء و ينبو على الاقوياء و ممن لا يثيره العنف و لا يقعد به الضعف.

ثم الصق بذوى [المروءات] الاحساب و اهل البيوتات

الصالحه و السوابق الحسنه، ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه فانهم جماع من الكرم و شعب من العرف. ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الوالدان من ولدهما، و لا يتفاقم في نفسك شىء قويتهم به، و لا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به و ان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۸

ماوردی نیز در بیان حقوق سپاهیان بر فرماندهشان آنگاه که آنها را به جبهه های جنگ می فرستد سخنی دارد که ما برای تکمیل فایده، خلاصه آن را یاد آور می شویم، ایشان در احکام سلطانیه می نویسد:

فرمانده باید در حرکت دادن سپاهیان حقوق هفتگانه آنان را رعایت کند:

یک: در هنگام حرکت با آنان مدارا کند، بگونه ای که ضعیف های آنها بتوانند همراهی کنند و نیرومندان قوه خود را از دست ندهند و در حرکت سرعت زیاد بخرج ندهد که در نتیجه ضعفًا هلاک می شوند و توانمندان چالاکی خود را از دست می دهند، پیامبر (ص) فرمود: این دین متین است پس هماهنگ حرکت کنید، زیرا افراد متشتت و متفرق نه راه را طی می کنند و نه پستی برای آنان باقی می ماند. و بدترین نوع حرکت حرکت با تندی و شتاب است.

و نیز از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود: از توان افتاده فرمانده رفقای

- قل، فانه داعیه لهم الی بذل النصیحه لك و حسن الظن بك، و لا تدع تفقد لطیف امورهم اتكالا علی جسیمها، فان لیسیر من لطفك موضعا یتفعون به، و للجسیم موقعا لا یتسغنون عنه.

و لیکن آثر رءوس جنذك عندك من واساهم فی معونته و افضل علیهم من جدته بما یسعهم و یسع من وراءهم من خلوف اهلیم حتی یكون همهم هما واحدا فی

جهاد العدو، فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك، و ان افضل قره عين الولاة استقامه العدل في البلاد و ظهور موده الرعيه، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم، و لا تصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاء الامور و قله استثقال دولهم و ترك استبطاء انقطاع مدتهم.

فافسخ في آمالهم و واصل في حسن الثناء عليهم و تعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم، فان كثره الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل ان شاء الله. ثم اعرف لكل امرى منهم ما ابلى، و لا تضيفن بلاء امرى الى غيره، و لا تقصرن به دون غايه بلائه، و لا يدعونك شرف امرى الى ان تعظم من بلائه ما كان صغيرا، و لا ضعه امرى الى ان تستصغر من بلائه ما كان عظيما.» نهج البلاغه، فيض / ۱۰۰۳، لح / ۴۳۲، نامه ۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۱۹

خویش است. منظور این است که آن کس که مرکب سواری او ضعیف است وظیفه سایرین است که همگام با او حرکت کنند.

دو: اسبهایی که با آنها کارزار می کنند و پشت های آنها را که سوار آن می شوند مورد تفقد و بررسی قرار دهد ...

سه: حال کسانی که همراه او به جنگ آمده اند را مراعات کند. و آنان دو دسته اند: حقوق بگیر و داوطلب ...

چهار: بر هر دو دسته [داوطلبان و حقوق بگیران] مسئول و مراقب بگمارد تا از طریق مسئولین و مراقبین آنها در جریان کار آنان قرار بگیرد ...

پنج: برای هر دو دسته علامت و پرچم بخصوص قرار دهد که با آن خوانده شوند، تا از یکدیگر متمایز گردند و به هنگام اجتماع تشکل و نمود بیشتری داشته باشند

شش: سپاه را همواره پاک سازی کند، تا افرادی که مجاهدان را به فساد و ذلت می کشانند، یا مسلمانان را تضعیف روحیه می کنند، یا برای دشمن جاسوسی می کنند را از دیگران جدا سازد ...

هفت: هرگز با افرادی که با نظر و مذهب او موافق هستند علیه کسانی که در نژاد یا رای و مذهب مخالف او هستند ساخت و پاخت نکنند، که این دوگانگی برخورد، در سپاه تفرقه ایجاد می کند و آنها را به اختلاف و مشغول شدن به یکدیگر وامی دارد ... «۱».

و اصولاً باب جهاد و دفاع و چگونگی اداره ارتش و سپاه و کیفیت بسیج نیرو

(۱) احکام السلطانیه / ۳۵-۳۷. در روایت نبوی ذکر شده در کلام ماوردی یعنی روایت: هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق، فان المنبت لا أرضا قطع ولا ظهرا ابقى، شر السیر الحقیقه. واژه المنبت: به معنی منقطع و متفرق و حقیقه: با شتاب ترین و مشکل ترین راه رفتن است. برخی گفته اند راه رفتن در ابتدای شب را حقیقه گویند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۰

و امکانات جهادی و دفاعی، باب گسترده ای است که پژوهش در آن تألیف کتابهای پرحجمی را می طلبد، ولی چون ما در این باب وظایف امام و رهبر جامعه را برمی شمردیم، اجمالا به یکی از وظایف وی که تهیه نیرو و امکانات به اندازه نیاز و کفایت برای مقابله با دشمنان بالفعل و بالقوه بود، اشاره نمودیم.

یک مطلب قابل توجه:

بسیاری از تشکیلات سیاسی و حکومتی جامعه اسلامی فقط اصول و احکام کلی آن در شریعت اسلام آمده است ولی مصادیق عملی و تفصیلی آن بعهدہ ولی امر هر زمان واگذار شده است که وی متناسب با

تغییر حاجتهای مسلمانان و شرایط و امکانات زمانی و مکانی محدوده آن را مشخص می نماید.

یکی از موارد فوق، تشکیلات قوای مسلح و صنایع نظامی است، که در کتاب و سنت، تنها احکام کلی آن نظیر کلام خداوند متعال وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ و ... و فرمایش امیر المؤمنین (ع) در عهدنامه مالک اشتر:

فالجنود- باذن الله- حصون الرعيه و ... آمده است و تفصیل و تبیین آن، به حکم عقل و سیره عقلا در هر زمان و مکان واگذار شده است.

و پیوسته امت اسلامی در زمینه نظامی به دو قوه مسلح نیازمند است: یک قوه که به اذن خداوند قلعه محکم رعیت در مقابل اجانب باشد و حدود و ثغور کشور اسلامی را از گزند دشمنان خارجی مصون و محفوظ نگاهدارد، قوه دیگری که وسیله امنیت داخلی را فراهم آورد و شهرها و مردم را از دشمنان داخلی و اخلاطگران به جان و مال و حقوق مردم حراست و حفاظت کند، از اینرو عقل بر ضرورت ایجاد این دو تشکیلات با همه شعبه ها و شاخه های مربوط به آن از زمینی و دریایی و هوایی و تجهیزات متناسب با اهداف و مأموریتهای آن، حکم می کند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۱

و بنظر می رسد مناسب این است که تشکیلات اول تحت اشراف وزارت دفاع و تشکیلات دوم زیر نظر وزارت کشور یا قوه قضائیه باشد، به تشکیلات اول نیروی نظامی و به تشکیلات دوم نیروهای انتظامی - یا نام دیگری از این قبیل - می توان اطلاق نمود. و ضروری است برای هر یک از این قوا دانشگاه های علمی ویژه ای که کادرهای آنها را تربیت کند ایجاد

گردد.

همانگونه که عقل و شرع حکم می کند که تشکیلات مردمی ویژه ای بوجود آید که همه مردم را برای دفاع و جنگ آموزش نظامی بدهد و آنان را آماده کند تا بعنوان سپاهیان داوطلب [بسیج] در هر شرایط و در هر کجا که بدانان نیاز پیدا شد از اسلام و مسلمین دفاع کنند و در حقیقت پشتوانه ای برای این دو نیرو باشند.

از سوی دیگر برای ساخت انواع اسلحه و ابزار و ادوات نظامی نظیر انواع نارنجکها و توپها و موشکها و زیردریایها و تانکها و هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی و ... نیاز به ایجاد کارخانه هایی است که زیر نظر یک مدیریت قوی عادل باشد. تا ادوات و وسایل مورد احتیاج نیروهای مختلف قوای مسلحه را تولید کند.

همه اینها و غیر اینها چیزهایی است [که تحت عنوان: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ**] عقل و شرع بر ضرورت آن حکم می کند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می گردد که تشکیلات متعدد مسلح که اکنون در زمان ما و در کشور ما وجود دارد مانند: تشکیلات ارتش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته های انقلاب اسلامی، شهربانی، ژاندارمری، نیروهای قضائی و ضابطین دادگستری و ... چیزهایی است که بر اساس دو ملاک ذکر شده، یعنی:

حفظ مرزها و حفظ امنیت داخلی، باید بتدریج در این دو تشکیلات اساسی متمرکز شوند و هر قسمت متناسب با نیاز جامعه در آن سازماندهی شود، زیرا تعدد قوای مسلح شبیه به یکدیگر بدون اینکه ارتباط منطقی و کاری با یکدیگر داشته باشند موجب می شود که:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۲

اولا: بودجه زیادی از بیت المال بی جهت مصرف گردد.

ثانیا: وظایف و مسئولیتها با یکدیگر مخلوط می شود

و تفکیک آن مشکلاتی را بیار می آورد و مردم در مراجعه به آنها سرگردان می گردند.

ثالثاً: خطر تضاد این تشکیلات مشابه در آینده پیش بینی می شود و موجب می گردد که بیگانگان در آنها نفوذ کرده و یا بر آنها سلطه پیدا کنند و این امر مهمی است که رهبر آینده نگر، باید به آن و به آینده آن توجه داشته باشد، البته در زمان ما بحمد الله تشکیلات نظامی موجود بسیار مخلص و منزه می باشند و مردم ما نیز در حد اعلای ایمان و آگاهی سیاسی بسر می برند و در اینجا نکته ایست شایان دقت «۱».

(۱) حضرت استاد در دوران قائم مقامی رهبری کرا را لزوم ادغام نیروهای مسلح را به مسئولین وقت تذکر می دادند و حتی طرحی در این ارتباط تنظیم و به سران سه قوه ارائه نمودند که مورد استقبال آنان قرار گرفت و قول مساعد دادند که این طرح را عملی نمایند که سرانجام پس از مدتی چند محور این طرح به تصویب رسید و تشکیلات کنونی نیروهای انتظامی با ادغام نیروهای کمیته انقلاب اسلامی، شهربانی، ژاندارمری در یک تشکیلات بوجود آمد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۳

فصل پانزدهم حقوق متقابل امام و امت

اشاره

* آیات و روایات مسأله* در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۴

حقوق متقابل امام و امت در این فصل برخی از آیات و روایات که بر حقوق متقابل امام و امت دلالت دارد و در آن وجوب تسلیم مردم در برابر امام (رهبر واجد شرایط) و نیز ضرورت اطاعت از وی و کسانی که از سوی او به آنان مسئولیت واگذار شده است را اجمالاً یادآور می شویم:

[آیات]

[آیات]

۱ خداوند متعال می فرماید: [□] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱»- ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر [صاحبان فرمان] خویش را نیز اطاعت کنید.

پیش از این تفسیر آیه شریفه و معنی «اولی الامر» و جهت تکرار «اطیعوا» را در بخش دوم کتاب، به هنگام ذکر آیه ششم از آیاتی که دلالت بر ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) داشت و نیز در فصل سوم از بخش پنجم در مقدمه شرح روایت مقبوله

(۱) نساء (۴) / ۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۶

عمر بن حفصه یادآور شدیم «۱» و خلاصه آن بدین صورت است که امر به اطاعت خداوند (أَطِيعُوا اللَّهَ) * ناظر است بر احکام خداوند که در کتاب و سنت بیان شده است و امر به آنها یک امر ارشادی است. و امر به اطاعت پیامبر و اولی الامر ناظر است به اطاعت از آنان در فرمانهای مولوی که به عنوان فرمانروا و سیاست گذار از سوی آنان صادر می شود. و این امر یک امر مولوی است نه ارشادی، و به همین جهت لفظ «اطیعوا» تکرار گردیده است.

و مقصود از- امر- «فرمان» در آیه نیز همان ولایت و حکومت است. و بدین عنوان نامیده شده، از آن روی که قوام آن از سوئی به فرمان است و از سوی دیگر به اطاعت و فرمانبری، و به همین عنوان حکم و حکومت هم نامیده می شود. پس مراد به اولی الامر فرمانروایانی هستند که در اداره امور و سیاست گذاری جامعه و حل و فصل اختلافات حق امر و نهی دارند.

از سوی دیگر

امامت عظمیٰ و رهبری عمومی جامعه اگر چه نزد ما شیعه امامیه در زمان حضور ائمه معصومین - علیهم السلام - حق مسلم آنان است و در صورت حضور آنان امامت دیگران غیر شرعی است، ولی پیش از این به تفصیل یادآور شدیم که در زمان غیبت نیز حکومت تعطیل نشده و تعطیل آن برابر با تعطیل اسلام است.

و حاکم به حق مطلقاً «۲» در محدوده حکومت و گستره ولایت خود حق امر و نهی دارد و اطاعت از وی نیز واجب است؛ زیرا امکان ندارد که شرعاً چه با نصب

(۱) ر، ک، مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۱/ ۱۵۶ - ۱۶۵ و نیز جلد ۲/ ۲۲۵.

(۲) مراد از مطلق چنانچه از سایر فرمایشات استاد استفاده می گردد. در چارچوب قانون اساسی و موازین اسلام است، یعنی در چارچوب وظایفی که قانون برای او مشخص کرده حاکمیت مطلق دارد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۷

و چه با انتخاب و لو در کارهای مخصوص یا منطقه بخصوص به ولایت و حکومت شخصی ملتزم شد ولی اطاعت از او را واجب ندانست. با اینکه «امر» جز با اطاعت و تسلیم تمامت نمی یابد و غرض حاصل نمی گردد.

و اینکه وجوب اطاعت بر «صاحب الامر» بودن فردی معلق شده، از باب تعلیق حکم بر وصف، و مشعر بر علیت است. پس ملاک در وجوب اطاعت، صاحب امر بودن است، بگونه ای که فردی حق امر و نهی داشته باشد، چه معصوم باشد و چه غیر معصوم.

و نمی توان وجوب اطاعت را در امام معصوم منحصر دانست، زیرا چگونه می توان افرادی که از سوی پیامبر (ص) یا امیر المؤمنین (ع) به مسئولیت مشخص گمارده

می شوند- نظیر مالک اشتر و دیگران- به وجوب اطاعت از آنان در چارچوبه ولایت و محدوده حکومت آنان ملتزم نشد؟!

پس حصری که در برخی روایات در تفسیر آیه شریفه آمده، نظیر فرمایش امام صادق (ع) در خبر «برید» که می فرماید: «این آیه تنها ما را در نظر داشته. و همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما امر نموده» «۱» باید گفت این یک حصر اضافی نسبت به خلفای جور است که در آن زمانها به ناحق متصدی حکومت شده بودند.

البته اطاعت از ائمه معصومین- علیهم السلام- همچنان تا روز قیامت واجب است ولی این منافاتی با وجوب تأسیس دولت حقه در زمان غیبت و وجوب اطاعت از آن ندارد. و آیات شریفه قرآن نیز مقید به موارد خاصی نیست و اینکه در برخی روایات مصادیق و عناوین خاصی برای برخی از آیات ذکر شده مانع از

(۱) ایانا عنا خاصه امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامه بطاعتنا. کافی ۱/ ۲۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۸

تمسک به اطلاق و عموم آنها نمی گردد.

مگر اینکه گفته شود: اطاعت از کسانی که از سوی ائمه- علیهم السلام- به مسئولیتی گمارده شده اند، یا آنان که بر اساس موازین اسلام و ملاکهای ارائه شده از سوی ائمه علیهم السلام از سوی مردم انتخاب شده اند، در واقع اطاعت از ائمه معصومین (ع) است و ما پس از آنکه به وجوب اطاعت ملتزم شدیم این بیان را منافی مطلب خود نمی دانیم. [زیرا هدف ما اثبات وجوب اطاعت از کسی که بحق ولی امر میباشد است هر چند باعتبار وجوب اطاعت از ائمه معصومین (ع)].

البته این نکته را همینجا

باید یادآور شد که در موارد معصیت خداوند اطاعت از اولی الامر جایز نیست، چنانچه از روایاتی که پس از این متذکر می شویم و نیز از همین آیه شریفه این معنی استفاده می شود، زیرا ظهور آیه در وجوب اطاعت از صاحب امر است یعنی کسی که دارای حق فرمانروائی است. و کسی را در معصیت خداوند حق فرمانروائی نیست؛ و اصولاً صاحب امر مگر به کسی که حق امر دارد اطلاق نمی گردد چنانچه صاحب خانه شرعاً فقط به کسی گفته می شود که صاحب خانه است نه به کسی که از راه غضب و ظلم خانه ای را تصرف نموده باشد. پس «فرمانروایان سوء» [از همان ابتداء] تخصیصاً از آیه شریفه خارجند. و این نکته ایست شایان توجه «۱».

زمخشری در کشاف در تفسیر این آیه شریفه می نویسد:

مراد به «اولی الامر منکم» امرای حق هستند. زیرا خدا و پیامبر (ص) از خلفای

(۱) بر خلاف آنچه برخی می گویند فرمانروایان ستم «تخصیصاً» خارج می شوند ما می گوئیم «تخصیصاً» خارج هستند، یعنی اینگونه نیست که آنها اولی الامر باشند منتهی نباید از آنها اطاعت کرد ما می گوئیم اصولاً آنها اولو الامر نیستند. امری برای آنها ثابت نیست تا بخواهیم آنها را خارج سازیم. الف- م، جلسه ۲۸۸ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۲۹

جور بیزارند. و هرگز نمی توان اطاعت از امرای جور را به اطاعت از خدا و رسول عطف نمود آنگونه که در این آیه شریفه عطف شده است، آنچه قدر مشترک بین خدا و پیامبر و امرای حق که موافق نظر خدا و پیامبر (ص) می باشند است این است که همه آنان، حق و عدل را برگزیده و

به آن امر می کنند و از چیزهایی که مخالف و ضد اینها است نهی نموده و جلوگیری به عمل می آورند ...

چگونه خداوند اطاعت فرمانروایان جور را واجب شمرده با اینکه بی تردید اولی الامر را به رعایت و اجرای مواردی از آن جمله ادای امانت و عدالت در حکم، امر فرموده؛ و در جای دیگر آنان را به مراجعه به کتاب و سنت در مسائل مشکل فرمان داده، و حال آنکه فرمانروایان جور نه امانتی را ادا می کنند و نه به عدالت فرمان می رانند و هرگز مبنای حکم آنان کتاب- و سنت نیست؛ اینان از شهوات خویش پیروی می کنند به هر سو که آنان را بکشاند متمایل می شوند، اینان از ویژگیهایی که خداوند و پیامبر وی برای اولو الامر قرار داده بیگانه هستند و بهترین نامی که بر آنان می توان نهاد عنوان «دزدان غالب و قدرتمند» است «۱».

۲- خداوند متعال می فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا «۲» - به پروردگارت سوگند که اینان ایمان نمی آورند تا در کشمکشهایی که بین آنان است ترا به عنوان حکم برگزینند آنگاه در قضاوتی که انجام می دهی هیچ گونه ناراحتی در دل خود احساس نکنند. و همواره تسلیم تو باشند.

بنابراین که حکومت و قضاوت در آیه شریفه اختصاص به آن حضرت نداشته باشد و می توان استفاده نمود که ملاک در آن مقام ولایت و اولی بالمؤمنین بودن

(۱) کشف ۱/ ۵۳۵ (چاپ دیگر ۱/ ۵۲۴)

(۲) نساء (۴) / ۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۰

آن حضرت (ص) است. که در این صورت این حکم را به هر

ولی و پیشوائی که ولایت او طبق دستورات شرع ثابت است می توان گسترش داد.

[روایات]

۳- در اصول کافی به سند موثق، از ابی یعفر، از امام صادق (ع) روایت شده که پیامبر خدا (ص) در مسجد خیف برای مردم خطبه خواند و فرمود:

خداوند خرسند کند بنده ای را که سخنان مرا بشنود و به آن گوش بسپارد و در حافظه خود نگاهدارد، و به کسانی که نشنیده اند برساند، پس چه بسا حامل فقهی که خود فقیه نیست و چه بسا حامل فقهی که آن را به فقیه تر از خود می رساند.

سه چیز است که قلب شخص مسلمان بدان خیانت نمی کند: اخلاص عمل برای خداوند، نصیحت به پیشوایان مسلمین و همراهی و هماهنگی با جماعت مسلمانان، زیرا دعوت آنان از موضعی فراتر همه را در بر گرفته است. مسلمانان برادرند، خونهایشان مساوی است و کوچکترینشان ذمه دیگران را به عهده می گیرد، و آنان در برابر دیگران یک دست هستند «۱».

(۱) نَضَرَ اللَّهُ عِبَادًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوْعَاهَا وَ حَفْظَهَا، وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا، فَرَبِّ حَامِلِ فِقْهِ غَيْرِ فِقِيهِ، وَ رَبِّ حَامِلِ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَثَمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ اللَّزُومُ لْجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مَحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ، وَ هُمْ يَدُ عَلِيٍّ مِنْ سِوَاهُمْ. كَافِي ۱/ ۴۰۳، كِتَابُ الْحِجَّةِ، بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِيُّ (ص) بِالنَّصِيحَةِ لِأَثَمَةِ الْمُسْلِمِينَ، حَدِيثٌ ۱. فِي مَتْنِ هَذَا حَدِيثِ شَرِيفٍ، لَا يَغْلُ مِنْهُ غُلٌّ يَغْلُ - بِأَضْمَةٍ - بِمَعْنَى خِيَانَتِهِ، وَ يَغْلُ - بِكَسْرِهِ - يَعْنِي كَسِيًّا كَمَا دَرَأَى نَاخَالِصِيٌّ وَ كَيْنَةٌ هِيَ. وَ فِي

توضیح جمله: فَاِنَّ دَعْوَتَهُمْ، مرحوم مجلسی در مرآه العقول فرموده: دعوت از ماده دعا و برای «مَرّه» یک بار فراخواندن است و اضافه به ضمیر مفعولی «هم» شده است یعنی فراخوانی و دعوت پیامبر (ص) آنان را فرا گرفته پس وقتی این نیز داخل جمعیت مسلمانان شود این دعوت شامل او نیز می گردد، یا اینکه این ضمیر «هم» فاعلی است یعنی دعوت برخی از مسلمانان برای دیگران شامل او هم می گردد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۱

نظیر این روایت را باز [کافی] به سند خویش، از سفیان ثوری، از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است.

این روایت را شیعه و سنت در کتابهای خویش آورده اند و مضمون آن در کتابهای فریقین بصورت مستفیض «۱» آمده است.

۴- احمد در مسند خود به سند خویش از انس بن مالک از پیامبر خدا (ص)- روایت نموده که فرمود:

خداوند خرسند دارد بنده ای را که این سخن مرا بشنود و آن را همراه دارد، چه بسیار حامل فقهی که فقیه نیست، و بسا کسی که فقه را به نزد کسی که فقیه تر از اوست حمل می کند. سه چیز است که قلب مسلمان بدان خیانت نمی ورزد: اخلاص عمل برای خداوند- عزّ و جلّ- نصیحت به فرمانروایان، و همراهی با جماعت مسلمانان. زیرا دعوت دعوت آنان از پیش شامل همه است «۲»:

باز در همان کتاب به سند خود از جبیر بن مطعم، از آن حضرت (ص) نظیر این روایت بهمین گونه آمده است: اخلاص عمل، نصیحت به ولیّ امر، و همراهی با جماعت، زیرا دعوت آنان از پیش شامل او است «۳» «۴».

(۱) روایت مستفیض. روایتی است که از چند طریق نقل شده ولی به حدّ تواتر نرسیده است. (مقرر).

(۲) - نَصْرُ اللَّهِ عبدا سمع مقالتي هذه فحملها، فربّ حامل الفقه فيه غير فقيه، و ربّ حامل الفقه إلى من هو أفقه منه. ثلاث لا يغلّ عليهن صدر مسلم: إخلاص العمل لله - عزّ و جلّ -، و مناصحه أولى الأمر، و لزوم جماعه المسلمين، فإنّ دعوتهم تحيط من ورائهم. مسند احمد ۳ / ۲۲۵.

(۳) - إخلاص العمل، و النصيحة لوليّ الأمر، و لزوم الجماعه، فإنّ دعوتهم تكون من ورائه. مسند احمد ۴ / ۸۰.

(۴) بنابراین تمام حقوق فردی و اجتماعی طرفینی است هر کجا کسی حقی داشت دیگری نیز به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۲

۵- از روایات جامعی که به بیان حقوق متقابل بین امام و امت پرداخته خطبه امیر المؤمنین (ع) در صفین است آن حضرت فرمود:

اما بعد! خداوند برای من بر شما، بخاطر سرپرستی امورتان حقی قرار داده، و در مقابل، برای شما همانند آن حقی بر گردن من گذاشته است، بنابراین دائره حق در توصیف و در مرحله سخن از هر چیز وسیع تر است، ولی به هنگام عمل - کم وسعت ترین دائره ها است. حق به نفع کسی جریان نمی یابد مگر اینکه در مقابل برایش مسئولیتی به وجود می آورد، و بر زیان کسی جاری نمی شود مگر اینکه به همان اندازه به سود او جریان می یابد ...

از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی را که فرض شمرده است حق والی و زمامدار بر مردم و حق مردم بر والی و حاکم است. این فریضه ای که خداوند برای هر یک بر دیگری قرار داده است و آن را موجب نظام الفت و

پیوستگی آنان و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده. بنابراین مردم هرگز اصلاح نمی شوند جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران. و زمامداران اصلاح نمی گردند جز به پایداری مردم، پس آنگاه که مردم حق والی را ادا کنند و والی نیز حق مردم را مراعات نماید، حق در بینشان قوی و نیرومند خواهد شد، و جاده های دین صاف و بی دست انداز می گردد، و نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می پذیرد و سنتها در مسیر خویش به کار می افتد بدین ترتیب زمان صالح می شود و به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مأیوس خواهند شد. اما آنگاه که مردم بر والی خویش چیره گردند و یا رئیس حکومت به مردم اجحاف کند. در این هنگام وحدت کلمه به هم می خورد و نشانه های ستم و جور آشکار

- موازات آن حقی علیه او خواهد داشت بر این پایه عدالت حقیقی در تمام موارد حقوق فردی و اجتماعی افراد بوجود خواهد آمد، زیرا هیچ گاه حق، یک طرفه و بطور مطلق نیست مگر در مورد خدای سبحان که ما هیچ حقی نسبت به او نداریم و تفضّل و عنایت او از باب لطف است، (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۳

می گردد و دستبرد در برنامه های دینی بسیار می شود؛ و جاده های روشن سنت و آداب مذهبی متروک خواهد ماند و بر طبق میل و هوای نفسی عمل می شود و احکام خداوند تعطیل می گردد و بیماریهای اخلاقی گسترش خواهد یافت و ... «۱»

۶- باز در نهج البلاغه آمده است:

همانا شما بر من حقی دارید و برای من بر شما حقی است، اما حق شما بر من این است که راه نیکی را

به شما بنمایانم، و بیت المال شما را بصورت کامل به مصرف شما برسانم، و شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و تربیتتان کنم تا فراگیرید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت خویش وفا کنید و در حضور و غیاب نظرهای خیرخواهانه خویش را ابراز دارید، و هنگامی که شما را

(۱) - أما بعد، فقد جعل الله لي عليكم حقًا بولايه أمركم، و لكم علي من الحق مثل الذي لي عليكم.

فالحق أوسع الأشياء في التواصف و أضيقتها في التناصف، لا يجري لأحد إلا جرى عليه، و لا يجري عليه إلا جرى له ... و أعظم ما افترض الله - سبحانه - من تلك الحقوق حق الوالي على الرعيه، و حق الرعيه على الوالي، فريضه فرضها الله - سبحانه - لكل على كل، فجعلها نظاماً لألفتهم و عزاً لدينهم.

فليست تصلح الرعيه إلا بصلاح الولاه، و لا يصلح الولاه إلا باستقامه الرعيه. فإذا أدت الرعيه إلى الوالي حقّه، و أدى الوالي إليها حقّها عزّ الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع في بقاء الدوله، و يئست مطامع الأعداء.

و إذا غلبت الرعيه و اليها، أو أجحف الوالي برعيته اختلف هنالك الكلمه و ظهرت معالم الجور و كثر الإدغال في الدين و تركت محاج السنن فعمل بالهوى و عطّلت الأحكام و كثرت علل النفوس ...» نهج البلاغه، فيض / ٦٨١، لح / ٣٣٢. خطبه ٢١٦. اذلال جمع ذل - با كسره است و ذل الطريق، قسمت روشن و نمایان راه است. الادغال في الدين، وارد کردن عوامل فاسدکننده و مخالف دين در دين است.

در ارتباط با ضرورت

اطاعت از ولی امر، از بیان تعلیل در این روایت استفاده می شود که آن منحصر به امیر المؤمنین (ع) نیست بلکه هر حاکم بحقی را شامل می گردد. الف- م، جلسه ۲۸۸ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۴

فرا می خوانم اجابت کنید و چون دستوری به شما می دهم فرمان برید «۱».

۷- باز در نهج البلاغه آمده است:

همانا در سلطنت خداوند سامانی است برای امور [اجتماعی] شما پس بدون هیچ نگرانی و اجبار اطاعت خود را در اختیار وی گذارید «۲». بنابراین که مراد از سلطنت خداوند حکومت عادلانه مورد رضای خداوند متعال باشد.

چنانچه ظاهر کلام اینگونه است.

۸- باز از کلمات آن حضرت است:

به من خبر رسیده که بسر [بن اراطات که فرد خبیثی بوده و بسیاری از شیعیان را کشت] به یمن دست یافته، و من گمان می برم که این قوم [یاران معاویه] از شما پیشی گیرند، چون آنان بر باطل خویش مجتمعند و شما از حق خویش پراکنده، شما در حق، امام خویش را نافرمانی می کنید و آنان در باطل، از امام خویش اطاعت می کنند، و چون آنان امانت را به صاحب خویش بازمی گردانند ولی

(۱) - أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، و لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ و تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ و تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، و تَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا، و أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، و النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ و الْمَغِيبِ، و الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، و الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۴، لِح ۷۹، خطبه ۳۴.

ملاحظه می شود که در اینجا حضرت برای هر دو طرف وظایفی را مشخص فرموده که انجام وظیفه هر یک در برابر انجام وظیفه دیگری

است. نصیحت و ابراز نظر خیرخواهانه برای دولت پیشوای مسلمین امری است که از وظایف مردم می باشد و اگر انجام این وظیفه ترک و به تملق و چاپلوسی و تحریف واقعیات برای خوش آمدن حاکم تبدیل گردد. و یا متقابلاً حاکم اموال عمومی را در جهت تقویت و تثبیت پایگاه شخص خود و اطرافیان خود مصرف کند در این صورت سرنوشت جامعه به کجا خواهد انجامید؟ (مقرر)

(۲) - و إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَهُ لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. نهج البلاغه، فیض / ۵۴۸، لحن / ۲۴۴، خطبه ۱۶۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۵

شما در آن خیانت می ورزید «۱».

۹- باز در نهج البلاغه در نامه ای از آن حضرت به فرماندهان سپاهش آمده است:

أَمَّا بَعْدُ، حَقِّيْ كَمَا بَرَّ فَرْمَانُوا أَنْ لَازِمٌ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ فِضْلِيْ كَمَا بَرَّ أَوْ رَسِيْدَةٌ وَمَقَامٌ خَاصٌّ كَمَا بَرَّ أَوْ دَادَةٌ شَدِيْدَةٌ أَوْ رَاسِبَةٌ بِمَرْدَمٍ دُغْرُكُونَ كَمَا بَرَّ وَ أَيْنَ نِعْمَتِيْ كَمَا بَرَّ خَدَاوَنَدٌ بِهٖ أَوْ أَرْزَانِيْ دَاشْتَهٗ بِأَيِّدٍ هَرَّ بِهٖ أَكْثَرُ أَوْ بِهٖ بَنَدُكَانَ خَدَا نَزْدِيْكَ، وَ نَسِبَةٌ بِهٖ بَرَادَرَانِش رَثُوْفٌ وَ مَهْرَبَانٌ سَاوَدٌ.

آگاه باشید! حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی، چیزی را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می آید غیر حکم [معلوم] الهی کاری بدون مشورت شما انجام ندهم. هیچ حقی را از شما به تأخیر نیندازم، بلکه آن را در وقت سر رسیدن آن اداء کنم. و اینکه همه شما در پیشگاه من مساوی باشید. آنگاه که این وظایف را انجام دادم، نعمت خداوند بر شما مسلم و حق اطاعت من بر شما لازم

گردید و این که از فرمان من سرپیچی و در کارهایی که انجام آنها به صلاح و مصلحت است، کوتاهی نکنید. و در دریا‌های شدائد بخاطر حق فرو روید.

اگر این وظایف را نسبت به من انجام ندهید آن کس که راه کج برود از همه نزد من خوارتر است، او را به سختی کیفر می‌کنم و هیچ راه فراری نزد من نخواهد داشت. این فرمان را از امرای خود بپذیرید و آمادگی خود را در راه اصلاح امورتان در اختیارشان بگذارید «۲».

(۱) - أنبئت بسرا قد اطلع الیمن، و اننی و الله لأظنّ أنّ هؤلاء القوم سیدالون منکم، باجتماعهم علی باطلهم و تفرّقکم عن حقکم، بمعصیتکم إمامکم فی الحقّ و طاعتهم إمامهم فی الباطل، و بأدائهم الأمانه إلی صاحبهم و خیانتکم. نهج البلاغه، فیض / ۸۹، لح / ۶۷، خطبه ۲۵.

(۲) - أمّا بعد، فإنّ حقّاً علی الوالی أن لا یغیره علی رعیتة فضل ناله و لا طول خصّ به، و أن یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوّا من عباده و عطفاً علی إخوانه، ألا و إنّ لکم عندی أن لا أحتجز دونکم سرّاً إلاً فی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۶

۱۰- باز در نامه آن حضرت به مردم مصر به هنگامی که مالک اشتر را به فرمانروائی آنان می‌فرستد آمده است:

امّا بعد، یکی از بندگان خداوند را بسوی شما فرستادم که به هنگام خوف خواب به چشم راه نمی‌دهد؛ در ساعات ترس و وحشت از دشمن هراس نخواهد داشت، و نسبت به بدکاران از شعله آتش سوزنده تراست، او «مالک بن حارث» از قبیله «مذحج» است. سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنجا که

مطابق حق است اطاعت کنید چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش به کندی می گراید و نه هر جا فرود آمد بی اثر می ماند. اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمایید که او هیچ اقدام، هجوم، عقب نشینی و پیشروی انجام نمی دهد مگر به فرمان من «۱».

- حرب، و لا- أطوی دونکم أمرا إلما فی حکم، و لا- أوخر لکم حقا عن محلّه، و لا أقف به دون مقطعه، و أن تكونوا عندی فی الحق سواء. فإذا فعلت ذلك وجبت لله علیکم النعمه ولی علیکم الطاعه، و أن لا تنكصوا عن دعوه و لا تفرطوا فی صلاح و أن تخوضوا الغمرات إلى الحق. فإن أنتم لم تستقیموا [لی] علی ذلك لم یکن أحد أهون علیّ ممّن اعوج منکم، ثم أعظم له العقوبه، و لا یجد عندی فیها رخصه، فخذوا هذا من أمرائکم، و أعطوهم من أنفسکم. ما یصلح الله به أمرکم. نهج البلاغه، فیض / ۹۸۲، لح / ۴۲۴، نامه ۵۰.

(۱) - أمّا بعد، فقد بعثت إليکم عبدا من عباد الله لا ینام أيام الخوف و لا ینکل عن الأعداء ساعات الروح، أشدّ علی الکفار من حریق النار، و هو مالک بن الحارث أخو مذحج، فاسمعوا له و أطیعوا أمره فیما طابق الحقّ، فإنّه سیف من سیوف الله لا کلّیل الظبه و لا- نابی الضریبه. فإن أمرکم أن تنفروا فانفروا، و إن أمرکم أن تقیموا فأقیموا، فإنّه لا یقدم و لا یحجم، و لا یؤخر و لا یقدم إلّا عن أمری. نهج البلاغه، فیض / ۹۵۱، لح / ۴۱۱، نامه ۳۸. نکل: سرباز زدن و ترس. روع- به فتح

راء- ترس و بی تابی. مذحج بر وزن مجلس: قبيله مالک اشتر. الظبه- به ضم اول و فتح دوّم با تخفیف- انتهای شمشیر و نیزه.

الضریبه: کسی که بوسیله شمشیر ضربت خورده- و بنا عنه السیف: کسی که شمشیر بر وی کارگر نشده است. در این کلام امام (ع) ولایت مطلقه و نیز اطاعت مطلقه را نفی فرموده، ولایت و اطاعت در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۷

۱۱- در اصول کافی به سند صحیح، از برید بن معاویه، از امام باقر (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

خداوند عزّ و جلّ- به ولیّ خویش که نفس خویش را در راه اطاعت و خیرخواهی از امام خود به تلاش می افکند. نظر نمی افکند مگر اینکه در بهشت برین به همراه ما خواهد بود «۱».

۱۲- باز در همان کتاب به سند خود از حلبی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: کسی که از جماعت مسلمانان جدا گردد و بیعت امام را بشکند در پیشگاه الهی با دست بریده محشور می شود «۲»

۱۳- باز در همان کتاب به سند خود از ابی حمزه ثمالی آمده است که گفت:

از امام صادق (ع) پرسیدم: حق امام بر مردم چیست؟ فرمود:

حق وی بر آنان این است که از وی شنوائی و اطاعت داشته باشند. گفتم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: به تساوی بین آنان تقسیم کند و با آنان به عدالت رفتار نماید «۳»

- مواردی است که به صلاح جامعه مشروع و بحق باشد و در صورتی که مطابق حق نبودن آن محرز گردد اطاعت جایز نیست. (مقرر)

(۱)- قال رسول الله «ص»: «ما نظر الله - عزّ و جلّ - إلی

ولّي له يجهد نفسه بالطاعة لإمامه و النصيحة إلّا كان معنا في الرفيق الأعلى. کافی ۱/ ۴۰۴، کتاب الحجّه، باب ما امر النبی (ص) النصيحة لأئمة المسلمين، حدیث ۳.

(۲) - من فارق جماعه المسلمين و نکث صفقه الإمام جاء إلى الله - عزّ و جلّ - أجذم. کافی ۱/ ۴۰۵، کتاب الحجّه، باب ما أمر النبی (ص) بالنصيحة لأئمة المسلمين، حدیث ۵.

(۳) - سألت أبا جعفر (ع): ما حقّ الإمام على الناس؟ قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له و يطيعوا. قلت: فما حقّهم عليه؟ قال: يقسم بينهم بالسويه و يعدل في الرعيه ... کافی ۱/ ۴۰۵، کتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام على الرعی، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۸

۱۴- باز در همان کتاب به سند خود از مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرمود:

به فرمانروایان خود خیانت نکنید و هدایتگران خویش را فریب مدهید و پیشوایان خود را به گمراهی نکشانید و هرگز از ریسمان خود مبرید که پراکنده می شوید و شوکت شما درهم شکسته می شود، و همواره باید امور شما بر این منوال باشد و در این راه گام نهید ... «۱».

۱۵- باز در همان کتاب به سند خود از سدید آمده است که گفت:

به امام باقر (ع) عرض کردم: من در میان دوستان و طرفداران شما اختلاف مشاهده نمودم، برخی از برخی دیگر بیزاری می جستند. حضرت فرمود: تو چه کار به این کارها داری؟ مردم به سه چیز مکلف هستند: شناخت پیشوایان، تسلیم بودن در برابر دستورات پیشوایان که به آنان می رسد و بازگرداندن موارد اختلافی به آنان «۲».

در این باب روایات دیگری

در لزوم تسلیم بودن در برابر امام رسیده که می توان به آنها مراجعه نمود.

۱۶- باز در همان کتاب به سند صحیح، از زراره از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

گزیده امر و قلّه آن و کلید آن و باب همه چیز و رضایت خداوند رحمان، اطاعت

(۱)- لا تختانوا ولا تنکم و لا تغشوا هدايتکم و لا تجهلوا ائمتکم و لا تصدّعوا عن حبلکم فتنشلوا و تذهب ریحکم، و علی هذا فلیکن تأسیس امورکم و الزموا هذه الطریقه ... کافی ۱/ ۴۰۵، کتاب الحجّه، باب ما یجب من حق الامام علی الرّعیّه، حدیث ۳.

(۲)- قلت لأبی جعفر (ع): إني تركت موالیک مختلفین، ییرأ بعضهم من بعض. قال: فقال: و ما أنت و ذاک؟ انما کلف الناس ثلاثه: معرفه الأئمّه، و التسلیم لهم فیما ورد علیهم، و الردّ إلیهم فیما اختلفوا فیہ. کافی ۱/ ۳۹۰، کتاب الحجّه، باب التسلیم و فضل المسلمین، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۳۹

از امام پس از شناختن اوست. - آنگاه فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«کسی که پیامبر را اطاعت کند بی گمان خدا را طاعت کرده و کسی که پشت بگرداند البته ما ترا به نگهبانی بر آنان نفرستاده ایم» (۱).

۱۷- باز در همان کتاب به سند خود از محمد بن فضیل آمده است که گفت:

از آن حضرت از بهترین چیزی که بندگان را به خداوند نزدیک می کند پرسش کردم، فرمود:

برترین چیزی که بندگان را به خداوند نزدیک می کند، اطاعت خداوند و پیامبر او و اطاعت از اولی الامر است. (۲)

درباره وجوب اطاعت از امام روایات دیگری در این باب است که می توان به آن مراجعه نمود.

۱۸- باز در همان

کتاب به سند خود از ابن ابی لیلی، از امام صادق (ع) روایت شده که در حدیثی طولانی فرمود:

□
خداوند متعال (در آیه شریفه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ* تا آخر) اطاعت

(۱) - ذروه الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرحمن - تبارک و تعالی - الطاعه للإمام بعد معرفته. «ثم قال: «إن الله - تبارک و تعالی - يقول: من يطع الرسول فقد أطاع الله، و من تولّى فما أرسلناك عليهم حفيظا. کافی ۱ / ۱۸۵، کتاب الحجّه، باب فرض طاعه الأئمه، حدیث ۱. آیه شریفه در روایت فوق: نساء / ۸۰. ظاهرا مراد از «امر» در روایت همان حاکمیت بحق اسلامی است و به نظر می رسد رمز اینکه امام صادق و امام باقر علیهما السلام نسبت به شناخت و تسلیم امام بودن اینهمه تأکید فرموده اند در برخورد با شیعیان ضعیف الاراده و محافظه کار آن زمان بوده، که اگر امام واقعی را می شناختند و از او اطاعت می کردند حکومت به دست خلفای غاصب حاکم بر آن زمان نمی افتاد. (مقرر)

(۲) - أفضل ما يتقرب به العباد إلى الله - عزّ و جلّ طاعه الله و طاعه رسوله و طاعه أولى الأمر. کافی / ۱۸۷، کتاب الحجّه، باب فرض طاعه الأئمه، حدیث ۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۰

ولّى امر خویش را با اطاعت پیامبر خویش و اطاعت پیامبرش را با اطاعت خود پیوند داده است. پس کسی که اطاعت ولیّ امر را ترک کند خدا و رسولش را اطاعت نکرده است «۱».

۱۹- در امالی شیخ مفید به سند خود از عبد الله بن عباس آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

از کسی که خداوند ولایت امر را به

وی سپرده اطاعت و شنوائی داشته باشید.

زیرا او رشته پیوند دهنده اسلام است «۲».

۲۰- در تحف العقول، در رساله الحقوق امام سجاد (ع) آمده است:

و اما حق سیاستگر تو به حکومت این است که بدانی که تو وسیله آزمایش او قرار گرفته ای و بخاطر سلطنت و حاکمیتی که خداوند به وی بر تو بخشیده او را به وسیله تو آزمایش می کند، و باید همواره نظر خیرخواهانه خود را خالصانه به وی ارائه دهی، و با وی دشمنی و لجاجت نوری؛ بی تردید دست او علیه تو باز است و تو با این کار سبب هلاکت خویش و هلاکت او می گردی ... «۳»

نظیر این روایت در خصال در رساله الحقوق آمده، و ضمن آن آمده است:

و اما سیاست شوندگان تو به حکومت این است که بدانی اینان بخاطر ناتوان خویش و قوت تو رعیت تو شده اند، پس واجب است که تو با عدالت با آنان رفتار کنی و برای آنان همانند پدری مهربان باشی. و نادانی آنان را بیخشائی و به

(۱)- وصل الله طاعه ولی امره بطاعه رسوله، و طاعه رسوله بطاعته، فمن ترک طاعه و لاه الأمر لم یطع الله و رسوله. کافی / ۱ / ۱۸۱، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الردّ الیه، حدیث ۶.

(۲)- اسمعوا و اطیعوا لمن ولّاه الله الأمر، فإنّه نظام الإسلام. امالی / ۱۴، مجلس ۲، حدیث ۲.

(۳)- فأما حق سائسک بالسلطان فأن تعلم أنّک جعلت له فتنه و أنّه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السلطان، و أن تخلص له فی النصیحه و أن لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاکک نفسک و هلاکک ... تحف العقول / ۲۶۰.

مبانی

اندک چیز آنان را مجازات نمائی، و همواره شکر خداوند - عزّ و جلّ - را بجای بیاوری که خداوند ترا بر آنان قوت بخشیده است. «۱»

۲۱- در تحف العقول نیز در وصیت امام موسی بن جعفر (ع) به هشام آمده است که فرمود:

اطاعت والیان عدل موجب کمال عزّت است. «۲»

۲۲- باز در همان کتاب از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

سه خصلت است که بر پیروان و اصحاب فرمانروایان واجب است آن را رعایت کنند: اطاعت از فرمانروا، خیرخواهی برای آنان در پیش رو و پشت سر، دعا برای پیروزی و صلاح و اصلاح جامعه.

سه وظیفه است که سلطان باید نسبت به خاصّه و عامه انجام دهد، پاداش دادن به افراد نیکوکار تا در نیکوکاری تشویق شوند، چشم پوشی از گناه گناهکاران تا از گناهان و کارهای ناشایست خود توبه نموده و بازگردند، و همه را با احسان و انصاف مورد لطف قرار دادن. «۳»

۲۳- باز در همان کتاب از پیامبر (ص) آمده است:

پرهیز از اینکه مسلمانی را ناسزاگوئی یا معصیت کاری را اطاعت کنی یا امام

(۱) - و أمّا حقّ رعیتک بالسلطان فأنّ تعلم أنّهم صاروا رعیتک لضعفهم و قوتک، فیجب أن تعدل فیهم و تكون لهم كالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم بالعقوبه، تشکر الله - عزّ و جلّ - علی ما أتاک من القوه علیهم. خصال / ۵۶۷ (قسمت ۲).

(۲) - و طاعه و لاه العدل تمام الغرّ. تحف العقول / ۳۹۰.

(۳) - ثلاث خصال تجب للملوك علی أصحابهم و رعیتهم: الطاعه لهم، و النصیحه لهم فی المغیب و المشهد، و الدعاء بالنصر و الصلاح. ثلاثه تجب علی السلطان للخاصّه و العامّه: مکافأه المحسن

بالإحسان ليزدادوا رغبه فيه، و تغمّد ذنوب المسىء ليتوب و يرجع عن غيّه، و تألفهم جميعا بالإحسان و الإنصاف. تحف العقول / ۳۱۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۲

عادلی را نافرمانی نمائی. «۱»

۲۴- باز در همان کتاب در مواعظ علی بن حسین (ع) آمده است:

امر خدا و اطاعت او و اطاعت کسی که اطاعت او را واجب نموده است را بر همه چیز مقدم دارید و اموری مانند اطاعت طاغوتها و فتنه فریبنده و چند روزه دنیا را که بر شما وارد می شود بر امر خدا و اطاعت او و اطاعت اولی الامر شما مقدم مدارید ... پس تقوای الهی داشته باشید و از اصلاح نفس خویش و اطاعت خدا و اطاعت کسی که در راه خدا از او اطاعت می کنید استقبال کنید ...

و بدانید که هر کس با کسانی که خدا آنان را ولی و رهبر قرار داده مخالفت کند و به غیر دین خدا متدین گردد و در برابر ولی خدا به امور خویش پردازد چنین شخصی در آتش شعله وری است که پیکرهای شقاوت پیشه را می بلعد. «۲»

۲۵- در بحار از کتاب مطالب السؤل، از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمودند:

جهان آفرینش باغی است که گردش کننده در آن شریعت است و شریعت سلطانی است که اطاعت آن واجب است. و اطاعت سیاسی است که حکومت بوسیله آن پابرجا می شود، و حکومت مدیری است که بوسیله سپاه و لشکر حمایت می شود و سپاهیان یارانی هستند که مال آنها را نگه می دارد و مال رزقی است که مردم آن را گرد می آورند، و مردم توده های انسانها هستند که عدالت آنها

أن تشتم مسلماً أو تطيع آثماً أو تعصى إماماً عادلاً. تحف العقول / ٢٦.

(٢) - فقدّموا أمر الله و طاعته و طاعه من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها، و لا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعه الطواغيت و فتنه زهره الدنيا بين يدي أمر الله و طاعته و طاعه أولى الأمر منكم ...

فاتّقوا الله و استقبلوا من إصلاح أنفسكم و طاعه الله و طاعه من تولّونه فيها ... و اعلموا أنّه من خالف أولياء الله و دان بغير دين الله و استبدّ بأمره دون أمر وليّ الله، في نار تلتهب تأكل أبداناً غلبت عليها شقوتها ... تحف العقول / ٢٥٦.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٤٣

را به فرمانبرداری می کشاند و عدالت شالوده ای است که قوام جهان آفرینش بر آن استوار است. «١»

٢٦- در اوّل کتاب الاموال ابی عبید به سند خود از تمیم داری، آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

دين نصيحت و خيرخواهی است. گفته شد؛ برای چه کسی یا رسول الله فرمود:

برای خدا و برای رسول او و برای کتاب او و برای پیشوایان و برای جماعت مسلمانان. «٢»

در این روایت «نصیحت» به معنی اخلاص و برخورد بی ریا و صادقانه است.

و بالاترین مراتب اخلاص برای پیشوایان همان اطاعت از آنان و تسلیم آنان بودن در غیر معصیت خداوند است.

٢٧- باز در همان کتاب به سند خود، از مصعب بن سعد آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب (ع) مطالب حقی را بیان نمود و فرمود:

امام موظف است که بر اساس کتاب خداوند حکم کند و امانت را ادا نماید، پس هنگامی که اینگونه عمل کرد بر مردم است

(۱) - العالم حدیقه سیاحها الشریعه، و الشریعه سلطان تجب له الطاعه، و الطاعه سیاسه یقوم بها الملک، و الملک راع یعضده الجیش، و الجیش أعوان یکفلهم المال، و المال رزق یجمعه الرعیه، و الرعیه سواد یتعبد لهم العدل، و العدل أساس به قوام العالم. بحار الانوار ۸۳ / ۷۵ (چاپ ایران ۸۳ / ۷۸) کتاب روضه، باب ۱۶، حدیث ۸۷. شاید مراد از اینکه فرموده سیاحت کننده آن شریعت است یعنی شریعت در همه امور زندگی جریان می یابد. این روایت بسیار خوبی است، از این جهت که در آن همبستگی جهان آفرینش و شریعت و حکومت و مردم ... بیان شده است. الف - م، جلسه ۲۹۱ درس.

(۲) الدین النصیحه. قیل لمن یا رسول الله؟ قال: لله و لرسوله و لکتابه و للأئمه و لجماعه المسلمین الاموال / ۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۴

باشند و هنگامی که آنان را فراخواند دعوت او را پاسخ مثبت گویند. «۱»

نظیر این روایت در کنز العمال نیز از آن حضرت (ع) نقل شده است. «۲»

۲۸- در مسند زید، از پدرش، از جدش، از علی (ع) آمده است که فرمود:

وظیفه امام است که بدانچه خدا نازل فرموده حکومت کند، و در میان مردم به عدالت رفتار نماید، پس هنگامی که اینگونه عمل کرد وظیفه مردم است که از وی شنوائی و اطاعت داشته باشند، و هنگامی که آنان را فراخواند اجابت کنند. و هر پیشوائی که بدانچه خدا نازل فرموده حکومت نکند اطاعتی برای او نیست. «۳»

۲۹- در صحیح مسلم به سند خود، از ابن عباس آمده است که گفت:

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در باره عبد الله بن حذافه بن قیس بن عدیّ سهمی که پیامبر اکرم (ص) او را برای سرّیه ای اعزام فرموده بود نازل گردید. «۴»

۳۰- باز در همان کتاب به سند خود، از ابو هریره از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

کسی که مرا اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت کرده و کسی که مرا نافرمانی

(۱) یحقّ علی الامام ان یحکم بما انزل الله و ان یؤدی الامانه، فاذا فعل ذلك فحقّ علی الناس ان یسمعوا له و یطیعوا و یجبوا اذا دعا. الاموال / ۱۳.

(۲) - کنز العمال ۵ / ۷۶۴، قسمت افعال، کتاب الخلافه و الاماره، باب ۲، حدیث ۱۴۳۱۳.

(۳) - حقّ علی الامام ان یحکم بما انزل الله، و ان یعدل فی الرعیه، فاذا فعل ذلك فحقّ علیهم ان یسمعوا و ان یطیعوا، و ان یجبوا اذا دعوا. و ایما امام لم یحکم بما انزل الله فلا طاعه له. مسند زید / ۳۲۳، کتاب السیر، باب طاعه الامام.

(۴) - نزل یا ایّها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم فی عبد الله بن حذافه بن قیس بن عدیّ السهمی، بعثه النبی «ص» فی سرّیه. صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۵، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۵

کند بی گمان خدا را نافرمانی کرده. و کسی که [نماینده و] امیر مرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و کسی که امیر مرا نافرمانی کند بی گمان مرا نافرمانی کرده است. «۱»

۳۱- باز در همان کتاب به سند خود از ابو هریره نقل کرده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

بر تو باد به شنوائی و اطاعت

در سختی و آسانی و زمان نشاط و ناراحتی و زمانی که دیگران را بر تو مقدم داشته اند. «۲»

۳۲- باز در همان کتاب به سند خود از ابو ذر نقل می کند که گفت:

دوست من [پیامبر خدا (ص)] مرا وصیت کرد که شنوائی و اطاعت داشته باشم اگر چه از برده ای سیاه موی و سیاه چهره باشد.
«۳»

۳۳- باز در همان کتاب به سند خود، از یحیی بن حصین نقل می کند که گفت: از جدّه خود شنیدم که می گفت در حجه الوداع از پیامبر خدا (ص) شنیده است که می فرمود: اگر برده ای را بر شما بگمارند که شما را به کتاب خدا فراخواند از وی شنوائی و اطاعت داشته باشید «۴».

۳۴- باز در همان کتاب به سند خود، از یحیی بن حصین، از جدّه خود

(۱) من اطاعنی فقد اطاع الله، و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی، من عصی امیری فقد عصانی. صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳.

(۲) - علیک السّیّمع و الطّاعه فی عسرک و یسرک، و منشطک و مکرهک و أثره علیک. صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳ کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۶.

(۳) - إنّ خلیلی أوصانی أن أسمع و أطیع و إن کان عبداً مجدّع الأطراف. صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۷.

(۴) - و لو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا. صحیح مسلم ۱۴۶۸/۳، کتاب الاماره، باب ۸ حدیث ۱۸۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۶

امّ الحصین، روایت نموده که گفت: از وی شنیدم که می گفت: با رسول خدا (ص) در حجه الوداع شرکت داشتم، آن حضرت مطالب بسیاری فرمود و شنیدم که

می فرمود:

اگر بر شما برده ای مشکین موی گماشتند که شما را به کتاب خدا فراخواند، از وی شنوائی و اطاعت داشته باشید «۱».

۳۵- باز در همان کتاب به سند خود، از فرزند عمر، از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

بر هر فرد مسلمانی است شنوائی و اطاعت در آنچه دوست دارد یا ناخوش دارد مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود، پس اگر به معصیت فرمان داده شد دیگر شنوائی و اطاعت نیست «۲».

۳۶- باز در همان کتاب به سند خود از عباده آمده است که گفت:

ما با رسول خدا (ص) بر شنوائی و اطاعت در سختی و آسانی و نشاط و ناخرسندی، و اینکه هر کس را صلاح دید بر ما ترجیح دهد بیعت کردیم، و نیز به عهده گرفتیم که با اهل وی در امر حکومت به منازعه برنخیزیم، و در هر جا که باشیم سخن به حق گوئیم و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگر نهراسیم «۳».

و روایات بسیار دیگری که در این موضوع وارد شده است.

(۱)- إن أمر علیکم عبد مجدّع (حسبتها قالت): أسود یقودکم بکتاب اللّٰه فاسمعوا له و أطيعوا. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۶۸، کتاب الاماره، باب ۸.

(۲)- علی المرء المسلم السمع و الطاعه فیما أحبّ و کره إلّا أن یؤمر بمعصیه، فان أمر بمعصیه فلا سمع و طاعه. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۶۹، کتاب الاماره باب ۸، حدیث ۱۸۳۹.

(۳)- بایعنا رسول اللّٰه «ص» علی السمع و الطاعه فی العسر و الیسر المنشط و المکره، و علی أثره علینا، و علی أن لا ننازع الأمر أهله، و علی أن نقول بالحق أینما کنا لا نخاف فی اللّٰه لومه لائم. صحیح مسلم/

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۷

در این قسمت لازم است یادآور شویم که مقصود از اطاعت در اینگونه روایات اطاعت از امر امام یا امیر و فرمانده است در اموری که مربوط به امور سیاسی و حکومتی می گردد به عنوان یک امر مولوی قطعی و در مثل چنین مواردی تصمیم گیری نهائی با امام است و بر هر فردی واجب است که بخاطر حفظ نظام تسلیم او بوده و از نظرات او پیروی کند اگر چه نظر شخصی وی در این موضوع خاص مخالف آن باشد در نهج البلاغه آمده است که امام (ع) عبد الله بن عباس را که در موضوعی که نظر مشورتی وی مخالف آن حضرت بود، طرف سخن قرار داده و می فرماید: «این حق و وظیفه توست که نظر خود را به من یادآور شوی، ولی اگر من چیزی خلاف آن را تصمیم گرفتم وظیفه توست که از من اطاعت کنی» (۱).

و امّا آنچه از امام، در مقام بیان احکام خداوند صادر می گردد، این یک امر ارشادی است که اطاعتی فراتر از اطاعت امری که بدان ارشاد شده ندارد، نظیر اوامر فقیه در مقام بیان احکام خداوند متعال.

در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست:

هر کاری که به انجام آن فرمان داده شده در صورتی که معصیت خداوند در آن باشد چه از ناحیه رهبر و امام باشد و یا فرماندهان منصوب از سوی او فرمانبری آن جایز نیست.

بر این مضمون - علاوه بر اینکه خداوند سبحان ولی همه اولیاء است و در مقابل حق او هیچ حقی برای دیگران نیست - آیات و روایات مستفیض و بلکه متواتر دلالت دارد که برخی

از آنها در مباحث گذشته کتاب و نیز ضمن مباحث همین فصل گذشت که در اینجا برخی دیگر را یادآور می‌شویم:

۱- خداوند متعال از زبان اهل آتش می‌فرماید: وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا

(۱)- لَكَ أَنْ تَشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى، فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطَعْنِي. نهج البلاغه، فیض / ۱۲۳۹، لَح ۵۳۱، حکمت ۳۲۱

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۸

وَ كُبرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا «۱» (۴۷)- و گفتند بار خدایا ما پیشوایان و بزرگانمان را پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشاندند.

۲- وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ + الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ «۲»- و فرمان اسرافکاران را پیروی نکنید+ آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

۳- وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطَا «۳»- و از کسی که دل او را از یاد خویش غافل کرده ایم و از خواهشهای خویش پیروی کرد و کارش تکروی بود پیروی مکن.

۴- در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است:

زنهار! زنهار! از پیروی و اطاعت بزرگترها و رؤسایان بر حذر باشید همانان که به واسطه موقعیت خود تکبر می‌فروشند، و خویشان را بجهت نسب خود بالاتر از دیگران می‌شمارند، و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا با قضایش ستیز کنند، و آنان که نعمتهای خداوند را نادیده می‌گیرند «۴».

۵- باز در نهج البلاغه آمده است:

اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست «۵».

(۱)- احزاب (۳۳) ۶۷.

(۲)- شعراء (۲۶) ۱۵۱-۱۵۲.

(۳)- کهف (۱۸) ۲۸.

(۴)- أَلَا فَالْحِذْرُ الْحِذْرُ مَنْ طَاعَهُ سَادَاتِكُمْ وَ كِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حِسْبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْقُوا

الهیجینه علی ربهم و جاهدوا الله علی ما صنع بهم مکابره لقضائه و مغالبه لآلائه. نهج البلاغه، فیض / ۷۸۵، لح / ۲۸۹، خطبه ۱۹۲.

(۵) - لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۶۷، لح / ۵۰۰، حکمت ۱۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۴۹

۶- در وسائل از کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: از فرمایشات رسول خدا (ص) است که فرمود:

اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست «۱».

۷- در دعائم الاسلام آمده است:

از علی (ع) برای ما روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) سپاهیان را به فرماندهی یکی از انصار برای سرّیه ای اعزام فرمود و به آنان دستور داد که از وی اطاعت کنند، روزی وی بر آنان غضب نمود و گفت: آیا پیامبر خدا (ص) به شما فرمان نداده که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. فرمود: پس برای من هیزم جمع آوری کنید، آنان هیزم جمع آوری کردند. گفت: آنها را آتش بزنید، آنان چنین کردند، آنگاه به آنان گفت: در آتش داخل شوید، برخی تصمیم گرفتند که در آن وارد شوند و برخی دیگر دیگران را از آن بازداشتند و گفتند: ما از آتش به نزد رسول خدا (ص) گریخته ایم و اینچنین با هم گفتگو می کردند تا آتش خاموش شد و غضب آن مرد فروکش کرد. این ماجرا به رسول خدا (ص) رسید آن حضرت فرمود: اگر در آتش وارد می شدند تا روز قیامت از آن بیرون نمی آمدند، اطاعت فقط در کارهای پسندیده و معروف است از علی (ع) نیز روایت شده که فرمود: اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست «۲».

(۱) - لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق. وسائل ۱۱ / ۴۲۲، ابواب

(۲) - روینا عن علیّ «ع» أنّه قال: «بعث رسول الله «ص» سرّیه و استعمل علیهم رجلا من الأنصار و أمرهم أن یطیعوه، فلما کان ذات یوم غضب علیهم، فقال: ألیس قد أمرکم رسول الله «ص» أن تطیعونی؟

قالوا: نعم. قال: فاجمعوا لی حطبا فجمعوه، فقال: أضرموه نارا، ففعلوا، فقال لهم: ادخلوها، فهتموا بذلك، فجعل بعضهم یمسک بعضا و یقولون: إنّما فررنا إلی رسول الله «ص» من النار، فما زالوا كذلك حتی خمدت النار، و سکن غضب الرجل. فبلغ ذلك رسول الله «ص» فقال: لو دخلوها ما خرجوا منها إلی یوم القیامه، إنّما الطاعه فی المعروف. و عن علیّ «ع» أنّه قال: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۰

این داستان را تا جمله «اطاعت فقط در کارهای پسندیده و معروف است» مسلم نیز در صحیح خود به نقل از علی (ع) آورده است «۱».

۸- در مصنف عبد الرزاق آمده است:

پیامبر (ص) عبد الله بن حذافه را بر سرّیه ای فرستاد، وی به اصحاب خود دستور داد آتش روشن کنند آنگاه به آنان دستور داد تا از روی آن بپزند، آنان از روی آن می پزیدند، تا اینکه پیرمردی هنگام پزیدن در آتش افتاد و قسمتی از اعضاء بدنش سوخت، این ماجرا را به پیامبر خدا (ص) گزارش کردند.

آن حضرت فرمود: «چه چیز شما را بر انجام آن وادار نمود؟ گفتند ای رسول خدا، او فرمانده ما بود و ما باید از او اطاعت می کردیم، فرمود: هر فرماندهی را که من به فرماندهی شما می گمارم و او شما را به غیر اطاعت خداوند فرمان داد از او

اطاعت نکنید، زیرا اطاعتی در معصیت خداوند نیست «۲».

این حدیث و شرح آن در فصل اشتراط عدالت در حکم گذشت، که می توان بدان مراجعه نمود «۳» و روایات دیگری از این قبیل که در کتابهای فریقین در این زمینه وارد شده است.

و اما آنچه بین عوام شهرت یافته که می گویند: «المأمور معذور- مأمور معذور است» این یک بهانه تراشی شیطانی است که هیچ دلیلی از عقل و شرع برای آن نیست.

- دعائم الاسلام ۱ / ۳۵۰، کتاب الجهاد، فی ذکر ما يجب للامراء و ما يجب عليهم.

(۱)- صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۹ باب ۸ حدیث ۱۸۴۰.

(۲)- ایما امیر أمرته علیکم فأمرکم بغیر طاعه الله فلا تطیعوه، فإنه لا طاعه فی معصیه الله. المصنف ۱۱ / ۳۳۵، باب لا طاعه فی معصیه، حدیث ۲۰۶۹۹.

(۳)- ر، ک، مبانی فقهی حکومت اسلام ۲ / ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۱

بخش هفتم اخلاق کارگزاران

اشاره

* اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت حاکم اسلام* ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم* سیره رهبر در خوراک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۳

اخلاق کارگزاران در این بخش برخی از آیات و روایاتی که در سیره و اخلاق حاکم اسلام و چگونگی معاشرت وی با مسلمانان و غیر مسلمانان و نیز نوع زندگی وی را در مسائلی نظیر خوراک و لباس وارد شده است یادآور می شویم «۱» که مجموعه آن در سه فصل تقدیم می گردد «۲»:

(۱) در متن عربی کتاب، این بخش تحت عنوان «برخی از آیات و روایات وارده در سیره و اخلاق رهبر و حاکم اسلامی در معاشرت با مسلمانان و غیر مسلمانان و چگونگی خوراک و لباس

وی ...» آمده است، که در اینجا ما هم بخاطر اختصار و هم بدین جهت که دارا بودن این ویژگیها و رعایت این اخلاق برای سایر کارگزاران حکومتی اسلام و رده های مختلف نظام متناسب با اهمیت مسئولیت آنان ضروری است، و استاد بزرگوار نیز ضمن بحث، موضوع را اجمالاً- به همه مدیریتهای مختلف نظام گسترش داده اند؛ این بخش را زیر عنوان فوق یعنی «اخلاق کارگزاران» آورده ایم (مقرر).

(۲) این بخش چون به طور عمده آیات و روایات است امکان این بود که آدرس آنها را به آقایان بدهم خودشان بروند مطالعه کنند، ولی چون بحث ما «فقه الدوله الاسلامیه- پژوهشهایی در فقه حکومتی اسلام» است و اخلاق و سیره و چگونگی زندگی حاکم اسلام و سایر کارگزاران نظام اسلامی یکی از مباحث مهم و اساسی موضوع مورد بحث ما است و احیاناً در برخی از آیات و روایات نکاتی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۴

فصل اول: اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت حاکم اسلامی

اشاره

[در این رابطه به آیات و روایات ذیل توجه فرمائید:]

[آیات]

۱- خداوند متعال خطاب به پیامبر خویش می فرماید: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ، وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** «۱»- پس به سبب رحمتی از خدا با آنان نرمی نمودی و اگر تندخویی سخت دل بودی البته از دورت

- هست که باید به آن توجه نمود، به همین جهت به بحث و بررسی آن پرداختیم، علاوه بر اینکه در آیات و روایات معنویت و نورانیتهای هست که انسان را می سازد- البته از ما که گذشته است ما هر چه باید بشویم شده ایم- ولی آقایان که الحمد لله جوان هستند و ابتدای کارشان است به این مسائل باید توجه کنند و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام را مورد بررسی قرار دهند، بالاخره در این کشور انقلاب شده است و الان بسیاری از آقایان در مناصب مختلف هستند و یا ان شاء الله بعداً در این مسئولیتهای قرار می گیرند و اسلام بسط و گسترش پیدا می کند، بنابراین باید با شیوه و اخلاق حکومتی اسلام آشنا شد. مسأله حکومت اسلامی چیز کوچکی نیست، اداره حکومت اسلامی ضرورت دارد. ولایت و حکومت در رأس مسائل اجتماعی ما قرار دارد اگر بناست حکومت اسلامی باشد باید به همه مسائل اسلام من البدو الی الختم- از ابتدا تا انتها- آشنا باشند و برای اجرای آن کوشش کنیم، این مسائل فقط برای امام مسلمین نیست که در رأس است بلکه همه رده های مختلف نظام و مسئولین

باید با این مسائل آشنا باشند و باید این مسائل در حوزه‌ها مورد بررسی فقهی قرار بگیرد، حالا چون این مسائل مثلاً در کتاب جواهر نیامده دلیل بر این نیست که فقه نیست، چون حکومت در دست فقهای شیعه نبوده این مسائل کمتر مورد بحث واقع شده است. علی‌ای حال اینها مسائلی است که توجه به آن ضرورت دارد، هم جنبه سازندگی برای ما دارد و هم برای اداره نظام مفید و بلکه لازم است (الف-م، جلسه ۲۹۱ درس).

(۱) آل عمران (۳) / ۱۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۵

پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و بر ایشان آموزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن. و چون تصمیم گرفتی به خدا توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

بی تردید پیامبر اکرم (ص) هم پیشوای پیشوایان و هم پیشوای مردم است و همه باید از زندگی او سرمشق بگیرند، پس وظیفه رهبر و پیشوای مسلمانان است که نسبت به مردم همواره نرمخو و با گذشت و مهربان باشد و با آنان با عطف رفتار کند و از خشکی و خشونت پرهیزد تا اینکه همه مردم را - مگر کسانی که خداوند بر دل‌هایشان مهر زده - به اسلام جذب نماید.

البته این بدان معنی نیست که احکام و حدود الهی را در جایگاه خود اجرا نکند زیرا هدف از اجرای احکام نیز اصلاح جامعه است تا مردم در آسایش و امنیت بهتر زندگی کنند نه تحقیر و انتقام‌گیری.

مرحوم علامه مجلسی در بحار در ارتباط با این آیه شریفه مطالبی آورده است که خلاصه آن اینچنین است:

در فایده مشورت پیامبر اکرم (ص) با دیگران با

توجه به برخوردار بودن از ارتباط با خداوند متعال توسط وحی نظرات مختلفی ابراز شده است:

۱- فایده مشورت در این است که دل آنها را بدست آورد و به آنها شخصیت متعالی بدهد.

۲- از این رو که سایر افراد امت از آن حضرت الگو بگیرند و مشورت را نقص نشمارند.

۳- هر دو هدف ذکر شده مراد باشد.

۴- مشورت پیامبر بدان جهت بوده که افراد دلسوز و ناصح از افرادی که از روی اغراضی نظر می دهند شناخته شوند.

۵- این مشورت در امور دنیائی و مربوط به مسائل جنگ است و در چنین

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۶

مواردی آن حضرت می تواند از نظرات دیگران کمک بگیرد «۱».

۲- خداوند متعال می فرماید:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ + وَإِنَّمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسِيءٌ يَعْدُو بِاللَّهِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۲» - گذشت پیشه کن، به نیکی فرمان ده و از نادانان دوری گزین* و اگر وسوسه ای از شیطان ترا فرا گرفت به خداوند پناه ببر که او شنوائی داناست.

در توضیح و تفسیر این آیات شریف در مجمع البیان مطالبی آمده که خلاصه آن اینچنین است: «عفو» مازاد اموال مردم است، یعنی آن قسمت که از مخارج زیاد آمده. و برخی گفته اند عفو بدین معنی است که در اخلاق اجتماعی گذشت

(۱) بحار الانوار ۱۶/ ۱۹۸، تاریخ پیامبر (ص)، باب ۹ (باب مکارم اخلاق ...) به نقل از مجمع البیان ۱/ ۵۲۷ (جزء دوم). اصل مشورت کردن با مردم و به حساب آوردن آنان در کارهای سیاسی - اجتماعی یک رکن بسیار اساسی در جامعه اسلامی است، به ویژه آنکه امر حکومت در واقع امر مردم است

که آن را به دست شایسته ترین افراد می سپارند تا بر اساس موازین اسلام به بهترین شکل جامعه را اداره کند.

از سوی دیگر اسلام و هر فرد مسلمان را موظف نموده که در قالب امر به معروف و نهی از منکر در کارهای سیاسی- اجتماعی شرکت کند. پس بر حکومت اسلامی و کارگزاران مردم است که مردم را در جریان امور قرار دهند و صاحبان امر را از کارهای مربوط به آنان با خبر کنند و نظر آنان را جویا شوند و همانگونه که خداوند خواسته سرنوشت مردم را به دست آنان بسپارند، و با تلاشهای صادقانه خویش و ابراز صلاحیت و لیاقت، بر دلهای مردم حکومت کنند نه با قدرت سرنیزه و فریب و تزویر بر بدنهای آنان- و باید همواره توجه داشت که مشورت صادقانه و باز گذاشتن راه برای ابراز عقیده و اظهار نظر آزادانه مردم تنها رشته استواری است که حکومت را با مردم پیوند می دهد، بهترین حکومت ها بدون پشتوانه مردمی محکوم به شکست است و بدترین حکومتها از جهت اعتقاد و مذهب، با همراهی و همگامی مردم قابل دوام و بقا است چنانچه در نبوی شریف آمده و تجربه تاریخ نیز به کرات آن را ثابت کرده که «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» (مقرر).

(۲) اعراف (۷) / ۱۹۹ - ۲۰۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۷

داشته باشد، یعنی خداوند سبحان به آن حضرت فرمان داده که در دادوستد و معاشرت با مردم سخت گیری را کنار بگذارد و با تساهل با آنها رفتار کند.

برخی نیز گفته اند: عفو این است که پوزش پوزش خواهان را بپذیرد. در روایت است که هنگامی

که این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم (ص) از جبرئیل منظور و معنی آن را جویا شد، وی گفت: من نمی دانم تا از عالم (خداوند سبحان) سؤال کنم، آنگاه باز آمد و گفت: «ای محمد خدایت به تو فرمان می دهد که از کسانی که به توستم می کنند درگذری و به کسانی که ترا محروم می کنند بیخشائی و به آنان که از تو می برند بیبندی». «و امر بالعرف» نیز فرمان به هر کار نیک است، یعنی هر عملی که آن را عقل و یا شرع نیک می شمارد و زشت و ناپسند نباشد.

و «نزغ» نیز به معنی وسوسه و دمیدن در قلب است. ابن زید گوید: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم (ص) فرمود: بار خدایا با غضب چه کنم؟ پس این آیه نازل شد: و اما ینزغنک- و اگر شیطان در قلب تو دمید به خدا پناه ببر و ... «۱»

۳- و می فرماید: وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ «۲». و برخی از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند او «گوشی» است، بگو گوشی بودن برای شما خیر و برکت است [او] به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق

(۱) مجمع البیان ۵۱۲/۲ (جزء ۴). اگر مسئولی در برابر توهین و بی حرمتی مراجعه کنندگان و یا افراد معمولی خود را حفظ کرده و گذشت کند مشکلات به شکل مطلوبتری خاتمه پیدا می کند ولی اگر خواست تلافی کند و به زور متوسل شود، گاهی قضایا به زد و خورد و درگیری و

قتل کشیده می شود، انسان در حال غضب باید به خدا پناه ببرد و برای برخورد منطقی با مردم از خدا کمک بگیرد. الف-م، جلسه ۲۹۲ درس.

(۲) توبه (۹) / ۶۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۸

می کند و برای کسانی که از شما ایمان آورند رحمت است ...

۴- و می فرماید: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ «۱».

بی گمان از میان شما پیامبری برای شما آمد که آسیب های وارده بر شما بر وی گران است، بر (ارشاد و هدایت) شما حریص است و با مؤمنان نرمخو و مهربان است.

در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده است:

منظور این است که آسیب هایی که از ناحیه ترک ایمان و دور شدن از خداوند به شما می رسد بر وی گران است «۲».

۵- و می فرماید: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا: سَلَامًا. تا اینجا که می فرماید: وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا «۳». و بندگان خداوند رحمان، کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی راه می روند و آنگاه که نادانان، آنان را طرف سخن قرار دهند در پاسخ سلام می گویند ... و آنان که می گویند: بار خدایا همسران و فرزندان ما را چشم روشنی ما قرار ده و ما را بر پرهیزکاران پیشوا گردان.

و هموار راه رفتن بر زمین. یعنی: با آرامش و وقار و بدون فخرفروشی و تکبر راه رفتن.

۶- و می فرماید: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۴». و اقوام نزدیکتر را راهنمایی کن و برای مؤمنان که

(۱) توبه (۹) / ۱۲۸.

(۲) مجمع البیان ۳ / ۸۶ (جزء ۵).

(۳) فرقان (۲۵) / ۶۳-۷۴.

(۴) شعراء (۲۶) / ۲۱۴-۲۱۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۵۹

بالحایت را بگستر.

۷- و می فرماید: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَلَا يَسْتَخْفَنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ «۱»- پس صبر کن، همانا وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند تورا سبک مگردانند.

در بحار آمده است: ترا سبک مگردانند. یعنی: کسانی که فاقد یقین هستند، چون تکذیب می کنند، تورا به موضع اضطراب و برخورد سبک نکشانند «۲».

۸- و می فرماید: وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا+ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ ... وَ دَعِ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا «۳»- و مؤمنان را بشارت ده که پاداش بزرگی از سوی خداوند در انتظار آنان است- و هرگز کافران و منافقان را پیروی مکن و آزار آنان را فروگذار و بر خداوند توکل کن که برای وکالت، خدا کافی است.

۹- و می فرماید: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ+ وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا، وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ+ وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نِزْغٌ فَاسْتَعْذَبِ بِاللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ «۴». هرگز نیکی با بدی برابر نیستند، پس بدی ها را بوسیله خوبی پاسخ بده. آنگاه مشاهده

(۱) روم (۳۰) / ۶۰.

(۲) بحار الانوار ۱۶ / ۲۰۵، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب مکارم اخلاقه.

(۳) احزاب (۳۳) / ۴۷-۴۸. در ارتباط با کفار و منافقین ممکن است فکر شود که با فشار می توان در دل کسی

ایمان ایجاد کرد، ایمان یک امر قلبی است که هر کس باید خودش یک چیزی را بپذیرد. فشار گاهی عقده ایجاد می کند که در یک فضای مناسب ممکن است تبدیل به عکس العمل شود، جمهوری اسلامی باید دل مردم را به دست بیاورد، البته اگر کسی دست به توطئه زد و درگیری درست کرد باید جلو او را گرفت و نباید اجازه داد همه چیز را بهم بریزد. الف-م، جلسه ۲۹۲ درس.

(۴) فصلت (۴۱) / ۲۴ - ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۰

خواهی کرد که آن کس که با تو دشمنی داشته، گویا دوستی بسیار صمیمی است+ و البته عاقبت این صفت را جز کسانی که پایداری کنند و آنان که بهره فراوان به آنان داده شده، در نمی یابند+ و اگر وسوسه ای از شیطان بر تو عارض شد، به خداوند پناه ببر که او شنوایی داناست.

۱۰- و می فرماید: **مَنْ أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ+ وَإِنَّ لَكَ لِمَأْجراً غَيْرَ مَمْنُونٍ+ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** «۱». و تو بفضل خدا دیوانه نیستی- و بی گمان برای توست مزد بی پایان- و تو دارای اخلاقی شگفت نیکو هستی.

۱۱- و می فرماید: **فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا** «۲»- پس صبر کن صبری پسندیده.

۱۲- و می فرماید: **وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا+ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهُلَّهُمْ قَلِيلًا** «۳»- و بر آنچه می گویند پایداری کن، و از آنان دوری گزین دوری ای نیکو- و مرا با دروغزنان نعمتمند فروگذار و مهلتشان بده اندک.

[روایات]

۱۳- در بحار از امالی شیخ طوسی، به سند خود از امیر المؤمنین (ع) آمده است که در بیان ویژگیها و صفات پیامبر اکرم (ص) فرمود:

آن

حضرت نه ناتوان بود و نه پست همت، بزرگوارترین مردم بود در معاشرت و نرمخوترین آنان بود در طینت و سخاوتمندترینشان بود در بخشش، کسی که با او معاشر و همنشین بود وی را دوست می داشت و کسی که برای اولین مرتبه با او برخورد می کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می گرفت عزت او در بین دو چشمانش بود، توصیف کننده وی می گفت پیش از آن حضرت و پس از وی

(۱) قلم (۶۸) / ۲-۴.

(۲) معارج (۷۰) / ۵.

(۳) مزمل (۷۳) / ۱۰-۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۱

کسی را همانند وی نیافتم «۱».

۱۴- باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسن بن علی بن ابی طالب (ع) آمده است که فرمود:

از دائی خود هند ابن ابی هاله از محسنات پیامبر خدا (ص) پرسش کردم وی گفت: ... و متواضعانه راه می رفت، راه رفتن وی سریع بود هنگامی که حرکت می کرد گویا در سرازیری راه می رود و هنگامی که به کسی رو می کرد با همه بدن در مقابل او قرار می گرفت، چشمان او همواره فرو افتاده بود، بیشتر به زمین نگاه می کرد تا به آسمان، با گوشه چشم به افراد می نگریست [در صورت آنان خیره نمی شد] در سلام پیشی می گرفت ... در غیر ضرورت سخن نمی گفت سخن را از گوشه دهان شروع و به همانجا ختم می کرد. با کلماتی سنجیده و جامع سخن می گفت که فزونی و کاستی در آن به چشم نمی خورد، بسیار خوش برخورد بود نه سبک برخورد می کرد و نه خشک ... «۲»

هند ابن ابی هاله که در این روایت آمده ناپسری پیامبر اکرم (ص) فرزند

خدیده امّ المؤمنین است که ویژگیها و اخلاق پسندیده پیامبر اکرم (ص) را بسیار نقل

(۱) لیس بالعاجز و لا باللثیم، أكرم الناس عشره، و ألینهم عریکه، و أجودهم کفا، من خالطه بمعرفه أحبّه، و من رآه بديهه هابه، عزّه بین عینیه، یقول ناعته: لم أر قبله و لا بعده مثله. بحار الانوار ۱۶/۱۴۷، تاریخ پیامبر (ص) باب ۸، حدیث ۳. در متن روایت عریکه، به معنی طبیعت و خلق و خوی است.

(۲) سألت خالی هند بن أبی هاله عن حلیه رسول الله «ص» فقال ... و یمشی هونا، ذریع المشیه، إذ امشی کأنما ینحط فی صبب، و إذ التفت التفت جمیعاً، خافض الطرف، نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السماء، جلّ نظره الملاحظه، یدر من لقیه بالسلام ... و لا یتکلم فی غیر حاجه، یفتح الکلام و یختمه بأشداقه، یتکلم بجوامع الکلم فصلاً، لا فضول فیهِ و لا تقصیر، دمثا لیس بالجافی و لا- بالمهین ...» بحار الانوار ۱۶/۱۴۸ - ۱۵۰. تاریخ پیامبر (ص)، باب اوصاف آن حضرت، حدیث ۴. لغت‌های متن روایت ذریع: سریع، صبب: سرازیری و زمین شیب دار. اشداق: اطراف دهان، دمث: نرمخو، خوش خو.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۲

می کرد. متن کامل این روایت در کتوز العمال نیز آمده است «۱».

۱۵- در بحار نیز از عیون به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش (ع) روایت نموده که در بیان ویژگیهای پیامبر خدا (ص) می فرمود:

آن حضرت (ص) زبان خویش را جز برای بیان آنچه فائده داشت حفظ می کرد، با مردم معاشرت می کرد و از آنان دوری نمی جست، بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او

را حاکم آنان قرار می داد. به هنگام جدا شدن و مفارقت از مردم، گشاده روئی و اخلاق نیک خود را از مردم دریغ نمی کرد، احوال اصحاب خویش را جویا می شد، و از مردم آنچه را در بین آنان می گذشت جویا می شد، کارهای نیک را نیک می شمرد و آن را تقویت می کرد، کارهای بد را بد می شمرد و آن را تقیح می کرد، همواره در کارها معتدل و از ناهماهنگی بدور بود، غفلت نمی کرد تا مبادا مردم دچار غفلت و انحراف گردند، به کمتر از حق راضی نبود و از آن نیز تجاوز نمی کرد، کسانی که اطراف او بودند نیکان مردم بودند، بهترین آنان نزد وی کسی بود که نسبت به مسلمانان خیرخواه ترین بود، و بزرگوارترین آنان کسی بود که بیشتر از همه با مردم همراهی و کمک داشت ... در مجالس جای مخصوصی نداشت و از داشتن جای اختصاصی نهی می فرمود، هنگامی که به مجلسی وارد می شد در ادامه افرادی که نشسته بودند می نشست و دیگران به رعایت این شیوه امر می کرد. با همه افراد جلسه احوالپرسی می کرد.

بگونه ای که هیچ یک از افراد تصور نمی کرد که دیگری نزد وی محبوب تر از اوست، اگر با کسی مجالست می کرد آن قدر صبر می کرد تا او خداحافظی کند و جلسه را ترک نماید، هر کس از وی درخواست و حاجتی داشت حاجت او را برآورده می کرد یا با زبان خوش از او معذرت خواهی می نمود، اخلاق نیک او

(۱) کنز العمال ۱۶۳/۷، قسمت افعال، کتاب شمائل، باب فی حلیته (ص) حدیث ۱۸۵۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۳

نسبت به همه مردم گسترده بود و پدر همه آنان محسوب

می شد و همه در حق نزد وی مساوی بودند، مجالس آن حضرت مجالس حلم و حیا و صداقت و امانت بود، صداها در آن بلند نمی شد، و حرمت ها شکسته نمی گردید و لغزشها اشاعه داده نمی شد، افراد، متعادل و ملازم تقوی بودند و با تواضع با یکدیگر برخورد می کردند به بزرگترها احترام می گذاشتند و کوچکترها را مورد شفقت قرار می دادند، نیازمندان را بر خود مقدم می داشتند و حرمت افراد غریب را حفظ می کردند.

گفتم: سیره آن حضرت با همشینیان خود چگونه بود؟ فرمود: وی همیشه متبسم، خوش اخلاق و نرمخو بود، وی هرگز خشن، پرخاشگر، فحاش، عیبجو و متملق نبود، از آنچه ناخوشایندش بود تغافل می کرد، در نتیجه نه کسی از وی مأیوس می شد و نه آرزومندش ناامید می گردید. آن حضرت نفس خویش را از سه چیز رها ساخته بود: از خودنمائی، پرگوئی و هر چه برای وی لازم و مفید نبود.

و در رابطه با مردم سه چیز را انجام نمی داد: هرگز کسی را بدگوئی نمی کرد هیچ کس را نیز سرزنش نمی نمود و به دنبال کشف خطاهای محرمانه و لغزشهای افراد نبود. «۱»

(۱) کان «ص» یخزن لسانه إلّا عما یعنیه و یؤلفهم و لا ینفرهم، و یکرم کریم کلّ قوم و یولیّه علیهم، و یحذر الناس و یحترس منهم من غیر أن یطوی عن أحد بشره و لا - خلقه، و یتفقّد أصحابه، و یسأل الناس عمّا فی الناس، و یحسن الحسن و یقویّه، و یقبّح القبیح و یوهنه، معتدل الأمر غیر مختلف، لا یغفل مخافه أن یغفلوا أو یمیلوا، و لا یقصر عن الحق و لا یجوزه، الذین یلونه من الناس خیارهم، أفضلهم عنده أعمّهم نصیحه للمسلمین، و

أعظمهم عنده منزله أحسنهم مواساه و موازره ... و لا يوطن الأماكن و ينهى عن إيطانها، و إذا انتهى إلى قوم جلس حيث ينتهي به المجلس و يأمر بذلك. و يعطى كل جلسائه نصيبه، و لا يحسب أحد من جلسائه أن أحدا أكرم عليه منه، من جالسه صابره حتى يكون هو المنصرف عنه، من سأله حاجه لم يرجع إلا بها أو بميسور من القول، قد وسع الناس من خلقه و صار لهم أبا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۴

۱۶- در بحار نیز از عیاشی، از امام باقر و امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: من کسی هستم که خداوند مرا در تورات و انجیل بدین گونه توصیف فرموده: محمد فرستاده خداست که از بین سایرین انتخاب و برگزیده شده، فحاش و پرخاشگر نیست و هرگز بدی را با بدی جزا نمی دهد بلکه بدی را با نیکی پاداش می دهد و ... «۱»

۱۷- باز در همان کتاب از کازرونی [یکی از علمای اهل سنت] در کتاب المنتقی از علی (ع) روایت نموده که در وصف پیامبر (ص) می فرمود:

آن حضرت هنگامی که راه می رفت از جا کنده می شد گویا در سرازیری راه می رود و اگر به کسی توجه می کرد با تمام بدن به سمت او برمی گشت، بین دو کتف

- و صاروا عنده فی الحق سواء، مجلسه مجلس حلم و حیاء و صدق و امانه، لا ترفع فیهِ الأصوات، و لا تؤبّن (لا توهن خ. ل) فیهِ الحرم، و لا- تنشی فلتاته، متعادلین متواصلین فیهِ بالتقوی، متواضعین یوقرون الکبیر و یرحمون الصغیر، و یؤثرون ذا الحاجه و یحفظون

فقلت: فكيف كان سيرته في جلسائه؟ فقال: كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بفظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مداح، يتغافل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه ولا يخيب مؤمليه، قد ترك نفسه من ثلاث: المراء والإكثار و ما لا يعنيه، و ترك الناس من ثلاث: كان لا يذم أحدا ولا يعيره ولا يطلب عورته ولا عثراته. الحديث. بحار الانوار ١٦ / ١٥١ - ٥٣، تاريخ پیامبر اکرم (ص) باب اوصاف آن حضرت حدیث ٤. در متن این روایت معنی جمله ها و لغت های زیر بدین گونه است: لا یوطن الاماکن یعنی: در مجالس جای مشخص که اختصاص به آن حضرت داشته باشد برای خود انتخاب نمی کرد. ابته: یعنی عیب روی کسی نمی گذاشت و او را متهم نمی کرد. لا تنثی فلتاته: اشکالات و لغزشهای افراد را بازگو نمی کرد و اشاعه نمی داد. صخاب: فریاد نمی کشید و پرخاشگری نمی کرد و نظیر همین مضمون است صخاب به سین.

(١) إني أنا الذي سماني الله في التوراه و الإنجيل محمد رسول الله المجتبي المصطفى، ليس بفحاش ولا صخاب في الأسواق، و لا يتبع السيئه السيئه، و لكن يتبع السيئه الحسنه ...، بحار الانوار / ١٨٥ ١٦، تاريخ پیامبر اکرم (ص)، باب اوصاف آن حضرت، حدیث ٢١.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٦٥

او مهر نبوت که مهر خاتم پیامبران است بود. از همه مردم بخشنده تر و از همه بردبارتر و از همه مردم راستگوتر و در ادای دین از همه پیش گام تر بود.

و طبیعت وی از همه نرمتر و زندگی او از همه بزرگوارانه تر بود، کسی که در ابتدا با وی

برخورد می کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می گرفت، و کسی که با وی معاشرت و همنشینی نموده بود بسیار وی را دوست می داشت، توصیف کننده او می گفت: من پیش از او و پس از او کسی را همانند او ندیده ام «۱».

نظیر این روایت به نقل از کتاب الغارات به نقل از علی (ع) در همین کتاب آمده است.

۱۸- باز در همان کتاب از امالی صدوق به سند خود از موسی بن جعفر از پدرش، از پدرانش از امیر المؤمنین - علیهم السلام - آمده است که فرمود:

یک نفر یهودی چند دینار از رسول خدا (ص) طلبکار بود روزی از آن حضرت طلب خود را مطالبه کرد حضرت فرمود: اکنون چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: ای محمد من تو را رها نمی کنم تا طلبم را ندهی! فرمود: پس من در کنار تو می نشینم، آن حضرت در کنار وی نشست تا در همانجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح فردا را ادا نمود. اصحاب پیامبر خدا (ص) در آنجا جمع شدند و آن یهودی را ترسانده و تهدید می کردند، پیامبر (ص) به آنان نظر افکند و فرمود: چه می کنید؟! گفتند یا رسول الله آیا یک یهودی حق دارد شما را زندانی خود کند؟ آن حضرت فرمودند: خداوند مرا مبعوث نکرد تا به یک یهودی اهل

(۱) إذا مشى يتقلع كأنما يمشى فى صلب، و إذا التفت التفت جميعه، بين كتفيه خاتم النبوه و هو خاتم النبیین. أجود الناس كفاً، و أرحب الناس صدراً، و أصدق الناس لهجه، و أوفى الناس ذمّه، و ألينهم عريكة، و أكرمهم عشره، من رآه بديهه

هابه، و من خالطه معرفه أجبّه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده مثله.» و روی نحوه بتفاوت ما عن كتاب الغارات عن عليّ «ع» بحار الانوار ۱۶ / ۱۹۰-۱۹۴، تاریخ پیامبر (ص) باب اوصاف آن حضرت، حدیث ۲۷ و ۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۶

ذمه و یا دیگری ظلمی روا دارم.

سپس وقتی خورشید بالا آمد و روز شد آن یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله، و نصف مالم در راه خدا، به خدا سوگند من این کار را نسبت به شما انجام ندادم مگر اینکه آنچه را در تورات در وصف شما آمده است بیازمایم، من در تورات در وصف شما خواندم: او محمد فرزند عبد الله است. مولد او در مکه و مهاجرت او به - مدینه - طیبه است، وی خشن و خشک و پرخاشگر نیست او فحش نمی دهد و حرف رکیک نمی زند. و من شهادت می دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و شهادت می دهم که تو پیامبر خدا هستی، و اکنون این مال من در اختیار شماست بدانچه خدا نازل فرموده در آن حکم نما. و آن یهودی فرد ثروتمندی بود. «۱»

۱۹- باز در همان کتاب از امالی، به سند خود از ابی جعفر امام باقر (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمودند:

پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را کنار نمی گذارم: غذا خوردن روی زمین با

(۱) إنّ یهودیا کان له علی رسول الله «ص» دنانیر فتقاضاه، فقال له: یا یهودی، ما عندی ما اعطیک.

فقال: فإنی لا أفارقک یا محمد حتی تقضینی، فقال: إذا أجلس معک، فجلس

معه حتى صلى في ذلك الموضع الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخرة و الغداة، و كان أصحاب رسول الله «ص» يتهدّدونه و يتواعدونه، فنظر رسول الله «ص» إليهم فقال: ما الذي تصنعون به؟ فقالوا: يا رسول الله، يهودي يجسكك؟ فقال «ص»: لم يبعثني ربي - عزّ و جلّ - بأن أظلم معاهدا و لا غيره، فلمّا علا النهار قال اليهودي: أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و شطر مالي في سبيل الله. أما و الله ما فعلت بك الذي فعلت إلا لأنظر إلى نعتك في التوراه، فإنّي قرأت نعتك في التوراه: محمد بن عبد الله مولده بمكه و مهاجره بطيبه، و ليس بفظّ و لا غليظ و لا سخّاب، و لا مترين بالفحش و لا قول الخناء.

و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أنّك رسول الله، و هذا مالي فاحكم فيه بما أنزل الله. و كان اليهودي كثير المال. بحار الانوار ١٦/ ٢١٦، تاريخ پیامبر اکرم (ص)، باب مکارم اخلاقه [باب ٩]، حدیث ٥.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٦٧

بردگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، دوشیدن شیر بز با دستان خویش. پوشیدن لباس زبر پشمی و سلام کردن به بچه ها تا اینکه [این خصال نیک] پس از من به عنوان سنت باقی بماند «١».

٢٠- باز در همان کتاب از خصال به سند خود، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را رها نخواهم کرد، پوشیدن لباس پشمی [لباسهای خشنی که آن زمان بافته می شده] سوار شدن بر

الاع برهنه، غذا خوردن با بردگان، وصله زدن کفش با دست خویش، سلام کردن به بچه ها تا پس از من سنت باشد «۲».

۲۱- باز در همان کتاب از امالی به سند خود از ابن عباس نقل شده که گفت:

پیامبر خدا (ص) روی زمین می نشست، روی زمین غذا می خورد، گوسفند را می بست، و اگر برده ای به نان جوی وی را مهمان می کرد می پذیرفت «۳».

۲۲- باز در همان کتاب از کافی به سند خود، از جمیل، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

(۱) خمس لا- أدهنّ حتّى الممات: الأكل على الحضيض مع العبيد، و ركوبى الحمار مؤكفا، و حلبى العنز بیدی، و لبس الصوف، و التسليم على الصبيان لتكون سنّه من بعدى. بحار الانوار ۱۶/ ۲۱۵، تاریخ پیامبر (ص) باب مكارم اخلاقه، حدیث ۲ نشانه بی تکبری در آن زمانها سوار الاع برهنه شدن بوده و در این زمانها مثلا سوار مینی بوس و اتوبوس شدن. یک روز با یک آقائی می خواستیم به جائی برویم من به ایشان گفتم سوار مینی بوس بشویم و برویم، ایشان می گفت نه حتما باید ماشین سواری بیاید با آن برویم، در زندگی، انسان نباید این قدر مقید به این مسائل باشد. (الف- م، جلسه ۲۹۳ درس).

(۲) خمس لست بتاركهنّ حتى الممات: لباسى الصوف، و ركوبى الحمار مؤكفا، أكلى مع العبيد، و خصفى النعل بیدی، و تسليمى على الصبيان لتكون سنّه من بعدى. بحار الانوار ۱۶/ ۲۱۹، تاریخ پیامبر (ص) باب مكارم اخلاقه حدیث ۱۱.

(۳) كان رسول الله «ص» يجلس على الأرض، و يأكل على الأرض، يعتقل الشاه، و يجيب دعوه المملوك على خبز الشعير. بحار الانوار، ۱۶/ ۲۲۲، تاریخ پیامبر (ص) باب مكارم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۸

پیامبر خدا- حتی- نگاه های خود را بین اصحابش تقسیم می کرد گاهی به این و گاهی به آن دیگری بصورت مساوی نگاه می کرد «۱».

۲۳- باز در همان کتاب از مکارم الاخلاق، از انس بن مالک، روایت شده که گفت:

هرگاه یکی از یاران رسول خدا (ص) سه روز غیبت می کرد آن حضرت حال وی را جویا می شد اگر به مسافرت رفته بود برای وی دعا می کرد و اگر در محل بود به دیدن او می رفت و اگر مریض بود از او عیادت می کرد «۲».

۲۴- در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

آداب زندگی آن حضرت (ص) را برخی از علماء از اخبار و روایات مختلف گردآوری نموده و بدین صورت ارائه نموده اند: پیامبر (ص) استوارترین، بردبارترین، شجاعترین، عادل ترین، و مهربانترین همه مردم بود، هرگز دست او به دست زن نامحرمی برخورد نکرده بود. وی بخشنده ترین مردم بود که هیچ دینار و درهمی را نزد خود نگهداری نمی فرمود، اگر پس از بخشیدن، چیزی نزد او اضافی می ماند و کسی را نیافته بود که به وی بدهد و شب وی را فرامی گرفت، به منزل باز نمی گشت تا آن باقی مانده را به دست کسی که نیازمند است برساند، از آنچه خداوند به وی عنایت می کرد به اندازه قوت سال خود از خرما و جوی ارزان قیمت نگهداری می کرد و علاوه بر آن را در راه خدا خرج می فرمود و کسی چیزی از آن حضرت درخواست نمی کرد مگر اینکه به

(۱) کان رسول الله «ص» یقسم لحظاته بین أصحابه ینظر إلی ذَا و ینظر إلی ذَا بالسویه. بحار الانوار / ۱۶ ۲۸۰ تاریخ پیامبر (ص)

(۲) کان رسول الله «ص» إذا فقد الرجل من إخوانه ثلاثة أيام سأل عنه، فإن كان غائبا دعا له، و ان كان شاهدا زاره، و ان كان مریضا عاده. بحار الانوار ۲۳۳/۱۶، تاریخ پیامبر (ص)، باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۶۹

وی عطا می نمود؛ آنگاه به سراغ قوت سال خود می رفت و از آن نیز بخشش می کرد تا جائی که بسا پیش از پایان سال اگر چیزی برای وی نمی رسید خود محتاج می گردید.

آن حضرت بر زمین می نشست و بر زمین می خوابید، روی زمین غذا می خورد؛ کفشها و لباسهایش را خود وصله می زد، در را خود می گشود. گوسفند می دوشید، شتر را می بست و باز می کرد، هنگامی که خادم خسته می شد کمک او گندم آسیا می کرد. آب وضوی خود را خود شب تهیه می کرد و بالای سرش می گذاشت، بیشتر از همه از کثرت حیا به زمین نگاه می کرد، به هنگام نشستن به متکالم نمی داد، در کارها به خانواده کمک می کرد، گوشت خرد می کرد، بصورت بسیار ساده بر سفره های طعام می نشست، انگشتان خود را می لیسید، آروغ نمی زد، مهمانی فرد آزاد و بنده را می پذیرفت و لو اینکه وی را به صرف قلم و پاچه [گوسفند] دعوت می کردند، هدیه را می پذیرفت اگر چه یک جرعه از شیر بود، و آن را میل می فرمود ولی صدقه نمی خورد به صورت کسی خیره نگاه نمی کرد، برای خدا غضب می کرد نه برای نفس خودش، بسا به شکم خویش از گرسنگی سنگ می بست. هر چه حاضر بود می خورد، و هر چه بدست می آمد باز نمی گرداند، دو نوع لباس نمی پوشید، یک لباس بلند تیره رنگ

یمنی می پوشید با یک جبهه بافته شده از پشم و نخ های ضخیم پنبه و کتان، بیشتر لباسهای سفید بود، دستاری زیر کلاه خودش می پوشید و پیراهن را از سمت راستش یعنی آستین راست می پوشید، برای روز جمعه لباس مخصوص داشت، و هرگاه لباس نو می پوشید لباسهای کهنه خویش را به فقیر می داد، عبائی داشت که به هنگام نشستن آن را دولای می کرد و بر روی آن می نشست. یک انگشتر نقره در انگشت خنصر دست راست خود می کرد، خربوزه را دوست می داشت، و از بوی بد بسیار ناراحت می شد، به هنگام وضو

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۰

مسواک می زد، بنده خود یا دیگری را پشت سر خود سوار می کرد و هر چه برای او فراهم می شد از اسب یا استر یا الاغ سوار می شد و بر الاغ بدون پالان که فقط یک قطعه پارچه نازک بر روی او بود سوار می شد، هم سواره و هم پیاده و هم بدون عبا و عمامه و کلاه راه می رفت، تشییع جنازه می کرد، به عیادت بیماران می رفت و لو در دورترین نقاط مدینه، با فقرا مجالست می کرد با تهیدستان غذا می خورد و با دست خویش با آنان هم غذا می شد، خانواده و فرزندان افراد صاحب فضیلت را محترم می شمرد و خانواده های آبرومند را با نیکی کردن به آنان به خود علاقه مند می نمود.

با خویشاوندان خود نیکی می کرد بدون اینکه در غیر آنجاهائی که خداوند اجازه داده، آنان را بر دیگران مقدم بدارد، به کسی جفا نمی کرد. پوزش کسی که از وی پوزش می طلبید را می پذیرفت. هنگامی که قرآن بر وی نازل نمی گردید یا مشغول موعظه مردم نبود بیشتر از همه

مردم تبسّم می کرد، و گاهی می خندید بدون اینکه قهقهه بزنند، در لباس و خوراک از بندگان و کنیزان خویش برتری نداشت، کسی را دشنام نمی داد و همسر و خادم خویش را لعنت نمی کرد و نزد وی کسی را ملامت نمی کردند مگر اینکه آن حضرت می فرمود: او را بحال خود گذارید [دربارهٔ وی صحبت نکنید] و هرگز کسی - چه آزاد یا بنده یا کنیز - نزد وی برای نیازی نمی آمد مگر اینکه به همراه او برای رفع مشکل او اقدام می کرد. نه خشک بود و نه خشن و نه پرخاشگر. و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت؛ بلکه گذشت و چشم پوشی می نمود. با هر کس ملاقات می کرد با سلام شروع می کرد و کسی که به وی دست می داد دست خود را نمی کشید تا او دست خود را بکشد، هنگامی که مسلمانی را ملاقات می کرد با وی مصافحه می کرد [دست می داد] و نمی نشست و از جای بلند نمی شد مگر اینکه ذکر خدا می گفت. و اگر در حال نماز بود و کسی منتظر او می نشست نمازش را کوتاه می کرد و به وی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۱

می فرمود: آیا کاری داری؟ و بیشترین نوع نشستن او این بود که دو ساقش را کاملاً بلند می نمود. هر جا که مجلس به پایان می رسید می نشست، و بیشتر مواقع رو به قبله می نشست. افرادی که بروی وارد می شدند را بسیار احترام می گذاشت، گاهی برای نشستن آنان لباسش را می گسترد و میهمان را بر زیراندازی که خود روی آن می نشست می نشانید، و همیشه در خرسندی و غضب چیزی جز حق نمی گفت «۱».

۲۵- در اصول کافی به سند خود، از زراره،

از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

زن یهودی که برای پیامبر (ص) گوسفندی را به زهر آلوده کرده بود نزد آن حضرت آوردند. حضرت فرمود: چه چیز ترا بر آن داشت که به چنین کاری دست بزنی؟

زن گفت: گفتم. اگر او پیامبر است این زهر به او زیانی نمی رساند و اگر پادشاه است مردم را از دست او راحت کرده ام. آن حضرت وی را مورد عفو قرار داد. این روایت در سیره ابن هشام نیز آمده است. «۲»

۲۶- داستان فتح مکه و چگونگی برخورد پیامبر اکرم (ص) با رؤسای کفار و مشرکین پس از پیروزی بر آنان از مهم ترین وقایعی است که ما را با سیره پیامبر اکرم (ص) آشنا می کند و به ما نشان می دهد که امام و پیشوای مسلمانان پس از پیروزی بر دشمنان تا چه اندازه باید از سعه صدر و عفو و گذشت برخوردار باشد؛

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۲۶، و نیز منقول از همین کتاب، بحار الانوار ۱۶/۲۲۶، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۴.

(۲) «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ «ص» أَتَى بِالْيَهُودِيَةِ الَّتِي سَمَّيْتُ الشَّاهَ لِلنَّبِيِّ «ص» فَقَالَ لَهَا: مَا حَمَلَكِ عَلَيَّ مَا صَنَعْتَ؟

فَقَالَتْ: قُلْتَ: إِنَّ كَانَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّهُ وَ إِنْ كَانَ مَلَكًا أَرَحْتَ النَّاسَ مِنْهُ. قَالَ: فَعَفَا رَسُولَ اللَّهِ «ص» عَنْهَا.» و رواه أيضا ابن هشام في السيرة. اصول کافی ۲/۱۰۸، کتاب ایمان و کفر، باب عفو، حدیث ۹. نظیر این روایت در سیره ابن هشام ۳/۳۵۲ آمده.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۲

ابو سفیان و خانواده او از سرسخت ترین دشمنان پیامبر خدا (ص) و از بزرگترین کسانی بودند که آتش جنگ را علیه

مسلمانان برانگیختند، ولی چون پیامبر خدا (ص) در فتح مکه بر آنان پیروز شد اسلام را بر آنان عرضه نمود و خانه ابو سفیان را محل امن قرار داد و فرمود:

«کسی که به خانه ابو سفیان وارد شود در امان است.» (۱)

و زن ابو سفیان «هند» با اینکه در مکه پیامبر (ص) را اذیت می کرد و در احد آن اعمال فجیع را با پیکرهای شهدای احد و پیکر حمزه سید الشهداء انجام داد، هنگامی که مخفیانه خدمت پیامبر (ص) رسید و اسلام آورد و دو بزغاله به عنوان هدیه خدمت آن حضرت فرستاد و از اینکه گوسفندانش کم زاد و ولد کرده اند عذرخواهی نمود، آن حضرت (ص) برای برکت یافتن گوسفندانش دعا کرد و گوسفندانش زیاد شدند (۲).

و غلام آنها وحشی بن حرب، قاتل حمزه که به طائف گریخته بود همراه با خانواده اش در کاروانی به خدمت آن حضرت می رسد و اسلام می آورد. آن حضرت کیفیت قتل حمزه را از او جویا می شود و او ماجرا را برای آن حضرت تعریف می کند، حضرت گریه می کند و می فرماید:

صورتت را از من بپوشان [جائی برو که من ترا نبینم] (۳).

و چون به مکه وارد می شود، قریش را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«ای جماعت قریش فکر می کنید من با شما چه بکنم؟» گفتند: نیکی! تو برادری بزرگوار و پسر برادری بزرگوار هستی. فرمود: «بروید که همه شما آزادید.» و آن حضرت از آنان گذشت با اینکه بر آنان مسلط شده بود و آنان فیء و

(۱) سیره ابن هشام ۴/۴۶، و کامل ابن اثیر ۲/۲۴۵.

(۲) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۱.

(۳) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۰.

اسیر آن حضرت محسوب می شدند (۱).

و برخوردهای دیگری که آن حضرت در فتح مکه با مشرکان و رؤسای مکه که در جنگ های مختلف با آن حضرت جنگیده بودند و مسلمانان بسیاری را به شهادت رسانده بودند، و آن حضرت آنان را مورد عفو قرار داد و از آنان حتی قاتل حمزه عمومی خویش و از هند جگرخوار انتقام نکشید.

۲۷- در جنگ «حنین» پس از آنکه پیامبر (ص) بر قبیله هوازن (۲) پیروزی یافت و غنایم را بین مسلمانان تقسیم کرد. هوازن در ارتباط با اسرایشان خدمت آن حضرت رسیدند. آن حضرت اسرا را به آنان بازگردانید و از رئیس آنان مالک بن عوف نصری جویا شد، گفتند: او با قبیله ثقیف در طایف است. فرمود: «به او بگوئید اگر به نزد من آید و مسلمان شود خانواده و مالش را به او می بخشم و صد شتر هم به او می دهم.» چون این خبر به مالک رسید مخفیانه حرکت کرد و در جعرانه [محلّی نزدیک مکه که یکی از مواقیت حج است]- و برخی نوشته اند در مکه- به خدمت آن حضرت رسید آن حضرت اموال و خانواده او را به او بازگردانید و چنانچه وعده داده بود صد شتر هم به او داد و او اسلام آورد. وی هنگام اسلام آوردن- چنانچه نوشته اند- پیامبر را به نیکی می ستود ... آن حضرت نیز وی را بر مسلمانان قوم خودش فرمانروائی داد، او با کمک آنان با قبیله ثقیف جنگید، پیوسته بر کاروانهای آنها شیخون زد و کار را بر آنان سخت گرفت تا آنکه اسلام آوردند، وی در فتح قادیسیه و

(۱) کامل ابن اثیر ۲/ ۲۵۲. و نیز سیره ابن هشام ۴/ ۵۵.

(۲) هوازن طایفه ای بودند که بین مکه و طائف زندگی می کردند، رئیس آنان مالک بن عوف بود، به این جنگ جنگ «اوطاس» هم گفته می شود. الف- م، جلسه ۲۹۳ درس.

(۳) سیره زینی دحلان، که در حاشیه سیره حلبی چاپ شده است ۲/ ۳۰۶. و نیز سیره ابن هشام ۴/ ۱۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۴

مالک بن عوف همان کسی است که در جنگ حنین گروههای مختلف را علیه رسول خدا (ص) هماهنگ می کرد و سه هزار نیرو برای جنگ با آن حضرت بسیج نمود و پس از متلاشی شدن آنان به طائف گریخت.

ملاحظه می فرمائید که پیامبر خدا (ص) با چه سعه صدری با دشمنان خویش برخورد می کند و پس از پیروزی بر آنان، چگونه با آنان رفتار می نماید!؟

پس بر امام و پیشوای مسلمانان است که تا جایی که امکان داشته باشد و موجب تعطیل حقوق و حدود نگردد و کفار و خطاکاران جری نگردند خطا و لغزشهای مردم را مورد گذشت قرار دهد.

و این شیوه برخورد با آیاتی نظیر: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ *» (۱) - ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت بگیر» و نیز: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۲) - محمد پیامبر خداست و کسانی که با وی هستند با کفار بسیار شدید و با یکدیگر مهربانند» - منافاتی ندارد، زیرا مورد این آیات صورت رو در روئی و تهاجم کفار است، زمانی که آنان علیه مسلمانان

قوه و نیرو بسیج کرده اند، در شرایطی که بصورت مکرر پیمانهای خود را شکسته اند، چنانچه بنی قریظه و یهود بنی امیه، اینگونه انجام دادند. ولی مورد عفو و رحمت، در شرایط پیروزی و زمان تسلط بر کفار و هنگام احساس امتیت از تهاجم و توطئه آنان است، چنانچه بر اهل نظر پوشیده نیست.

در غرر و درر آمده است:

زیبائی سیاست، عدالت در حکمرانی و گذشت به هنگام قدرت است «۳».

(۱) تحریم (۶۶) / ۹.

(۲) فتح (۴۸) / ۲۹.

(۳) جمال السیاسه العدل فی الإمره، و العفو مع القدره. غرر و درر ۳ / ۳۷۵، حدیث ۴۷۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۵

و باز در همان کتاب آمده است:

پیروزی بزرگواران، گذشت و احسان و پیروزی فرومایگان، تکبر و سرکشی است «۱».

[تمایز حقوق و مصالح اجتماعی از حقوق و مصالح فردی]

از نظایر این وقایع و نیز از داستان جنگ جمل که امیر المؤمنین (ع) پس از پیروزی بر آنان با اینکه در بین آنان بزرگان نشان مانند مروان و عبد الله بن زبیر و در رأس آنان عایشه ام المؤمنین بودند و سبب قتل بسیاری از مسلمین شده بودند و آن حضرت همه آنان را مورد عفو قرار داد ممکن است بتوان استفاده نمود که در زمان جنگ و به هنگام لشکرکشی یک سپاه علیه سپاه دیگر و در نهایت پیروزی یکی از آنها بر دیگری، رعایت مصالح عمومی بر رعایت مصالح شخصی و فردی مقدم است، و امر انتقام کشیدن یا بخشیدن آنان با امام و رهبر جامعه است. و حکم قصاص و یا غرامت مالی در ارتباط با حقوق فردی و در موارد شخصی است که در حوادث روزمره جامعه پدید می آید، نه در چنین موارد عمومی که

یک نظام بر نظام دیگر غلبه می کند و بلکه شاید بتوان گفت که ادله قصاص و دیات از چنین مواردی منصرف است.

پیامبر خدا مشرکین مکه را مورد عفو قرار می دهد با اینکه اینان در جنگ بدر و احد و سایر جبهه ها در ریخته شدن خونهای مسلمانان شرکت داشتند و وحشی قاتل عموی خویش حمزه را می بخشد بدون اینکه از دختر و سایر ورثه حمزه رضایت بگیرد. و از مجازات مالک بن عوف که مسبب قتل بسیاری از مسلمانان در هوازن بود درمی گذرد.

و امیر المؤمنین (ع) اصحاب جمل را مورد عفو قرار می دهد. با اینکه چنانچه در

(۱) ظفر الکرام عفو و إحسان. ظفر اللثام تحیر و طغیان. غرر و درر ۴/ ۲۷۳، ۲۷۴، حدیث ۶۰۴۴ و ۶۰۴۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۶

نهج البلاغه آمده در مورد آنان می فرماید:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۳۷۶

«اینان بر کارگزار من در بصره و بر مسئولین بیت المال و سایر مردم بصره یورش آوردند و تعدادی را با حبس نمودن و با زور و تعدادی را با مکر و فریب به قتل رساندند. به خدا سوگند اگر اینان جز یک نفر از مسلمانان را از روی عمد و بدون اینکه گناه موجب قتل داشته باشد کشته بودند، کشتن همه این لشکر برای من حلال بود، زیرا همه حاضر بوده اند و از این جنایت با دست و زبان خویش جلوگیری نکرده اند، چه رسد به اینکه اینان از مسلمانان همانند همان عده ای

که بر آنان وارد شدند به قتل رساندند.» (۱)

و این یک نکته فقهی است که لازم است فقیه آن را مورد نظر قرار دهد، زیرا باب وسیعی در فقه از آن گشوده می شود.

[ادله قاعده فوق]

برای اثبات این مسأله علاوه بر استدلال به سیره پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) به دلایل زیر نیز می توان استدلال نمود:

یک: ادله قصاص و ضمان اگر چه مطلق است، ولی در صورت تراحم ملاکها، مصالح عامه بر مصالح خاصه بخاطر اهمیت آن مقدم است، پس امام می تواند پس از غلبه بر لشکر کفار و یا افراد شورشگر و یاغی در صورتی که به مصلحت اسلام و امت اسلامی می داند آنان را مورد عفو قرار دهد، زیرا از این طریق می توان گروهی از کفار یا شورشگران را به اسلام جذب نمود.

(۱) فقدموا علی عاملی بها و خزّان بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها فقتلوا طائفه صبیرا و طائفه غدرا.

فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلّا رجلا واحدا متعمدین لقتله بلا جرم جرّه لحلّ لی قتل ذلک الجیش کلّه، إذ حضروه فلم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا بید، دع ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العده التي دخلوا بها علیهم. نهج البلاغه، فیض / ۵۵۶. لح / ۲۴۷، خطبه ۱۷۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۷

دوم: حق قصاص اگر چه برای ولی دم (خونخواه) بطور مطلق قرار داده شده و لکن امام، ولی همه اولیاء است و از خود مؤمنین بآنان اولی است. پس ولایت او بر ولایت ولی دم مقدم است. چنانچه ولایت جدّ بر ولایت پدر در صورت تعارض مقدم است.

و شاید بر همین پایه

بود که پیامبر اکرم همه خونهایی که در جاهلیت ریخته شده بود [و اولیاء دم برای خود حق قصاص قائل بودند] را زیر قدمهای خویش نهاد و آنها را کان لم یکن اعلام فرمود.

سوم: ادله قصاص و ضمان از صورت مقابله دو سپاه یا دو نظام با یکدیگر منصرف است، زیرا هر یک از دو طرف جنگ در واقع با بسیج نیرو و امکانات و اقدام به جنگ گویا جان و مال خویش را با اختیار خود در معرض تلف قرار داده است منتهی الامر، جبهه باطل و تجاوزگر با تجاوزش مال و خون خویش را به هدر داده و در جبهه حق مؤمن با اقدام خویش به جهاد، مال و جان خویش را با خداوند معامله کرده است.

البته این نکته را نیز همینجا باید یادآور شد که اغماض پیامبر اکرم (ص) از ابو سفیان و دیگران بخاطر اسلام آنان و بر اساس قاعده: «الاسلام- یجب ما قبله- اسلام گذشته را می پوشاند» نیست، زیرا پوشاندن اسلام در مقام امتنان یعنی منت نهادن بر مردم است و در اسقاط ضمانها و حقوق افراد، امتنان نیست زیرا از بین رفتن حقوق عده ای، منتهی بر آنان نیست بهمین جهت این سؤال مطرح میشود که- از باب مثال اگر کافری به مسلمانی در زمان کفر بدهکار بود و آنگاه اسلام آورد آیا می توان گفت اکنون که اسلام آورده نباید بدهی خود را پردازد؟- پس پوشاندن اسلام فقط در مورد تکالیف و احکام است [در حق الله است نه حق الناس] و این نکته ایست شایان توجه.

[دنباله روایات]

۲۸- در سنن ابن ماجه به سند خود از ابن مسعود وارد شده

که گفت:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۸

شخصی خدمت پیامبر (ص) رسید، به هنگام صحبت، رگها و عضلات وی [تحت تأثیر شخصیت آن حضرت (ص)] می لرزید، حضرت به وی فرمود: راحت باش، من که پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که گوشت قرمه شده [گوشتهائی که در دیک قرمه شده یا در آفتاب خشک شده بود] مصرف می کرد «۱».

ما در این باب آیات و روایاتی که در اخلاق و آداب و چگونگی زندگی و عفو و رحمت پیامبر اکرم (ص) وارد شده بود را یادآور شدیم. از آن روی که آن حضرت نخستین فردی بود که دولت اسلامی تأسیس نمود و نخستین امام و پیشوای مسلمانان است و بر امت اسلامی، بویژه پیشوایان و رهبران و جانشینان آن حضرت لازم است از سیره و اخلاق و رفتار آن حضرت سرمشق بگیرند چنانچه خداوند متعال فرمود: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا «۲». و هرگز صحیح نبود در این باب که به بیان سیره و اخلاق رهبر و پیشوای مسلمانان اختصاص داده شده سیره و اخلاق نخستین رهبر و مقتدا و بنیانگذار حکومت اسلامی را یادآور نشویم. زیرا لازم است همواره حکام مسلمانان و جانشینان آن حضرت در همه زمانها سیره و رفتار فردی و اجتماعی آن حضرت در عبادات و معاملات، جنگ ها و سریه ها و چگونگی برخورد با افرادی که زیر دست او بودند و برخورد با دشمنان و مخالفانش را مورد پژوهش و

(۱) «أتى النبى (ص) رجل فكلمه فجعل ترعد فرائصه، فقال له: هوّن عليك، فإننى لست بملك، إنما

أنا ابن امره تأكل القديد. سنن ابن ماجه ۲ / ۱۱۰۱، كتاب الاطعمه، باب ۳۰، حديث ۳۳۱۲.

(۲) احزاب (۳۳) / ۲۱ بارها عرض کرده ام که وقتی ما در اصول، قول و فعل و تقرير معصوم را حجت می شمريم در فقه نبايد تنها به قول معصوم اكتفا بکنيم، بلکه بايد به سراغ فعل و تقرير معصوم هم برويم، به همين جهت بايد زندگي، سيره و تاريخ معصومين (ع) را نيز مورد بررسی قرار دهيم و از اينها در مسائل فقهی استفاده کنیم. الف- م، جلسه ۲۹۴ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۷۹

بررسی قرار دهند و الگوهای اداره جامعه بر اساس موازين اسلام را از آن فرا بگیرند.

۲۹- در کافی به سند خود از حنّان، از پدرش، از امام باقر (ع) روايت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

شايسته رهبري نيست مگر کسی که در وی سه خصلت باشد: ورعی که او را از معصيت های خداوند بازدارد، حلمی که با آن غضب خود را پيشگيري کند و حسن تدبير و نيك حکومت راندن بر کسانی که زیر دست او هستند، بگونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد- و در روايت دیگری آمده «بگونه ای که برای مردم چون پدری مهربان باشد» (۱).

۴۰- باز در همان کتاب به سند خود از حنّان بن سدير صيرفی آمده است که گفت: از امام صادق (ع) شنيدم که می فرمود:

خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) در شرايطی که آن حضرت سالم بود و هيچ گونه ناراحتی و مريضی نداشت توسط روح الامين (جبرئيل) به آن حضرت داده شد، آن حضرت فرمود تا اعلان کنند همه در مسجد حاضر شوند و دستور فرمود تا مهاجرين

و انصار با سلاح شرکت کنند، مردم همه اجتماع کردند، پیامبر (ص) بر منبر تشریف بردند و خیر رحلت خویش را به مردم دادند، آنگاه فرمودند: من درباره والی پس از خود خدا را گواه می گیرم که مبادا پس از من بر جماعت مسلمانان رحم نیاورد. من از او می خواهم که بزرگسالان امت مرا محترم بشمرد و بر ناتوانهایشان رحم آورد. دانشمندانشان را محترم شمارد (کارگزارانشان را

(۱) قال رسول الله «ص»: لا- تصلح الامامه إلا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله، و حلم يملك به غضبه، و حسن الولايه على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم.» و في روايه أخرى: «حتى يكون للرعيه كالأب الرحيم. اصول کافی ۴۰۷/۱، کتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام على الرعيه حديث ۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۰

محترم شمارد. خ ل) هرگز آنها را نزنند که تحقیرشان نموده است، و نیازمندان سازد که به کفر نزدیکشان کرده است، و در خانه خویش را به روی مردم نبندد که افراد توانمند ناتوانان را می خورند، و به هنگام جنگ همه آنها را به جبهه نفرستد [یا آنها را گروه گروه نکند] که نسل امت مرا قطع نموده است،- آنگاه فرمود:- اکنون وظیفه خود را ابلاغ کردم و خیرخواهی خویش را ابراز نمودم پس شاهد باشید. امام باقر (ع) گوید: این آخرین سخنی بود که پیامبر خدا (ص) بر منبر خویش برای مردم بیان فرمودند. «۱»

در متن عربی این روایت مراد از «بعوث» سربازانی است که به جنگ اعزام می شوند و «لم یخزهم» چنانچه از بحار و از مرآة العقول «۲» استفاده می شود

یا با «خ» و «ب» و «ز» از ریشه «خبز» به معنی راندن سریع است.

[یعنی به هنگام جنگ سربازان را به سرعت حرکت ندهد]. یا با «ج» و «ن» و «ز» از ماده «جنز» است [یعنی سربازان را نبوشاند و آنها را یکجا جمع نکند]. یا با

(۱) نعت إلى النبي «ص» نفسه و هو صحيح ليس به وجع، قال: نزل به الروح الأمين، قال: فنادی «ص»:

الصلاه جامعه و أمر المهاجرين و الأنصار بالسلاح، و اجتمع الناس، فصعد النبي «ص» المنبر فنعى إليهم نفسه ثم قال: أذکر الله الوالی من بعدی علی أمتی ألا یرحم علی جماعه المسلمین فأجلّ کبیرهم و رحم ضعيفهم، و وقر عالمهم (عاملهم خ. ل)، و لم یضربهم فیدلّهم، و لم یفقرهم فیکفرهم، و لم یغلق بابه دونهم فیأکل قویّهم ضعيفهم، و لم یخبزهم فی بعوئهم فیقطع نسل أمتی، ثم قال: «قد بلغت و نصحت فاشهدوا». و قال أبو عبد الله «ع»: هذا آخر کلام تکلم به رسول الله «ص» علی منبر، اصول کافی ۱/ ۴۰۶، کتاب الحجّه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیّه، حدیث ۴.

در اداره کشور اسلامی ممکن است برخی فکر کنند که باید بگونه ای عمل شود که مردم جرئت نکنند حرف خود را بزنند و فکر کنند که اینگونه خوب است؛ خیر، این خوب اداره کردن نیست. تحقیر و ارباب مردم این، خرد کردن شخصیت آنها است، اطاعت کردن مردم از مسئولین در کمال آگاهی و آزادی و آزادی، این کمال مطلوب است. الف-م، جلسه ۲۹۴ درس.

(۲) بحار الانوار ۲۷/۲۴۷، ۲۲/۴۹۶ (چاپ قدیم ۱/۳۰۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۱

«ج» و

«تاء» و «زاء مشدّد» است از ماده اجتزّ الحشيش، يعنى آنها را قطعه قطعه و پاره پاره نکند.

در قرب الاسناد آمده است: و لم يجرهم فى ثغورهم» آنان را زياد در سرحدات و مرزها نگه ندارد «۱» و اين به علت ذکر شده در روايت [که قطع شدن نسل امت است نزديکتر است]. در نهايه آمده است: در روايتى از عمر نقل شده که گفت «لا تجمروا الجيش ففتنوه» - سپاهيان را بمدت طولانى در مرزها نگاه نداريد که آنان را به فتنه افکنده ايد». و تجمير جيش به معنى جمع آورى و نگهدارى سپاه در پادگانها و مرزها و جلوگيرى از بازگشتن آنان نزد خانواده خويش است «۲».

۳۱- در کنز العمال آمده است:

من خليفه پس از خويش را به تقواى خدا سفارش مى کنم و در مورد جماعت مسلمانان به او توصيه مى کنم که بزرگسالان آنها را بزرگ شمارد و به خردسالان نشان رحم کند، دانشمندانشان را محترم بدارد و هرگز مردم را نزند که خوارشان نموده است و آنان را نترساند که از دين بيرونشان مى کند، و بيضه هاى آنها را نکشد که در اين صورت نسل آنان را قطع نموده است، و هرگز راههاى ارتباطى خود را به روى مردم نبندد. که توانمندان آنان ناتوانان را مى خورند (پايمال مى کنند) «۳».

(۱) قرب الاسناد / ۴۸.

(۲) نهايه ابن اثير ۱ / ۲۹۲.

(۳) أوصى الخليفه من بعدى بتقوى الله، و أوصيه بجماعه المسلمين أن يعظم كبيرهم و يرحم صغيرهم، و يوقر عالمهم، و أن لا يضربهم فيذلهم، لا- يوحشهم فيكفرهم، و أن لا- يخصيهم فيقطع نسلهم، و أن لا يغلق بابهم فبأكل قوئهم ضعيفهم. كنز العمال ۶ / ۴۷، كتاب اماره باب اول، حديث

۱۴۷۸۷. ممکن است حکومتی با ایجاد فشار و اختناق بر مردم بگونه ای بر آنها حکومت کند که از بیضه کشیدن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۲

۳۲- در نهج البلاغه در عهدنامه آن حضرت به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به فرمانروائی مصر می فرستند آمده است:

بالهایت را برای آنان بگستر و با نرمی با آنان رفتار کن، چهره ات را بگشا و با یک چشم به آنها بنگر تا بزرگان و اشراف در چشم پوشی از حق بر تو طمع نبندند و بینوایان از عدالت تو مأیوس نشوند، همانا خداوند متعال،- ای گروه بندگان- شما را از اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان بازخواست می کند، پس اگر عذاب کند بخاطر ستم بیشتری است که شما خود مرتکب شده اید و اگر ببخشد، او بزرگوارترین است «۱».

۳۳- باز در همان کتاب در نامه آن حضرت به برخی از کارگزارانش آمده است:

در وظیفه ای که به عهده تو گذاشته شده از خدا کمک بگیر. و شدت را با نرمی درهم بیامیز و در جائی که مدارا مفید است مدارا کن و در مواردی که جز شدت از تو انتظار نمی رود شدید باش. بال خویش برای رعیت بگستر (با چهره ای گشاده با آنها روبرو شو) و با نرمی با آنها رفتار کن و در نگاه و تعارف و اشاره و سلام یکسان با آنها برخورد نما، تا بزرگان در انحراف تو طمع مبنند و بینوایان از عدل تو مأیوس نشوند، و السلام «۲».

- هم بدتر باشد، و این یک نوع شخصیت کشی و نسل کشی است که از آن نهی شده است. (الف- م، جلسه ۲۹۴ درس).

(۱) فاخفص

لهم جناحك و ألن لهم جانبك، و ابط لهم وجهك، و آس بينهم في اللحظه و النظرة، حتّى لا يطمع العظماء في حيفك لهم، لا ييأس الضعفاء من عدلك عليهم، فإنّ الله - تعالی - يسائلکم معشر عباده عن الصغیره من أعمالکم و الکبیره، و الظاهره و المستوره فإنّ يعدّب فأنتم أظلم، و إن یعف فهو أکرم. نهج البلاغه، فیض / ۸۸۶، لح / ۳۸۳، نامه ۲۷.

(۲) فاستعن بالله علی ما أهّمک، و اخلط الشدّه بضغت من اللین، ارفق ما کان الرفق أرفق و اعترم بالشدّه حین لا یغنی عنک إلّا الشده، و اخفض للرعیّه جناحک (و أبسط لهم وجهک) و ألن لهم جانبک و آس

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۳

۳۴- باز در همان کتاب در وصیت آن حضرت به عبد الله بن عباس هنگامی که او را به خلافت بصره می فرستد آمده است.

در برخورد و جلسه و حکم خویش به همه مردم توجه کن. و از غضب پرهیز، زیرا غضب نشان شومی از شیطان است «۱».

در شرح نهج البلاغه عبده در توضیح این روایت آمده است: «طیره [در متن عربی روایت] به معنی فال شوم است. و با شعله ور شدن غضب در وجود انسان، شیطان تفأل می زند که از این راه می تواند به اهداف پلید خویش توسط این شخص برسد.

۳۵- باز در همان کتاب آمده است:

امّا بعد، همانا وظیفه والی این است که بخاطر فضلی که بدان دست یافته و مقام و قدرتی که بدان رسیده رفتار او با رعیت تغییر نکند، و نعمتی که خداوند نصیب او فرموده باید باعث نزدیکی او با بندگان خدا و مهربانی بیشتر با برادرانش شود. آگاه باشید که وظیفه

من در برابر شما این است که جز در مسائل مربوط به جنگ چیزی را از شما، پنهان نکنم و جز در احکام شرعی که خداوند معین فرموده چیزی را بدون شما تصمیم گیری نکنم و حق شما را از وقت و زمان خودش به تأخیر نیافکنم. و تا رسیدن به حق و انجام تکلیف از پای ننشینم و اینکه همه شما در حق نزد من مساوی باشید، پس هنگامی که من این وظایف را انجام دادم همانا نعمت الهی بر شما نازل گردیده و اطاعت از من لازم است و نباید از دعوت من شانه تهی کنید و از صلاح و اصلاح کوتاهی ورزید و باید

- بینهم فی اللحظه و النظره، و الإشاره و التحیه حتی لا یطمع العظماء فی حیفک، لا یبأس الضعفاء من عدلک، و السلام. نهج البلاغه، فیض / ۹۷۶؛ لح / ۴۲۰، نامه ۴۶.

(۱) سع الناس بوجهک و مجلسک و حکمک. و إیاک و الغضب، فإنه طیره من الشیطان. نهج البلاغه، فیض ۱۰۸۰؛ لح / ۴۶۵، نامه ۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۴

برای دستیابی به حق در سختیها و مشکلات فرو روید «۱».

نظیر این روایت در بحار نیز از کتاب صفین آمده است «۲».

۳۶- باز در همان کتاب در نامه آن حضرت به مالک اشتر آمده است:

و قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت کن، و همچون حیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تواند و یا انسانهایی همچون تو، گاه از آنها لغزش و خطا سر می زند، ناراحتیهایی به آنان عارض

(۱) أما بعد، فإن حقا على الوالى أن لا يغيره على رعيته فضل ناله، و لا طول خصص به و أن يزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و عطا على إخوانه. ألا و إن لكم عندى أن لا أحتجز دونكم سرا إلا فى حرب، و لا أطوى دونكم أمرا إلا فى حكم، و لا أؤخر لكم حقا عن محلّه، و لا أقف به دون مقطعه، و إن تكونوا عندى فى الحق سواء، فإذا فعلت ذلك و جبت لله عليكم النعمه ولى عليكم الطاعه، و أن لا تنكصوا عن دعوه، و لا تفرطوا فى صلاح، و أن تخوضوا الغمرات إلى الحق. الحديث. نهج البلاغه، فيض / ۹۸۲، لح / ۴۲۴، نامه ۵۰. از این کلام امام (ع) استفاده می شود که حاکم اسلامى باید:

۱- مردم را دوست داشته باشد. ۲- جز در مسائل مربوط به اسرار جنگ که محرمانه است و ممکن است دشمن مطلع گردد و نیز احکام الهی معین جامعه را در جریان مسائل بگذارد و بدون مصلحت سنجی و نظرخواهی از آنان و یا نمایندگان واقعیشان تصمیم گیری نکند. ۳- خستگی ناپذیر باشد و تا رسیدن به حق و انجام وظیفه از پای ننشیند. ۴- همه مردم از نظر حقوق اجتماعى نزد او مساوى باشند، بین افراد و اقشار مختلف تبعیضى قائل نشود. و درست پس از انجام این تعهدات است که از مردم باید انتظار داشته باشد که نسبت به بیعت خود وفادار بمانند و برای حفظ حکومت و پایداری حق به آب و آتش زده و در گرداب مشکلات فرو روند. (مقرر)

(۲) ر، ک، بحار الانوار ۷۲ / ۳۵۴ (چاپ ایران ۷۵)

۳۵۴) کتاب العشره، باب احوال الملوک و الامراء، حدیث ۷۰، و کتاب وقعه صفین / ۱۰۷ در متن این نامه شریفه طول به معنی: نعمت و فضیلت فراوان است و جمله: لا- اطوی دونکم امرا الّا فی حکم یعنی مگر در احکامی که شرع تصریح فرموده من از مشورت با شما فروگذار نمی‌کنم، زیرا در احکام خدا مشورت نافذ نیست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۵

آنها عمدا یا بطوری اشتباه خطاهائی سر می‌زند، در این مورد از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنان عطا کن، که دوست داری خداوند از عفوش به تو عنایت کند. زیرا تو مافوق آنها و پیشوایت مافوق تو و خداوند مافوق کسی است که ترا به زمامداری برگزیده است.

خداوند امور آنان را به تو واگذار کرده و بوسیله تو آنان را آزمایش نموده است.

هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده! چرا که تو تاب کیفر او را نداری، و از عفو و رحمت او بی‌نیاز نیستی. هرگز از عفو و بخششی که نموده ای پشیمان مباش. و هیچ‌گاه از کیفری که نموده ای بخود مبال. و هرگز به عمل خشمگینانه ای که میتوانی از آن اجتناب کنی سرعت بخرج مده، مگو من امیرم، امر می‌کنم و باید اطاعت شود، که این موجب دخول فساد در قلب و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است (۱).

(۱) و أشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبّه لهم و اللطف بهم و لا تکننّ علیهم سبعا ضاریا تغتمنم أکلهم، فإِنَّهم صنفان: إِمَّا أَخ لک فی الدین أَوْ نَظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل، تعرض لهم العلل و یؤتی

على أيديهم في العمد و الخطأ، فأعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب أن يعطيك الله من عفوه و صفحه فإنك فوقهم، و والى الأمر عليك فوقك، و الله فوق من و لاك، و قد استكفاك أمرهم و ابتلاك بهم، لا تنصين نفسك لحرب الله، فإنه لا يدي لك بنقمته و لا - غنى بك عن عفوه و رحمته، و لا - تندمن على عفوه. و لا تبجحن بعقوبه و لا تسرعن إلى بادره وجدت منها مندوحه، و لا - تقولن إني مؤمر أمر فأطاع، فإن ذلك إدغال في القلب و منهكه للدين و تقرب من الغير. نهج البلاغه، فيض / ٩٩٣، لحن / ٤٢٧، نامه ٥٣. در این قسمت از عهدنامه جمله: يوتى على ايديهم؛ يوتى فعل مجهول است و على ايديهم نايب فاعل و مقصود این است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لا يدي لك بنقمة يعنى: تو توان دفع آن را نداری. واژه، بجح نظير فرح - خرسندی - است هم از جهت لفظ و هم از جهت معنی. بادره: تندى و غضبى که از انسان سر می زند. مندوحه:

راه گریز. ادغال: برانگیختن فساد. نهکه: او را ناتوان ساخت، غير: حوادث روزگار و دگرگون شدن قدرتها است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٨٦

٣٧- باز در همان کتاب در نامه ای از آن حضرت (ع) به یکی از کار گزارانش آمده است:

اما بعد، دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده اند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم چرا که مشرکند و نه سزاوار دوری و جفایند چرا که با آنان پیمان بسته ایم.

پس لباسی از نرمش همراه

با کمی شدت بر آنان پیوشان و با رفتاری میان نرمش و شدت با آنان معامله کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما، نه زیاد آنان را به خود نزدیک کن و نه دور؛ ان شاء الله «۱».

۳۸- باز در همان کتاب آمده است:

و از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته، من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می برم. من - بحمد الله - چنین نیستم و اگر (فرضا) دوست هم می داشتم، بخاطر خضوع در برابر ذات پر عظمت و کبریائی خدا - که از همه کس به ثناء و ستایش سزاوارتر است - آن را ترک گفتم. گاهی هست که مردم ستودن افراد را بخاطر مجاهده ها و تلاشهایشان لازم می شمردند ولی مرا به سخنان جالب خود نستائید، چون من می خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که بر گردنم است خارج سازم - حقوقی که خداوند و شما بر گردنم دارید و هنوز کاملا از انجام آن فراغت نیافته ام و نیز برای واجباتی که به جای نیآورده و باید بجای

(۱) أمّا بعد، فإنّ دهاقین أهل بلدك شكوا منك غلظه و قسوه، احتقارا و جفوه. نظرت فلم أرهم أهلا لأن يدنوا لشركهم، و لا أن يقصوا و يجفوا لعهدهم، فالبس لهم جلبابا من اللين تشوبه بطرف من الشده، داوول لهم بين القسوه و الرأفه، و امزج لهم بين التقريب و الإدناء، و الإبعاد و الإقصاء، إن شاء الله نهج البلاغه، فیض / ۸۶۹، لح / ۳۷۶ نامه ۱۹.

مبانی فقهی

بیاورم مرا نستائید، بنابراین آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید با من سخن نگوئید و آنچه آن که در پیشگاه حاکمان خشمگین خود را کنترل می کنید، در برابر من نباشید و بطور تصنعی و منافقانه با من رفتار ننمائید، و هرگز گمان مبرید که مطلب و سخن حقی که به من پیشنهاد می کنید برایم سنگین باشد و از آن ناراحت شوم و گمان نکنید که من در فکر بزرگ جلوه دادن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن و یا عرضه داشتن حق و یا عدالت برایش مشکل باشد عمل به آن برایش مشکل تر است. بنابراین، از گفتن حق و یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید، زیرا من شخصا خویشتم را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند - که مالکیت او بر من از من به من بیشتر است مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست، او آنچه در وجود ما تصرف دارد که ما قدرت تصرف در خویش را نداریم «۱»...».

(۱) و إنّ من أسخف حالات الولاه عند صالح الناس أن يظنّ بهم حبّ الفخر و يوضع أمرهم على الكبر، و قد كرهت أن يكون جال في ظنكم أنّي أحبّ الإطراء و استماع الثناء، و لست - بحمد الله - كذلك، و لو كنت أحبّ أن يقال ذلك لتركته انحطاطا لله - سبحانه - عن تناول ما هو أحقّ به من العظمه و الكبرياء، و ربّما استحلّ الناس الثناء بعد البلاء فلا تشنوا عليّ بجميل ثناء لإخراجي نفسي إلى الله و إليكم من التقية في حقوق لم أفرغ

من أدائها و فرائض لا بدّ من إمضاءها، فلا تكلموني بما تكلم به الجابره، و لا تتحفظوا منّي بما يتحفظ به عند أهل البادره، و لا تخالطوني بالمصانعه، و لا- تظنوا بي استتقالا في حقّ قيل لي و لا- التماس إعظام للنفسى، فإنّه من استثقل الحقّ أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه، فلا- تكفّوا عن مقاله بحق أو مشوره بعدل، فإنّي لست في نفسى بفوق أن أخطئ و لا آمن ذلك من فعلى إلا أن يكفى الله من نفسى ما هو أملك به منّي فإنما أنا و أنتم عبید مملوكون لربّ لا ربّ غيره، يملك منّا ما لا نملك من أنفسنا. الحديث. نهج البلاغه، فيض / ٦٨٦، لح / ٣٣٤، خطبه ٢١٦. هیچ کس از خودش چیزی ندارد، تعریف از هر کس و هر چیزی به خداوند برمی گردد چون تعریف برای هر چه باشد، برای زیبایی،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٨٨

٣٩- باز در همان کتاب آمده است:

هنگام مسافرت آن حضرت بسوی شام دهقانان شهر انبار به استقبال آن حضرت آمده از مرکب پیاده شدند و به سرعت بسوی آن حضرت شتافتند حضرت فرمود:

این چه کاری بود که شما کردید؟! عرض کردند این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام فرمود: به خدا سوگند با این عمل زمامداران شما بهره مند نمی شوند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید. و در قیامت بدبخت خواهید بود. و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از عذاب دوزخ باشد «١».

برای کمال، برای علم و ... بخاطر کمالات است و همه این کمالات را خداوند داده است، بشر از خودش چیزی ندارد.

ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد

شما هر کس و هر چیز را تعریف کنید بخاطر زیباییها و کمالات است و کمالات همه از خداوند متعال است و شاید معنی الحمد لله هم همین باشد. الف، م، جلسه ۲۹۵ درس. همانگونه که استاد بزرگوار اشاره فرمودند، حضرت امیر المؤمنین (ع) در این کلام گران سنگ علاوه بر اینکه تملق و چاپلوسی را محکوم می کنند، نکته بسیار آموزنده ای را می فرمایند و آن اینکه زمامداران خود را عقل کل و بالاتر از دیگران ندانند و اجازه اظهار نظر و انتقاد سازنده را به افراد صاحب نظر جامعه بدهند و حتی دانایان جامعه را موظف می کند که خود را سانسور نکنند و نظرات سازنده و اصلاحی خود را - و لو برای حاکمیت ناخوشایند باشد - مطرح کنند؛ هنگامی که امیر المؤمنین (ع) با آن مقام و عظمتی که دارد می فرماید: «من شخصا خویشتن را مافوق اینکه اشتباه کنم نمی دانم» حساب دیگران روشن است. (مقرر)

(۱) ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا: خلقنا ناعظم به امرانا. فقال (ع): «والله ما ينفع بهذا امرؤکم و انکم لتشقون علی أنفسکم فی دنیاکم، و تشقون به فی آخرتکم، ما أخسر المشقه و راءها العقاب، و أربح الدعه معها الأمان من النار. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۰۴، لحد / ۴۷۵، حکمت ۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۸۹

۴۰- در فروع کافی به سند خود از مردی از ثقیف آمده است که گفت:

امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب (ع) مرا بر بانقیا [بخشی از قادسیه] و منطقه ای از اطراف کوفه فرمانروائی داده آن حضرت رو بروی مردم به من فرمود: در گردآوری مالیات دقت کن، برای وصول آن کوشش نما و حتی یک درهم را فرونگذار، و هنگامی که خواستی به منطقه مسئولیت خود بروی نزد من بیا» گفت:

هنگام رفتن به خدمت آن حضرت (ع) رسیدم. فرمود: آنچه در پیش روی مردم از من شنیدی فقط یک شاگرد بود [برای اینکه مردم از تو حساب ببرند و مالیات خویش را پردازند] مواظب باش که هرگز برای یک درهم مالیات مسلمان یا یهودی یا نصرانی ای را آزار و اذیت نکنی! مبادا گاو آهن کسی را برای وصول یک درهم مالیات بفروشی! ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات بگیریم «۱».

این روایت در بحار نیز آمده است.

۴۱- در اصول کافی به سند خود از مسعده بن صدقه، از امام صادق (ع) از

- در این روایت، ترجمه‌ها یعنی از اسبهای خود پیاده شدند. اشتدوا: شتافتند. دعه: به معنی آرامش است.

(۱) استعملنی علی بن ابی طالب «ع» علی بانقیا و سواد من سواد الکوفه، فقال لی و الناس حضور: «انظر خراجک فجده فیه و لا تترك منه درهما، فاذا اردت ان تتوجه الی عملک فمرّ بی.» قال فأتیته فقال لی:

«إنّ الذی سمعت منی خدعه، إیّاک أن تضرب مسلما أو یهودیا أو نصرانیا فی درهم خراج أو تبیع دابّه عمل فی درهم، فإنّما أمرنا أن نأخذ منهم العفو. فروع کافی ۳ / ۵۴۰ (چاپ قدیم ۱ / ۱۵۲)، کتاب زکات، باب ادب المصدق، حدیث ۸. و نیز بحار الانوار ۴۱ / ۱۲۸ تاریخ امیر المؤمنین «ع» باب

۱۰۷، حدیث ۳۷. این هشدار است به مأمورین گردآوری مالیات که با گاری چی ها و مستضعف ترین اقشار جامعه بدون در نظر گرفتن وضعیت آنان برخورد نکنند. حضرت به صراحت می فرماید: ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات بگیریم. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۰

پدران خویش علیهم السلام نقل نموده است که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) در راه با فردی از اهل ذمه همراه شد. ذمی به وی گفت: ای بنده خدا به کجا می روی؟ گفت: به کوفه می روم. هنگامی که خواستند از یکدیگر جدا شوند حضرت چند قدم به همراه او رفت، ذمی گفت: مگر شما نمی خواستید به کوفه بروید؟ حضرت فرمود: بله. ذمی گفت: اما شما به راه خود نرفتید. حضرت فرمود: می دانم. گفت: با اینکه می دانید پس چرا بدنبال من آمدید؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: این از آداب رفاقت و همراهی است که فرد، رفیق خود را چند قدم همراهی کند، پیامبر ما اینگونه به ما دستور فرموده. ذمی گفت: پیامبر شما اینگونه فرموده؟ فرمود: بله. ذمی گفت: بی گمان آنان که از وی پیروی می کنند بخاطر همین کارهای پسندیده است، من تو را گواه می گیرم که بر دین توام. شخص ذمی از همانجا به همراه امیر المؤمنین (ع) آمد و چون آن حضرت را شناخت مسلمان شد «۱».

۴۲- باز در همان کتاب به سند خود از عبد الله بن قَدّاح، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

دو مرد بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدند، آن حضرت برای هر یک از آنها یک تشکچه انداخت که روی آن بنشینند. یکی از آنها بر روی آن نشست و دیگری از

أن أمير المؤمنين «ع» صاحب رجلا ذميا، فقال له الذمى: أين تريد يا عبد الله؟ فقال: أريد الكوفة، فلما عدل الطريق بالذمى عدل معه أمير المؤمنين «ع» فقال له الذمى: أ لست زعمت أنك تريد الكوفة؟ فقال له: بلى. فقال له الذمى: فقد تركت الطريق، فقال له: قد علمت. قال: فلم عدلت معي وقد علمت ذلك؟ فقال له أمير المؤمنين «ع»: هذا من تمام حسن الصحبه أن يشيع الرجل صاحبه هنيهة إذا فارقه، و كذلك أمرنا نبينا «ص». فقال له الذمى: هكذا قال؟ قال: نعم. قال الذمى: لا جرم إنما تبعه من تبعه لأفعاله الكريمة، فأنا أشهدك أنني على دينك و رجعت مع أمير المؤمنين «ع»، فلما عرفه أسلم. اصول كافي ٢ / ٦٧٠ كتاب العشرة، باب حسن الصحابه و حق الصحاب في السفر، حديث ٥.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٣٩١

نشستن امتناع کرد. حضرت به وی فرمود: بر روی آن بنشین نیکی را کسی جز الاغ رد نمی کند آنگاه فرمود: پیامبر خدا فرمود: هنگامی که بزرگ قومی به نزد شما آمد او را احترام کنید «١».

٤٣- کتاب مناقب از کتاب مختار تمار، از ابی مطر بصری روایت نموده که گفت: امیر المؤمنین (ع) بر جایگاه خرمافروشان گذر می کرد چشمش به کنیزی افتاد که گریه می کرد، به کنیز فرمود: علت گریه تو چیست؟ گفت: مولایم مرا با یک درهم فرستاده تا خرما بخرم ولی خرمائی را که خریداری کرده بودم نپسندید، خرما را به نزد خرمافروش آوردم ولی او از پس گرفتن آن امتناع کرد، حضرت نزد خرمافروش رفته و فرمود:

«ای بنده خدا این یک خدمتگزار است و کاره ای نیست خرما را بگیر

و درهمش را به او بازگردان» خرمافروش از جای بلند شد و با مشت به سینه حضرت زد. مردم اجتماع کردند و گفتند: این امیر المؤمنین (ع) است: نفس مرد به شماره افتاد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را به کنیز بازگردانید، آنگاه گفت: ای امیر مؤمنان از من بگذر. حضرت فرمود: بسیار خرسند می شوم اگر خودت را اصلاح کنی».

در کتاب فضایل احمد آمده است: «اگر حق مردم را پردازی ...»

باز در داستان دیگر از آن حضرت (ع) منقول است که آن حضرت یک روز چند بار غلامش را صدا زد ولی پاسخی از او نشنید، بدنبال وی بیرون شد، او را در کنار در منزل یافت، به وی فرمود: «چه باعث شده که جواب من را نمی دهی؟» غلام گفت: از پاسخ دادن خسته شده ام و از

(۱) دخل رجلان علی امیر المؤمنین «ع» فألقى لكل واحد منهما و سادة فقعدها أحدهما و أبي الآخر.

فقال أمير المؤمنين «ع»: اقعدها، فإنه لا- يأبى الكرامه إلا حمار. ثم قال: قال رسول الله «ص»: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه. اصول کافی ۲ / ۶۵۹، کتاب العشره، باب اکرام الکريم، حدیث؟.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۲

کیفر نکردن شما هم اطمینان دارم. حضرت فرمود: سپاس خدای را که مرا از کسانی قرار داد که خلق خدا از وی در امانند. تو در راه خدا آزادی ...

باز در جریان دیگر علی (ع) در مسجد نماز صبح را اقامه می فرمود، ابن کوّاء [یکی از سران خوارج] از پشت سر آن حضرت این آیه را خواند «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ

قَبِيلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱) [کنایه از اینکه آن حضرت نعوذ بالله مشرک شده است] علی (ع) بخاطر احترام به قرآن لحظه ای ساکت ماند تا اینکه وی آیه را تمام کرد. آنگاه به قرائت خویش ادامه داد، ابن کَوّاب از آیه را تکرار کرد علی (ع) باز سکوت کرد و سپس به قرائت ادامه داد، باز ابن کَوّاب آیه را تکرار کرد، علی (ع) باز سکوت کرد آنگاه این آیه را قرائت فرمود: فَاصْبِرْ، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَلَا يَسْتَحْفِنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ - صبر کن که وعده خداوند حق است و افرادی که یقین ندارند تو را از موضع خود دور نکنند» آنگاه قرائت نماز را تمام کرد و رکوع بجای آورد ...

باز یک روز ابو هریره نزد آن حضرت آمد و چیزی از آن حضرت طلب کرد- با اینکه در همان روز و روزهای قبل مطالبی علیه آن حضرت از وی شنیده شده بود- حضرت نیاز او را برآورده نمود. اصحاب آن حضرت وی را بر این کار مورد اعتراض قرار دادند، حضرت فرمود: «من حیا می کنم که نادانی او بر دانائی من و گناه او بر گذشت من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند.» این روایت در بحار نیز آمده است «۲».

(۱) زمر (۳۹) ۶۵.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۹؛ و بحار الانوار ۴۱/ ۴۸، تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۴، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۳

۴۴- باز در مناقب از کتاب های عقد [الفرید] و نزهه الابصار آمده است:

در جنگ جمل مالک اشتر مروان بن حکم را اسیر کرد، آن حضرت با

سخنان تند وی را مورد عتاب قرار داد آنگاه آزادش نمود. عایشه نیز هنگامی که به دست امیر المؤمنین (ع) در جنگ جمل گرفتار آمد گفت: پیروز شدی گذشت کن! آن حضرت وی را در بهترین جهاز به همراه نود و یا هفتاد زن بسوی مدینه فرستاد.

همچنین عایشه برای عبد الله بن زبیر از طریق محمد بن ابی بکر امان خواست آن حضرت به وی و سایر کسانی که با وی بودند امان داد. و موسی فرزند طلحه بن عبید الله را نزد آن حضرت آوردند به وی فرمود: سه بار بگو استغفر الله و اتوب الیه، آنگاه وی را آزاد کرد و فرمود: هر چه اسلحه و چارپا در میان سپاه ما داری بر گیر و به هر جا که می خواهی برو، و در زندگی آینده خود تقوی داشته باش و در خانه ات بنشین.» این روایت به نقل از مناقب در بحار نیز آمده است «۱».

۴۵- در شرح ابن ابی الحدید معتزلی آمده است:

جریان کار عایشه را دانستید، اما چون علی (ع) بر وی پیروزی یافت وی را گرامی داشت و همراه با بیست نفر زن از زنان عبد القیس که به دستور علی (ع) عمامه بر سر خویش نهاده و شمشیر حمایل کرده بودند او را بسوی مدینه فرستاد. هنگامی که قسمتی از راه را طی کردند عایشه آن حضرت را با سخنانی ناشایسته مورد اعتراض قرار داد و ابراز ناراحتی کرد و گفت: او با فرستادن این مردان و سپاهسانی که بر من گماشته مرا هتک حرمت کرده است؛ اما چون آنها به مدینه رسیدند زنان عمامه ها را برداشته و گفتند ما زن

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۳۸۱. و بحار الانوار ۴۱ / ۵۰ تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب حسن خلق آن حضرت [باب ۱۰۴]، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۴

تو اعزام شدیم.

و امّی اهل بصره که با حضرت علی (ع) به جنگ برخاستند و با شمشیر رو در روی او و اولاد او ایستادند و به آن حضرت دشنام و ناسزا گفتند، چون که وی بر آنان پیروزی یافت شمشیر از آنان برداشت و منادی وی در سرتاسر لشکرگاه فریاد زد: که به هیچ وجه فراریان را تعقیب نکنید و مجروح و اسیر را نکشید و کسی که سلاح خود را بیندازد در امان است و کسی که به سپاه امام پناه بیاورد در امان است.

پس از پایان جنگ نیز آن حضرت متاعشان را نگرفت و فرزندانشان را اسیر نکرد.

و از اموالشان چیزی به عنوان غنیمت تصرف نکرد. و اگر می خواست می توانست همه این کارها را انجام دهد، ولی او جز راه گذشت و عفو راه دیگری را برنگزید و به سنت پیامبر خدا (ص) در روز فتح مکه اقتدا نمود که آن حضرت (ص) نیز در شرایطی مردم مکه را مورد عفو قرار داد که هنوز آتش کینه ها به سردی نگرائیده و بدی ها فراموش نشده بود «۱».

۴۶- انساب الاشراف بلاذری در جریان واقعه نهر روان می نویسد:

و علی (ع) همواره می فرمود: ما آنان را از فیء محروم نمی کنیم و از وارد شدنشان به مساجد خداوند جلوگیری نمی نمایم و تا هنگامی که خونی نریخته اند و دست به کار حرامی نزده اند متعرض آنان نمی شویم «۲».

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱ / ۲۳.

(۲) إنّنا

لا تمنعهم الفی ء و لا نحول بینهم و بین دخول مساجد اللّٰه و لا نهیجهم ما لم یسفکوا دما و ما لم ینالوا محرّما. انساب الاشراف ۳۵۹ / ۲. در ارتباط با تنبیه مجرمین، قطع حقوق چیز خوبی نیست، فرض کن یک نفر چند روز زندان رفته، حقوقش را قطع می کنند، او را از مسجد بیرون می کنند، به سر کار راهش نمی دهند، بر فرض او هم مقصر باشد زن و بچه او چه گناهی کرده اند و چه کار باید بکنند؟! الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۵

۴۷- در مصنف ابن ابی شیبیه به سند خود از کثیر بن نمر آمده است که گفت:

من در نماز جمعه شرکت داشتم و علی بن ابی طالب بر منبر بود که مردی وارد شد و گفت: لا حکم الا لله - حکومت فقط برای خداست، آنگاه شخص دیگری پیاخاست و گفت: لا حکم الا لله، آنگاه افراد دیگری از اطراف مسجد بلند شده و همه با هم می گفتند لا حکم الا لله. آن حضرت با دست خویش به آنان اشاره کرد و فرمود: «بنشینید. بلی، حکومت جز برای خدا نیست، ولی این کلمه حقی است که از آن باطل اراده شده است، حکم خدا درباره شما نیز انتظار برده می شود. بدانید تا زمانی که با ما هستید سه چیز را در مورد شما رعایت می کنیم. شما را از وارد شدن به مساجد خداوند که در آن ذکر خدا گوئید منع نمی کنیم، و تا زمانی که دستهای شما همراه با دستهای ماست حقوق شما را از بیت المال قطع نمی کنیم، و تا هنگامی که به جنگ با

ما نپردازید با شما نمی جنگیم.» آنگاه حضرت شروع به خطبه خواندن فرمود «۱».

این روایت را بیهقی نیز در سنن خود از وی [کثیر بن نمر] نقل کرده است. باز بیهقی نظیر این روایت را به نقل از شافعی در مورد علی (ع) آورده است که می توان به آن مراجعه نمود «۲».

۴۸- در وسائل از قرب الاسناد به سند خود از مسعده بن زیاد، از جعفر [امام صادق (ع)] از پدرش (ع) روایت نموده است که فرمود:

علی (ع) به افرادی که با وی به جنگ برمی خاستند نسبت شرک یا

(۱) اجلسوا. نعم، لا- حکم إلاً لله، کلمه حقّ بیتغی بها باطل، حکم الله ينتظر فيکم، ألا إنّ لکم عندی ثلاث خلال ما کنتم معنا: لعن منعمکم مساجد الله أن یذکر فیها اسمہ، و لا نمنعکم فیئنا ما کانت أیدیکم مع أیدینا، و لا نقاتلکم حتی تقاتلوا. مصنف ابن ابی شیبہ ۳۲۷/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۷۷۶.

(۲) ر، ک سنن بیهقی ۸/ ۱۸۴، کتاب فتال اهل بغی، باب القوم یظهرون رأی الخوارج.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۶

نفاق نمی داد، بلکه می فرمود: «اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند.» «۱»

کتاب وسائل الشیعه ذیل این روایت می نویسد: «این روایت حمل بر تقیّه می گردد» ولی به نظر ما این مطلب درستی نیست زیرا آن حضرت معامله مسلمان با آنان (مخالفین سیاسی- نظامی خود) می نمود.

۴۹- نظیر همین روایت را ابن ابی شیبہ در مصنف خویش آورده است، وی به سند خود از ابی البختری می نویسد:

از علی (ع) در ارتباط با اهل جمل پرسش شد که آیا اینان مشرک هستند؟ فرمود:

اینان از شرک گریخته اند. گفته شد: آیا منافقند؟ فرمود:

منافقین جز اندکی خدا را یاد نمی کنند. گفته شد: پس اینان چه هستند؟ فرمود: اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند «۲».

ملاحظه می فرمائید که امیر المؤمنین (ع) با چه سعه صدری با مخالفین خود برخورد می کند و چگونه کسانی که با وی مخالفت کرده و علیه وی لشکر کشی

(۱) أَنْ عَلِيًّا «ع» لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشَّرْكَ وَلَا إِلَى النِّفَاقِ، وَ لَكِنَّه كَانَ يَقُولُ: «هَمْ إِخْوَانُنَا بَغَوَا عَلَيْنَا. وَسَائِلُ ۱۱/۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۲۶، حدیث ۱۰. از این روایت استفاده می شود که انسان باید زبانش را حتی در برخورد با دشمن نگهدارد، افرادی که با زندانیان و بزهکاران سر و کار دارند، اگر مرتب به آنها بگویند: برو گمشو! منافق! دزد! خفه شو! و ... آنها بدتر می شوند و در دل آنها عقده ایجاد می شود و می گویند آب که از سرگذشت چه یک نی چه صد نی، از نظر تربیت اسلامی نباید برخورد ما یک برخورد شخصیت خرد کن و انتقامجویانه باشد، این روایات اینگونه به ما یاد می دهد. الف- م، جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) سئل عليّ عن أهل الجمل، قال: قيل: أ مشركون هم؟ قال: من الشرك فزوا. قيل: أ منافقون هم؟ قال:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. قيل: فما هم؟ قال: إخواننا بغوا علينا. مصنف ابن أبي شيبة / ۲۵۶ / ۱۵، كتاب الجمل، حدیث ۱۹۶۰۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۷

کرده اند را مورد گذشت و عفو خویش قرار داده و حتی با عبارات غیر زننده از آنان یاد می کند.

۵۰- در کتاب مناقب از زاذان [یکی از اصحاب امیر المؤمنین (ع) که گویا ایرانی بوده]

روایت کرده است:

آن حضرت (ع) در بازارها به تنهایی راه می رفت و گمشدگان را راهنمایی می فرمود و به ناتوانان کمک می کرد، گذرش بر فروشندگان کالا و بقالها می افتاد، قرآن را باز می کرد و می خواند **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا ... (۱)**

۵۱- در کنز العمال از ابن عساکر، از زاذان روایت نموده است:

که علی (ع) در زمان حکومت خویش به تنهایی در بازارها راه می رفت و در همان حال افراد گمشده را راهنمایی می کرد و چیزهای گمشده را اعلام مینمود و ناتوانان را کمک می داد و بر فروشندگان کالا و بقالها عبور می کرد و قرآن را برای آنان باز می کرد و می خواند: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا (۲)** و می فرمود: این آیه درباره افراد دادگستر و والیهای متواضع و صاحبان قدرت از سایر اقشار مردم نازل شده است (۳).

۵۲- در کتاب جمل شیخ مفید از واقدی، از رجال وی آمده است که گفت:

چون امیر المؤمنین (ع) خواست از بصره خارج شود عبد الله بن عباس را به

(۱) أنه «ع» كان يمشى في الأسواق وحده و هو ذاك يرشد الضال و يعين الضعيف و يمرّ بالبياع و البقال فيفتح عليه القرآن و يقرأ: **تلك الدار الآخرة نجعلها ... مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۳۷۲.**

(۲) قصص (۲۸) / ۸۳.

(۳) أنه كان يمشى في الأسواق وحده و هو وال يرشد الضالّ و ينشد الضالّ و يعين الضعيف و يمرّ بالبياع و البقال فيفتح عليه القرآن و يقرأ: **«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوًّا في الأرض و لا فسادًا»،** و يقول: نزلت هذه الآية في أهل العدل و التواضع من الولاة و

أهل القدره من سائر الناس كنز العمال ۱۳ / ۱۸۰، كتاب فضائل از قسمت افعال، باب فضائل صحابه، حديث ۳۶۵۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۸

فرمانروائی آن منطقه گماشت و سفارشهایی به او نمود که از آن جمله این بود: ای ابن عباس؛ بر تو باد به تقوای الهی و عدالت نسبت به کسانی که بر آنان ولایت داری، و اینکه با گشاده روئی با مردم روبرو شوی و همه را در مجلس خود راه دهی و با همه بردبار باشی. و پرهیز از غضب، که نشانه بد شیطان است. و پرهیز از هوای نفس که تو را از راه خدا باز می دارد. و بدان آنچه تو را به خداوند نزدیک می کند همان تو را از آتش دور می سازد. و آنچه تو را از خدا دور می کند به آتش نزدیک می نماید. و خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش. پیش از این نظیر این وصیت از نهج البلاغه گذشت «۱».

۵۳- در وسائل از شهید ثانی در رساله الغیبه، به سند خود از نوفلی، آمده است که گفت: نزد امام جعفر صادق (ع) بودم که غلام عبد الله نجاشی وارد شد سلام کرد و نامه ای از نجاشی را به دست آن حضرت داد، آن حضرت نامه را گشود و خواند، در سطر اول آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم ... من به فرمانروائی اهواز گرفتار آمدم ای سید و مولای من اگر صلاح می دانید مرا راهنمایی نموده یا دستور العمل و الگوئی را برای من بیان فرمائید ... حضرت در پاسخ وی نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم ... بدان که من مطالبی را به تو گوشزد

می‌کنم که اگر بدان عمل کنی از آنچه از آن می‌ترسی رهائی می‌یابی، بدان که رهائی تو در این کار این است که خونهای مردم را محفوظ نگاهداری و به آزار دوستان خدا دست نیلانی. و با مردم مهربان باشی و با آنان مدارا و خوش رفتاری کنی، نرمخو

(۱) یا ابن عباس، علیک بتقوی الله و العدل بمن ولّیت علیه و أن تبسط للناس وجهک و توسّع علیهم مجلسک و تسعهم بحلمک. و إیّاک و الغضب، فإنّه طیره الشیطان. و إیّاک و الهوی، فإنّه یصدّک عن سبیل الله. و اعلم أن ما قرّبک من الله فهو مباعدک من النار، و ما باعدک من الله فمقرّبک من النار.

و اذکر الله کثیرا و لا تکن من الغافلین.» کتاب جمل / ۲۲۳. و نهج البلاغه، فیض / ۱۰۸۰، لح / ۴۶۵، نامه ۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۳۹۹

باشی بدون آنکه ضعف نشان دهی و قاطع و استوار باشی بدون اینکه زورگوئی کنی، با آن کس که تو را بدین کار منصوب کرده و با فرستادگانش مدارا کن، برای گشایش زندگی مردم تلاش نما و آنان را با مواضع حق و عدل آشنا کن.

ان شاء الله. و همواره از بدگویان و سخن‌چینان برحذر باش، مبدا اینگونه افراد خود را به تو نزدیک کنند. و مبدا خداوند روز یا شبی را بر تو ببیند که تو از آنان رشوه و یا انحراف از حقی را قبول کرده باشی، که بر تو غضب خواهد گرفت و...» این روایت طولانیست و می‌توان به متن کامل آن مراجعه نمود «۱».

۵۴- در تحف العقول از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

بهترین فرمانروایان کسی

است که سه خصلت را دارا باشد: مهربانی، سخاوت و عدالت. و پسندیده نیست فرمانروا در سه چیز کوتاهی کند: در نگهداری از مرزها، رسیدگی به احوال ستمدیدگان، و برگزیدن افراد نیک برای کارها... سه چیز است که فرمانروا باید نسبت به همه مردم خاصه و عامه رعایت کند:

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... و اعلم أنّي سأشير عليك برأى إن أنت عملت به تخلّصت ممّا أنت متخوّفه، و اعلم أنّ خلاصك ممّا بك (و نجاتك خ. ل) من حقن الدماء و كفّ الأذى عن أولياء الله، و الرفق بالرعيّه، و التأنّي و حسن المعاشره مع لين في غير ضعف، و شدّه في غير عنف، و مداراه صاحبك، و من يرد عليك من رسله، و ارتق فتق رعيتك بأن توقفهم على ما وافق الحق و العدل إن شاء الله. و إيّاك و السعاه و أهل النمائم، فلا يلتزقن بك أحد منهم. و لا يراك الله يوما و ليله و أنت تقبل منهم صرفا و لا عدلا فيسخط الله عليك...» وسائل ۱۲ / ۱۵۰، ابواب مالکیت به باب ۴۹، حدیث ۱ به نقل از رساله الغیبه / ۱۲۲. در این روایت وظیفه کسانی که در حکومت‌های غصبی مسئولیت و یا ریاستی دارند مشخص شده است، در چنین شرایطی اینان باید ضمن رعایت تقیه و توجه به سخن چینی جاسوسان رابطه خود را با امام به حق و مردم حفظ کنند و ضمن عطف با مردم رعایت اخلاق اسلامی از ریخته شدن خونهای به ناحق و آزار و اذیت اولیاء الله توسط عمال حکومت جلوگیری نمایند. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۰

پاداش دادن به نیکوکار تا

در نیکی کردن تشویق شود، پوشاندن گناه خطاکار تا از خطای خویش توبه نموده و بازگردد و احسان و انصاف با همه مردم
«۱».

۵۵- در اصول کافی به سند صحیح از معاویه بن وهب آمده است که گفت:

به آن حضرت [امام صادق (ع)] عرض کردم: ما با معاشرین خویشاوندان خویش که بر امر ما نیستند [شیعه نیستند] چگونه
رفتار کنیم حضرت فرمود:

به پیشوایانی که به آنها اقتدا نموده اید نگاه کنید و همانگونه عمل کنید که آنان عمل می کنند، به خدا سوگند آنان از
بیمارانسان عیادت می کنند. در تشییع جنازه آنان حاضر می شوند به نفع و علیه آنان شهادت می دهند، و امانت را به آنان
بازمی گردانند «۲».

۵۶- باز در همان کتاب به سند صحیح از معاویه بن وهب آمده است که گفت:

به امام صادق (ع) عرض کردم ما با خویشاوندان خویش و سایر مردم که

(۱) أفضل الملوک من أعطی ثلاث خصال: الرأفة، و الجود، و العدل. و لیس یحبّ للملوک أن یفرطوا فی ثلاث: فی حفظ
الثغور و تفقد المظالم، و اختیار الصالحین لأعمالهم ... ثلاثه تجب علی السلطان للخاصّه و العامّه: مکافأه المحسن بالإحسان
لیزدادوا رغبه فیه، و تعمید ذنوب المسیء لیتوب و یرجع عن غیبه، تألفهم جمیعا بالإحسان و الإنصاف. تحف العقول / ۳۱۹.
اینکه فرموده افراد صالح را برای کارها برگزیند، بدین معنا است که برای اداره کارها صلاحیت و لیاقت داشته باشند، برخی
افراد ممکن است خوب باشند ولی برای پیش نمازی خوب باشند با صداقت و باتقوا باشند اما قدرت اداره کار را نداشته
باشند، هر کاری متناسب با کیفیت خود افراد متناسب را می طلبد. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) تنظرون إلی

أئمتكم الذين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون فوالله إنهم ليعودون مرضاهم و يشهدون جنازهم و يقيمون الشهاده لهم و عليهم و يؤدّون الأمانه إليهم. اصول کافی ۲/ ۶۳۶، کتاب العشره، باب ما يجب على المعاشره. حدیث ۴. این روایت مضمومه است و مشخص نیست که معاویه بن وهب این روایت را از چه کسی نقل کرده است، به قرینه روایت بعدی مشخص می شود که این دو روایت یکی است و این روایت نیز از امام صادق (ع) است. الف- م، جلسه ۲۹۶ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۱

[اهل مذهب ما نیستند و] با ما همنشینی و معامله و معاشرت دارند، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود:

امانتشان را به آنان بازگردانید به نفع یا علیه آنان شهادت دهید، از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه آنان حاضر شوید «۱».

و روایات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در پایان این مبحث بجاست روایتی که پس از گردآوری این روایات بدان دست یافتیم و به مضمون دو روایت «مسعده» و «ابی البختری» [روایت شماره ۴۸ و ۴۹] ناظر است را یادآور شوم، و آن روایت این است:

عیاشی در تفسیر سوره اعراف به سند خود آورده است که گفت: مردی از اهل شام خدمت علی بن حسین امام زین العابدین (ع) رسید و گفت: شما علی بن حسین هستید؟ فرمود: بلی گفت: پدر شما بود که مؤمنان را کشت؟! امام زین العابدین (ع) گریست، آنگاه چشمان خود را پاک کرد و فرمود: وای بر تو! چگونه به این نتیجه رسیدی که پدر من مؤمنان را کشت؟ گفت: از گفتار خود وی که گفت: اینان برادران ما بودند

که علیه ما شورش کردند و ما بخاطر شورشگری آنان با آنان جنگیدیم. حضرت فرمود: وای بر تو! آیا قرآن نخوانده ای؟ گفت: بلی. فرمود: این آیه شریفه را: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» و فرستادیم بسوی شهر مدین برادر آنان شعیب را- و نیز این آیه شریفه: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» و فرستادیم به سوی ثمود برادر آنان صالح را» آیا اینان برادر دینی بودند یا اینکه فقط هم قبیله بودند؟

آن مرد گفت: آنان یک دین نداشتند بلکه هم قبیله بودند. حضرت فرمود: «پس اینان برادران آنان در قبیله بودند نه برادران آنان در دین» آن شخص گفت: اکنون

(۱) تَوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ وَ تَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ تَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَ تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ. اصول کافی ۲/۶۳۵، کتاب العشره، باب ما يجب من المعاشره حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۲

مشکل مرا حل نمودی، خداوند مشکل شما را حل نماید «۱» «۲».

(۱) جاء رجل من أهل الشام إلى علي بن الحسين «ع» فقال: أنت علي بن الحسين؟ قال: نعم. قال: أبوك ألدى قتل المؤمنين؟ فبكي علي بن الحسين «ع» ثم مسح عينيه فقال لي: ويلك! كيف قطعت علي أبي أنه قتل المؤمنين؟ قال: قوله: إخواننا قد بغوا علينا، فقاتلناهم علي بغيمهم. فقال: ويلك! أما تقرأ القرآن؟

قال بلي. قال: فقد قال الله: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»، «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»؛ فكانوا إخوانهم في دينهم أو في عشيرتهم؟ قال له الرجل: لا، بل في عشيرتهم. قال: فهؤلاء إخوانهم في عشيرتهم، وليسوا إخوانهم في دينهم. قال: فرجت عني، فرج الله عنك. تفسير عياشي ۲/۲۰. آيات به ترتیب:

اعراف (۷)/۸۵

(۲) با توجه به آیات و روایاتی که خواننده شد ویژگیهای اخلاقی و منش اجتماعی مسئولین و کارگزاران نظام اسلامی و در رأس آنان حاکم و رهبر را می توان به شکل زیر دسته بندی نمود:

- ۱- مهربانی و عطف با مردم.
- ۲- پرهیز از خشونت و پرخاشگری.
- ۳- دوری از افراد نادان و تنگ نظر.
- ۴- نگهداری خویش به هنگام خشم و غضب.
- ۵- خوش بین بودن نسبت به افراد جامعه مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود.
- ۶- علاقه مفرط به اصلاح و هدایت افراد و پیشرفت جامعه.
- ۷- تواضع و فروتنی با زیردستان.
- ۸- مقاومت در مشکلات و تحمل فشارها و سختی ها.
- ۹- مشورت با مردم در مسائل مربوط به آنان.
- ۱۰- قاطعیت در امور اجرائی پس از مشورت و تصمیم گیری.
- ۱۱- سرفرازی و غرور در برابر دشمن و پیروی نکردن از کفار و بیگانگان.
- ۱۲- آغاز نمودن اصلاح جامعه از خویش و نزدیکان و آشنایان.
- ۱۳- اعتماد به نفس و بی توجهی به وسوسه خناسان و تفرقه افکنان.
- ۱۴- احترام قائل شدن برای افراد و گذشت بزرگوارانه از لغزشهای آنان.
- ۱۵- وفاداری در رفاقت و دلجوئی و احوالپرسی از یاران و دوستان به هنگام قدرت.
- ۱۶- ارزش قائل شدن برای کارهای نیک و تشویق نیکوکاران.
- ۱۷- نکوهیده شمردن کارهای ناپسند و تنبیه گناهکاران.

۱۸- جز بر پایه تقوی ارزش قائل نشدن برای خویش و دیگران.

۱۹- گسترش عدالت اجتماعی و با یک چشم نگاه کردن به زیردستان.

۲۰- برخورد نیک با بدکاران به انگیزه به راه راست کشاندن آنان.

۲۱- تطبیق زندگی خویش با زندگی تهیدستان و بیچارگان.

۲۲- شرکت در غم و شادی مردم و رفتن به عیادت مریضان.

۲۳- رفتار و عمل بگونه ای که طمع ستمگران

و مستکبران را برنینگیزد و موجب ناامیدی بیچارگان و مستضعفان نشود.

۲۴- همیشه و در هر حال به یاد خدا بودن.

۲۵- در خوشنودی و غضب فقط حق را گفتن.

۲۶- پس از پیروزی گذشت نمودن و از دشمنان دیرین انتقام نکشیدن.

۲۷- با غیر مسلمانان در پناه اسلام با مهربانی و عدل و انصاف و اصول انسانی رفتار کردن.

۲۸- به بزرگان و افراد با شخصیت هر قوم و ملتی احترام گذاشتن.

۲۹- منع نکردن مخالفین از حقوق اجتماعیشان به صرف مخالف بودن با مسئولین و حتی حکومت.

۳۰- رعایت کرامت انسانی در برخورد با افراد مخالف و ناراضی و از بین بردن زمینه های اتهام

۳۱- پیش از ارتکاب جنایت قصاص نکردن.

۳۲- مراتب دشمنی را در نظر گرفتن و به اندک بهانه ای انگ شرک و نفاق به مخالفان نزدن.

۳۳- از افراد با ایمان و با لیاقت که توان انجام کارها را دارند در مسئولیتها استفاده کردن.

۳۴- و بطور خلاصه متخلق بودن به اخلاق پسندیده و خصایل ویژه ای نظیر: گذشت، سخاوت توجه به مردم، نزاکت و ادب اجتماعی، سبقت در سلام، حیاء و عفت در گفتار، امانتداری و ...

۳۵- و نیز دوری از خصلت های زشت و نکوهیده ای نظیر: تنگ نظری، پست همتی، به رخ کشیدن ضعف های دیگران، خودنمایی، زیاده خواهی، تملق دوستی، حرمت شکنی و ...

و ویژگیهای دیگری که می توان از آیات و روایات استفاده نمود. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۴

فصل دوم: ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم

[در ارتباط با این موضوع که رهبر و مسئولین خود را نباید از دسترس مردم دور نگهدارند روایاتی وارد شده که یادآور می شویم:]

۱- در بحار از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش روایت شده که

در وصف پیامبر (ص) می فرمود:

چون پیامبر (ص) به منزل خویش وارد می شد وقت خود را به سه قسمت تقسیم می کرد یک قسمت برای خدا، یک قسمت برای خانواده و یک قسمت برای خودش. آنگاه قسمت خود را به دو قسمت تقسیم می کرد نیمی برای خود و نیمی برای مردم می گذاشت که در آن ساعت مطالبی را برای نزدیکان می فرمود تا آنان مطالب را به دیگران برسانند و چیزی را از ایشان مخفی نمی کرد.

و سیره آن حضرت در ساعت رسیدگی به امر امت این بود که اهل فضل را مقدم می داشت و وقت خود را به نسبت فضیلتشان در دین تقسیم می نمود، برخی دارای یک حاجت بودند، برخی دو حاجت برخی حاجت های زیادتری داشتند، حضرت به رفع آنها می پرداخت و آنها را به کارهایی که به صلاح آنان بود راهنمایی می فرمود. و اما سایر مردم نیز حال آنها را جویا می شد و آنان را از مسائل مطلع می کرد و می فرمود اینان که حضور دارند مطالب را به افرادی که غایب هستند برسانند. و می فرمود: حاجت و نیاز کسی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را ندارد به من برسانید، همانا کسی که نیاز نیازمندی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را به سلطان [حاکم] ندارد به وی برساند خداوند

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۵

گامهای او را در روز قیامت استوار می دارد «۱».

نظیر این روایت در کنز العمال نیز از هند بن ابی هاله آمده است «۲».

مرحوم مجلسی در بحار در توضیح این روایت می نویسد: اینکه فرمود: «مطالبی را برای نزدیکان می فرمود تا به دیگران برسانند» معنای آن این است که در

این ساعت به نزدیکان اعتماد می کرد که آداب و علوم و فرمایشات آن حضرت را به عموم مردم برسانند. و قول دیگری در این زمینه هست که آن حضرت پس از اینکه برای نزدیکان جلسه می گذاشت با عموم مردم نیز ملاقات و گفتگو می فرمود:

۲- در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به مالک اشتر آمده است:

امّیا بعد، هیچ گاه خود را زمانی طولانی از مردم پنهان مدار! چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است و این چهره نهان داشتن زمامداران، آگاهی آنها را از مسائل نهانی قطع می کند. در نتیجه بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک، بزرگ، کار نیک، زشت؛ و کار بد، نیکو، و حق با باطل آمیخته می شود. چرا که زمامدار بهر حال بشر است و اموری که از او پنهان است نمی داند. از طرفی حق، همیشه علامت مشخصی ندارد تا بشود راست را از دروغ تشخیص داد، از این گذشته تو

(۱) إذا آوی إلى منزله جزاً دخوله ثلاثة أجزاء: جزء لله، و جزء لأهله، و جزء لنفسه. ثم جزاً جزءه بينه و بين الناس فيرد ذلك بالخاصه على العامه، و لا يدخر عنهم منه شيئاً. و كان من سيرته في جزء الأمة إيتار أهل الفضل بإذنه و قسمه على قدر فضلهم في الدين، فمنهم ذو الحاجه، و منهم ذو الحاجتين، و منهم ذو الحوائج، فيتشغل بهم و يشغلهم فيما أصلحهم و الأمة: من مسألته عنهم، إخبارهم بالذي ينبغي، و يقول: ليبلغ الشاهد منكم الغائب، و أبلغوني حاجه من لا يقدر على إبلاغ حاجته، فإنه من أبلغ سلطانا حاجه من

لا يقدر على إبلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة. الحديث بحار الانوار ١٦ / ١٥٠، تاريخ پیامبر (ص) باب اوصاف آن حضرت، حدیث ٤.

(٢) ر، ک. کنز العمال ٧ / ١٦٣، قسمت افعال، کتاب شمایل، باب فی حلیته (ص) حدیث ١٨٥٣٥.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٤٠٦

از دو حال خارج نیستی یا مردی هستی که خود را آماده جانبازی در راه حق ساخته ای؟ بنابراین نسبت به حق واجبی که باید پردازی، یا کار نیکی که باید انجام دهی، چرا خود را در اختفا نگه می داری؟! یا مردی هستی بخیل و تنگ نظر، در این صورت مردم چون ترا نبینند مأیوس می شوند و از حاجت خواستن صرفنظر می کنند. با اینکه بیشتر حوائج مراجعان برای تو چندان زحمتی ندارد، مانند شکایت از ستمی، یا درخواست انصاف در معامله ای «١».

نظیر این روایت نیز در کنز العمال از ابن عساکر و دینوری آمده است «٢».

٣- باز در همان کتاب در نامه آن حضرت به قثم بن عباس که کارگزار آن حضرت در مکه بود آمده است:

اما بعد، حج را برای مردم اقامه کن و ایام الله را به آنان گوشزد نما، صبح و عصر در میان مردم بنشین و به پرسشهای آنان پاسخ بده و نادانان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن و واسطه ای بین خود و مردم جز زبان خویش قرار مده و دربانی جز چهره خود نداشته باش. و هرگز حاجتمندی را از ملاقات خود محروم مکن، زیرا اگر حاجتمندی ابتدا ناامید از در خانه تو برگردد بر آوردن

(١) و أمّا بعد، فلا تطولنّ احتجاجک عن رعیتک، فانّ احتجاج الولاة عن الرّعیة شعبه من الضیق و

قله علم بالأمر، و الاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير، و يعظم الصغير، و يقبح الحسن، و يحسن القبيح و يشاب الحق بالباطل، و إنما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الأمور، و ليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، و إنما أنت أحد رجلين: إما امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحق، فقيم احتجابك؟ من واجب حقّ تعطيه، أو فعل كريم تسديه؟ أو مبتلى بالمنع. فما أسرع كفّ الناس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك. مع أنّ أكثر حاجات الناس إليك ممّا لا مثونه فيه عليك من شكاه مظلّمه أو طلب إنصاف في معامله. نهج البلاغه، فيض / ١٠٢٤، لح / ٤٤١، نامه ٥٣.

(٢) ر. ك، كنز العمال ١٣ / ١٨٥، قسمت افعال، كتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حديث ٣٦٥٥٣.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٤٠٧

حاجت او در زمانهای بعد، کار قابل ستایشی نیست «١».

٤- در بحار از امالی صدوق به سند خود از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

کسی که امری از امور مسلمانان را به عهده بگیرد و با عدالت رفتار کند و در خانه خود را به روی مردم بگشاید و شر خود را از سر مردم برگیرد، و مشکلات مردم را حلّ و فصل نماید، حق او بر خداوند - عزّ و جلّ - است که در روز قیامت وی را از ترس و هول در امان دارد و در بهشت واردش سازد «٢».

٥- باز در همان کتاب از خصال به سند خود از هشام بن معاذ روایت شده که گفت: امام باقر (ع) بر عمر بن عبد العزیز [بهترین خلیفه

بنی امیه] وارد شد و او را موعظه نمود، از جمله مواعظ آن حضرت (ع) این بود که فرمود:

ای عمر! درها را بگشا، و حجابها را بر چین، به یاری مظلوم بشتاب و آنچه بظلم [از مردم گرفته شده] برگردان «۳».

(۱) أمّا بعد، فأقم للناس الحج، و ذكرهم بأيام الله، و اجلس لهم العصرين، فأفت المستفتي، و علم الجاهل، و ذاكر العالم، و لا يكن لك إلى الناس سفير إلا لسانك، لا حاجب إلا وجهك، و لا تحجبن ذا حاجه عن لقاءك بها، فإنها إن زیدت عن أبواك فی أول وردها لم تحمد فیما بعد علی قضائها. نهج البلاغه، فیض / ۱۰۶۲، لح / ۴۵۷، نامه ۶۷.

در متن عربی این نامه، واژه «عصران» به معنی صبحگاه و شامگاهان، «ان زیدت» اگر نیاز افتد و «ورد» با کسر واو به معنی وارد شدن است.

(۲) من تولی أمرا من أمور الناس فعدل، و فتح بابہ و رفع شرّه، و نظر فی أمور الناس کان حقاً علی الله - عزّ و جلّ - أن یؤمن روعته یوم القیامه و یدخله الجنة. بحار الانوار ۷۲ / ۳۴۰ (چاپ ایران ۷۵ / ۳۴۰) کتاب العشره، باب ۸۱، حدیث ۱۸.

(۳) دخل الباقر «ع» علی عمر بن عبد العزیز فوعظه و کان فیما وعظه: یا عمر افتح الأبواب، و سهّل الحجاب، و انصر المظلوم، و ردّ المظالم. بحار الانوار ۷۲ / ۳۴۴ (چاپ ایران ۷۵ / ۳۴۴) کتاب العشره، باب احوال ملوک و امراء، حدیث ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۸

۶- باز در همان کتاب از ثواب الاعمال به سند خود از ابن نباته، از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

هر فرمانروایی که خود را از نیازهای

مردم نهران دارد خداوند در روز قیامت خویش را از نیازهای وی نهران می دارد، و اگر هدیه بگیرد خیانتکار است و اگر رشوه بگیرد مشرک است «۱».

۷- در مسند احمد به سند خود از عمرو بن مَرّه جهنی نقل می کند که وی به معاویه گفت: ای معاویه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

هر پیشوا یا فرمانروائی در منزل خویش را بر نیازمندان و تهیدستان و بیچارگان نمی بندد مگر اینکه خداوند عزّ و جلّ درهای آسمان را بر روی نیازمندیها و تهیدستی ها و بیچارگیهای وی می بندد «۲».

۸- در کنز العمال آمده است:

کسی که خداوند مسئولیتی از امور مسلمانان را به عهده وی نهاده است ولی او خود را از نیاز و کمبود و نداری آنها بیوشاند خداوند در روز قیامت از نیاز و کمبود و نداری وی نظر رحمت خویش را می پوشاند «۳» (این روایت را ابن سعد و بغوی نیز، از ابی مریم روایت کرده اند).

(۱) أَيْمًا وَالِاحْتِجَابِ عَنِ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتِجَابَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ، وَإِنْ أَخَذَ هَدِيَّةَ كَانُ غُلُولًا، وَإِنْ أَخَذَ رَشْوَةً فَهُوَ مُشْرِكٌ. بحار الانوار ۷۲ / ۳۴۵ (چاپ ایران ۷۵ / ۳۴۵)، كتاب العشرة باب احوال ملوك و امراء، حديث ۴۲.

(۲) ما امن إمام أو وال يغلق بابه دون ذوى الحاجه و الخله و المسكنه إلا أغلق الله - عزّ و جلّ - أبواب السماء دون حاجته و خلّته و مسكنه. مسند احمد ۴ / ۲۳۱.

(۳) من ولّاه الله شيئاً من أمور المسلمين فاحتجب دون حاجتهم و خلّتهم و فقرهم احتجب الله عنه يوم القيامة دون حاجته و خلّته و فقره. كنز العمال ۶ / ۳۵، قسمت اقوال، كتاب الاماره، باب اول،

حدیث ۱۴۷۳۹. نظیر همین روایت است حدیث ۱۴۷۴۰. و روایات دیگری در همین باب.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۰۹

۹- باز در همان کتاب آمده است:

کسی که کاری از مسلمانان را به عهده گرفته است ولی از مسلمانان ضعیف و نیازمندان خود را بپوشاند. خداوند در روز قیامت [رحمت] خویش را از وی بپوشاند «۱».

(این روایت را احمد و طبرانی، از معاذ روایت کرده اند).

۱۰- باز در همان کتاب از علی (ع) روایت نموده است که فرمود:

سه خصلت است که اگر در پیشوایان یافت شود سزاوار است پیشوائی باشند که به امانت داری شناخته شوند [۱]- آنگاه که در حکمرانی خویش عادل باشند [۲]- از دسترسی رعیت خویش خود را نمان نکنند، [۳]- دستورات کتاب خدا را بر نزدیک و دور یکسان پیاده نمایند «۲» (این روایت از دیلمی نیز روایت شده است).

۱۱- در مسند زید از علی (ع) روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر فرمانروائی که از نیازمندیهای مردم خود را می پوشاند؛ خداوند [رحمت] خود را از وی در روز قیامت می پوشاند «۳».

خلاصه کلام اینکه مقتضای این دسته از روایات این است که امام نباید بطور کلی خود را از دسترس مردم دور نگه دارد و مراد از مردم همه طبقات و قشرهای

(۱) من ولی من أمر المسلمین شیئا فاحتجب عن ضعفه المسلمین و أولى الحاجه احتجب الله عنه یوم القیامه. کنز العمال ۳۶ / ۶، کتاب الاماره، قسمت اقوال باب ۱، حدیث ۱۴۷ / ۴۲.

(۲) ثلاثه من کنّ فیہ من الأئمه صلح أن یكون إماما اضطلع بأمانته: إذا عدل فی حکمه، و لم یحتجب دون رعیتہ، و أقام کتاب الله - تعالی - فی القریب

و البعید. کنز العمال ۵/ ۷۶۴، کتاب الاماره، قسمت افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۱۵.

(۳) ایما وال احتجب من حوائج الناس احتجب الله منه يوم القيامة. مسند زید / ۳۲۳، کتاب السیر، باب طاعه الامام.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۰

مختلف جامعه می باشند مگر اینکه مانع خاص با شرایط ویژه ای باشد که افراد یا طبقات بخصوص نتوانند با حاکم اسلامی ملاقات نمایند چنانچه از برخی روایات هم این معنی استفاده می شود.

*** در پایان این فصل بجاست دو سخن در این زمینه از خلیفه دوم یاد آور شوم:

[۱]- در مصنف عبد الرزاق صنعانی، از معمر و او عاصم بن ابی النجود نقل می کند که گفت:

عمر بن خطاب هنگامی که کارگزاران خویش را می فرستاد با آنان شرط می کرد که سوار یا بو نشوید و غذای گران قیمت نخورید و لباس لطیف نپوشید، و درهای خویش را به روی نیازهای مردم نبندید. که اگر یکی از این کارها را انجام دهید مستوجب مجازات می باشید. آنگاه آنان را مشایعت می کرد و هنگامی که می خواست خداحافظی کند می گفت: من شما را بر خون و آبرو و اموال مسلمانان مسلط نکرده ام، من شما را فرستادم تا بر آنان نماز بیادارید و اموال عمومی آنان را بین آنان تقسیم کنید و به عدالت بین آنان حکم برانید، و اگر چیزی بر شما مشکل شد آن را به من گزارش کنید «۱» ...

[۲]- و در کنز العمال، از ابراهیم آورده است که گفت:

هنگامی که عمر فرمانروائی را به منطقه ای می گماشت، چون پیک و یا قافله ای از آن منطقه می آمد از وی می پرسید: فرمانروای شما چگونه است؟ اگر برده و بینوائی مریض شد به عیادت او می رود؟

آیا تشییع جنازه می کند؟ در منزل او چگونه است؟ آیا با مردم خوشرفتاری می کند؟ اگر می گفتند: در منزل او بر روی مردم گشوده است. خوش رفتار است، به دیدار بینوایان می رود، او را در

(۱) المصنف ۳۲۴/۱۱، باب الامام راع، حدیث ۲۰۶۶۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۱

مسئولیت خویش باقی می گذاشت و الا پیکری را برای برکناری او می فرستاد «۱».

(۱) کنز العمال ۵/ ۷۷۰، کتاب الخلافه مع الاماره، قسمت افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۳۶. در پایان این قسمت چند نکته را تذکر میدهم: یکی اینکه چنانچه خواندیم سیره معتبره پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام بر این بوده که اجازه می داده اند افراد خدمت آنها برسند و حرفهای خود را بزنند، در آن زمانها یهودی بوده، زرتشتی بوده، مذاهب مختلف بوده اند و خدمت پیامبر (ص) و سایر ائمه علیهم السلام می رسیده اند و حرفهای خود را می زده اند، گاهی به من اشکال می شود که چرا اجازه می دهید که فلان شخص مثلاً خدمت شما برسد، من یک طلبه هستم. من خودم گفته ام که اگر کسی آمد به خانه من چه طرفدار این آقا باشد چه طرفدار آن آقا باشد، غنی باشد یا فقیر باشد، عالم باشد یا غیر عالم باشد، حق دارد که ملاقات کند و حرفش را بزند، هیچ کس چه از افراد بیت من چه غیر از افراد بیت من حق ندارد بگوید چرا فلانی آمده حرفش را بزند، این اشتباه است، روش پیامبر اکرم (ص) این بوده که با اقشار مختلف جامعه تماس داشته، البته انسان باید استقلال فکر داشته باشد ولی باید حرفهای مختلف را بشنود و بهترین آنها را عمل کند، خداوند متعال

می فرماید «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ».

نکته دوم اینکه افرادی که اینجا رفت و آمد می کنند، این گونه نباشد که اینجا بنشینند و علیه این یا آن حرف بزنند و غیبت افراد را بکنند. من به افراد بیت خودم گفته ام، به افرادی که می آیند اینجا احترام کنید، با اخلاق اسلامی با همه برخورد نمائید، اگر کسی با من مخالف است و حتی به من فحش هم می دهد حق ندارید به وی بی احترامی کنید، و به آنان گفته ام الان زمان انتخابات است، من راضی نیستم که از تلفن و امکانات دفتر به نفع این آقا یا آن آقا استفاده شود.

نکته سوم اینکه: در اختلاف نظرها اصولاً- مسأله اشخاص نباید مطرح باشد، منطق، روش و طرز فکرها مطرح است که باید مورد نقد و بررسی و گفتگو باشد، اگر ما بخواهیم شخصی را به عنوان شخصی تأیید و یا رد کنیم، بر خلاف منطق اسلام است در آن آیه شریفه هم که می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»- باز اسم شخص مطرح نیست، ملاک بررسی درستی یا نادرستی گفتاری است که گفته شده و روشن است که اگر متعرض شخص شدید او هم متعرض شما می شود و مسائل شخصی مطرح می شود و تازه همین هم نباید با فحش و بد گوئی همراه باشد، همیشه خط کج

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۲

فصل سوم سیره رهبری در خوراک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

[در این فصل نیز گزیده ای از گفتار پیشوایان معصومین (ع) را یادآور می شویم:]

۱- در نهج البلاغه آمده است:

... و اینچنین است کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه نموده و موقعیت آن در قلبش بزرگ قرار گرفته، آن را بر خدا مقدم می دارد و

از همه جا می برد و به دنیا می پیوندد و سخت برده آن می شود.

و کافی است که روش پیامبر خدا را سرمشق خویش قرار دهی و او سرمشق توست در بی ارزشی دنیا و رسوائیها و بدیهایش و بهمین جهت این دنیا از وی گرفته شد و برای دیگران مهیا گردید؛ از پستان دنیا وی را جدا ساختند و از زخارف و زیبائیهای آن کنار رفت.

و اگر بخواهی نفر دوّم موسی کلیم الله را معرفی کنم آنجا که فرمود: «پروردگارا هر چه از نیکی به من عطا کنی نیازمندم» به خدا سوگند آن روز موسی غیر از

- و باطل را با منطق محکوم کنید.

نکته چهارم اینکه: سرمایه اسلام و مسلمین در هر زمان اتحاد و هماهنگی است، سعی کنیم نیروها را پراکنده نکنیم و هر روز با انگ های مختلف افراد را کنار نزنیم، آن وقت چه کسی می ماند؟! بخصوص در بین روحانیون نباید این مسائل باشد، امروز اگر خدای نکرده این انقلاب شکست بخورد، مردم نمی گویند این قشر از روحانیون خوب بودند آن قشر بد، به همه بدبین می شوند. هیچ کس نباید انتظار داشته باشد که فقط خودش بر جامعه حاکم شود، اگر بنا باشد هر کس بگوید فقط فکر من! کارها درست نمی شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۳

قرص نانی که بخورد از خدا نخواست زیرا وی مدتی بود از گیاهان زمین استفاده می کرد، تا آنجا که در اثر لاغری سبزی گیاه از نازکی و درخشندگی پوست شکمش آشکار بود.

و اگر خواسته باشی سومین نفر داود- صلی الله علیه و سلم- صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را نمونه آورم، وی با دست خویش از

لیف خرما زنبیل می بافت و به دوستان و رفقاییش می گفت: کدامیک از شما می تواند برای من اینها را بفروشد و خود نیز از بهای آن قرص نان جوی تهیه کرده مصرف نماید.

و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم را برایت بازگو کنم، او سنگ را بالش خویش قرار می داد. لباس خشن می پوشید، نان خشک می خورد، نان خورشتش گرسنگی، چراغ شبهایش ماه، مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب و میوه و گل و گیاهش گیاهانی بود که زمین برای چارپایان می رویانید. نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندى که او را غمگین کند، نه ثروتی که او را بخود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش سازد. مرکبش پاهایش و خادمش دستانش بود.

پس بر تو باد که از پیامبر پاک و پاکیزه ات - که درود خدا بر او و خاندانش باد - پیروی کنی! آنکه راه و رسمش سرمشقی است برای کسی که تأسی جوید و الگوئی است برای کسی که الگو طلبد. و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و قدم جای قدم او گذارد. آن حضرت بیش از حد اقل نیاز از دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود، دنیا به وی عرضه شد اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید، او از آنچه مبعوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می شمرد، و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می دانست و آنچه را کوچک شمرده بود کوچک می دانست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۴

و اگر در ما

چیزی جز محبت نسبت به آنچه مورد غضب خدا و رسول اوست و نیز بزرگداشت نسبت به آنچه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند نباشد، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است.

پیامبر (ص) روی زمین [بدون فرش] می نشست و غذا می خورد، با تواضع همچون بندگان جلوس می کرد، با دست خویش کفش و لباس خود را وصله می کرد، بر الایغ برهنه سوار می شد، و حتی فرد دیگری را پشت سر خویش سوار می نمود. روزی پرده ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهایی بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن: که هر گاه چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می افتم، او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض نمود و یاد آن را در وجودش میراند، وی سخت علاقه مند بود که زینتها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی نداند و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد؛ لذا آن را از روحش بیرون راند و از قلبش دور ساخت و از چشمانش پنهان داشت. و اینچنین است که اگر کسی چیزی را منفور بداند، نگاه کردن و یادآوری آن را هم منفور می شمارد.

در زندگی رسول خدا (ص) اموری است که ترا بر عیوب دنیا آگاه می کند: زیرا او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با آن همه مقامی که در پیشگاه خداوند داشت خداوند آلوده شدن به زینتهای دنیا را از وی دریغ فرمود. بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد،

که آیا خداوند با این کار، محمد (ص) را گرامی داشته و یا به وی اهانت نموده است؟! اگر کسی بگوید وی را تحقیر کرده که - به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر بگوید او را گرامی داشته، باید بداند خداوند دیگران را گرامی نداشته چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد خود دریغ داشته است. بنابراین هر تأسی جوینده ای باید به این

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۵

فرستاده خداوند تأسی نماید و گام در جای گامهایش بگذارد و از هر دری او داخل شده داخل شود و اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد. زیرا خداوند محمد (ص) را نشانه قیامت، بشارت دهنده بهشت، انذارکننده از کیفرها قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر شتافت، وی سنگی را بر روی سنگی نهاد تا آن دم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود، خداوند چه منت بزرگی بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت فرموده تا راه او را بپوئیم.

به خدا سوگند این قدر این لباس خود را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم؛ کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی اندازی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان شب روان ستایش شوند «۱».

(۱) كذلك من عظمة الدنيا في عينه و كبر موقعها في قلبه آثرها على الله فانقطع إليها و صار عبدا لها.

و قد كان في رسول الله «ص» كاف لك في الأسوه، و دليل لك على ذم الدنيا و عيبها،

و كثره مخازيها و مساويها، إذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغيره أكنافها، و فطم عن رضاعها، و زوى عن زخارفها.

و إن شئت ثبت بموسى كليم الله «ص» إذ يقول: «ربّ إنّى لما أنزلت إلّى من خير فقير.» و الله ما سأله إلّا خبزا يأكله، لأنّه كان يأكل بقله الأرض. و لقد كانت خضره البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله و تشدّب لحمه.

و إن شئت ثلثت بداود «ص» صاحب المزامير، و قارئ أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده و يقول لجلسائه: أيكم يكفينى بيعها؟ و يأكل قرص الشعير من ثمنها.

و إن شئت قلت فى عيسى ابن مريم «ع»، فلقد كان يتوسّد الحجر و يلبس الخشن، يأكل الجشب، و كان إدامه الجوع و سراحه بالليل القمر، و ظلّاله فى الشتاء مشارق الأرض و مغاربها، و فاكهته و ريحانه ما تنبت الأرض للبهائم، و لم تكن له زوجة تفتنه، و لا- ولد يحزنه، و لا- مال يلفته، و لا طمع يذلّه، دابّته رجلاه و خادمه يداه. فتأسّ بنبيك الأطيب الأطهر «ص»، فإنّ فيه أسوه لمن تأسّى، و عزاء لمن تعزّى.

و أحبّ العباد إلى الله المتأسّى بنبيّه و المقتصّ لأثره، قضم الدنيا قضمًا، و لم يعرها طرفًا، أهضم أهل الدنيا كشحا، و أخصمهم من الدنيا بطنا، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها، و علم أنّ الله - سبحانه -

- أبغض شيئا فأبغضه، و حقر شيئا فحقره، و لو لم يكن فينا إلّا حبنا ما ابغض الله و رسوله و تعظيما ما، صغر الله و رسوله، لكفى به شقاقا لله و محادّه عن أمر الله.

و لقد كان «ص» يأكل على الأرض، و يجلس جلسه العبد، و يخصف بيده

نعله، و يرقع بيده ثوبه، و يركب الحمار العارى و يردف خلفه، و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانه- لإحدى أزواجه- غيبيه عني، فيأني إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا و زخارفها، فأعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رياشا و لا يعتقدها قرارا، و لا يرجو فيها مقاما، فأخرجها من النفس، و أشخصها عن القلب، و غيبيها عن البصر. و كذلك من أبغض شيئا أبغض أن ينظر إليه، و أن يذكر عنده.

و لقد كان في رسول الله «ص» ما يدللك على مساوى الدنيا و عيوبها، إذ جاع فيها مع خاصيته، و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، أكرم الله محمدا «ص» بذلك أم أهانه؟ فإن قال:

«أهان» فقد كذب و أتى بالإفك العظيم. و إن قال: «أكرمه» فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن أقرب الناس منه، فتأسى متأسى بنبيه و اقتص أثره، و ولج مولجه، و إلّا فلا يأمن الهلكه، فإن الله جعل محمدا «ص» علما للساعة، و مبشرا بالجنه، و منذرا بالعقوبه، خرج من الدنيا خميصا، و ورد الآخرة سليما، لم يضع حجرا على حجر حتى مضى لسبيله، و أجاب داعى ربّه. فما أعظم منه الله عندنا حين أنعم علينا به سلفا نتبعه، و قائدا نطأ عقبه.

و الله لقد رقعت مدرعتى هذه حتى استحييت من راقعها. و لقد قال لى قائل: أ لا تنبذها عنك؟ فقلت:

اغرب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى. نهج البلاغه، فيض / ٥٠٥، لح / ٢٢٦، خطبه ١٦٠. در متن این روایت کلمات زیر بدین معنی

است: اسوه: با ضم و کسر- الگو، سرمشق. مخازی:- جمع مخزاه- چیزی که از آوردن نام آن انسان شرمگین است. مساوی: عیب‌ها. اکناف: جوانب و اطراف.

زوی: گرفته شده. شَفَّ الثوب شفا و شفیفا: لباس نازک و شفاف. صفاق: بر وزن کتاب- پوست شکم. هزال: لاغری. تشدب: پراکندگی و آب شدن گوشت. مزامیر داود: وسیله‌ای که با آن زبور و سایر ادعیه خوانده می‌شد. سفائف:- جمع سفیفه- بافته شده. خوص- با ضم خاء- بر گهای خرما.

جشب: غذای سفت و خشک که خوردن آن دشوار است. ظلال: جمع ظلّ- سایه بان، جایگاه. قضم:

با گوشه دندان جویدن بطوری که دهانش از آن چیز پر نشده و گوئی که از آن نخورده. لم یعرها طرفا: با

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۷

طبق برخی روایات پرده‌ای که در آن تصاویر بوده، بر در اطاق عایشه آویخته بوده. چنانچه در کنز العمال از ابن عساکر از عروه روایت شده که گفت: بر در اطاق عایشه پرده‌ای آویخته بود که به تصویرهایی مزین بود، پیامبر (ص) فرمود: «ای عایشه این پرده را بردار، زیرا هر وقت آن را می‌بینم به یاد دنیا می‌افتم.» (۱)

بجاست همه مسلمانان به ویژه کسی که خود را پیشوای مسلمانان قلمداد می‌کنند در این خطبه شریف دقت نمایند و در زندگی خویش از پیامبران بزرگوار و زندگی پیامبر اکرم (ص) سرمشق گیرند و فریب زیور و زینت دنیا را نخورند، تا خداوند متعال در کنار پیامبران و اولیای خویش از درجات بهشت به آنان عنایت فرماید.

۲- باز در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است:

اگر خداوند تکبر ورزیدن را به کسی اجازه می‌داد، حتما در مرحله نخست آن را

مخصوص پیامبران و اولیاء خود می ساخت، اما خداوند تکبر و خودبرتربینی را برای همه آنها منفور شمرده است و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده، آنها گونه های خود را بر زمین می گذاردند. و پروبال خویش را برای مؤمنان می گسترانیدند و اشخاص مستضعفی بودند. خداوند آنان را با گرسنگی آزمایش نمود و به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان کرد و با سختی ها و مشکلات خالص گردانید.

بنابراین بود و نبود و یا کم و زیاد بودن ثروت و اولاد را دلیل بر جهل خداوند

- گوشه چشم نیز به وی نگاه نکرد چه رسد به اینکه آن را مورد نظر قرار داده باشد. هضم: خالی بودن شکم از طعام. کشح: لکن خاصره به پائین. خصف النعل: کفش را وصله زد. ریاش: لباس فاخر اشخصها: آن را دور کرد. مدرعه: لباسی پشمین. سڑی: حرکت در شب.

(۱) کنز العمال ۷/ ۱۸۶، حدیث ۱۸۶۰۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۸

نسبت به موارد آزمایش؛ و امتحان در مواضع بی نیازی و قدرت مگیرید، زیرا خداوند سبحان فرموده است:

«آیا گمان می کنند مال و فرزندان می که به آنان می بخشیم دلیل بر این است که به سرعت نیکی ها را برای آنها فراهم می آوریم؟ بلکه اینان حقیقت را در نمی یابند.» «۱» همانا خداوند بندگان مستکبر خود را با اولیای خویش که در نظر آنها مستضعف و ناتوانند می آزماید.

همانا موسی بن عمران با برادرش بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند- که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود- حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و

قدرتش دوام یابد. اما او به اطرافیان خود گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء عمر و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و رویشان می بارد، چرا دستبندهای طلا به آنان داده نشده است؟!

این سخن را فرعون بمنظور بزرگ شمردن طلا و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، ولی اگر خدا می خواست به هنگام فرستادن پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را برای آنان می گشود و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، و اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت و پاداش و جزایی در بین نبود و وعده ها و وعیدهای الهی بی فایده می گردید و برای پذیرندگان پاداش آزمودگان واجب نمی شد؛ و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند. اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد، ولی

(۱) مؤمنون (۲۳) / ۵۵ و ۵۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۱۹

همراه با قناعتی که قلب ها و چشم را پر از بی نیازی می کرد هر چند ناداری ظاهری آنان چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت «۱».

۳- در بحار از امالی صدوق به سند صحیح، از عیص بن قاسم آمده است که گفت: به امام صادق، جعفر بن محمد (ع) عرض کردم: حدیثی که از پدر شما نقل شده که فرمود: «هرگز پیامبر خدا (ص) از نان گندم سیر نخورد» صحیح است؟

فرمود:

(۱)

فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصه أنبيائه وأوليائه، ولكنّه - سبحانه - كره إليهم التكابر، ورضى لهم التواضع، فألصقوا بالأرض خدودهم، وعرّوا في التراب وجوههم، وخفضوا أجنتهم للمؤمنين، وكانوا أقواما مستضعفين، و قد اختبرهم الله بالمخمصه وابتلاهم بالمجهده، و امتحنهم بالمخاوف، و مخضهم بالمكاره. فلا اعتبروا الرضا او السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة و الاختبار، في مواضع الغنى و الاقتدار (الإقتار خ. ل)، و قد قال الله - سبحانه و تعالى - : أ يحسبون أنما نمدهم به من مال و بنين + نسارع لهم في الخيرات، بل لا يشعرون.» فإنّ الله - سبحانه - يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم. و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون - عليهما السلام - على فرعون و عليهما مدارع الصوف و بأيديهما العصيّ، فشرطا له إن أسلم بقاء ملكه و دوام عزّه، فقال: «أ لا تعجبون من هذين؟ يشرطان لى دوام العزّ و بقاء الملك و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلّا ألقى عليهما أساور من ذهب؟!» إعظاما للذهب و جمعه و احتقار للصوف و لبسه.

و لو أراد الله - سبحانه - لأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان و معادن العقيان و مغارس الجنان، و أن يحشر معهم طير السماء و وحوش الأرض لفعل. و لو فعل لسقط البلاء، و بطل الجزاء و اضمحلت الأنباء، و لما وجب للقابلين أجور المبتلين، و لا استحق المؤمنون ثواب المحسنين، و لا لزمتم الأسماء معانيها، و لكن الله - سبحانه - جعل رسله أولى قوه في عزائمهم و ضعفه فيما ترى الأعين من حالاتهم، مع قناعه تملأ القلوب و

العیون غنی، و خصاصه تملأ الأبصار و الأسماع أذی. نهج البلاغه، فیض / ۷۸۹، لح / ۲۹۰ خطبه ۱۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۰

«خیر، پیامبر خدا (ص) نان گندم هرگز نخورد و از نان جو نیز سیر نشد» (۱).

۴- باز در همان کتاب از امالی، از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

لحاف پیامبر اکرم (ص) عبای آن حضرت بود و تشک وی پوستی بود که از لیف خرما پر شده بوده، یک شب آن را دولاً برای آن حضرت انداختند چون صبح شد فرمود: این تشک امشب مرا از نماز بازداشت، و دستور فرمود که همیشه یک لا باشد. (۲)

۵- باز در همان کتاب از کتاب قرب الاسناد به سند خود، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش (ع) روایت نموده که فرمودند:

پیامبر خدا (ص) نه دینار، نه درهم، نه بنده، نه بزه و بزغاله، نه گوسفند و نه شتر، از خود بجای نگذاشت. و در شرایطی آن حضرت از دنیا رحلت فرمود که زره آن حضرت نزد یک نفر یهودی گرو بود برای بیست صاع جو که برای نفقه خانواده اش قرض گرفته بود (۳).

۶- باز در همان کتاب از کافی به سند خود از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

(۱) قلت للصادق جعفر بن محمد (ع): حدیث یروی عن أبیک (ع) أنه قال: «ما شبع رسول الله (ص) من خبز برّ قطّ». أ هو صحیح؟ فقال: «لا، ما أكل رسول الله (ص) خبز برّ قطّ و لا شبع من خبز شعیر قطّ.

بحار الانوار ۱۶ / ۲۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب ۹، حدیث ۴.

(۲) کان فراش رسول الله (ص) «ص» عباءه و کانت مرفقته

أدم حشوها ليف، فثبتت له ذات ليله فلما أصبح قال:

لقد منعني الفراش الليله الصلاه. فأمر «ص» أن يجعل بطاق واحد. بحار الانوار ۱۶/ ۲۱۷، تاريخ پیامبر (ص) باب مكارم اخلاقه، حديث ۵.

(۳) أن رسول الله «ص» لم يورث ديناراً ولا درهماً ولا عبداً ولا وليده ولا شاه ولا بعيراً. ولقد قبض «ص» وإن درعه مرهونه عند يهودي من يهود المدينه بعشرين صاعاً من شعير استلفها نفقه لأهله. بحار الانوار ۱۶/ ۲۱۹، تاريخ پیامبر اکرم (ص) حديث ۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۱

هرگز خود را با بالاتر از خودت مقایسه نکن، در این ارتباط همین فرمایش خداوند متعال به پیامبرش کافی است که فرمود: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾ - «۱» هرگز اموال و اولاد آنان ترا به شگفتی و اندارد. و نیز فرمود:

﴿وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ - «۲» - و چشمانت را بسوی آنچه گروه هائی از آنان را برخوردار ساختیم و شکوفه ناپایدار دنیاست، مکشان. و اگر از گرفتار شدن به اینگونه مسائل می ترسی زندگی پیامبر خدا (ص) را به یاد بیاور که خوراک آن حضرت جو و شیرینی او خرما و سوخت وی برگ درخت خرما بود، اگر یافت می شد. «۳»

۷- باز در همان کتاب به سند خود از ابن سنان از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: غذای پیامبر (ص) نان جو بدون خورش بود «۴».

۸- باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا با چند سند از امام رضا (ع) از پدرانش (ع) روایت می کند که پیامبر خدا (ص) می فرمود:

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای

محمد، پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: اگر خواسته باشی، سرزمین بطحاء مکه را برای تو انباشته از

(۱) توبه (۹) / ۵۵.

(۲) طه (۲۰) / ۱۳۱.

(۳) إِيَّاكَ أَنْ تَطْمَحَ نَفْسُكَ إِلَىٰ مِنْ فَوْقَكَ، وَ كَفَىٰ بِمَا قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِرَسُولِ اللَّهِ «ص»: «فَلَا يَعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ.» وَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِرَسُولِهِ: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» فَإِنْ خَفْتِ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَاذْكَرِي عِشْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ «ص»، فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةَ الشَّعِيرِ وَ حُلْوَاءَ التَّمْرِ وَ وَقُودَةَ السَّعْفِ إِذَا وَجَدَ. بحار الانوار ۱۶ / ۲۸۰، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه حدیث ۱۲۰.

(۴) إِنَّ النَّبِيَّ «ص» كَانَ قُوَّةَ الشَّعِيرِ مِنْ غَيْرِ أَدَمَ. بحار الانوار ۱۶ / ۲۸۱ تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۲

طلا کنیم؛ فرمود: آن حضرت سر خویش را بطرف آسمان بالا نمود و فرمود:

بار خدایا یک روز سیرم گردان تا تو را ستایش کنم، و یک روز گرسنه ام دار تا از تو بخوام «۱».

۹- باز در همان کتاب از محاسن برقی به سند خود، از ابی بصیر، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا همچون بندگان غذا می خورد و همچون بندگان می نشست و می دانست که بنده است «۲».

این روایت را کافی از هارون بن خارجه، از امام صادق (ع) نیز روایت کرده است.

۱۰- باز در همان کتاب از محاسن به سند خود، از جابر، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا (ص) چون

بندگان غذا می خورد، و چون بندگان می نشست، روی زمین غذا می خورد و روی زمین می خوابید «۳».

این روایت

را کافی از جابر از آن حضرت (ع) نیز روایت کرده است.

۱۱- در اصول کافی به سند صحیح از حمید از جابر، به نقل از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

خداوند مرا پیشوای خلق خویش قرار داد و مرا ملزم کرد که در زندگی و آب و

(۱) أتانی ملک فقال: يا محمد، إن ربك يقرئك السلام و يقول: إن شئت جعلت لك بطحاء مكة ذهباً، قال: فرفع رأسه إلى السماء و قال: يا رب، أشبع يوماً فأحمدك، و أجوع يوماً فأسألك. بحار الانوار / ۱۶ ۲۲۰، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲.

(۲) ان رسول الله «ص» يأكل أكل العبد، و يجلس جلوس العبد، و يعلم أنه عبد. بحار الانوار ۱۶ / ۲۲۵، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۲۹، ۵۲.

(۳) كان رسول الله «ص» يأكل أكل العبد، و يجلس جلوسه العبد، و كان يأكل على الحضيض، و ينام على الحضيض. بحار الانوار ۱۶ / ۲۲۵، ۲۶۲، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۰ و ۵۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۳

خوراک و لباس همردیف ضعیف ترین افراد جامعه باشم تا فقرا در فقر خویش به من اقتدا کنند و ثروت ثروتمندان باعث طغیانگری آنان نگردد «۱».

۱۲- باز در همان کتاب به سند صحیح از معلی بن خنیس، آمده است که گفت: روزی به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم به یاد آل فلان [بنی عباسی] و نعمت های گسترده ای که در اختیار دارند افتادم و گفتم: اگر این امکانات در اختیار شما بود ما در کنار شما به راحتی زندگی می کردیم حضرت (ع) فرمود:

هرگز ای معلی، به خدا سوگند اگر اینگونه بود

ما جز بیداری شب و تلاش گسترده در روز و پوشیدن لباس خشن و خوردن غذاهای خشک بهره ای نمی بردیم. و این از ما گرفته شده آیا تاکنون ستمی را که خداوند آن را اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده ای؟! «۲»

(۱) إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لَخَلْقِهِ، ففرض عليّ التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي كضعفاء الناس كي يقتدى الفقير بفقرى و لا يطغى الغنى غناه. اصول کافی ۱/ ۴۱۰، کتاب الحجّه.

(۲) هیهات یا معلی، أما و الله إن لو كان ذاك ما كان إلا سياسه الليل و سیاحه النهار و لبس الخشن و أكل الجشب فزوى ذلك عنّا. فهل رأيت ظلامه قطّ صيرها الله نعمه إلا هذه؟ اصول کافی ۱/ ۴۱۰، کتاب الحجّه، باب سیره الامام، حدیث ۲. سند این روایت تا معلی بن خنیس خوب است ولی معلی بن خنیس مختلف فیه است، برخی او را تضعیف کرده اند و برخی توثیق، شیخ طوسی در رجال خود ایشان را توثیق کرده است، معلی بن خنیس از کسانی بود که در دستگاہ و بیت امام صادق (ع) بود و از وکلاء آن حضرت محسوب می شد، ایشان با محمد بن عبد الله حسن [نفس زکیه] هم ارتباط داشته و وجوہات هم برای امام صادق (ع) جمع آوری می کرده، برخی گفته اند که او بطور سری واسطه بوده که از جانب امام به عبد الله حسن کمک مالی می کرده، طبق شواهد دیگر امام صادق (ع) به زید هم کمک مالی می کرده [در جلد اول مبانی فقهی حکومت اسلامی از صفحه ۳۳۳ تا صفحه ۳۵۲ چگونگی ارتباط زید بن علی با امام صادق (ع) مورد پژوهش قرار گرفته

است] بعدا هم همین معلی به جرم ارتباط با محمد بن عبد الله حسن کشته شد، بعضی نسبت «غلو» به او

- داده اند و گفته اند نسبت به ائمه (ع) غلو می کرده است، البته این نسبت معلوم نیست بر اساس چه مبنائی بوده است، شاید همین عقایدی که امروز ما راجع به کرامات ائمه داریم اگر کسی آن زمان داشته و ابراز می کرده غالی محسوب می شده است، بسیاری از کسانی که اعتقاد بالائی نسبت به ائمه (ع) داشته اند چوب غلو بر آنها خورده است، اگر ایشان فرد ناشایستی بود چگونه امام صادق (ع) مسئولیت امور مالی خویش را به وی می سپرد؟! الف- م، جلسه ۳۰۰ درس.

در تأیید فرمایش استاد باید یاد آور شد که در بسیاری از نسبت هائی که به افراد و شخصیت های مؤثر جهان تشیع داده شده همواره باید با دیده تردید نگریت زیرا حسادتها، جهالتها، تنگ نظری ها، بدفهمی ها، تبلیغات سوء قدرتها و دست های مرموز تفرقه افکنان و فتنه انگیزان همواره در القاء و ترویج این اتهامات مؤثر بوده است، چنانچه در این ارتباط محقق کم نظیر جهان تشیع علامه وحید بهبهانی در تعلیقه خویش به هنگام نگارش شرح حال «احمد بن محمد بن نوح سیرافی» می نویسد:

«حکایت شده که شیخ [طوسی] مذهب «وعیدیّه» [کسانی که مرتکب کبائر را کافر و مخلد در آتش می دانسته اند] را پیروی می کرده، چنانچه شیخ مفید را گفته اند که مذهب «جبائیّه» را دنبال می نموده و سید مرتضی را به مذهب «بهشمیّه» منتسب کرده اند، و شیخ صدوق و استادش ابن ولید و طبرسی را به جواز سهو بر پیامبر اکرم (ص) و ابن طاوس و خواجه نصیر طوسی و ابن فهد و شهید ثانی و شیخ بهائی

را به «تصوّف» متّهم کرده اند ... و خلاصه اینکه اکثر اجلّه از امثال این اتهامات مبرّا نبوده اند و از همین جا آشکار می شود که به مجرّد ادعای علمای رجال مبنی بر اینکه فلان شخص غالی یا فاسد المذهب است دلیل بر تضعیف وی نمی شود، مگر اینکه با دلایل و شواهد دیگر این معنی برای ما اثبات گردد.»

مرحوم آیه الله شهید مطهری نیز در کتاب جاذبه و دافعه صفحه ۱۶۷ می فرماید:

«در تاریخ اسلام کمتر صاحب فضیلتی را می توان یافت که هدف تهمت این طبقه واقع نشده باشد، یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج، چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و همینطور ... وقتی علی (ع) تکفیر شود تکلیف دیگران روشن است، بو علی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، صدر المتألّهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی، و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه ای به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۵

۱۳- در بحار از کتاب غیبت نعمانی، به سند خود از مفضّل آمده است که گفت: در طواف مکه در کنار امام صادق (ع) بودم، آن حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: ای مفضّل چرا ترا ناراحت و رنگ پریده می بینم؟! گفت: به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم، من به بنی عباس و آنچه در دست آنان از ملک و سلطنت و جبروت است نگاه کردم، با خود گفتم اگر اینها در دست شما بود ما با شما در آن سهیم بودیم، حضرت فرمود:

ای مفضّل اگر اینگونه بود ما جز بیداری شب و تلاش گسترده روز

و خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن وظیفه ای نداشتیم. همانگونه که امیر المؤمنین (ع) عمل می نمود، و الا جایگاه ما در آتش بود، ولی اینها از ما گرفته شد، و ما امروز می خوریم و می آشامیم. و تو آیا تاکنون ستمی را که خداوند آن را اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده ای؟! «۱»

- کامشان ریخته شده است.»

آری امام حسین (ع) با حکم تکفیر شریح قاضی به شهادت می رسد و جواز تبعید ابو ذر را ابو هریره صادر می کند و حکم قتل شیخ فضل الله نوری را یک ملای زنجان امضاء می نماید و ... و متأسفانه اکنون پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز هنوز این شیوه به اشکال مختلف جریان دارد و شاید برای همیشه از این شیوه ناجوانمردانه «ترور شخصیت» برای ختنی ساختن شخصیت های ارزشمند استفاده گردد، پس لازم است همواره در مورد اتهامات و جوسازی ها با بصیرت و هوشیاری برخورد نمود، و به «می گویند» تا وقتی انسان از راه صحیح به چیزی یقین پیدا نکند استناد ننمود. اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا (مقرر).

(۱) عن المفضل، قال: كنت عند أبي عبد الله «ع» بالطواف، فنظر إليّ وقال لي: يا مفضل، مالي أراك مهموما متغير اللون؟ قال: فقلت له: جعلت فداك نظري إلى بني العباس و ما في أيديهم من هذا الملك و السلطان و الجبروت، فلو كان ذلك لكم لكاننا فيه معكم، فقال: «يا مفضل، أما لو كان ذلك لم يكن إلا سياسة الليل و سياحه النهار و أكل الجشب و لبس الخشن، شبه أمير المؤمنين، إلا فالنار، فزوى ذك عنا فصرنا نأكل و

نشب. و هل رعیت ظلّامه جعلها الله نعمه مثل هذا؟ بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۹، تاریخ الامام

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۶

۱۴- باز در همان کتاب از غیبت نعمانی به سند خود از عمرو بن شمر آمده است که گفت: نزد امام صادق (ع) در منزل آن حضرت بودم و منزل آن حضرت مملوّ از جمعیت بود ... حضرت فرمود: گریه مکن ای عمرو، اکنون ما بهترین غذا را می خوریم و لباسهای لطیف می پوشیم و اگر آنگونه که تو می گوئی بود [حکومت به دست ما بود] ما نظیر امیر المؤمنین (ع) جز خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن بهره ای نداشتیم و اگر جز این عمل می کردیم در آتش باید پاسخگو می بودیم. «۱»

۱۵- در اصول کافی باز به سند صحیح از حماد بن عثمان روایت شده که گفت: نزد امام صادق (ع) بودم. شخصی به وی گفت: خداوند کارهای شما را به صلاح آورد، فرمودید که علی بن ابی طالب (ع) لباس خشن می پوشید و پیراهنی را که به چهار درهم خریداری کرده بود بر تن می کرد و مطالبی از این قبیل، ولی مشاهده می کنیم که شما لباس زیبا و نو می پوشید، حضرت فرمود:

علی بن ابی طالب در زمانی آن لباسها را می پوشید که پوشیدن آن ناخوشایند نبود و اگر آن روز لباس ما را می پوشید در همه جا زبانزد می شد، بهترین لباس هر زمان لباس مردم آن زمان است، علاوه بر این هنگامی که قائم ما اهل بیت - علیهم السلام - قیام کند همان لباس علی (ع) را می پوشد و همان سیره علی (ع) را دنبال می کند «۲».

- الثانی عشر (ع) باب ۲۷، حدیث

(۱) لا- تبك يا عمرو، نأكل أكثر الطيب و نلبس اللين و لو كان الذی تقول لم يكن إلّا أكل الجشب و لبس الخشن، مثل أمير المؤمنين علی بن أبی طالب «ع»، و إلّا فمعالجه الأغلال فی النار. بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۰، تاریخ الامام الثانی عشر، حدیث ۱۲۸.

(۲) إنّ علی بن أبی طالب «ع» كان یلبس ذلك فی زمان لا ینکر علیه، و لو لبس مثل ذلك الیوم شهر به، فخیر لباس کل زمان لباس أهله، غیر أنّ قائمنا أهل البیت - علیهم السلام - إذا قام لبس ثیاب علی «ع»

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۷

ظاهراً این روایت با سایر روایات تعارضی ندارد، زیرا بین لزوم رعایت اوضاع زمان و امکانات و عرف جامعه و لزوم اینکه پیشوا خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند، منافاتی وجود ندارد و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. و شاید از این روایت فرق بین امام مبسوط الید و امام غیر مبسوط الید را بتوان استفاده نمود [اگر امام عملاً و بالفعل زمام امور جامعه را به دست داشته باشد لازم است در خوراک و پوشاک با اقشار کم درآمد جامعه هماهنگ باشد ولی اگر حق وی غضب شده و عملاً اداره مسلمانان به عهده وی نیست ضرورتی ندارد که خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند و چنین توقعی عملاً از وی نیست].

۱۶- باز در همان کتاب آمده است:

علی بن محمد از صالح بن ابی حمّاد و نیز عده ای از اصحاب ما از احمد بن محمد و غیر آن دو به اسانید مختلف در احتجاج امیر المؤمنین (ع) بر عاصم بن زیاد آمده است: چون

وی لباس زیبا و ظریف را کنار گذاشت و لباس خشن یعنی عبا به تن کرد، برادرش ربیع بن زیاد نزد امیر المؤمنین (ع) از وی شکایت نمود و گفت:

او خانواده و فرزندان خود را با این کار غمگین و ناراحت کرده است. امیر المؤمنین (ع) به عاصم بن زیاد فرمود: برادرت را به نزد من بیاور. عاصم وی را آورد. حضرت چون چشمش به وی افتاد چهره درهم کشید و فرمود: «آیا از خانواده ات خجالت نمی کشی؟! آیا به فرزندان رحم نمی کنی؟! آیا فکر می کنی خداوند نعمت های فراوان خود را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد از آنها استفاده کنی؟! آیا تو در این جهت از خداوند پیش افتاده ای؟! آیا خداوند نمی فرماید: و زمین را برای آفریدگان بنهاد در آن میوه است و خرمای خوشه دار «۱»؟! آیا نمی فرماید:

- و سار بسیره علیّ (ع)، اصول کافی ۱ / ۴۱۱، کتاب الحجّه باب سیره الامام، حدیث ۴.

(۱) وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ - فِيهَا فَآكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ. الرحمن (۵۵) / ۱۰ و ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۲۸

دو دریا را روان ساخت تا بهم رسند بین آن دو منطقه واسطه ای است که از آن نگذرنند تا آنجا که می فرماید: مروارید و مرجان از آن دو بیرون آید «۱»؟ پس به خدا سوگند معرفی کردن نعمت های خداوند در عمل نزد خداوند محبوب تر است از تعریف و تمجید کردن از آن در گفتار و خداوند می فرماید: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ «۲» نعمت های خدایت را به مردم بازگویی.

عاصم عرض کرد: پس شما ای امیر المؤمنین چرا غذاهای خشک می خورید و لباسهای خشن می پوشید؟ حضرت فرمود: «وای»

بحال تو: خداوند عزّ و جلّ بر پیشوایان عدل واجب فرموده که زندگی خود را با افراد کم بضاعت جامعه هماهنگ و همسان کنند تا بر تهیدستان، تهیدستی آنان گران نیاید.» عاصم بن زیاد چون این سخنان بشنید لباسهای خشن را کنار گذاشت و همان لباس ظریف و زیبای خود را پوشید. «۳»

(۱) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ - بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ الرَّحْمَنِ (۵۵) / ۱۹ - ۲۲.

(۲) ضحی (۹۳) / ۱۱.

(۳) فقال أمير المؤمنين (ع): عليّ بعاصم بن زياد. فجيء به، فلما رآه عبس في وجهه، فقال له: أما استحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أترى الله أحلّ لك الطيبات وهو يكره أخذك منها؟ أنت أهون على الله من ذلك! أو ليس الله يقول: وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهِةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ؟ أو ليس الله يقول: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ + بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ + (إلى قوله) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ؟ فبالله لا يتذال نعم الله بالفعال أحب إليه من ابتذاله لها بالمقال، وقد قال الله - عزّ و جلّ - : «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.»

فقال عاصم: يا أمير المؤمنين، فعلى ما اقتصرت في مطعمك على الجشوبه، و في ملبسك على الخشونه؟ فقال: و يحك، إنّ الله - عزّ و جلّ - فرض على أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفه الناس كيلا يتبيخ بالفقير فقره. فلقي عاصم بن زياد العباء و لبس الملاء. اصول کافی ۱ / ۴۱۰، كتاب الحجّه، باب سيره امام، حديث ۳. در این روایت عباء: همان عبای خشن بوده که از پشم بافته می شده.

ملاء: لباس نرم و لطیف است. در مرآه العقول در معنی جمله: ابتذال نعمه الله بالفعال آمده است:

مبانی

۱۷- این داستان در نهج البلاغه نیز بصورت دیگری آمده است، در نهج البلاغه آمده است:

امام (ع) در بصره به عیادت «علاء ابن زیاد حارثی» که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه وسیع او افتاد فرمود: این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟ با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری! مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی، یعنی مهمانی کنی، صله رحم نمائی و بدین وسیله حقوق لازم خویش را انجام دهی، که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده ای. علاء گفت: ای امیر مؤمنان از برادرم «عاصم بن زیاد» پیش تو شکایت می آورم، فرمود: مگر چه کرده؟ علاء پاسخ داد: عبائی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام فرمود: حاضرش کنید. هنگامی که آمد به او فرمود:

ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته ای! آیا به خانواده و فرزندان رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند طیبیات را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟! تو در این جهت خدا را کوچک شمرده ای. عاصم گفت: ای امیر مؤمنان تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار بسر میبری! حضرت فرمود: وای بر تو، من مثل تو نیستم، خداوند بر پیشوایان عدل واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم زندگی کنند تا نداری بینوایان بر آنان گران نیاید «۱».

- یعنی نعمت خدا را در جایی که باید مصرف شود با دست گشاده مصرف کنی بدون اینکه گرفتگی

و فشاری بر خود وارد آوری. طعام جشب: غذای خشک. تبیع به و تبوغ به: نگران آن بودن، گران آمدن.

(۱) و من کلام له - علیه السلام - بالبصره، و قد خل علی العلاء بن زیاد الحارثی - و هو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعه داره قال: ما كنت تصنع بسعه هذه الدار فى الدنيا؟ أما أنت إليها فى الآخرة كنت أحوج؟ و بلى إن شئت بلغت بها الآخرة، تقرى فيها الضيف، و تصل فيها الرحم، تطلع منها الحقوق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۰

در شرح ابن ابی الحدید معتزلی بر نهج البلاغه آمده است:

آنچه برای من از بزرگان روایت شده است و به خط عبد الله بن احمد بن خشّاب (ره) دیده ام این است که: به پیشانی ربیع بن زیاد حارثی تیری اصابت کرده بود که هر سال چرک می کرد، آن حضرت به دیدار او آمد. ربیع گفت: ای امیر مؤمنان آیا از برادرم عاصم بن زیاد شکایت نکنم؟ حضرت فرمود: چه کرده؟

گفت: لباسی خشن پوشیده و لباسهای زیبای خود را کنار گذاشته و خانواده و فرزندان خود را اندوهگین ساخته و ... تا آخر داستان را نظیر آنچه در کافی آمده ذکر کرده - آنگاه اضافه نموده که «ربیع بن زیاد» همان کسی است که برخی از مناطق خراسان را فتح نمود ... و امّیا «علاء بن زیاد» که سید رضی - رحمه الله - آورده، من او را نمی شناسم، شاید دیگران او را بشناسند «۱».

۱۸- در نهج السعاده، مستدرک نهج البلاغه، از سبط ابن جوزی به سند خود از احنف بن قیس آمده است. که گفت:

شبی به هنگام افطار بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدم. به

من فرمود: بلند شو و با حسن و حسین شام بخور. آنگاه خود مشغول نماز شد، چون نمازش تمام شد. کیسه

– مطالعها، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة. فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو إليك أخي عاصم بن زياد. قال: و ماله؟ قال: لبس العباءه و تخلّى عن الدنيا. قال: عليّ به. فلما جاء قال: «يا عديّ نفسه، لقد استهام بك الخبيث. أما رحمت أهلك و ولدك؟ أ ترى الله أحلّ لك الطّيبات و هو يكره أن تأخذها؟

أنت أهون على الله من ذلك! قال: يا أمير المؤمنين، هذا أنت في خشونه ملبسك و جشوبه ماكلك! قال: و يحك، إني لست كأنت. إنّ الله فرض على أئمه العدل أن يقدرّوا أنفسهم بضعفه الناس كيلا يتبيخ بالفقير فقره.

نهج البلاغه، فيض / ۶۶۲، لح / ۳۲۴، خطبه ۲۰۹. در متن این کلام، عدیّ: مصغّر عدوّ است و جمله استهام بك الخبيث یعنی: شیطان ترا هدف قرار داده و گمراه کرده است.

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱ / ۳۵-۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۱

سربسته ای را که مهر وی بر آن زده شده بود طلبید، سپس از آن مقداری نان جو بیرون آورد و مجدداً سر کیسه را بست و مهر بر آن زد. عرض کردم:

ای امیر مؤمنان من شما را بخیل نمی دانستم، چرا بر این کیسه مهر زدید؟! فرمود: این بخاطر بخل نبود بلکه می ترسم حسن و حسین آن را با روغن یا زیتون یا پیه مذاّب آغشته کنند. عرض کردم: مگر خوردن اینها حرام است؟

فرمود: نه، ولی بر پیشوایان حق است که با بینواترین افراد جامعه در خوراک و لباس خود را همسان کنند،

و از مزیتی که آنان توان دسترسی به آن را ندارند استفاده نکنند، تا فقرا زندگی آنان را مشاهده کنند و از خداوند متعال به آنچه به آنان داده راضی باشند، و اغنیاء نیز به آنان بنگرند و شکرگزاری و فروتنی آنان افزون گردد (۱).

(۱) دخلت علی أمير المؤمنين «ع» ليله عند إبطار قال لي: قم فتعش مع الحسن و الحسين. ثم قام إلى الصلاة، فلما فرغ دعا بجراب مختوم بخاتمه فأخرج شعيرا مطحونا ثم ختمه. فقلت: يا أمير المؤمنين، لم أعهدك بخيلا. فكيف ختمت علي هذا الشعير؟! فقال: لم أختمه بخلا و لكن خفت أن يبسه الحسن و الحسين بسمن أو إهاله. فقلت: أ حرام هو؟ قال: «لا، و لكن علي أئمه الحق أن يتأسوا بأضعف رعيتهم حالا في الأكل و اللباس، و لا يتميزون عليهم بشيء لا يقدرون عليه، ليراهم الفقير فيرضى عن الله - تعالى - بما هو فيه، و يراهم الغنى فيزداد شكرا و تواضعا. نهج السعادة ۲ / ۴۸، خطبه ۱۶۸ در این روایت؛ بس السويق مخلوط کرده آرد با روغن یا روغن زیتون است. اهاله: پیه آب کرده یا روغنی بوده که به عنوان خورش استفاده می کرده اند.

اکنون این روایت را مقایسه کنید با زندگی برخی از ما که مسئولیتی دارند، با این بنز و ماشینهایی که در اختیار ما هست، مردم چگونه قضاوت می کنند؟! البته تا حدی که ضرورت دارد یک حرفی ولی بیشتر از آن را چگونه می توان توجیه کرد؟! الف - م، جلسه ۳۰۱ درس. علاوه بر فرمایش حضرت استاد مد ظله باید گفت متأسفانه در برخورد اینهمه روایت و داستان برخی فقط از آنها برای خطابه و گرم کردن سخنرانی

بین مردم استفاده می کنند و برخی دیگر می گویند در شرایط فعلی دنیا امکان ندارد چنین زندگی نمود و اینها مربوط بهمان روزگاران گذشته میباشد! نتیجه غلط

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۲

۱۹- در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف انصاری- فرماندار بصره، پس از آن که به حضرت گزارش داده شد که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته- آمده است:

اما بعد، ای پسر حنیف، به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانی دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته ای، درحالی که طعامهای رنگارنگ و ظرفهای بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شده، من گمان نمی کردم تو بر سفره ای بنشینی (در ضیافت حاضر شوی) که نیازمندان از آن محروم و ثروتمندانشان دعوت شده اند. به آنچه می خوری بنگر، آنگاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.

آگاه باش که هر مأمومی امام و پیشوائی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است، البته شما توانائی آن را ندارید که چنین باشید اما مرا با پرهیزگاری، تلاش، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید. بخدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته ام و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده ام، و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیبا نساخته ام و از

زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته ام... اگر می خواستم می توانستم از غسل مصفاً و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم. اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا

- و باطل هر دو برخورد این است که سیره پیامبر (ص) و حضرت امیر (ع) نسبت به رهبری و امامت و هدایت جامعه در زمان کنونی قابل استفاده نیست و حقیقت این کلام سخیف همان است که دشمنان اسلام میگویند که اسلام به درد امروز بشریت نمیخورد بلکه مربوط بهمان روزگار گذشته بوده است!- مقرر-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۳

طعامهای لذیذ را برگزینم- درحالی که ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که حتی امید بدست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و هرگز شکمی سیر نخورده باشد، آیا من با شکمی سیر بخوابم درحالی که در اطرافم شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است:

و حسبك داء ان تبيت بطنه و حولك اكباد تحنّ الى القَدّ خجالت تو را بس که شب سیر خفتی و دلهایی اندر کنارت گرسنه بماند

آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم، و با آنان در ستم های روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟ «۱»

(۱) أمّا بعد، یا ابن حنیف فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتيه أهل البصره دعاك إلى مأدبه فأسرعت إليها تستطاب لك الألوان، و تنقل إليك الجفان. و ما ظننت أنك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفوّ و غنيهم مدعوّ،

فانظر إلى ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، و ما أيقنت بطيب وجوهه فنل منه.

ألا و إنّ لكلّ مأموم إماما يقتدى به و يستضىء بنور علمه، ألا و إنّ إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه. ألا و إنكم لا- تقدرون على ذلك و لكن أعينوني بورع و اجتهاد و عفه و سداد. فوالله ما كنت من دنياكم تبرا و لا ادّخرت من غنائمها و فراء، و لا أعددت لبالي ثوبي طمرا، و لا حزت من أرضها شبرا ...

و لو شئت لالتهديت الطريق إلى مصفّى هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القرّ، و لكن هيهات أن يغلبني هواي و يقودني جشعي إلى تخيير الأ-طعمه و لعلّ بالحجاز أو اليمامة من لا- طمع له في القرص و لا عهد له بالشبع!! أو أبيت مبطانا و حولي بطون غرثي و أكباد حرّي!! أو أكون كما قال القائل:

و حسبك داء أن تبيت ببطنه و حولك أكباد تحنّ إلى القدّ.

أ أقنع من نفسي بأن يقال: أمير المؤمنين و لا أشاركهم في مكاره الدهر؟ أو أكون أسوه لهم في جشوبه العيش؟ نهج البلاغه، فيض / ٩٦٥، لح / ٤١٦، نامه ٤٥. لغت های مشکل متن: مادبه: به فتح دال و ضمّ آن طعامی است که برای مهمانیها و عروسیها تهیه می بینند. جفان:- جمع جفنه- کاسه های

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٥، ص: ٤٣٤

به راستی باید این نامه شریفه را مورد دقت قرار داد و به سیره و روش امیر المؤمنین (ع) در خوراک و لباسش به هنگامی که زمام حکومت را به دست مبارک داشت و اموال عمومی مسلمانان و بیت المال در

دست آن حضرت بود. دقت نمود. و نیز باید توجه داشت که با مسافت زیادی که بین کوفه و بصره وجود داشت و در آن زمان وسایل مخابراتی همانند این زمان نبود چگونه امیر المؤمنین (ع) بر احوال و اعمال فرمانروایان و کارگزاران خویش تسلط داشت و چگونه آنان را در امور حتی جزئی که به آن حضرت گزارش می رسید مورد مؤاخذه قرار می داد.

و این درس بزرگی است که پیشوایان و فرمانروایان مسلمانان، باید همواره کارهای امراء و فرمانروایان و فرماندهانی را که به کارهای مختلف منصوب کرده اند مورد مراقبت قرار دهند و در حفظ بیت المال و راههای مصرف آن احتیاط کامل به خرج دهند، خداوند ان شاء الله ما را در عمل به وظایفمان یاری دهد و ما را لحظه ای به خودمان واگذار ننماید «۱».

۲۰- باز در نهج البلاغه آمده است:

بر پیکر آن حضرت پیراهن کهنه و صله زده ای دیده شد و برخی مطلبی در این

- پر از طعام. قضم: غذا خوردن با گوشه دندانها. (جویدن). طمر: لباس کهنه تبر:- با کسره- طلای ساخته نشده، یا طلای سکه نخورده. وفر: مال فراوان. قمح: گندم. جشع: حرص ورزیدن شدید.

بطنه: پر شدن شکم از طعام. قد:- با کسر قاف و تشدید دال- قطعه ای از پوست که هنوز دباغی نشده.

(۱) علاوه بر آنچه گفته شد از ذیل این کلام استفاده می شود که این مسائل مربوط به شخص امیر المؤمنین «ع» نیست بلکه از وظایف مقام امیر المؤمنین و از لوازم به عهده گرفتن مسئولیت اداره جامعه اسلامی است. نکته دیگر اینکه در سفره انداختن ها باید توجه داشت که افراد نیازمند و فقیر و بیچاره ها و همسایه ها

هم بر سر سفره حاضر باشند نه فقط کسانی که همیشه «پلو» می خورند.

الف-م، جلسه ۳۰۱ درس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۵

ارتباط اظهار داشتند حضرت فرمود: با پوشیدن این لباس، قلب خاشع می شود، نفس ذلیل می گردد و مؤمنان سرمشق می گیرند. «۱»

۲۱- در کتاب وسائل به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

به خدا سوگند علی (ع) همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست. وی گاهی دو پیراهن سنبلانی [پیراهن بلند، یا پیراهن بافته و دوخته شده در سنبلان روم] می خرید و غلام خویش را در انتخاب (بهترین آنها مخیر می کرد و دیگری را می پوشید، و اگر آستین آن از انگشتانش بلندتر بود آن را می برید و اگر از قوزک پا بلندتر بود اضافی آن را می برید، آن حضرت پنج سال حکومت کرد ولی در این مدت آجری بر آجری و یا خشتی بر خشتی نهاد. و هیچ زمین و باغی را خریداری ننمود و چیزی از طلا- و نقره به ارث نگذاشت، مردم را با نان گندم و گوشت اطعام می کرد ولی خود به منزل می رفت و نان جو و زیتون و سرکه میل می فرمود و هرگز دو کاری که مورد رضایت خداوند بود پیش نمی آمد مگر اینکه آنچه بر بدنش گران بارتر بود را انتخاب می کرد، از دسترنج خود، با خاک آلودگی دستان و عرق پیشانی هزار بنده را خرید و آزاد نمود و هیچ یک از مردم توان و طاقت انجام کارهای او را ندارند «۲».

(۱) و رثی علیه «ع» إزار خلق مرقوع فقيل له في ذلك فقال: «يخشع له القلب، تدلّ به النفس، و

یقتدی به المؤمنون. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۳۲، لح / ۴۸۶. حکمت ۱۰۳.

(۲) و اللّٰه إن كان علیّ «ع» لیاکل أكل العبد، و یجلس جلسه العبد، و ان كان لیشتري القمیصین السنبلانین فیخیتر غلامه خیرهما، ثم ینبیس الآخر، فإذا جاز أصابعه قطعه، و إذا جاز کعبه حذفه، و لقد ولی خمس سنین ما وضع آجره علی آجره و لا لبنه علی لبنه، و لا- أقطع قطیعا، و لا- أورث بیضاء و لا- حمراء، و إن كان لیطعم الناس خبز البرّ و اللحم و ینصرف إلی منزله و یأکل خبز الشعیر و الزيت و الخلّ، و ما ورد علیه أمران کلاهما لله رضی إلاً أخذ بأشدهما علی بدنه، و لقد أعتق ألف مملوک من کدّ

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۶

این روایت در بحار به نیز از امالی صدوق به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام باقر (ع) روایت شده است «۱». در بحار به نقل از قاموس می نویسد: پیراهن سنبلانی: به پیراهن دراز و یا پیراهنی که منسوب به «سنبلان»- شهری بوده در روم گفته می شده است.

۲۲- در مناقب از احیاء العلوم غزالی می نویسد:

علی بن ابی طالب از بیت المال مصرف نمی فرمود تا جائی که روزی مجبور شد شمشیر خود را به فروش برساند و جز یک پیراهن، پیراهن دیگری نداشت که به هنگام شستن آن را بر تن نماید «۲».

۲۳- باز در همان کتاب آمده است:

معاویه به ضرار بن ضمیره گفت: علی را برای من توصیف کن گفت: بخدا سوگند او روزها روزه دار بود و شبها را به عبادت می پرداخت، از لباس خشن ترین آن را برمی گزید و از طعام خشک ترینش را، او در

میان ما می نشست و هنگامی که ما سکوت می کردیم سخن می گفت و هنگامی که پرسش می کردیم پاسخ می فرمود: بیت المال را بطور مساوی تقسیم می کرد و با مردم به عدالت رفتار می نمود، فرد ناتوان از ستم او در هراس نبود و فرد توانمند در جلب نظر او طمع نمی ورزید. به خدا سوگند من شبی از شبها هنگامی که تاریکی پرده هایش را افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، او را مشاهده کردم که در محراب عبادت همچون افراد مارگزیده بخود می پیچید و چون فرزند

- یده، تربت فيه یداه و عرق فيه وجهه، و ما أطاق عمله أحد من الناس. الحدیث. وسائل ۱ / ۶۶، ابواب مقدمه العبادات، باب ۲۰، حدیث ۱۲.

(۱) بحار الانوار ۱۰۲ / ۴۱ تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۷ حدیث ۱.

(۲) کان علی بن ابی طالب یمتنع من بیت المال حتی یبیع سیفه، و لا یكون له إلا قمیص واحد فی وقت الغسل لا یجد غیره. مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۳۶۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۷

از کف دادگان گریه می کرد و دیدم که اشک از چشمانش بر صورتش جاری شده بود، محاسن شریفش را در دست گرفته و دنیا را طرف سخن قرار داده بود و می فرمود: ای دنیا، آیا مرا می فریبی؟ آیا به من دست خواهی یافت؟! هرگز! این زمان زمان تو نیست، من ترا سه طلاقه کردم که هیچ بازگشتی برای من به سوی تو نیست، عیش تو کوتاه و خطر تو [یا بهره تو] بسیار کم است، آه از کمی توشه و دوری سفر و هولناکی راه. «۱»

۲۴- در امالی صدوق به سند خود از اصبح بن نباته روایت شده که

گفت:

ضرار بن ضمیره نهشلی بر معاویه بن ابو سفیان وارد شد، معاویه به وی گفت: برای من علی (ع) را توصیف کن، گفت: مرا معاف دارید، گفت: نه، باید او را توصیف کنی. ضرار گفت:

خداوند علی را رحمت کند، به خدا سوگند وی در میان ما همانند یکی از ما بود، هنگامی که بر او وارد می شدیم ما را کنار خود می پذیرفت، و هنگامی که چیزی از او می پرسیدیم پاسخ ما را می داد هنگامی که به دیدار او می رفتیم به ما احترام می کرد، هرگز در خانه او به روی ما بسته نبود و هیچ نگهبانی مانع از دیدار ما با او نمی شد. و به خدا سوگند با اینکه او اینهمه به ما نزدیک بود و به ما ابراز محبت می فرمود ما بخاطر هیبتی که آن حضرت داشت قدرت سخن گفتن با او را نداشتیم و بخاطر عظمت و بزرگواری او ابتدای به سخن نمی کردیم، هنگامی که تبسم می فرمود دندانهای او همانند دانه های مروارید نمایان می شد.

معاویه گفت: اوصاف او را بیشتر برایم بگو.

ضرار گفت: خداوند علی را رحمت کند. به خدا سوگند وی شبها کمتر می خوابید و بیشتر بیدار بود، در نیمه های شب و صبح و عصر کتاب خدا را

(۱) یا دنیا اَبی تشوقت ولی تعرضت؟! لا حان حینک، فقد اَبنتک ثلاثا لا رجعه لی فیک، فعیشک قصیر و خطرک یسیره، آه من قلّه الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق. مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۳۷۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۸

تلاوت می فرمود، با همه وجود در راه خدا تلاش می کرد و در کارها همواره بسوی او متمایل بود، حجابها او را از مردم

نمی پوشانید و اموال را از مردم احتکار نمی کرد، چاپلوسی او را به سازش نمی کشانید و با جفاکاری مردم به خشونت نمی گرائید و اگر او را می دیدی که چگونه در محراب عبادت آنگاه که شب پرده های خویش افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، محاسن خویش را در دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و چون فرزند از کف دادگان گریه می کرد و می فرمود: ای دنیا آیا مرا هدف گرفته ای یا به من متمایل گشته ای؟ هرگز، هرگز، من به تو نیازی ندارم، من ترا برای همیشه طلاق دادم و دیگر بازگشتی به تو ندارم. آنگاه می فرمود: واه واه از دوری سفر و کمی توشه، و ناهمواری راه.

در این هنگام معاویه گریست و گفت: بس است ای ضرار، آری بخدا سوگند اینگونه بود علی، خداوند ابو الحسن را رحمت کند «۱».

این روایت به نقل از وی در بحار نیز آمده است. «۲»

۲۵- در نهج البلاغه نیز آمده: نقل شده است که ضرار بن حمزه [ضمهره] ضبائی بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست که حالات امیر المؤمنین علی (ع) را برای او شرح دهد، ضرار در پاسخ گفت: گواهی می دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم، به هنگامی که شب پرده تاریکی خود را فرو افکنده بود. او در

(۱) یا دنیا، ألی تعرّضت أم إلیّ تشوّقت؟ هیهات هیهات، لا حاجه لی فیک أبنتک ثلاثا لا رجعه لی علیک. ثمّ یقول: واه واه لبعده السفر، وقلّه الزاد، و خشونه الطریق. امالی / ۳۷۱ (چاپ دیگر / ۴۹۹) مجلس ۹۱، حدیث ۲.

(۲) بحار الانوار ۴۱ / ۱۴ تاریخ امیر المؤمنین (ع) باب ۱۰۱، حدیث ۶. مرحوم

مجلسی در توضیح این روایت می نویسد: بدور جمع بدره [بدره مال زیاد- ده هزار درهم] سدول جمع سدل به معنی پرده است. تململ: دگرگون شدن، بخود پیچیدن، سلیم: مارگزیده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۳۹

محراب ایستاده و محاسنش را در دست گرفته و همانند مارگزیده بخود می پیچید و همچون انسان بسیار ناراحت گریه می کرد و می فرمود:

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا خود را به من عرضه می کنی؟ یا می خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز! زمان زمان تو نیست، هرگز! برو دیگری را بفریب، من نیازی به تو ندارم. من ترا سه طلاقه کردم که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو کم، و آرزوی تو پست است، آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد «۱».

ظاهرا این دو روایت یکی است و هر یک از دو اسم «حمزه» و «ضمیره» نیز تحریف شده دیگری است [بخاطر شباهت لفظی در نگارش اشتباه شده است] و آنچه در تنقیح المقال [یکی از کتابهای رجال] آمده «ضرار بن ضمیره ضبائی» است، در نسخه قدیمی خطی از نهج البلاغه نیز به همین شکل نگارش شده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتاب شرح نهج البلاغه ابن الحدید مراجعه نمود. «۲»

۲۶- باز در مناقب از ابانه و نیز در کتاب فضایل از احمد آمده است:

که آن حضرت (ع) از بازار کوفه خرمائی خریداری فرموده بود و در گوشه عبای خویش آن را به منزل می برد، برخی از مردم خواستند که به آن حضرت کمک کنند و گفتند: ای امیر مؤمنان اجازه فرمائید ما آن

(۱) یا دنیا یا دنیا، إليك عنی، ابي تعرضت؟! أم إلى تشوقت؟! لا- حان حينك، هيهات! غزی غیری، لا حاجه لی فیک، قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فيها فعیشك قصیر و خطرک یسیر، و أملك حقیر، آه من قله الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المورد. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۱۸، لح / ۴۸۰.

حکمت ۷۷.

(۲) رح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۸ / ۲۲۵؛ تنقیح المقال ۲ / ۱۰۵؛ و نهج البلاغه مخطوط در سال ۴۹۴ ه. ق صفحه ۲۶۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۰

حضرت (ع) فرمود:

صاحب خانواده سزاوارترین فرد به بردن غذا برای خانواده است «۱».

۲۷- باز در همان کتاب از قوت القلب به نقل، از ابو طالب مکی آمده است که علی (ع) خرما و مواد خوراکی را با دست خویش به خانه می برد و می فرمود:

لا ینقص الکامل من کماله ما جرّ من نفع الی عیاله «۲» کامل از کمال خویش نمی کاهد که غذا برای عیال خویش آرد

۲۸- در تاریخ ابن عساکر به سند خود از عبد الرحمن بن ابی بکره آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب آن زمان که ما را از بصره ترک گفت از بیت المال ما جز یک جبه گرم کننده و یا یک نمد چهار گوش داراگردی چیزی برداشت نکرده بود. «۳»

این روایت را ابن ابی شیبیه نیز در کتاب خویش آورده است «۴».

۲۹- باز در همان کتاب به سند خود از عبد العزیز بن محمد، از پدرش روایت نموده که برای علی (ع) اموال را آوردند و وزن کنندگان و ارزش گزاران در مقابل آن حضرت نشسته بودند و تپه ای از طلا و تپه ای

از نقره انباشته شده بود، آن حضرت [با اشاره به طلاهای قرمز و نقره های سفید] فرمود:

ای قرمزها و ای سفیدها بدرخشید و جلوه گری کنید ولی دیگری جز من

(۱) ربّ العیال أحق بحمله. مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۲.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۱/ ۳۷۲.

(۳) لم یرزأ علی بن أبی طالب من بیت مالنا یعنی بالبصره حتی فارقنا غیر جبّه محشوّه او خمیصه دارا بجر دیه. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۳/ ۱۸۱.

(۴) مصنف ابن ابی شیبّه ۱۴/ ۵۹۵، کتاب مغازی حدیث ۱۸۹۴۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۱

را بفریبید «۱».

۳۰- باز در همان کتاب به سند خود از هارون بن عتیره، از پدرش آمده است که گفت: در خورنق بر علی بن ابی طالب (ع) وارد شدم در حالی که حوله ای به تن داشت و از شدت سرما می لرزید عرض کردم خداوند برای شما و خانواده شما در این مال بهره ای قرار داده و شما با جان خود اینچنین می کنید؟!

فرمود: بلی به خدا سوگند، من از اموال شما هیچ چیز به خود اختصاص نداده ام و این حوله را از منزل خود- یا فرمود- از مدینه آورده ام «۲».

۳۱- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان نقل شده است که گفت:

علی (ع) آجری بر آجری و خشتی بر خشتی و چوبی بر چوبی در دوران زمامداری نهاد و خوراک آن حضرت را در جوالهائی از مدینه می آوردند «۳».

۳۲- باز در همان کتاب به سند خود از مجمع تیمی آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب (ع) شمشیر خود را به بازار آورده و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟

اگر چهار درهم داشتم که با آن یک پیراهن خریداری می کردم، آن را نمی فروختم «۴».

(۱) یا حمراء، یا بیضاء، احمڑی و ابیضی و غڑی غیری. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۲/۳.

(۲) ای و الله، لا- أرزأ من أموالکم شیئا، و هذه هی القطیفه التي أخرجتها من بیتی، أو قال: من المدینة تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۸/۳.

(۳) ما بنی علی آجره علی آجره و لا لبنه علی لعنه، و لا قصبه علی قصبه، و إن کان لیؤتی بحبوبة من المدینة فی جراب. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۸/۳.

(۴) خرج علی بن ابی طالب بسیفه إلی السوق فقال «من یشتری منی سیفی هذا؟ فلو کان عندی أربعة دراهم اشتری بها إزارا ما بعته. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۹/۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۲

روایت دیگری نیز به همین مضمون در آن کتاب [تاریخ ابن عساکر] وارد شده است.

۳۳- باز در همان کتاب با سند خود از ابن عباس روایت شده که گفت:

علی بن ابی طالب- در زمانی که خلیفه بود- پیراهنی را به سه درهم خریداری فرمود و [چون بلند بود] آستین هایش را از مچ قطع کرد و فرمود: «سپاس خدای را که این نیز از لباسهای لطیف و زیبای اوست.» (۱).

۳۴- باز در همان کتاب به سند خود از آزاد شده آل عصفیر روایت نموده که گفت:

علی را دیدم که به نزدیکی از لباس فروش ها آمد و فرمود: «آیا پیراهن سنبلانی داری؟»

گفت: وی پیراهنی به دست آن حضرت داد، آن حضرت آن را

پوشید تا نصف ساق مبارکش رسید، حضرت به چپ و راست خود نگاه کرد و فرمود: پیراهن خوبی است به چند درهم آن را می فروشی؟ گفت: به چهار درهم، حضرت از کنار شلوار خود چهار درهم درآورده به او داد و حرکت فرمود «۲».

۳۵- باز در همان کتاب به سند خود از سعید رجانی روایت کرده است که گفت:

علی (ع) دو پیراهن سنبلانی که در «انبجان» تولید شده بود، به هفت درهم

(۱) اشتری علی بن ابی طالب قمیصا بثلاثة دراهم- و هو خلیفه- و قطع کمیه من موضع الرضغین و قال:

الحمد لله الذی هذا من ریاشه. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۳/ ۱۹۱.

(۲) رأیت علیاً خرج فأتی رجلاً من أصحاب الکرایس فقال له: عندک قمیص سنبلانی؟ قال: فأخرج إلیه قمیصا فلبسه فإذا هو إلی نصف ساقیه، فنظر عن یمینه و عن شماله فقال: ما أری إلّا قدراً حسناً، بکم هو؟ قال: بأربعه دراهم یا أمیر المؤمنین، قال: فحلها من إزاره فدفعها إلیه ثم انطلق. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب ۳/ ۱۹۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۳

خریداری فرمود، یکی از آنها را به قنبر [غلام خویش] پوشاند و هنگامی که خواست پیراهن خویش را بپوشد مشاهده شد که آن حضرت شلوارش را با یک قطعه چرم وصله کرده است «۱».

۳۶- باز در همان کتاب به سند خود از زید بن وهب جهنی روایت شده که گفت:

روزی علی بن ابی طالب (ع) بر ما وارد شد درحالی که دو قطعه پارچه به تن داشت که یکی را به کمر بسته و دیگری را بر شانه افکنده بوده به

صورتی که یک طرف آن رها و طرف دیگر بالا آورده شده بود، بادیه نشینی بر آن حضرت گذشت و گفت: اینگونه لباس می پوشی، مگر تو مرده یا مقتول هستی!؟

حضرت فرمود: «ای بادیه نشین، من این دو لباس را می پوشم تا مرا از تکبر دور نگه دارد و در نماز راحت باشم، و برای مؤمن سنت باشد» (۲).

۳۷- باز در همان کتاب به سند خود از صالح لباس فروش، به نقل از جدّه خود روایت شده که گفت:

علی را دیدم که درهمی خرما خریداری فرموده بود و آن را در گوشه لباس خود ریخته و به خانه می برد، افرادی گفتند: ای امیر مؤمنان اجازه می فرمائید در بردن آن به شما کمک کنیم؟ حضرت فرمود: پدر خانواده به بردن آن سزاوارتر است (۳).

(۱) اشتری علی قمیصین سنبلانین انجانین بسبعه دراهم فکسا قنبر احدهما فلما اراد ان یلبس قمیصه فاذا اراده برقعہ من ادیم تاریخ ابن عساکر زندگینامه علی بن ابی طالب ۳ / ۱۹۱.

(۲) ایها الاعرابی، ائما البس هذین الثوبین لیکونا ابعده لی من الزهو، و خیرا لی فی صلاتی، و سنه للمؤمن. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۳ / ۱۹۲.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۵، ص: ۴۴۳

(۳) ابو العیال احق بحمله. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۳ / ۲۰۰، و کنز العمال ۱۳ / ۱۸۰ کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۴

این روایت به نقل از آن حضرت در کنز العمال

نیز آمده است.

۳۸- در کنز العمال از ابن عساکر و دیگران، از علی بن ارقم، از پدرش آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب را دیدم که در میدان کوفه شمشیر خود را به دست گرفته و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟ به خدا سوگند من بارها با آن غبار غم را از چهره رسول خدا (ص) زدوده ام. و اگر من پول می داشتم که با آن شلواری تهیه کنم آن را نمی فروختم «۱».

۳۹- باز در همان کتاب از علی (ع) روایت شده است که فرمود:

من در شرایطی با دختر رسول خدا (ص) ازدواج کردم که زیراندازی جز یک پوست گوسفند نداشتیم، چون شب می شد بر آن می خفتیم و به هنگام روز آن را برمی گردانیدیم و شتر خود را بر روی آن علوفه می دادیم. «۲»

البته این داستان مربوط به عصر خلافت و امامت آن حضرت نبوده است.

۴۰- باز در همان کتاب از عمرو بن قیس آمده است که گفت:

بر تن علی (ع) شلوار وصله داری مشاهده شد، از آن حضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: مؤمن از آن درس می گیرد و دل با آن خاشع می شود «۳».

(۱) من یشتی منی سیفی هذا؟ و الله لقد جلوت به غیر مژه من وجه رسول الله (ص). و لو انّ عندی ثمن ازار ما بعته. کنز العمال ۱۳ / ۱۷۸، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه حدیث ۳۶۵۳۱.

(۲) نکحت ابنه رسول الله (ص) و لیس لنا فراش الّما فروه کبش فاذا کان اللیل بتنا علیها و اذا اصبحنا فقلبناه و علفنا علیها الناضح. کنز العمال ۱۳ / ۱۷۹، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه،

(۳) رئی علی علی (ع) ازار مرقوع فقیل له. فقال: یقتدی به المؤمن و یخشح به القلب. کنز العمال ۱۳ / ۱۸۱، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل الصحابه، حدیث ۳۶۵۴۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۵

۴۱- باز در همان کتاب از مسند علی، از عبد الله بن شریک، از جد خود روایت نموده است که گفت:

نزد علی بن ابی طالب (ع) ظرفی از فالوده نهادند، آن حضرت فرمود: تو بسیار خوش بو و خوشرنگ و خوش طعم هستی ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت دهم «۱».

۴۲- باز در همان کتاب از ابن مبارک، از زید بن وهب روایت شده که گفت:

علی (ع) بر ما وارد شد در حالی که بر تن او شلوار و عبائی بود که با پارچه ای وصله زده شده بود از آن حضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: این دو لباس را از آن روی می پوشم که مرا از فخر فروشی دور نگه دارد. و در نماز راحت تر باشم، و مؤمنان از این سرمشق گیرند «۲».

و روایات بسیار دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در فصل نخست این بخش نیز روایاتی را یادآور شدیم که به این مضمون دلالت داشت و می توان به آنها نیز مراجعه نمود «۳».

(۱) ان علی بن ابی طالب اتی بفالودج فوضع قدامه فقال: انک طیب الریح حسن اللون طیب الطعم و لکن اکره ان اعود نفسی ما لم تعتد. کنز العمال، ۱۳ / ۱۸۴ حدیث ۳۶۵۴۹.

(۲) خرج علینا علی (ع) و علیه رداء و ازار قد رقعہ فقیل له، فقال: ائما البس هذین الثوبین لیكون ابعده لی من الزهر، و

خیرالی فی صلاتی، و سنه للمؤمنین. کنز العمال ۱۳ / ۱۸۵، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۵۲.

(۳) در پایان آنچه استاد بزرگوار از آیات و روایات در بیان اخلاق و ویژگیهای انسانی اسلامی زمامداران و کارگزاران حکومت اسلامی یادآور شدند، بجاست به این چند جمله از مورخ و جامعه شناس بزرگ اسلامی ابن خلدون که در مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن خلدون) نگاشته نیز توجه شود:

ایشان در فصلی از کتاب خویش که در تبیین ضرورت آراستگی کارگزاران اسلامی به اخلاق نیک نگاشته است می نویسد:

- آدمی بر حسب فطرت و نیروی ادراک خویش به خصال نیکی نزدیکتر از خصال بدی است زیرا بدی از جانب قوای حیوانی که در وی است صادر می شود ولی از جنبه انسانیت، آدمی به خصال نیکی نزدیکتر است و سیاست و کشورداری تنها از این رو به انسان اختصاص یافته که وی انسان است، بنابراین صفت های نیک و ویژگی سیاستمداری و فرمانروائی انسانهاست.

گذشته از این، سیاست و فرمانروائی عهده داری امور خلق و خلافت از جانب خدا در میان بندگان اوست، و احکام خدا در میان بندگان او چیزی جز نیکی و مراعات مصالح مردم نیست، چنانچه شرایع گواه آن است ...

پس برای هر کس عصبیتی حاصل آید که قدرت وی را تضمین کند و به خصال نیک و پسندیده ای که متناسب با تنفیذ احکام خدا در میان خلق او باشد خوی گیرد، چنین کسی برای مقام خلافت در میان بندگان و عهده داری امور خلق شایسته است و در وی لیاقت احراز این مقام وجود خواهد داشت ...

و آن خصال عبارتند از: بخشش، گذشت از لغزشها و چشم پوشی از ناتوانان،

مهمان نوازی و یاری رساندن به بیچارگان و ستمدیدگان، دستگیری از بینوایان، شکیبایی در سختیها، وفاداری بر عهد، حراست از عرض و ناموس مردم، تعظیم شریعت و بزرگداشت علمائی که حافظ و نگهبان شریعتند، پیروی از علمای شریعت که مردم را به عمل یا ترک کاری فتوی می دهند، خوش گمانی به عالمان دینی و اعتقاد به مردم دیندار و یاری جستن از آنان، شرم داشتن از بزرگان و پیران و گرامی شمردن آنان، فرمانبری از حق و از دعوت کننده به آن، دادرسی و انصاف دادن نسبت به درماندگان و بیچارگان و توجه به احوال آنان، گوش فرا دادن به شکایت دادخواهان، دوری گزیدن از مکر و فریب و پیمان شکنی و خصلتهای ناپسندی نظیر اینها. (مقدمه ابن خلدون باب دوم فصل بیستم).

و هم ایشان در جای دیگر در تبیین چگونگی دگرگونی نظام خلافت اسلامی [حاکمیت مکتب و ارزشها] به نظام شاهنشاهی [حاکمیت اشخاص و افراد] می نویسد:

و علی را در نظر می آوریم که «مغیره» در آغاز خلافت به وی پیشنهاد می کند که زبیر و طلحه و معاویه را بر مناصب خویش ابقا کند تا مردم بر بیعت وی اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود آنگاه پس از مدت زمانی هر چه می خواهد بکند! و این از سیاست پادشاهی بود! لیکن علی [ع]

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۵، ص: ۴۴۷

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین، و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

-- برای فرار از تزویر و زراندوزی که منافعی اسلام است از این کار امتناع می ورزد. او روز دیگر بامداد باز علی می آید و می گوید: آنچه را دیروز به عنوان

مشورت با تو در میان نهادم مبتنی بر حق و خیرخواهی نبوده و حق همانست که تو آن را بیسندی. ولی علی [ع] می گوید نه به خدا تو دیروز مرا پند خیرخواهانه دادی و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داری پند می دهی. ولی دفاع و حمایت از حقیقت مرا از مشورت و خیرخواهی تو بازمی دارد.

و احوال آن بزرگان چنین بوده است که بخاطر اصلاح دین، دنیا را از دست می داده اند ولی ما با پاره کردن دینمان دنیایمان را وصله می زنیم؛ ولی نه دینمان باقی می ماند و نه آنچه را وصله می زنیم [ترجمه شعر «جاحز» که می گوید: نرّع دینانا بتمزیق دیننا- فلا دیننا یبقی و لا ما نرّع].

و در این شرایط بود که امر خلافت به پادشاهی تبدیل شد و خلافت به مروان و پسرش عبد الملک رسید، و خلافت به سلطنت محض تبدیل شد و طبیعت قدرت طلبی و جهانگشائی به مرحله نهائی خود رسید و ویژگیهای مخصوص آن از قبیل بسط تسلط و فرو رفتن در شهوات و لذات معمول شد و فقط نام خلافت در میان آنان به علت بقای عصیّت عرب برجای ماند. (همان مأخذ. باب سوّم فصل بیست و هشتم).

و نیز ایشان در جای دیگر فصل مستقلّی را زیر عنوان: «حاصل آمدن فراخی معیشت و تجمل و فرو رفتن در ناز و نعمت از موانع پادشاهی و کشورداری است»، می گشاید. (همان، باب دوم، فصل نوزدهم).

و در فصلی دیگر خود کم بینی و احساس ضعف و اطاعت کورکورانه از دیگران را عامل بدبختی یک ملت می شمارد. و در جای دیگر پنج مرحله را برای رشد و سقوط دولتها ترسیم می کند و اخلاق زمامداران

و دولتمردان را متناسب با هر مرحله از مراحل دولت ها می داند

(باب سوّم، فصل هفدهم) که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر آن صرفنظر می کنیم.

و الحمد لله ربّ العالمین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

